E 17 II

a Bedros MSS
(re "all things")

M Mss. 741

DR. CARO MINASIAN

CXII 1147
HC 97

بسم الله لا شبیه لا قدس نثار
تسبیح و تقدیس حیات قدس عز مجد سلطا
لا یزال که لم یزل و لا یزال بوجود کبریائیت ذات خود
بوده و هست و لم یزل و لا یزال بعلو ازلیت
متعالی از ادراک کلیتی بوده و هست خلق عرش
ابحر زمان بود را در هیچ شیئی الا بعید طیبی از
عرفان او و تعلی نفرموده حتی الا نفس ارواح
لم یزل متعالی بوده از اقران شیئی و خلوق
کلیتی را بان کم کار بکیونیت فطرت اقرار
کنند بودا و در یوم قیامت با سکینت از
ونه کیفی برای او مثلی و نه شبهی و نه قرینی و مثلی
بل متفرد بوده و هست بملیک الوحید خود

خود و متعزز بوده و هست سلطان ربوبیت
ذات است او را هیچ شیء حق شناختن و حکمی
نیست که بشناسد او را شیء حق شناختن او
که انجا اطلاق جز در او ذکر ثبت خلق
فرموده است او را بلیک منیت خود و کلی
فرموده بار بتفصل و در علو مقعد او و علی
فرموده اینه معرفه او را در کلمه کل شیء انا اکبر
ضعف کنند بانکه اوست اول و اخر و اوست
ظاهر و باطن و اوست خالق و رازق و اوست
قادر و عالم و اوست سامع و ناظر و اوست قائم
و دائم و اوست محیی و ممیت و اوست
مقتدر و ممتنع و اوست متعالی و مرتفع
و اوست که دلالت نکرده و نمیکند الا بر او
صنیع او و سمو صنع او و استناع صنیعه او
و از نتایج تکبر او و نموده از برای اولی
الا باولیت خود و نیست از برای او آخر
الا باخریت خود و کلمتی با قدر قدیر عبد او
قدسی ضمیه و صفی باقی و باو بود فرموده

شد اوّل خلق کلّی را در با وجود میگر این خلق
کلّی را اوست که از برای کل اسما جمع
وحدت و مقدس بوده که ذات او از هر
وصفی و متعالی بوده که او را سازد او از
نهانی و علانی و منزه بوده جوهر مجرد او
از هر متناهی و ارتفاعی اوست اول و لا
یعرف بهر اوست آخر و لا یوصف بهر او
ظاهر و لا یعقل بهر اوست باطن و لا یدرک
بهر اوست اول من تو من بنی نفوسهم که
اوست اظهر من آمن بمن ظهر داوست و
که خلق کلی بخلق او میشود و وزن کلی در
او داده میشود و موت کلی بموت او ظاهر
میشود و حیات کلی بحیات او ظاهر میشود
و بعث کلی ببعث او ظاهر میشود لم یوقف
الوجود بمنزله لا من قال و لا من نعل د
اسم کهوینه و ظهر کوینة المستقرة فی ظل
وجهه لا یغیره و کسنت له علی سلطان الو
حدانیة لو علمت ان ید دق کلمتیه

حيث ما ذكرت ذكرنا اذا ايقنا انا زينين لما خلقت
كينونتهما بما هي فيها وعليها والاكل لا [illegible]
نور من نور في نور الى نور على نور يهدي الله لنوره من
يشاء و [illegible] الله لنوره من يريد الله مثل [illegible]
داوست كه خلق زمين واهل آسمان والي ظهور
نفس وهيجان نفس كه خلق شد و آن قبل خلق
از نفس او خلق فرموده واين معرفة ابنا را [illegible]
كينونيت كلمه مستقر فرموده تا آنكه كل بكلمه داخل
شهادت دهند براينكه اوست [illegible] دل [illegible]
وحكم فرموده احدي از حكما را الا امر بال نفس
خود وكلمه كينونيته خود از كل ما سواه خلق شده
قد خلق بامره الاول كلمة وكادم من قبل و من بعد
ذلك [illegible] محقق باشد بر آنكه
اين كلمه كه حد اول خلق قبل را بوده فرموده [illegible]
قيامت ظهور نفس خود بوده و بعد خلق فرموده كلي
ما بين ما كان كلمة حيث قد خلق زيرا كه هر شي
كه خلق شده از براي يوم ظهور كلمه بوده زيرا
كه اوست تا منقطع اليه كل شي و ما يتوجه اليه كل شي

توحيد

و تا نهوی ایشم کلشی و عید که ظاهر شد ظهور
آثار قدرت منحصر حیث که کلشی بکمال ما
یکن از نو سار بلغنا کنتم رسید من دون شهر
خلقم بود خلد او نه خبر و خطر شنیه او قیم را و
خلقی بود با و کلشی را و چون که الان خلق کلشی
در خلق بدیع ذکر شد و لیزیب که خلق او
لم یزل و لا یزال بوده اذ لم یکن شأن کان
کنتم الها و لم یکن خلق بیده و ان کنتم لم تزل
کان فی علو قدس سمو و ما دونه فی دنو
و اول خلق کلشی در این آن که آن یوم جمعه
لما یلی کرم تحقق شده و حضرت ربک عز و علی
بدا عز بار خود مستقر در ظل او فرموده الحاله
نبیک زیرا که مشیت حیث که الله بیده د
الخلق ثم یعیده و ان کنتم کان علی کلشی قدیرا و
و مستقر فرموده خلق کلشی را بید کلشی بالاره
که ما ذکر فرموده از شأنه قدسیه و مشرف شده
از نفس خود خود تا آنکه کلشی بعد ذکر کلشی در کلی
مستقر در کمال که از برای ظهور قیامت اخری

اخری تا آنکه جل ذکره هر شیء را بذکر کلمی
ان کلمتی نقضا بعد له وان کان من اشیائه تا
ادعلم او بکلمتی قبل کلمتی مثل علم او سبقت کلمتی
من کلمتی وقدر رضا او قبل خلق کلمتی و کلمتی
مثل قدر رضا او سبقت بعد خلق کلمتی و کلمتی
لم تر کتبه کان ما انا بکلمتی و قد دام علی کلمتی
له الاسماء الحسنی من قبل و من بعد یسبح له
من فی السموات و من فی الارض و ما بینهما
لا اله الا هو العزیز المحبوب و بعد انقضاء نظر کن
که اوامر دینی بیان مرتب گشته بعد کلمتی
ودر ظاهر الی لا اله الا یکدر سموات و ارض سجده
وما بینهما باذن الله سجده ذکر و متعلق شده
و سجده و تا منشأ و معظم و کل در یوم ظهور الله
که ظهور نقطه بیان است در آخرت او راجع
باو خواهند شد و هر گاه بعد کلمتی ارکبر
ممتنع و راجع باو شود نه غیر کلمتی نور ظاهر کنند
طوبی لمن یحضر یوم کلمته بایی بین یدی الله

ولیعلمه کنه عن بار من اتواب کلشی از الله
ذات نفس قل رجع الیها کلا من تعذ وان بابها
باب عطا قیل الک کباد طلع منی ذلك ثم لترجعن
ثم ولترجعن ثم ولترجعن ثم ولترجعن فرنوا که جمل وله
اسریع کلا حاسبین هست جو جبا که حاضر شود
نزد او کلا اتواب کلشی و حکم فرماید بود خلق
بیان و سواق که در بیان من تبع کشته کلا را
مطوی فرماید در قبضه و مثل اکه دو مراتب
بالا همل اتواب مشکره نزد موسالت با و مشکر
و ذبحی که نفس او نفس خود و خلق قرآن فرمود شود
نزد او ان یک نفس و امام که یك ما را ذات
حکم و کرم شود نزد او و لکن الله یفعل ما یشاء
و یحکم ما یرید لا یسئل عما و کلا عن کلشی یسئلون
و در آن وقت که خود خلق قرآن شد و قبل خود
کلشی در بیان شد مقر قطعه که مظهر دو و جنت
بوده و ارض اسم باسط بود سماوات که مرد
قرآن مرتفع شد که کلا مطوی شد و دایع

شد مقطر اول ولم نبعث على ذلك الا كثرة من
عندی مع انکه نازل نمیبوده در قرآن امر جامع
اذا مرهمانه دعرفی برا وحس ادیدی سخن است
که نفوسیکه مثل نبی شده بودند بل بن
و در حیات رجع از کلام این نفوس بلکه ای
بوده که خود کلمتی بناء و خلق کلمتی در دنیا
بامر الله متعالی کند فتراهق انفسکم ان یا اولو
الالباب دائم بالليل ولكنها تحبون ان تنقل

و در باب اول

از علم دکلمتی امری که حق اوندم عز و جل فر
فرموده کلمه لا اله الا الله حقا حقا بو
از کلمه بیان راجع با این کلمه خواهد شد
و فتر خلق اخر از این کلمه خواهد شد
و معرفة این کلمه منوط است بمعر
نقطه بیان الذی هی حمله کلمه ذات
حروف تسع عشر و من نون انها مقطع
القرآن فی اخرها و نقطه کیان فی
اولها و انها هی مشیة الله و لیکن محا

اشارتها هي انه تنبيها وكل شيء يعلق بانها
وقائم بها فاذا اشهدت كثيرة شيئه على توحيد
اذ من لم يومن بها نهى بين خطر في كنار ويه
نار حق لم يومن بها ومن يومن بها بدار
في لا اشارة داي هنرا على من يومن بها نعت
كلمه دن سبحت ونعت كبرت دون ست وجه
دبها باللسان ولا اسمار ونظر كي دراين كلمه الا
بيتار انكه نظر ينكى دوشمى سا ونظر ينكى يوز
يومن بها الا اشار انكه نظر ينكى دو نراقد اد
كلمن يومن بلا زجر وقسيم كبتونيه دستيه
باسم من اسماء الله عزوجل وظاهره معنى و
شعره لا ثبات كل شيء واجب بان شيء والصد
وكل شيء بان شيء واحد خلق بنور واحد
واحد دوقامه بعدت الا ومن ظاهره
الذي سبق في كل شان انني انا الله لا اله
الا انا رب كل شيء وان نادون خلقي ان ما
خلقي اياي فاعبدون وبل اذكر او ستم
كرمحلي بنور اذا ولزامة ملك كرم وعمه

باشد و هیچ نبود در او الا حق و هر کس
در بیان کلمه لا اله الا الله میگوید باو شود
آنکه نبود چنانچه بار بدهد خلق او شدم
با وجود خلق او نبود تمام این علم نهایت که
در وقت ظهور من تطهیر که بگوید که لا
اله الا الله میگویم و اما در دین ایشت ذکر را
که انچه میگویند نیست از شود که دیو ظهور
اولی او متجلی شده و اوست ای جانی کلماز
کبود بار کامل نفس خود نبود که اگر از کوه
در من شود است در تو در شهی ظاهر است که هیچ
اوست که او میگوید [illegible] که ان یا علی کما
تو و بود در فی کلمة ذکر ان لا تحتجب عن الظاهر که
[illegible] کیفیه یا علی [illegible] انتم تنطقون مثالا طور [illegible]
[illegible] و ما [illegible] من ذالک [illegible] که علی [illegible]
علی انه لا اله الا هو [illegible] گفتیم و امروز هر [illegible] که
در قرآن [illegible] که بوجه [illegible] نیست میگویند
نیست که [illegible] محمد رسول الله [illegible] میگوید و [illegible]
این [illegible] بوده که [illegible] ان [illegible] امروز

متصلست و الّا رابح میشود باو در ظهور اثر او
که ظهور نقطه بیانست نه او لاجل او زیرا که در نقطه
اولی او ظهور توحید در کینونیات خلق مرتفع
شده بود و حال که هزار و دویست و هفتاد سال
گذشته این ظهور بمقام غرس رسیده هر کس نداء او
شنید از شمس نقطه فرقان که مالی نقطه بیانست
بوده او لابد ظاهر هوا حکم دین مثل دین او که
دین کلام تمام باشد بر اصول است اول دین ثابت
و کل در وقت ظهور حجت را ایکونید و با و رابع
اذا استماع للآیات الالهیه بالغیب وان الرضع
آیات ما فیها من مثال الشمس بوجی الیها اد
من ثبت منها ولم یکن دفعها اولا لوجودها الا
فی حد مرابتها حالی که علو علو فرقان حق
و علو علو بیان من عند خود شمس حقیقت اخیر
باشد علو هر هست شئونی که منفرع برا بی
از معرفه اسماء کلیه و معرفه فی و معرفه ائمه
هدی و ابواب هدی و سائل فرعیه که لا
ولا یجوب هست هر شئ یکی از ابها محبت الله

از کبوتری که بیند وجود او از او بوده و راجع بتو
باو در سوره که از شجره اثبات بوده و ایمه بوین
اوست آن بوشتی بوده و اکو العیاذ باشد که
مثال بواد بوده لایق ذکر حیث قرنا کیخی
که خود را منور بقرآن کرده چه نفس بکلم ترا اول
در ابتدا اطلاق حال این در ذکر کوبیت اینها
بوده نمود ذکر ما بشرع علی الکبر سیار از انما بشرع
الی ما بودن کی و برجع الی کبوسته و کبوسته الالم
بدل آن کلی کنه لایق کرمخصوص کنه و ایجه ما بشرع
بکبونیا است که است راجع بخود با انعامانها
الکل آیات مستفرع باشند در مرتبا اصل خود نمو
دوبیت و خود را جع بتو من عقلا عن خود و الآیات
التشویش بزل مشهد طلال کرا لا بزوال ستیخ
و بوده است از بوای فقر فی حد اوست در جمیع
تعلیل و شادی من شرک بنما انه رحیم ولا
بوی امثل وان ذات من خود کنیم با فرکنه من
همه ما با دو من محواظهر کنه نا ذات ناز عالم

کتاب الاول من کواصف الاول لومن للفاتحین
من حسن یوم عظیم ذلك یوم کلا بل کنتم دیعم

الباب الاول من الفصل الاول

بطلمی بنیاد اکثر محدث و مظاهر خمس و اوایح بدینا
شدن نفس و اثبات اول عبادی جودنه کردنی
بدنی گفته در دو یوم غایتر حاضر شدن نفس و اوراقی
تو مدا ست او مودده البار ناامراد و انطار و سایلی
و خفا او نك تو عص کرد مودده تو دده قرانی
و مزید ان من علی الکل بر مستمسوا فی الارض
و تحصلهم امته و محصلیهم کوار تعب اثبات الامه
و بیان دلیل کرسو محدث از قبل ثابت
بیان رجوع اثبات عند گفته و مثل اولی
العلل ظاهر است و ان دلیل الباب گفته
کرما علی کرده از اثبات بمثل اینها حاضر
و شبهه نیست کر شرح تو حید حل و نیز
معرفت اوست و اقرار مبدا طاعت
الو شبهه نیست کر امر نفوس منقد

قبل از هر ضمنی باشد چو هر کار علو و عز نسبت
فایق گردید چه اگر هر فنی و روحی تصور کنند
شاهد مشکل الا وصال شد و منه شهید
نیست که ایشان اول انوار بوده که حق تعالی
محدث نموده و ایشانی که اول اثر بوده بود و نبوت
قبول نموده تبلیغ ایمان فرموده و جمیع علوم
اسکان العلی تر از این بوده باشد که نوادر عین
منار عالی گشته باشند و نص رفیع منیع عرش
تا سه از وجود خود محبت شد زیرا که هر شی
المقصود صادر شود مسکن اراده نیکو
حقا که الله را ذرو اکرامت منتهای منصب
و شبهه نیست که رضا که ظاهر نبود الا
برضای آنکه بکرخند اوند یا رحمت خود را
عطا فرموده باشد و شبهه نیست که این انوار مقدس
برضای خداوند تعالی شرعی شد و هیچ
علوم الهی هر علوی و معنوی فهم نمو
و شبهه نیست که جمیع ایشان در ظهور امر خدا
توانست توصیف اوند از ظهور بین ایشان

قل و باهر قل ثبوت ثابت شد امر و ولایت
ثابت نمود اگرچه ظهور نقطه بیان ظاهر شد
محل نیست در دو جهان ولا کن چون ظاهر شد
ظهور کلمه اسما و در ظل او هستند لکن
هستند زیرا که اوست اول و آخر و ظاهر و باطن
و از برای اوست اسماء حسنی مخصوص کرده
خلق اوند اسما را با نوا در ذات کو و محروم
زیرا که جوهر نفس مقدس بوده و اسم کنو
مصون که اسما با نوا در ذات با انوار حق
با حوالات خلق و رزق و موت و حیات ملک
نموده که کلا عن دین بخوانند کما قرءانا
بوده انک الحشر و ما سوی ایشان مقتبس
هستند بعضی ایشان زیرا که جمیع اسما
خلق اوند خلق بیا نوا با ایشان و جمیع واحد
فرموده خلق بیا نوا با ایشان و ایشان آثار
بوده اند که لم یزل ولا یزال قدوس
حی ساجد بوده و هستند و در هر ظهور
باسمی جلی گردیده خلق بوده و در هر ظهور اسما

اسما و صفت بیرون از برای ایشان بوده و لکن اسما
کینونیه که دال علی کنه بوده در افئده ایشان
ظاهر بوده و اگر بوده تقریر کینونیه بوده و تواند
بعد فنا که حاضر شوند از برای دولت الهیه
وصفت و ادراک خداوند اسما ما لا نهایه لها
لا نهایه بوده وصفت و لکن کل ای اسما
کشف جانیه هدایت کل هدایت اسما شد
و در افئده این اسما دیده میشود الا کنه هر
در فواد هر نفس مؤمنه دیده میشود الا
آن اسمی که در فوادان مستمد بود او است از
خداوند و در او دیده میشود الا که هر چه
الا له الخلق و الامر من قبل و من بعد لا اله الا
هو الحی القیوم و هر نفسی که مؤمن بمحمد بوده
یا دون او هم بوده در ظل او و آن کلام
تجرید یا کسوا او کنه علی کل شیء شهید

الباب الثالث من الواحد الاول

در اینکه علم این باب هیچ میتوان او بوده
و دلال او و او تمام من امر لمقطرا است عملا

الباب الرابع من كتاب الاول

در اینکه فاطمه را بعد بچهار دنیا باهر کودکی که مومن باشد بوده

الباب الخامس من كتاب الاول

در اینکه حسن را بعد بچهار دنیا باهر کودکی که مومن باشد بوده

الباب السادس من كتاب الاول

در اینکه حسین را بعد بچهار دنیا باهر کودکی که مومن باشد

الباب السابع من كتاب الاول

در اینکه علی بن الحسین را بعد بچهار دنیا باهر کودکی که مومن

الباب الثامن من كتاب الاول

در اینکه محمد بن علی را بعد بچهار دنیا با

هر کسی که مومن باشد بوده و بدون آن

الباب التاسع من كتاب الاول

در اینکه جعفر بن محمد علیه السلام را بعد

بچهار دنیا با هر کسی که مومن باشد بوده

الباب العاشر من كتاب الاول

در اینکه موسی بن جعفر علیه

السلام رجوع فرمودند بچهار

بجانب دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود

الباب الحادی والعشرون [illegible]

در اینکه علی ابن موسی رجوع فرمودند بجانب دنیا
با هر کس که مؤمن بآن بوده و دوران

الباب الثانی والعشرون [illegible]

در اینکه محمد ابن علی رجوع فرمودند بجانب
دنیا با هر کس که مؤمن بآن بوده و دوران

الباب الثالث والعشرون [illegible]

در اینکه علی ابن محمد رجوع فرمودند بجانب
دنیا با هر کس که مؤمن بآن بوده و دوران

الباب الرابع والعشرون [illegible]

در اینکه حسن ابن علی رجوع فرمودند بجانب
دنیا با هر کس مؤمن بآن بوده و دوران

الباب الخامس والعشرون [illegible]

در اینکه حضرت حجة ظاهر شد با یاران و بیان
ظهور نقطه بیان که عینه ظهور نقطه فرقان که
اگرچه نقطه در اول ذکر شد و نقطه فرقان
ثانی و ظهور حضرت در دنیا خاص [illegible]

شده در مقام تجرد که مرتبه ظهور کلیات
باسم الوهیت ظاهر است در مقام اول
ذکر شد و در مقام تعین که مرتبه اولیه
در مقام ثانی ذکر شد و در مقام ثانیه
و کل نفس که مخصوص بظهور رابع عبارت
باب خامس حضر ذکر شد و مظهر در مقام اولیه
لم یزل و لا یزال است و است الحق بتکرر
کل اسماء از نفس اسماء سفیها و مثال این در
دنیا که اسم الوهیت اسم ربوبیت هم هست
و کل اسماء هم هست مع انکه ظاهر باسم
لم یزل و لا یزال در مقام مظهر ملک ودا
و امثله کل اسماء دو انکه خود ظاهر اذ هو الله
فی حین الذی هو الاخر و هو کان فی حین
الذی هو الظاهر و هو کذلک بلی کر باسم کل
فی حین کذلک لم یزل کر باسم لا اله الا هو
[illegible]
در اینکه باب اول رجوع فرمود بهاء الله
که مؤمن باو بوده من حی و در ...

الباب السابع عشر من الوسائل

درانکه باب ثانی رجوع فرمود بدنیا با
هرکس که با او مؤمن بود من حیث وجوه

الباب الثامن عشر من الوسائل

درانکه باب ثالث رجوع فرمود بدنیا
با هرکس که با او مؤمن بود من حیث وجوه

الباب التاسع عشر من الوسائل

درانکه باب رابع رجوع فرمود بدنیا
با هرکس که مؤمن با او بود من حیث وجوه

الباب العشرون [illegible] فی

فی بیان معرفة الحجة والدلیل الحق [illegible]
خداوند عالم عز شانه در هر کور با نبیاء الهی علو
اهل انکو [illegible] بیاید حجت و آثار [illegible]
چنانچه در زمان نزول قرآن افتخار [illegible]
کلام بوده از حجة خداوند قرآن را با علی علو
صاحت نازل فرموده او را معجزه رسول
قرار داده و در قرآن خداوند اثبات حقیت
و دین اسلام را فرموده الا یا [illegible]

و دلیل بر اعظمیت ان آنکه کلام حروف مجتمع
تکلم میکنند و خدا وید عالم کلام الله قرانیه
خطاب ناز فرموده که با علی کلام من جمیع
و نخواهند آیه در مقابل آیات قران بیاورند
نتوانند و کلام عاجز شوند سر ان آنکه
خداوند ناز فرموده قرآنرا از نحوه شیئیه
که حقیقت محمدیه باشد بلسان نحو اعجم
و اثر تجره متضمن هیچ حرفی نازل نیفرمود بلا
و اختلاف دو وجود ان میکنند در حالتی نزول مثلا
اکر ناز فرماید انا نحن نزلنا الذکر العالی
امرا من لدنا انا کنا علی کل شیء فاذ
ذکر الله متعلق بکل باید اسم کل شیء زیرا
که غرض اونده نحط بکل شیء است که کلام او
مهیمن باشد بر کل شیء و نزد قول او در کل
شیء شوند و کل لک ان تنزل کلمة الله انا
کنا لمنعبت ذلک کل علی وعد علینا انا کنا
علی کل شیء قادر پس ز واکنجمع نزول ایه
اختلاف ارواح کلمات در مقصد این ایه نمود که دروغ

جوم قیامت میان یکی کلمه حاصل میشود که وجود
کلمهٔ حق صدق کند و هر کلمه مقتضی وجود
ذره اگرچه خداوند عالم فرماید از شجرهٔ خبیثه
بقیها گیرند نشئ خلق میشود که دروی بغیر
از جوهر نفی میشود واگر از جوهر طیب است
از جوهر اثبات میشود زیرا که قول الحق مدد
که از وی شود ثبت تأمل بکرد که وکر حق شود
و دلالت کند بر آنکه او حق است و علی هذا
فی نزل من قبل ان کنا رحق و لحظه حق دیدن
خلق در همه کلمه حق در مقام خود شد و هر نفس
تفکر در او نماید بیقین مشاهده میکند
که او در واقع حقیقت بظهور نقطه اولیه با آنکه
در کینونیات انفس و آفاق سنریهم میکرد
چنانچه من او نفی قبل در قرآن در آیه سنریهم
آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم
انه الحق ذکر فرموده و منا آنکه هیچ امر کینونیه
کلمه شود که در همه فوادش باشد ادراک
نفی علی ان قول کلمه حق میکند بر آنکه بدکه

قول تحقق نمی‌شود در کینونیت شیئی واسمی
مخصوص است بمن اونی هر وجلال اشراق
خالق شیئی ورازق شیئی ومیت شیئی ومحیی شیئی
سنت ومعنی کلمه که در طلب او با و نمی‌تو
با اشارات اشارات در ظل اسماء او نازل فرموده
از آیات حق بشود بلکه حیث استقلال مستقلاً
انچه از مظاهر آیات کتبه و کلمات کتبه ظاهر
میگردد زیرا که حق که ذکر دال و مدلول ذکر
میشود باین خلق او باین تشود و معنی که دون
حروف علیین نازل میشود باین خلق ارواح
باو ثابت شود احسنت اکبر آیات کتبه حجت است
بر کل خلق و اعظم بینات و اکبر ملعوذات
بر اثبات حق رب او و علم او و مشیت
کرده کو در نقطه بیان امتحانا را الی الاکبا
بعلم توحید و دقایق معرفت و شئون
ممتنعه نزد اهل ولایت بوده از
این جهة خداوند عالم حجت او را
مثل رسول خدا در نفس آیات قرار

خوارحاده‌دن علم توحید وسر تجرید
کلمات اولیا اوچارلی فرموده که
هر خاردن توحیدی بردا ومتابع
شده الا کیکه در لک نشانه‌ای اولیا
محبوب خود تکلم فرمودوشون حکمت
وعلیه ما لا نهایه ظاهر فرمودکه حق
قدرا نرا ایدل حنه وعارف نکشد اکر
ظهور شمس حقیقه سفها سد در کلما
ازعلوم عرفان اولدیکنی بحری کمی ملو وفی
اولدی اشته اذا بانت وکلمات خود مخفیه کلم
موجودات بضیاء انار خود هلا یکن
من مثل لیعرف به اومن کفو لیعمته
اومن شبه لیشبه به اومن قرین یقرب به
اومن مثال یمثل به فسبحان له عن ذلک
تسبیحا عظیما اذ لا یری به الا الهیه والکل
له عابدون ورد ایت کوتحمل وتحمل
سقطه بیان ایلدر وتقبیل خود اعطار

واورا تحت منتشر و کلامی قرار داده واگر
تا حال کلامی جمع شود نمیتوانستند ابه
بنا را آیاتی که تحت اورند از ان اوجادی
فرموده ایشان نمانید و هر چیزی روی
کرده شود کس بتمامی شاهد میکنند کما
آیاتنا از شان خبر حسب بلکه بحضور حق اربع
واحد امر است که بر ایشان هر کس ثمر سیم
جاری فرموده و جاری لغو بوده و نخواهد
فرمود الا از نظر شعبه ذوا کمال است
کلام رسالت و منزل کلام کتب و هر کلامی این امر
بود که از نو و خبر ظاهر حسب الازمنه بوده
قران تا حق نزول بیان که هزار و دویست
وهشتاد سال گذشت باید که حق ایشان
کرده باشند با وجود یکه کلام با علو قدر
خود خواستند اطفا کلام الله را نمایند و حق
کلام امر شده نتوانستند امروز اگر کسی
که از اول نزول بیان تا امروز بفعل

مشاهده میکند ایضا بکرامات محمد یار نمود
وتبلیغ انها را انکار نموده محمد گفته بوده واگر
ظاهر شود معجزه ایشان ولکن [illegible] ایشان
و دیگری [illegible] نیست زیرا که [illegible]
مرحوم [illegible] و عطای [illegible] از
[illegible] و را [illegible] محمد یار نموده اند
جدا از این طایفه [illegible] و دیگری [illegible]
قوای ایشان بوده و نیست اگر چه ذکر این
جهه ضعف مرحوم هست والا [illegible]
شهادت [illegible] نبوده [illegible] شهادت کل
[illegible] و [illegible] نیست که شهادت [illegible]
ظاهر نشود الا شهادت [illegible] که [illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
[illegible] زیرا که این معجزه [illegible]
[illegible] گفته و هرگاه [illegible]
[illegible]
زیرا که [illegible] نیست [illegible]

و از طریقی که کلام انها انتظام گشته متعری بوده
و مآل بانی که تراوش آیات از مصابیح بدون
فکر و تامل و در عرق بجاعت هزار بیت در
شانهای متوجه بدون سکون قلم و نغا
و شئون علمیه در علوم فنها از معرفت و حسن
ظاهر میتوان کرد که کلام علما و حکما در آن موارد
اخراز بحر ازاد از ایشان نموده شبهه نیست
که کل ذلک من عند کنه هست حالا مکرر از
اول هر تا آخر احتیاط نموده میکوند و دو وقت و لکن
بطرف حرفی دقت نموده و آخر الامر کلات
که لا فی ذکر نیست کل آنها از جهت محبت علی
بوده و الا امر کنه آخر و اطلاع از آنست که شوان
او را شناخت بغیر او باز خبر او شناخته شو
با و قسم بن از مقدس خدا وندی که و مد
وحده بوده و هست که آثار او مبنی فراست
از ضیاء شروح رنجها و انوار ایشانی که متمسک
شده اند مطو هدایة اکر باعلی علو در صحیح

و برهان واستدلال کردن مثلا آنانکه انها استدلال بود کما
در دنیا و استخبار کرده عن ذلك كيف يبدأ الخلق
عن كيفية حدوث و كيفية ذكر الاول الاول
الحدود سبحانه و تعالى عن [illegible] الاشيا
فى ملكوت الارض والسموات كلا [illegible]
[illegible] خلق بوده که ذکر [illegible]
[illegible] يوم [illegible] آيات [illegible] اجمالى [illegible]
در آن [illegible] سؤال [illegible]
[illegible] ذكر الفرقان [illegible]
[illegible] كه [illegible]
سؤال كه فرق در ميان بيان و فرقان [illegible]
[illegible] كلام [illegible]
و ما يتذكر الا اولى الابصار [illegible]
[illegible] كلام من لسان محمد رسول
الله و [illegible] كلام من لسان [illegible]
و هر كس [illegible] ايمان آورده از [illegible]
اگر [illegible] ايمان [illegible] الا [illegible]

او ود بابی للنار والا ما ملا خواهد شد کنونه
او واحال او کوم لم یکن شیئا مذکورا
دعوی نار لقرب و دای شلی من کلر اول عشر تا
اخر بر شهای من وجهد ها میکشید از
برای رسانی اکرامی از امور جمله اعلم
حسبی لا اعلم است که من در کار خود ناز
کرده ام واکرامه حدیث ابلاغ اوری ابدا
انکه وما اورث فوراهنا ان تقرب سوی من
محبوبی واسطه است که در قرآن انبیا
انها ان را شد واکر اقرار بشود محض رسول او
میکنند واسطه است که رسول من تو
واکر در رسول کتبه لو از میکنند واسطه
است که من اورا استغفر دهد خواندم ام واکر
قرآن را معظم سبب ارینی واسطه است که آن
کلام نعت و بو هر نفسی اکرچه از نفس نت
ادم باشد لا ابدا نهبه میکند واسطه جنت
او سمت من حیا تخبه فرد خود خلق نفسه

هست و در حالتی که محو شده و خلاء و در او راجع نمود کرده
و از ظهور از تعین محو شده زیرا که هیچ شیء نیست که
آنکه راجع می‌شود حکم او با این هیکل انسانی که تجلی
شده است با مرور آن هیکل راجع می‌شود
در جمیع مراتب تا آنکه میرسد بشیء که در آن
ثابت می‌شود شیء او الا بکتاب که تمام شده و
او محو گشته و عطاش را امروز کرده یوم ظهور ثبت
کرسنه ظاهر شده و این ذکر بسنه ثلاث ذکر گشته
که ثبت خود خواسته و الا از او و اول ذات
او ذات است و به اعرف و به ظهور ثبت و [illegible]
ملک امروز راجع راجع با این معنی که از قبل [illegible] آثار
را تملا و ثبت بیاید شود راجع می‌شود [illegible]
راجع با او نمی‌شود راجع می‌شود [illegible]
شعبه و ظهور می بدانند زیرا که هر این تکون
آثار [illegible] را ملاء و از این منظور [illegible]
می‌شود چه قدر محو هستند [illegible] خلق که کل
[illegible] در مقاعد خود چنان [illegible]
[illegible] هستید واقف [illegible]

و ایاز قدر روز مرا که خلاف اوست خود ثنا و
یاد حق تلاوت میکنند غیر حق او را هر ربط
ساکن کرده اید که احد و ازاحلان تمام
ذکر بیست و در نور او که در نور هست
غیر یکنفس که از جزو و کل از هست نیست
و بار بدعا و که غیر بدعی هست در دل
یکمصباح مفتوح هست و حال انکه مشاعل
که شعله در زجاج او و میر ساند مصابیح
متعدده مشروح و ما هو الا وحی که از جمله
او خلق شده با الاء او مثل زد و تقدیر بلد
مصابیح محجب است که هر شعله در مید هم
در امر و ز و خلق خود و دون شهادت در
حق نور در لا شیء بوده و هست جمیع
از نور او خلق حق اعلای او حضور جز
بدو نفس حق و ایمان با یاد حق بود
و هست و جمیع نادر است از اخبار
او خلق مظهر نفس حق و آیات تبار

نفس من وایمان نیاورند بایازمن سود
و نیست اگر میگویند از قبل من حکومت کنم
عیناً بی عیب ایازرا با همه قدر کسیکه حال
هم جا نیکبین و مال اگر دین بد کرتا بت
کاری و امروز کل باد نومن هستید و
خواهید دید که ای ارشاباین آیا ثبت
و لکن امروز کرد نیع سبب هد انفس ثمار الها
ایمان بالا سیعکم و بیرکم محبت شرع اید و هیچ
نرسید و نخواهید رسید بو نظر نفس
و انجه ضرر رسید و صبر سید با نفس خود تا
راجع میکرد و توهم برانفس خود نموده ودر
هوائی که کان رضای من میکنید عرج
نموده و دوری رضائی که محقق است رضای
محبوب که دین کل با او تا بیت رعیتی تقران
محجب شده اید خیم بدار تعقب می خود
که هیچ سنی از برای این خلق اعلای از نفو
من و ایاز من نیست و هیچ نا رئی شد از
انتها من و ایازمن نیست و هرگاه میگو

عجز ما نورها تا ثابت نشود سیر بودن در مشرق
ادنی و غروب ازین اگر چه این کلمات بلا
معنی زیرا که امروز حق ما علی الارض راجع بتو
بقطع اسلام و هر که ضمنا این قطع ما منی
هستیم دلیل است که کار ما نیز هستند و هر که
اسپها سیکوبند تا ما بر هستیم چرا ایشان نشناسند
بایید مثلا آیا زمین از قطرات غیر بودن کشته
شرف اگر چه هر حقی لا ینال ست تعدی
سحره در زمان موسی اظهار اعجاز در خود
خواست نمایند و چون سنل را که از زمان
ظهور تا امروز از علمای این قطع نقب رانی
ظاهر شده بزعم خود در علوم شافی حق بر
مینماید و از محض حق با ما از نفی در وجود
محجب هستند و چون دل علمای اسلام
چنین که نسبت اسلام الحاد علم اسلام
مینمایند و از کسی که کلام او محض اسلام
بوده و هست محجب میشوند و اگر با خبار
خود را نبی حتی بنا والم بر حقی نمیکردند و

وحکم بمراجعه در قرآن نازل شده بود نمیکردند
خود را بنابر آنکه شهر بودند و حال خود را وا نمیخواستند
که ایشانرا اعلای اسلام مرا نیست بلکه هرکدام ازهوی الله
و بخود عقل را بغا از برای ایشانست و هرکاه
ایشان شکر مرا ایشان از کلمه نموده هر خود را شانه
نموده را وقف بر سلطان اسلام و نداشتم
در نظر او بودند رای با خدا از تو بند روی
اصحاب کلام ایشان رو و صفت و هرکاه شبهه کاری هم
خود اینها شود امر با اینها نهی نکنند جنابهم
هیئت که آخر الامر ضد او دل حرام بر کار ماهم
و بود بجنب او خدا امیر امروز هم اگر بخواهد که کسی که
خود را منسوب باسلام سبب آنکه به از سلطان
حکم و به از منافقان علم ایشان محتاج اند تا باید
اقرار از آنچه شود سبب آنکه اگر اهل ریا و درد کار
علما را علما سرحبایی و سکوت با اینها تمادی سا
من از کتب که مناصب ایشان بود محتاج بود و حال امر
از بعد شق بیرون هست با اکثر شما ها ایشان کرده
این کلام را با او حاضر است اگر عیب این باید که

هدا جا نوشته شد ه سبحانك اللهم انك انت
سلطان کل ولی تؤتی السلطنة من تشاء
وتنزعها ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل
من تشاء وتشرف من تشاء واضل من تشاء
وتغنی من تشاء وتنصر من تشاء وتطهر
من تشاء على من تشاء فی نعمتك لکونك علی ما
تشاء یا رب انك کنت علاما مصنف رافع
علم تمامی مثلا این را و علم نموده از هر سر و
نوسند مثلا ابجد کرا و نوشته ملا قلم و
سکون قلم و هر گاه تکیب دلیل را ابجد کرده است
این تعریف شد و صاحب این ابجد علی
من عنده کلله و شجره نسب گردد انکه
این ابا تو انا از لطف نموده برای مثلا اگر مورد
حق انا از لطف نموده صاحب حال مثلا ابی
سی هزار بیت در میان خلق مشتمل است
مصحف مناجات او و سوره علیه و حکیم اوده
حرف بجماعت هزار بیت از تو داوند اهر
میکنند یا با سریع طریق کر کاتب نموده او

اونتوان تحریر نماید آیات کتبه را قرائت نمایند حال
میتوان عرض نمود که هر گاه از اول ظهور تا
امروز ملاحظه کنند سرعت دانا را الا ورود داود نیش
شده بوده هر گاه میگویند این آیات منقطع
میشود نظر کنید در قرآن هر گاه نفحات در مقام
اثبات نبوت رسول الله ابراز اقتدار فرموده
شما هم نیز ملاحظه نمائید حال اگر کسی اول نازل فرموده
اعلام نمودند قوله تعالی کذبت قبلهم قوم نوح
وهمت کل امة برسولهم لیأخذوه وجادلوا
بالباطل لیدحضوا به الحق فأخذتهم فکیف کان
عقاب وکذلک حقت کلمة ربک علی الذین کفروا
انهم اصحاب النار و در مقام کفایت کتاب نازل
فرموده اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی
علیهم ان فی ذلک لرحمة وذکری لقوم یؤمنون
و چنانکه کسی او را شهادت داده بکفایت
کتاب نفس آیات بگوید نمیتوانی بگویی کفایت
نمیکند حجت کتاب نفهمد و اگر گفته شود
در آیات احتجاج اولین گفتند از دو نوع بیرون

نیست یا اگر غرض ایشان تصدیق تو کردنست
که از برای ایشان تجری شد اورد هیچ دلیلی نیما
خود اورند تا از لغو بوده و آن بود اگر آیة لن
نیاو در جای دیگر نیز لغو بوده ان الذین حقت
علیهم کلمة ربك لا یؤمنون و لو جاءتهم کل آیة حتی
یروا العذاب الالیم و اگر غرض احتیاط دردین
کردن ایشان ست پس باقی شد بحث که
و ایا نمی شود که این خود حاضر بود و از این هم
از مطالب شیع ایا از سؤال سیما بین تا اگر
خودنمود که در نوده تا الحی و ترکیبی
آمرانا در بیست یا اگر کسی را میسرنشد که
خود او ساختی نتشم را بهر تلاوت در مکتب
از ایار کسه نوشته بیند تفکر در انها بوده
تا ثبات نماید که از مکر و افترا اثر کاربام
نبود و اگر میشد از صدر اسلام تا امروز
در قرآن شبع بود و از اول ظهور این امر
تا امروز کسی در مقابله از این سبیل برامد
بود و اگر یکسه کرش در اعراب قرأت با نو

قواعد عربیه میشود مرهون دانست زیرا که این
قواعد از آیات برداشته میشود مثلا آیات براینها
جاری میشود و شبهه نیست که ما سبب آن فهمیدن
نفی این قواعد نمیشد یا بنهارا از خود شده بلکه
معنی نبود اولو الالباب از علم علم باینها
این نوع آیات در کلام از اعلم نوشت زیرا که
این علوم فهم کتاب که هست و بر سخن که کتاب
نازل شده است ایشان علم باین علوم لازم ثابت
کل قواعد اعراب بر ایشان بعضی اوشن نازل قرآن
ثابت چه با اشیا نسبت با صاحب کل علوم
هستند ولکن ایشان اینان با بیان آیات
ثابت زیرا که غرض علوم علم او آنکه هست
ضروری آن واشباه آن دارد که اگر بعض این
علوم شمرده شده اما ایشان این در عرض
ادعیه ظاهر شد و حال آنکه شرعی هست
در اینجا آنکه شرف بوده ظاهر
نزد اوست واستقرار
او در شبهه نیست که اگر اینها میکنند بعض خود

واو وصف میکنند الله و رضای او را و حال آنکه
برضای او کم کسی مطلع میشود مگر کسیکه برضای
محبت او مطلع شود و امر و رضاء و لکن محصور
برضای محبت او و مستقر بین دو قلم اگر چه
انما یحبون انهم محبتند و لکن الله معلوم
شما دو [illegible] هم ثابت جانب واجد شد
اگر چه میکنند مفصل میشود هر گاه امروز
ذکری از انها میکند لکن [illegible]
اسلام بوده است از [illegible]
و رضای حرمی [illegible] هم از [illegible] مرور
ثانی و امروز جمیع [illegible] از برای عبد [illegible]
که [illegible] رضا [illegible] در ایام [illegible] بیان بوده که
[illegible] بعض [illegible] الکه [illegible]
مظهری که [illegible] او [illegible] هست و رضای
رضاء کند محبت [illegible] زیرا که کل خلق [illegible]
از برای [illegible] اوست [illegible] ظهور [illegible]
رب السموات [illegible] محمد [illegible] ثم استوی علی
العرش [illegible] و الظاهر [illegible] الا [illegible]

معنی بیت بو کلام مر نقیض الابیات املکم بلطفه
دیگر تونون وشیعه عیب که هر بزرگی که
معقل شمس شود خود منشی همچو والله
او بسته طالع خود و عار در سکر دود وغیر
کار است که شره وجود که هو زبانا و که را
اوست وسنه و الا خود شوق ما طاسکرد
سفه و جهان شجره است که خوبی شجره را
دانسته مردم شود از برای امروز و امروز
کار خود دانسته باو مفتخره مغز مثل
ومسکین انجم سکندر ابیات معنی قول
ولا قوة الا بالله در تشریح والا اکرامی
که حقیقت تن ارد از خود سلطان بیل تعلق
زنانه قوتنی وهیچ ذلیلی است مجبور
که جنت باو مسکین انجم سکندر و خوف
مرد وجود خود که امروز شرح اوست امر
نکرده ملک بعد از شرح هم دانی شود اگر
دانی سبب تن مغز این شجره درانی حیلی
سنتی شدلوند کافی است کار عباده و ایکم

خواهش ظهور نقطه و حکم از حیث حکم است
کرالاعین دراسکال ظاهر بنود کد تا یوم
قیامت فصل بنیانین تا بین مضیقین دوی
و دون اووانچه قضا با ی خلاد بحیث جاری
خواهش شدداوست بعض بن تا مرین
و حافظین و بعض بن سابقین رماکین

الارکان نزولکانی

فی ان لا بسط علم تا نزکنند فی کیان من امن
الامن شاء کنند طبق بنیادرا نکرکی اهل ایام
حق او بند ناو لفرموده در بیان نیناید الامن
تطهیر کنند او من علم علم و مثال ذالک بنجد
کد بیان از او طالع شده دیو اکبر اکبر جمیع ابجد
سموات وارض من ادشوند و کلات نا علم
و کلاالفی مجمی شوند شواستحر قلاز عرم
بیا نو اعلی با هو علیه لغیر کنند اذ نا عظ کنند
تحیر صنه اوالا در اعرا و اذن حیث از مولی
احدی کد تغییر کنند با نچه خلق و از بدیع
نار لفرموده الاکلا مورد علیین دا بین نعمه

بکلمه که وحروف حی او وکلاحروف دون علیین
را باو از نار او بر او کلاحروف علیین در ظل
او محو خواهند شد وکلاحروف غیر علیین
در ظل نفی محو خواهند شد. و قبل از شان علت
از شدن نار است که چنانچه قبل از شان سه علت
کلام الله جهارده سوره بوده و هر شش
سوره در علو شان هر حرف از حروف حی کلمه
کرحمن کرحیم نار از نهج که شش سوره اول از
نقطه بوده و شش سوره آخر از میم وکلاحروف
علیین راجع بآن مظاهر نفی هر شوند وکلاحروف
دون علیین راجع بمظاهر نفی هر او از نار نفی
وکلا او از نار راجع میشوند بنار اول چنانچه
حنت راجع میشوند بنار اول که در کلمه لا اله
الا که جمع میشود انچه از معنی حروف علیین است
نفی و انچه از حروف علیین است در اثبات
وکلاحروف دون علیین قرآن در ظل اول نار
نار نفی شد وکلاحروف علیین قرآن در ظل

کلمهٔ اشارت باقی مانده کن للّٰه یعنی کندن
بناء ویعنی من یرید اللّٰه فوق مشتدبرتن
وجاوزنیت تغیر بیان الا بانجد تغیر بتی
از نور شجره اودر کل اسما حضرت وددا نوار
انبیاده موشیف باولاحق وکلام حروف دن
علیای اوددهقانی دون موشیف باوجان
ولم یزل ولا یزال بیان مثل نفس انانی
کدی است وکلام حروف نور وماران دن
انانی وانفس منیف جمانیه امروزهرکی
عجواهد تمیز دهد چون کر توم ظهور کله
هست مقتضی وولی لعل ذاز شاع شعر
لا یقدر واحد ان یمیز حقیقة الواقع الا علی
حکم الظاهر من لم یتعد حد ذکته فیه بمعز
من حروف العلیان ومن یتعد فیمن دون
الا ان یفرض کله من ذلك لحل الظهور
نفس قوم کیفیه ناذا نا بحکم نعظم کیا ان خاص نعا
من احکام الواقعة الالهیه من یرتق بمعانی

في حروف التليين ذلم نوس بها في دو ها

وكذا يفصل بينها الحق انه هو خير الفاصلين
وامرهها في ميرسد كه از حروف غير طلبيه
ذكر نيمايند الا در كا و در وهان تنجير شود
واز حروف طلبي مبين اند و بو نفس خود
من حيث لا يعلم ميكنند تا اگر طالع شود آنا
حقيقت كه او قف بور زميكند من م ايمان او
چنانچه در آيه قياست بوده اين مطلب علي
تحقيق ملاحظه بوده چنانچه كلام ميگويد او
تا بوهن باشيد ايات قران عشيه جمال اكبر
شجره حقيقت كه منزل قران بوده در اين
ساكت يا كمي دحم انيقم در ظهور
شجره حقايقها منكشف ميكرد دو جها ر بيع تو
كه ظهور واثبات ميكرد دون رضا كه
باقيه كه نها ميكند از ذكران بمعنى رضا كه
نبود الا بو رضا و او منفعت يا اولي لا انها ثم
من امريه الثالث من الولكان سقوت
في بيان ما في كتاب بان فيه حكم كل كلمي لمحي

انبیاء آنکه از جناب حق جل و علا بر کل ناس حجت
ایشان کنند و شخصی که این ایشان بر او نازل شد
و اول حجت باقیه ظاهره است الحی القیوم
و ثانی حجت ظاهره است تا وقت ظهور
حق بطون حجت است چو کل شیء من حیث
لا یعلم است و از برای او از حیث ظهور شئون
هست که اول او هستند و حجت باقیه که بیان
باشد که ایشان بقول او که الآن نازل میکنند
حجت میشوند تا یوم ظهور او و بعد از او [illegible]
اگر در وقت ظهور محتجب شوند از کسی که ایشان را
حجت کرده بمثل آنکه علمای امر از قبل که
از ائمه علیهم السلام که حجت بوده اند [illegible]
روی حق بینا خود را از قبل ایشان حکم میکنند
راسانی که لایق بیعت ایشان نبوده [illegible]
و اگر صادق بودند در قول از کسیکه بقول او
ایشان شود در انت میشود محتجب نمیشدند
چون ملاحظه کردند ظهور حق سابق باشا ایشا
هست بنفس که خود را منتسب دارد و حکم قوی هم

هم علی کنه داده و مثال اکر در قرآن خدا دید
نازل نظر نموده شیئی است حق ذکر نمار کنه
نا عرفی عنها و شبهه نیست کرا نار که انا
مشرقه انا انی الحجره است زیرا که دارا زل الم تر
ولا نزال بر حالت واصل بوده و الم تر شان
ابداعت کرشته اولیه باشد که در اودن مشروع
الا انه اگر همه امروز نظر بکنند ولی عنقریب در امات خلقوند
حق انا انزلنا الیک علو ذکر نموده و سا بقای هزار
مثقال ذهبی تمام نموده و بآن افتخار کرده
وجود دراشور الی کنه وانشه حیله حق نزل
کرده نیست و سر سال اثنی کی بهم و شنید
کرا صل اودرا بنویسد تا الکه حضرت امیر کو منین
صلوات کنه علیه و شامه کو سخن داد اواح مکنه حکم
نفت فر مود حضا بجه در حق بیت رد این کوار
دا امروز دیده شده که تا الاهمه در قران نوشته شد
کرا ز بهاء الف الف کو نه تا بهزار دینار ختم بنود
مینا به خالی حالی ان بایی بها در خشند اکو خلق
ایجا خنف خلق شدن کنه و شبهه نیست که مخلوق

تفصیل کل شیئی را با علم تو تفصیل در حقیقت با
تا ز لغزیده و هر کس بگوید که شیئی هست که
حکم آن تا هو علیه در میان نباشد یا وایان
بیاورده مبینی جمع ز و آنکه کلیتی خارج از
دو بار نیست یا دو بار نفی نکو نیست یا در
بار اثبات و آنچه تا لا یحبه کفته ست واجب یا آن
و آنچه تا یحبه کفته است واجب این جنود و کل
اسم جون حتی در اول ذکر میشود و کل اسم جنی
است من ادعی آن کلیتی در میان و من تیقن علوم
لتیقن ان با انا ما در نظام من شیئی و کان که
کلیتی شیئی محیطا و هیچ شانی نیست مگر آنکه از
برای کار ماست که ما در الخوض او من عقد
ظن بوده لم یکن هذا الا به و لا هذا الا به
و لم سبق من کار لصاست ماذا انه هو
الثانی و ان کان کار لنا فی من نظیر کفته فان کل
مرجع الیه ان لم یتجاوز احد من حد و دلیلا
فذلک للرحمن من اطاعه و من هدع شهمتی
قبل ظهوره و لکن اذا ظهر ينقطع عن کل ذا ایمان او

الا من يؤمن به فاذا انقطع الايمان كيف
يبقى الله بما هم شهداء وان هذا قرآن لا
فالمتقين كمثل يأتيها كمثل ان لا محكم على
مثل ما قد حكموا الذين هم شهداء من عند
القرآن على ذلك من حكم عليه ... وما الهوى
من شيء من خردل من ذكر من عشق كه
فاولئك هم [illegible] المعتدون
في بيان ذكر حروف تطبيق ودوتها الحق ...
انكه هيچ حرفي حق دون ناز لنفرموده الا انكه
از براى او ... وده وهست كه مشغول ...
وازاين جهة است كه مؤمن بذكر حق ...
فرمان ميكرد ... كرد ... دون ... كه
منا ... ميكرد ... ثانى كه گويا اول ...
مشغول ميكرد وكلا كلا انكه خداوند در
بيان فرموده از دو نوع ... يا كلمات
تطبيق است يا بدون انفاء كلمات تطبيق
ادواع انفا در ... واجهر دون انفا ...
ادواع انفا ... است وكلا حروف ... تطبيق

راجع میشود بلا الذی کل حروف علیین بالاهو
چنانچه بن کل حروف علیین از انسل شد
بن کل حروف علیین از انکه لم تزل ان در
علیین حت مرتفع میشود و ان در تحت الثری
منتشر میکردد چنانچه اکر امروز کسی نظر درشد
شجره زان کند سفلی مشاهده کرده تحت الثری
نفی میکوید در تحت الثری منتشر شده کدا
و ثالث و رابع و خامس باشد و هیچ حرفی کرده لا
و اثبات سکنند چکونه در اعلی علیین مرتفع شد
که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین باشند نجم
نار جو که حروف او شش میشود نوزده میشود
چنانچه شش اول نار لفرموده علیها عشر
کذلک ابجد و در اسما خمسه که شش میشود
عش در اسمی میشود چنانچه دون حروف علیین
راجع باسکلمه کل حروف علیین هم راجع بکلمه اثبات
میشود حمل و نفی عالم نفی را استقر فرموده و حکم
کرده از برای او ثبات و اثبات را استقر فرموده و حکم
فرموده از برای او محبت زیرا که نفی دلالت بر

و او سکنند به اثبات دلالت بر او سکنند این
ذکر نکویند نفی بودند دین هم طبق نکویند این
کلمه نفی منتفی شد در یوم قیامت راجع
بکلمه نفی شد و کل حروف بدون علیهم اول روا
متعلقه بان در نظر همین کلمه حشر شدند و هم
قسم اینچه منتفی شده بود از کلمه اثبات در یوم
قیامت راجع بکلمه اثبات گشته و کل حروف و علیهم
و ارواح متعلقه بان در نظر از حشر شده هر کس
در نفی رفت در نار الهی است الی یوم من نبعثه
و هر کس در ظل اثبات مستقر شد در جنت
الهی الی یوم من نبعثه کبیره علو عیسی است که نظر
در انتشار کلمتین نماید که چگونه بالا رفته او
معدوم مجبور و بالا رفته او مرتفع میگردد
و حجت خداوند بر هر دو سواست و ...
خداوندی بر هر دو عرض شد مظاهر نفی قبول
نکرده منفی شدند و مظاهر اثبات قبول کرده در
ظل اثبات مستقر شدند هیچ ناری اشد از
کلمه نفی نیست و هیچ جنتی اعظم از مظهر اثبات باقی

الاول نقد و حروفی دون العلیین علی الاخر
نقد و حروف دون العلیین تا آنکه کار راجع نشود دون
من تطهیر کنند یا آنکه بعضی از علیین نشود
والا از دون ان تطوفی لمن تصنعم بحبل الله و
وتبوطر علی ربه ان لا یدخلن کنار و دیدن طوفی
باذن ربه فان ذلک هو الفضل العظیم و از این
جهت که حین حقیقی که حروف علیین دلالت
مبانی ساکن میکردد زیرا که ارواح انها متعلق
باو میکردد و انشاء اهل جنت مجتمعین و مقعد
و مطلع بر دیگری و سطین و حروف ذکر کرده
علیین دوست مثل درد عدل خداوند برا
تا ز شود زیرا که ارواح انها متعلق باو میکرد
تا این بنا و بر در او فوق مثل وند عز ذکر
تا آنکه از ارواح انها مامون کرده زیرا که هر کو
خداوند در قران وعده جنت در قوم قیامة
راجع بخوه جنت بود فرموده است علی علم
در جنات جنت که موضع آنکه قائم کرده و ربا و

دیا قرار شوحین او شدن ذوا بغلق را کشعن اوی
وصل ه نار در بوده راجع بکلمه نحو بود و اضافه
فی معنی ترشت زیرا که جمیع علی الخطر انا
حق کنند وایان باوینت زمحج اخم از ایان
نعل اوند وایان اوجب و هر کاو دا نظر نعل
کن میبیند کرحکونه اهل جنت سعید
بن خول جنت کرفته اند اکوجه الحرانا
ورق درخت بوده واهل نار داخل دد
نار شده برضای خود نشوند کماز نزدمه
نعی ستنقع شدند کرمان اعجاز سکنند
دیجان در نار معنی درو متعلق سدن نجانیم
حن اوند نار لغو بوده رتما کلون فی قلوبهم
نارا انتقم حروف دون علیین راجع بارواح
خود میشوند وحروف علیین راجع بارواح
وجمیع نفی نیست کرانکه حروف علیین واکر
ذکر میکنند مدا وقف ارواح متعلقه بان
نام بار میشوند وعلوات برا و سفر سند من
قلک کنند ووددر بعض ذکر دون حروف علیین اکر

اگر بحث اینها باشد ازدواج شیئا ملحق از ناظرلو
میشوند واگر استعاده نحویین ازین اوندار
شئون خودها و مبرابها باشد اگرچه بطور نحی
باشد واگر بناه برد بعض اوند وطلب نفق کند
وابنها سبیلی از ابنها جوی اوشت ولعله
تبع تبع عرعر خردلی فربها وشواشد دنیا
اگرچه کویا بینکه حروف نحی در ظهور من نظیر
بناه میرند از نحی وحال انکه خود اصلا ایشانا
انوف ابناو ابناه بمیت هف از نار خود الامن
تطهیر کند زیرا که صیت در دین کمفت اعوذ
باکند اگر دل نمل در دین بیان بناه داده نمیشو
از نار بلکه ابنکلمه را میکوید مگر بواسطه دخول
در دین حیا نحو اشیا صیکه داخل در ایشان نمل
شده میکویند زیرا اگر بناه نحل وند بناه بحجت
اوست هر کس را بیان بحث آورد از نار بناه داده
شد از نار نحل وند اگرچه خود هر وقت نار خوین کلمه را
میکویند وحال انکه نفع بحجت زیرا اگر بناه
بحجت میبرند لاجرم انکه خداوند در قرانی ما

نازل فرموده و من يومن بالله و مقترن فرموده
بكلمه بعد از او و حال انكه نفس كلمه خود نيز بعوا
و ملتفت نشود و نشاء عجز در وصل را اسلام تعبير
كلمه در ثانى شد و حال انكه كار قرار اتحاد است كه
مظهر آيه الوهيت امير المومنين عليه السلام بود
كه اگر بناه باو مرح ثمار ميان او كلمه بعد ابه
امنيت كه كل الى يوم من يظهره الله كه ذكر بناه ميرزا
نصف اوليه و نقطه بيان دلى او و [illegible] هذا بناء
دين اكر نفس اوليه دراو و ربناه باوست و بناه نفحه
بيان بناء باوست چنانچه از اول ظهور ابتدء كلر
اعوذ بالله ميكويند و حال انكه در تمام سالى كه
الا من شاء كه [illegible] شناخته اند مظهر اين اسم
كه بناه باو كرده اند كه بناه باو كرده اند از نار
عشق محفوظ مانده و از اله اشكلها بالاعلى [illegible]
هر روز ميكويند و حال انكه حالى از والى و بند
زيرا كه نفس اوليه مقترن فرموده بناه خود را
بناه برسول خود و بناه رسول ابناه باوصياء
او و بناه باوصيا و بناه باولياء و صياى [illegible]

یعنی هو الاول الاخر والظاهر الا ینا فی ربنا
بناه وسول یعنی بناه نخل است وبناه با
یعنی بناه وسولست وبناه با جار یعنی بناه
است وهرکس امروز دانشد در بیان شود
بناه داده شود از نار وجنابت حروف الف بنا
داده شدن از نار الاخر ووقت کردن لازم
قران شده وحروف بیان للیوم تطهرهم من الطهر
علیهن ان در نبست ودون علیهن در معاهد
دانود وهرکس دانشد در کار او شد از اوهام
باقه والاخری یعنی او را بهای در بیان
فری یعنی حروف القراضای در الف بعد از
نزول قران وحروف فراتر این از نزول بیان
والی ما ذکر من نزل العلیون فی اعلی علو جاد
نفی دوطاقی من اصل ایها فی الهیولی بروفی
حروف العلیین وان یذکر هو بهذه یا کوثر
فانه لیعتمد وان یذکرها الذاکرون ولا
من ذکرها مثل الذین آمنوا بالقران ذکر الله
ادخو الکتاب من قبل کن یعنی لنفسکه الا ان

نظم با یار کنه ... نو قسون
فی ان کل اسم خیر یعنی نه ایکنه فی البیان کان ...
فی نظم کنه بالحقیقة الاولیه وکل اسم خیر ...
فی البیان کان مراده من یکون یوسف حروفی
عند ه بالحقیقة الاولیه یعنی بنا برانکه هر اسم خیری
کرده بیان نازل شده مراد من نظم کنه هست
اولیه ثم فی حقیقت کنا او نیز اول من یومن به الی
... الی اخر من کوجود مبارکنا انمالیکه ذکر ...
شده مراد از نفس اوست وکم کم تنزل میکند
تا انکه میرسد باریق ترابی که عنبر اوست
اوست کما اهل خیر ... دونکه کرده وهمین
هر اسم دون خیری که دارد تا زل شده بحقیقة اولیه
مراد نفس اوست که حقایق اولیه نموده واکر ذکر
اوهی شده در دون ... مراد از نفس ...
وکم کم تنزل میکند تا میرسد باریق ترابی که ...
اوست که منتهای شعاع ان ذات در ...
الکه ... سر ... باشد چنانچه ...
دو قرآن نازل شده ... بحقیقة اولیه مراد ...

هست وهر كه بدين خبر اراده اوست كه در معنا
اشياز اوليه واقف شد واكر كه كرار بر عطيش شد
مراد او بو نفس او بوده تا منتهى شود بانفس تواند
كه مقر جنس او بوده كه كلا رابع خبر مقام الحجه
كه انجه كه خبر در قران است مراد اوست حقيقة
حالجمه در بيان من يطعمه كه تفريق وهر ذكر
بدين شرع كه در قران نازل شده والجمعه كه او
باشد مراد از نفس اول من قبل الحيوة
حيات حتم كه در قران مخفى است در بيان هم
عند كه ثابت است وانجه اسم خبر در علم الله
هست حقيقة الاحمد فله شئ است ودون
ان من لم يقبل البقا حيا غير انجه ذكر او در
شد در رابع منشود امروز سبقط بيان تا الكرار
ادنى بود با نفس در يع مى رسد او از ادنى در يع با
نفس واو از او نفس بار نفس حسد واز ادنى
كل شئ الاعز الاعز الى انه يبعث الحجه
الادنى فوق كما الذى ثلاثة شرقى اربعه
جوهر كل الادانى الرابعه حسن وان تبغر المقصد

62

يتغير الامر الى ان يستقر الى ما لا يتغير وكذلك
العلايق للحروف الموزونة كالنقط بالنقطة هذا على اكثر
الاصوات وذلك الحادي الثاني واحدها كلمة
لا تجمع كلمة ولا تستلزم كلمة عن كلمة تجمع كلمة انه
فصار ادكم وكم كم اسماء جزء من اسمه اول سوال كلمة
مانها منقول شدن بو سبب بلك ازاو سببا اوله
ذلك دردون علايق تالكه و سيدا على حوادث
حيث مفرنجا دو سببه الرقم اعلى كسر ادى
دعوا ارف نار مفر سلطنة نفس معابر انبت حكم نو
حد ارند رحيق قسم دو ظهور هريك ذرع كلمه
دا مرور كلا اسماء مرتبه حقيقه اولنه دو نفس نقطه
حق ذكر اوف كر متال ورده شد و بحقيقه تام
حروف اسنا الى ان ينتهى الى اخر الوجود فلنتفق
ان يا ايها الناس كلكم اجمعون

[illegible]

في ان كلمات مراتب من حيث كلمه الى يوم من ظهوره
من اتبعه نورد ومن حجز عنه نار ملحق بنار اكبر نار
مراتب حسنات الى يوم اتبعه كم يوم من ظهوره كلمه باشد هر كس

مطابق آنچه در اوست عمل کرده درخت است و
ظلم آثار و مرز و علیق عشق که مخمور خواهد شد
و هر کس مخمور شود اگرچه بعد از رجوع شده
در طریق مخمور خواهد شد چنانچه این معنی در آن
هم ظاهر بوده که در مواقع سعی و ده عمل بعد الرزق
که هر کس برای آنچه خلق شد از آن غافل بوده حکم کند که او را
وما یرجع الی ملک الکل من شیء نهاد حکم کسی که عمل
از حکم خدا اوست کند است چگونه است هرگاه و تمکین
بر نفس مخمور که کند مثل را کجا عمل ورزید را ادراک نمود
وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و شبهه نیست
اطاعت مقبول نیست الا با طاعت محمد خداوند
و الا علمای بهاء لیکن با هارب و شیخی نموده هلل
ذکر مثل و حال نکرد امر و ذکر حکم میکنند که از
برای آنها صاحب شوده و ثمره در اعمال ایشان
نیست چنانچه غیر شیعه امروز حکم قرآن عالم است
همین که مخمور از ولایت گشته هند که آنها عالم شک
و امروز کم کسی است که منزلت قرآن عمل باشد که دیگ
نشود الا من شاء که و اگر کسی باشد و علم میزان

میزان بیان نشود نمی‌بیند تعوالی او را حاجتی
تحقیق ثواب رهبان الف را در وقوف بر میزان
او در ظهور رسول که داکر میزان قرآن میبود
در اداره نحو محققه ای فرح حکم بینی مگاد کسموا
ان یتطرن و تشق لاری و تحر الجبال هدا رتلوا
از او جبال سمت قراست کرشاو نشود نامح
نو دیدا علامات زوجه در رضای او صفت رحمت
مراد اکر امرو زاین فضل مضمرا اهل بیان هست
هدهر کس ادعد و بیان تمامه نکند باین فضل
الی یوم من نظهره و اکر نمود با الله مخوف شود ظلم
نکرده الا بر نفس خود و کل الله عن غنی کما انی دو
اول ظهور او کار بیان اطاعت دوست نشغل و صفا
کلا دین یوم الف حق ظهور رسول که اتباع او
نود شد دو قوف در میزان خود زیرا که اتوقف حکم
حق بود و قوف دران جود من یقتدی طفقه
منصب ظلها وکلا نحو عن العالم
فی بیان یوم کفیه طفل بنیا ر مراد از یوم قیامت
نحو معتقد است و مشاهده نشود که لدری از

از شجره یوم ثمث را مهیمن باشد لما که هر هو هو
امر را تو هم نموده که ظن کنند حقیقت نطفه در دو ام
ظن کنند و ظن عرفا اهل حقیقت مقصود از
یوم قیامت اینست که از وقت ظهور شجره حقیقت
در هر زمان و هر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت
مثلا از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی
بوده که ظهور الله در آن زمان ظاهر بود بظهور آن حقیقه
که جزا داد هر کس مؤمن بموسی بود بقول خود و هر کس
مؤمن نبود جزا داد بقول خود لاجل آنکه ما شهد الله در آن
زمان ما شهد الله فی الانجیل بود و بعد از یوم بعثت
رسول الله تا یوم عروج آن قیامت عیسی بود که شجره
حقیقت ظاهر شده در هیکل محمد و جزا داد هر
کس مؤمن بعیسی بود و عقاب فرموده بقول خود هر کس
که مؤمن نبود و از حین ظهور شجره بیان الی
ما یغرب قیامت رسول الله است که در قرآن الله
خبر فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده
دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ که سنه ۱۲۷۰
بعثت اول یوم قیامت قرآن بود و الی غروب شجره حقیقت

حقیقت قیامت قرآنست زیرا که شیئی تا بمقام کمال
نرسد قیامت آن نمیشود و کمال دین اسلام الی
اول ظهور منتهی شد و از اول ظهور تا مبعث خروج
آثار شجره قرآن ابحهت ظاهر نشود و قیامه
بیان در ظهور من یظهره الله است زیرا که امر
بیان در مقام نطفه است و در اول ظهور من یظهره
امر کمال بیانست ظاهر میشود که قرآن اینجا کمی
عرض کرده بعینه خصایص ظهور قائم آل محمد بعینه
ظهور رسول الله است ظاهر نشود الا آنکه اهل
قرآنست دین اسلام را از آیات قرآنیه که در اول مرتبه
عرض فرموده نمایند و اخذ شرع اسلام نمیشد الا با
باو و تصدیق باو در حال کثرت و عکس نه چنین در ظهور
اسلام ظاهر شد و کل ثبت باو و اظهار اسلام
و او را امر حق در جبل ماکو ساکن میکنند و حال آنکه
قرآن خدا و بنی کل را وعده یوم قیامت داده بود
که آن وجه است که کل حرف و خدا میشود که محو
شجره حقیقت ما است و کل بلقاء او کن فائز میکردند که
لقاء او ما است زیرا که هر نوع لقاء خدا و اقرب میکن بیست

و لقای او مشهور شد و آنچه در حدیث و لقاء مکنون است
راجع بظهور او لذا است و حضرت رسول علیه صلوات
خود قرار داده که کسی که یوم قیامت حرف بزند
حقیقت میشود از اقرار او و از لقای او منصرف
نگشته و تیغ شیخ عز و جل که از یوم قیامت بیرون است
از انجمن ستیز تا این که اصلی میکشد در هر کجا
این سیف در یوم قیامت ظاهر میشود چنانچه در
هزار و دویست و هفتاد سال اسلام از اول
ظهور تا انقراض ظهور که اول هر دو شیخ حقیقت
ظاهر خواهد شد و اول ابتظهور تا المعهود
راجع میشود بر آن قیامت اخری که در ظهور کو
اف اهل بیان بر خود نموده و طول البلا خود را
در یوم قیامت باظهار کرده چنانچه مجیب قرآن
کرده که هزار و دویست و هفتاد سال اختیار
باسلام کشید در یوم اخری نمره که یوم قیامت
حکم غیر اسلام بر ایشان شود که ایشان بصحیح ملائک
هیونی لکل یوم بینه لا علم عنه تا اصحی کما از اول
ریاستها کشیده و حالص امور از اول رضا و خطا

واگر قائم آل محمد را دو خواهر میبینید بخواهر اضداد
میشود و مثال ظاهر شدن ظهور که کرد اظهار کلام خود
با آیات و بینات که دو بار سلام بان ناشنیده مردی
که نمیشود در حالی خود ترجمان خود را که ظاهر
میکند در حالی خود از برای خلق شده قائم
و حالی خود فوق بین هر کسی که رسیده دون
توجه تعدد میکند را ایات نعید میکویند اگر
با اسم را نهی شود یا از در حالی خود با ینجه را نهی
ملک را و ایات نهی خواهند از دنیا و در دل اهل
بیان نکرده انچه اهل قرآن کردند که قرار ایل
خود را با ظاهر کتب اکرانچه که نوعی بیان هستند
در حق ظهور ایات ارکمیشین اشهد بنا دلا تقرت
احدا دان هذا ما وعدنا که من شعرابها بلی
بل هو معه سبحانک یا محبوب و اهتینا الماعت اوکرد
نموع بیان را ظاهر کرده این دلالات ذکر هستند
حد او را ترحم بر خود کرده اگر ظهور نکنید مظهر
ذکیت را محزون نکرده که ظاهر بود سنار اکر
من ظاهر شدم وجود میشود این خلق بیان او مثال

۲۱

اگر و نظر شما ظهور نکرده دون ایمان خو
رسد که بخود را اثبات حق او نصدیق کنید با یاران او که
اوست اثبات من یظهره الله و تصدیق کلام او
و هیچ شیئی از محو وجود محجب نگشته که اگر از
کلام او یکی مبادا در شود للی یوم کفیه خواهند بود
و بیان اعلا است در مثبت مستور اعلا تا ربه دار
معرفت خواهند بود در حال که یوم قیمه است محل
فضل القضا در انظر است و کل بکان رضا
او میکنید انچه میکنید و برادر را می بنویسید
بر نفس خود را می بنویسید و اگر چنین کنید تا حد
خود که را می نویسد بر هیچ نفسی الا انچه که
بر نفس خود را می نویسد لعلکم در یوم قیامت
اخری اگر بلقا کنید فا تو بمیکردید به لله
را هم محزون نکرده باشید و نفع کل مثل
بیان میکند و شما از ضرر با و بکنید که
حیث انتم تحتجون کر حصا بید در انی و با
او نفع میتی قران او شتم و لکن شما الی
ضرر سایند ان خود نکند شنید هیچ نادی

تادی است از برای شما عندکه کرسنه روز

توحید کنید من سوی خدا رجوع کنید و من همه

و نفس خود را هی بنویید و سمی کرکه سوی هم

بالحق انه هو الذکر الرحمن الرحیم خیر الحاکمین

فی بیان حقیقة الموت بامر حق جل جلاله بدانکه

از برای موت اطلاقات الاثنه مما لا ثمه عندکه

هست که غرار کهی مصوب یکی از آن اطلاقات

در عرف ظاهر موتیست که کلّ را در آن منابدکه

آن حکم نفس در دنیا نماینست و بهر اطلاق

که عند کتب الملائکه شود و اینست دائم

هستند و اقرار بابی کرد آن حقیقت این موت

معروف نزد خلقت بلکه آن موت نزد اهل

شجره حقیقت زیاده دون آن و آن ثابت

الا در شجره بابیکه لا اله الا هو یا لا اله الا

یا بلا اله الا کله یا بلا اله الا انت یا لا اله الا

الذی کلمه موقوف و حقیقه موت ان است

در حق ظهور شجره توحید که این مراتب حسن

اوست کامنست شود یا نکه نفی نماید

وانبات اثبات وذکر این سر دقیق الجز
وارق وما بینها اکر ایل دشوند شوا شد احصا
نمود وجوهر مطلب آنکه هر که رشیت او نباشد
الا شیئت حق ظهور کند واراده او الا اراده او
حق را واو قدر او وقضای او الا قضای او
او الا آن او واطلاق او الا اطلاق او وکمال او الا
کمال او او وقت ادراک نموده زیرا که شیئت او
ذات شیئت کند هست واراده او قائم باراده
حق را او ذات حق بود کند وقضای او ذات قضا
واو ذات او ذات او کند واطلاق او ذات اطلاق کند
وکمال او ذات کمال کند چنانچه در نقطه بیان
هر کس ثبت شد اقرار کرده باشد که مومن
حقیقت والا از این در دعا وقرآن خواند
ثمری نمی بخشد چه با اشیا میکند میکفتند
مومن حقیقت وصیت ایشان غیر از شیئت
شد وباطل شدند ودیکر بقول ایشان مومن
حق اوند ظاهر شد وهمین قسم اشیاء که در تبیه
کتاب مثبت شود با آنکه کتاب او که هیچ کتاب که

کتاب الله بود وا نتها هی که خود را اعلم او زمان
میداند نشد تا از آنش و علما میکنند را انکار کرده
ذکر شود و حال انکه شب و روز میکنند
الموت حق و کتاب را رد او عار میکردند والنهار
دین اسلام میشود نعوذ علم خود را خرج میکند
و نیست سلطنه که خود را نیست میداند
التجمل و نیل زبوا باطل بود و در قران مقدر
و در سکر میشد و حال انکه همه انها و انها
شود زیرا که از روی آیات نحیلا میکنند نداء
شرع علم بلا عار در کتاب الله واکر مو تو انهمینک
اقرار خود تخلف میشود زیرا بأسکر اقرار کرده که
او حق وارثون محقق مو محب بن تبعیت
که در یوم قیامت شر ببعث کار را عبادانه
و رخ الى ان يطلع كنه سر الحقيقة وانا المراد
بالمرح بعث الظهور بين لا ما هو كمر و فرحان
نعم مو ترا احیا دهم فان هذا دون ما کلف
الناس لان هذا موتهم لا يعلمانا لشيء علهم الا كما
نام به نوزرون لایدان سلو و هر کاه کوید بجز

سر بابِ عجایب تا لانهایه عالم لانهایه ملاحظه نماید
مثلاً اگر زمانِ رسول خدا کسی میت شده بود
میباید که از شنونده که بیند مومن مجمل راجع
میشود از عالم تجرد دیگر تا عالم تجدد بعضی
و نادر بعضا است که از شنونده که بیند مومن مجمل
راجع میشود از عالم تجرد الی منتهی التجرد و از شرح
متجرد ایشان و میت نبودند بوده و اول میت بوده
و ثانی میت بوده و اول چونکه میت شده
ثانی شده و در مرتبه ثانی چونکه میت شده باشد
ثانی بوده در ایشان جمیع امروز ظاهر است مرتبه
میت شدن مومنان که حکم میکنند دیگر ایشان
محجوب بوده‌اند و بود خلق مومن او بلکه
از کثرت ایمانست که مومنان امروز و مرتبت
فضل در دون مومنین باشند دیگری از ایشان
و اگر دیگری از ایشان شده خود ایشان راضی
میشوند باقی نیست بلکه نزد مومنان
از نسبت خود ایشان زیرا که امروز اگر بعد
اول دولت حق نگویند ایمان در آن کشته شوند

شب شفقه شرف محبوبت وطلب نفی ادعیه و بل
مکنید از وانی دو حال اگر در شنا حیرت ختم
که شجره حقیقه ترقی نموده انیم تنزل نمود
واشد قرشته ولی چون مظاهر مختلف شد
ترمید هذا الاجتبی که من هنده کنه ظاهرا
که او شیناسد که شیئی را در امکنه جود و اگر
خواهد فره تار را از دره جست ترد هد
میتواند واگر م نفی خطور کند دور انجه که او
بر نقطه بیان حق خطور حکم ثبت واو بنمود
است و ادی آن که انه از این را لاینت که الا
اولوا الابصار و ادر هر علو فرمید الطلاق
صحیح است لی مع الله مقام الفضل یک وجه
تو تجد احد مقام الالف الباء فاذا بر صعود
نصلیه فاذا ذلك من شئون تلك الموارد
فل تطهر عند هذا او ان یحمله علی شأن لم
الباء بل هو الذی یرید ان تقصب تحیی فاذا اراد
ان تعیب دعائه فاذا اجعل من اولیائه وان
عند ربع الاضیه فاذا یکن ان تیز الانی قل ذلك

معنى الجملة لان نعت كنهه اعظم لا يبلغ الا الى ان
يكتب كتابا ثم يظهر ما اراده دون ان ينال ذلك بعلم
كلي وجزئي حيث يدرك اهل الكبر ثم يجدون
ذلك كبرهانين على ما يجري كر دون كثير حصر
عند ما اذا امور هي حجب ذلك اللوح وان الحق
ضيقا به مثل ما يرى من حسن الاحكام عليه ما يقى
في ابدانهم وان لم تكن عنده حق ثم يرى ما فيه
لوح فمن نظر الى ما لا يمكن ان يثبت عنه
ولا يبطل الدليل لانه من شؤون كتابة وفيها
وان يرى قوما عندهم يؤمن بالله لا يمكن
ان يحققه مثل ما يحيط نفسه اذا امر من شؤون
الوجود وان الامر حين ما هو الظاهر من كل
الذي يرى كل دليل ومن يعرف الوجود لم يزل
ثبت عند كنهه ما بان لا نبيا الا ما شاء كنه
وذلك موجود عند نقطة البيان اذ ما شاء كنه
لا يظهر الا بشبهها حتى يكون لمن اراد ان
ان يثبت في كنهه وما خلق كنه في لا يطيع امر من
الوجود عنده كل شيء يكون ان يكون منهم

من يطعهم كثيرة ولكن انا اظهر لا يؤمنون بهم ولهم
مثل من قد دان في كفران قد حصلوا الاسلام
على شان لو رجع محمد الى الحيوة الاولى ان
لا يقولون لم رجع وقد رجع ما عمل ما قد عمل في
اول ظهوره لان ذلك نشأة كالاخرى مثل
نشأة الاولى وان كان يقولون ان محمد
رسول كثير كل قد اشتهر ولم يصدقوه بل
لا يرضوا الدين بما يؤمنون الا نفسهم من
الاسلام ولا يرضوا به ما الكتب الحقة ما
لان هذا مما لم يرض المسلم بمثل هذا شان
اقلي هذا كثير وان بايت سنوها من قبل
حسن بيت ولكن نعث كل محجوب لا يجيء
من بيت نعمه الى دينه وما امن بدين
الا من شاء كثيرة حتى ظهرنا قد ظهر وما لله
لا يرجوه نارا اشد من احبابهم حتى جعل
الاسلام لهم دينا وجعل القران لهم كتابا و
لنبي لذكر في اخره الا وقد قال بلغنا
دينه وبلغ رسالاته واقطع اليه ما قد عرف الله

حق کل به تعبیر دن و اکر نفسی کوید که فنا
او داد او اول ظهور خواهر کشته میبود کرده
بود کل محقق است که اوست اول من
آثار حق الذی رحیب ما قال لمحمد السیح
قال علی سبحانک ان لا اله الا انت انی کنت
من الظالمین و اکر کوسین ظهور کننده و انبیا
قرآن که کاد کننده بود و کلام سکو سیف امره
کاد کننده هست در بود کلام بوده حبیب ملک
که شنید ند یا دیده ند که آثار از نفسی
ظاهر شده شبهه و ریبی از برای ارباب افئده
نمیماند که آن نفس نفسی است که ظاهر بوده
و آثار قبل از او بوده چنانچه آثار بعد از
اوست و من اجابه اول او اول خلق است
چنانچه قبل میکفتند که من اجاب اول محمد
و اول خلق بوده چنانچه کلام امروز معترفند اگر
میکویند اجابت در ذر اول بوده است
اول ذر او که در وقت عرض سما بعد از حضرت
و خداوند لم یزل و لا یزال قرین ... و تکرار

اشیا، بوجه سواء بوده هیچ شیء با او برابر
شیء نیست یا ابدی چه عرش در فوق سماوات
وعرش سوختن یا سنگ بتحره کذکه تا لیات
وحال انکه این اعتقاد محض وهم وخیال است
ملکه در عرش سکان ملاء حقیقت فصل
محل ظهور است چنانچه کرده زیاد ز سید
علیه السلام میکوید چنانچه در حدیث
من زار الحسین عارفا بحقه کمن زار الله فی عرشه
ر بود او را که فقیر ظاهر است که همان معرعر
بوده واوست عرش محمد رسول الله که ما دیش
که کسی از عالم خلق ترقی کرده باشد محمد شد
میشود از کل عوالم در این عالم مستندون میکردد
چنانچه در این عالم اکبر که سبب اول محمد
محمد شد دلیل است که در کل عوالم شوون
بوده است وکل عوالم در ظل همین عالم محقق
میکردد و در همین عالم ظاهر است نو دادلو
الا فقه وفیا لو لی لمن یری کل شیء مصنفه
خیال نکنند امر موهومی را که عند عند

او لولاک نیز ندارد و ذات الهی لم یزل ولا
یزال ظهور ان عین بطون اوست و بطون او عین
ظهور او وانچه از ظهور کلمه ذکر رفته بود مراد تجلی
حقیقت که دلائل ممکنات الآهوا و ان تجلی
ایست که مرسل کل رسل و منزل کل کتب بوده
وهست واو لم یزل ولا یزال عرش ظهور و بطون
او در میان خلق بوده که در هر زمان بانچه خواست
ظاهر فرموده چنانچه حین نزول قرآن بظهور
محمد المختار تجلی در خود فرموده و حین نزول بیان
منقطع بیان المختار تجلی در خود فرموده و در
ظهور من یظهره کنه با و اینا از دین خود سوال
فرموده کیف دنیا بانیا ملایا . و اوست که
کل شیء بوده و هیچ شیء با او نبوده و او
که در شیء و در فوق شیء نیست ربانی
مثبت وانچه ذکر رفته بود از استواء بر عرش
استواء ظهور او بوده رفت ندائی هر شیء
که بر سریر یا کرسی در فوق ارض باشد یا ملا
الاعلی ملک کرسی در سموات لم یزل ولا یزال

ولا یزال بوده وهست وکیحا وپادشاه
و بیشناسند زیرا که مامون او غلق شده این
باسرار او و مخلوق میشود اسرار واوست الی
از هر ذکر و ثنا و مقدس از هر صفت ما
لایق ذکر من شیئی دانه بید رك کلمه می خواند
گفته میشود ولا یذکر من شیئی بر از ظهور او نا
میشود مگر من نظهره که باشد واوست اعز
واعلی از آنکه ذا اشاره اشاره کنید سوی وی
نظهره که اول خلق اوست وذکر میشود وی
تعزا دا ومیگرده واو و غوادار هر یدو خلق از حسب
لم یزل الله کان ربا ولا مربوب لم یزل الله
الهاً ولا مألوه ولم یزل الله کان قادرا ولا مقدور
ولم یزل الله کان عالما ولا معلوم لم یزل الله کان
واحدا ولا معدود ودا بعد ذکر میشود لم یزل
کان واحدا ولا معدود ددد ودو تعالی است گرید
ظهور من نظهره که هر دو واحد باز اثبات
او ورده باشد کما قال انک اینك میگیند جرو
او و معدود ودی جز ابتغا عبت دمیلا این

اسما وصفاته ونظر ايتمك ودلمكی کرکدر ول
الله کان واصل اکر دار اين ظهور وموقف
تجلی در ظهور اول الاخفی مقربیدر از
برای رسول خدا مشاهده ميکی کمال اسما
وصفاته اگر خواهی بکوئی انه سلطان محی
نبی کده دار است او هست که خود را کی
عبد وصيد انت وحال انکه سلطنت نفس
او متعالی است از انکه مقرب شود دیکر
این سلطانت واکر خواهی بکوئی انه مقصد
مشاهده ميکی اول الاخفی او در نظر الطاعت
ذکر انکه از است وهمه مفتقر هستند
وحال انکه احد در او متعالی است
از انکه مقرب شود باو احد در واکر
بکوئی انه عالم محی بیکی کده او اولو العلم است
ومختار ميکنند وحال انکه متعالی است
علم ذات او از اقران با علم اين علا واکر
خواهی بکوئی انه حاکم محیحا او اولو الحکم بينا
در نظر حکم او مقصر هستند بحکومت وما

و مثال آنکه شمه ایست از حکومت کینونت او
از اقتران مظاهر این حکم از عدم او و منشأ این
کل اسما و صفات و منبع نور شاهد و کشف
حقیقی که عالم است متین عالم الآلهی او و اگر مراد
و امر رتبت متین تا عدم الآلهی او و نه او اگر درجه
ظهور رفته الغیر ظهوری باشد بالظهور خود از شهود
او است ختمه اگر نظر کنی از ظهور اول گیر
ادم اول باشد الی ما لا نهایة به زیرا شیء نیست
الا بالله و نتوانی عارف شوی مظهری را
الا از جمیع ظهور او کمترست اولیه باشند اول
که غیر از دو امکان ممکن نیست متین معنی را
سید الشهداء الهی علمت باختلاف الآثار و
تنقلات الاطوار ان مرادک منی ان تتعرف الی
فی کل شیء حتی لا اجهلک فی شیء زیرا که این
ذره وجود کلمة کر کلتی را امام مشیه اولیه
بل انک و در جمیع شیء ملاحظه کنید الآلهیه
را قبل از شیئیت آنتی که متجلی ظهور شده
و الا نیست ظهور کل اشیا سوی حق زیرا که

بکوع ظهور ابادر کنه هست واز عیان ...
که ابادر کنه صادر مشود در موتر می دردو
انهم بانجر لا یضف نادل مشود ونسبت الشیه
باین دو شی مساوی است لا اکه این در اعلی
علو ابانست دان از ادنی دنو نمی واکرچنانچه
اصفهی را در ظهور کلامی بوده در ظهور کسی
خواهی مود به مراد انست که در شی ذات کنه
را انشاهده کنی زیرا که این ممتنع است از
عز ذکره متعالی است وامکه در شی باشد
یا باشی باشد یا قبل شی باشد یا بعد شی
باشد یا در فوق شی باشد یا دون شی باشد
اعجز شیت باو منصوب است بعینه او ست
واو بنفسها نام است ولم یزل ولا یزال
کل اسماء در ظل او بوده واو در ظل کله منقطع
ومقام شینه مقام نقطه بیان است که
در هیچ شیی ظاهر نیست الا شانی از
ظهور ... اینکه مراد قائل این کلام این باشد
که در هر شیی ذات مشیت دیده میشود که

ذات رسول الله باشد باز در هر شیئی دیگر
که شیئیت او باو منحصرست مثلا اگر جز از شیئیت
ذهب بکنفس در سبیل الله مرو کیل دیگر
میشود الا آن امری که رسول الله مر بوده از شیئیت
همین قسم اگر بکوف کینونیت ذهب حکم به
لابد راجع میشود بامری که آن امر راجع میشود
بنحو حقیقت اگرچه بالظهوری از ظهورات
او بوده زیرا که هیچ شیئی نیست که اطلاق
شود براو الا آنکه منضوی الشیئیة است
واوست قائم بنفسه و ما الله عز و جل از
اوست که او هستند بره که لم یزل و لا یزال
حول نفس خود طائف است و اوست که در
ذکر حق و نبیکنند الاعلی که الله عز و جل الذی
له الاسما الحسنی فی ملکوت السموات والارض
و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحمود و از
هر اسمی منما ئیست مثلا اگر گفته شود حق
عز و جل لا بد در مظهر هست که در آن نور دو شئیه
اولیه ذکر شوند و لم یزل و لا یزال مشعر باشد

كنه ولا لك تكشف الابرار وطوبى لمن لا يرى
من شيء الا ويرى فيه شهوده ولا يكون
الا بالله ولا يرى من شيء الا اياه ولا
يعتقد في كنهه ما يعتقد لخلقه لان كنهه سبحانه
لم يكن في شيء ولا من شيء ولا على شيء ولا
الى شيء ولا بذكر شيء وكل شيء دونه خلق
لن يعرفه بكنهه احد دونه ولا يوصف سواه وكل
ما عرفت المثبتة ما عرفت الا بنفسها وكل ما عرف
الموجودات ما عرفت الا بمعرفة المثبتة فيها
وان الله عز وجل بذاته لن يعرف ولا يعبد
ولن يتبع ولن يقدس ولا يسئل الا حدا به
الا بالعجز عن ادراكه والاستقرار في ظل وحدانيته
واستقلاله لم يزل كليا بنونيته وذاتيته
وجوهريته ومجرديته واوليته واخريته
ظاهريته وباطنيته وكافوريته وساذجيته
وانه هو في اعلى علو سلطان قيوميته و
سمو مليك قدير وسيعه متعال عن ذكر
وثنا ومقدس عن كل نعت وعلا لم

لم يزل الله كان الها واحدا صمدا فردا
حيا قيوما دائما ابدا معتمدا لم يتخذ لنفسه
صاحبة ولا ولدا وان ما دونه خلق له
من خلقه بامره وانه لم يزل ولا يزال غنيا
عن نفسه بنفسه ولا يكون غنيا عن دونه و
عن ذاته بغير ذاته وكيف لا يكون مستغنيا
عن غيره سبحانه وتعالى عما ينبغي لعلو قدره
وسمو ذكره انه كان غنيا غنيا

الباب التاسع من الاصل الثاني

في بيان حقيقة الفقر ليحصل بيان اكمال
هر دو يعني فقري در آنكه خود مفتقر در
حقيقت ميكردد در حين ظهور رسيد بظهور
يعني كه بعثت او بعثت كل ميشود و
او حشر كل وخلق او خلق كل وخروج او از
خروج كل از قبر خود ميشناسد در ظهور نظر
بيان حيف كه مظهر او بعثت بعثت تو
تا از نقول وفر بود بعثت انچه در ظل او
محشور ميشود نزد بعثت او ميشود خدا نعم

در وقت ارتحال انحضرت حکم کرده میشود امر در
بر دین اسلام میشود در حینی که حکم بعث
بر رسول الله شد یعنی بنی بن بنی او بعثت
اولی خواهد شد و کل ارواح حقه که
مهتدی بدیان میشوند راجع میشود یعنی
اوله که در یوم قیامت دو [illegible] اول الایات
امر الله سکینت و اقرار قوا نیه او و کل ارواح
دون حقه راجع میشود شجره نفی [illegible]
ظهور او حیا [illegible] ارواح دون حقه [illegible]
بود چونکه او مبعوث شد کل در ظل او
شد ند و ارواح حقه چون شجره اثبات [illegible]
شد کل در ظل او مرتفع شد ند مراتب
که درج ذا روح بروج دیگر متصل کرده
مقامات بلکه کل در امکنه خود هستند مثلا [illegible]
[illegible] در امکنه اصلیه خود هستند [illegible]
اول ایشان مبعوث میشوند تا آنست که
ارواح ایشان از امکنه خود [illegible] و رتبه [illegible]
ایشان از موسسین در ظل [illegible] هستند

هست و فرق که کار در او سؤال کرده بشود
در جواب امکان دارد که اول سؤال کرده
میشود تا اگر شنونده تا الابد مفصل میکرد
وجواب هم در دم اداء نمود بدون خبر حکم کند با داء
فرموده از تحریر سؤال کرده میشود انتهی اله
حدیث ظاهر که در یوم قیامت امیر المؤمنین ع
بر اعراب بدیع کلمه اقرار میکرد که ایشان
فرموده از معنی سبب و ثانی حرب و نفی قرار
میکنند که ایشان شرع دادند از صفت سبب و نحو
الی ما لا نهایه در ملک منکر و کذلک در سؤال
آنکه مثلا اگر هذا رسال سد نفی بر نفی حال
وارد او ورد و واسطه خبریت که حرف ثانی هی
در اول لفظ وارد او ورده وکار شدن منکر
صفت رابع بار دکار شدن شبه خبر رابع
با اول نفی امر میشود و او را بیع الی که میشود
خبا نجا اگر صدا و ندا و را سبب نفر با بلی نفر
مسعود میکرد مار نفی خود و تحریر نفی هم در حال
خود رابع الی که میشود زیرا اگر صدا و ندا و را

مبعوث نفرماید که اینست شجرهٔ اول که خود
مید آنان و شد دیگر اینست شجرهٔ کلمهٔ خبیث
که نفس منکر است امروز از هر نفسی که منسوب الله
کرده شود از ایمان بالله و آیات او در بیا
داو اجابت نماید قرار ملو از نور میگردد
و ملو نگردد رحمت بر او نازل میشود و هر که
اجابت نکند قرار او ملو از نار میگردد و منقا
نقمت بر او نازل میشود و نفس خبیثه در
کلامی شانیست از شئون آن نفس خبیثه
[illegible] ... شانیست از شئون نفس
کلمه نوشته و از برای او شرح متعدد ذکر کرده
و از برای او دون ذلک اینست که هر
از برای هر نفسی از افراد یا شیء قرحمت
که اگر از شئون نفس مطیع است راجع
بار دو هر در شأن اخری از او مستغفر
میاشد که نفسی از نفس او میشود چنانچه هر کی
مؤمن بکتاب الف بود و راجع بایمان بکتاب
ثانی و از اثبات نفسی نفسی او و در دوی

اسلام مرتجی شدن کم کم تا انکه خفی شد یوم
سوم نقطه سیاه رایع شد باو واز او متشرح
در خلق امرالی ما شا الله در این صفت شد
و نما تعالی تا یوم من نطره یه انوف رایع کیا
او میشود بعد از او متشرح شود در خلق امرالی ما
حیث لا حد لعصار کند وجود ده و همان بدر
اکر صفی از حرف القیه مومن شود و راجع
باول من لم یومن برسول کند واز او منفطر
کند در دون علیع بیان در تحت الرفیه
بوده تا انکه رایع شود باول من لم یومن
نظهر کند و بعد منفصل میکردد و در کران
صوالم امیل و قار میشود اکر حریر باشد
و منفرا و قار میشود اکر اعلی امکنه فوق ارض
باشد و الحلا او مثل ذلک و بر عکس لباس
الان از انجه در جنت خلق شده میشود و منفصل
اعلی غرف رضوان میکردد والحلا او اعلی غرف
جنت میشود اکر بیو شیده الا علی و
الادنی تراب و متاول نکرده الا و بل کما هو

سوختنی نیست که دود او فیض شود الا آنکه
قرار و روشنی شود از رمانی بیت حلی
دوست وارد خیل او شد در او خاطر بود
و بود او مهیا است و همچنین هیچ صفتی
که سوختن بیان نباشد الا و آنکه
نفس آن را دانچه را و میرسد از نعت
و حلار و هرگاه بخواهد صفتی در این عالم
کند بانچه ضلالت در حق شجره ابتدا نار
شئون متکثره از این شجره هم هر صفتی
علیها بانچه ضلالت عطا فرمود و
و همچنین بخواهد صفت خلق را شاهد
کند نظر کند بانچه در حق شجره نهی
که شئون متکثره او مثل او خواهد
بود چنانچه شئون متکثره از عقیق مثل او
غنم نخواهند بود امتیت بیان حقیقت
اهل را مشاهده نشود که اعتقاد بر حق
واقع نموده باشند و اقرار بانکه
باشد هر کس بیان که داده ذکر حق

شهید و نصب نی باشکله هم ان الفرق میکنند
و رد و ج جمیع شی از حد خود تجاوز میکنند مثلا
دروغی که تعلق بعلی میکرد لم یزل خلق است
و دروغی که تعلق بحق میکرد لم یزل حقست دروغی
که میان علی کنه بوده لم یزل مدلست و از
واقف او اکنه و حد و دخت و جمیع نفسی که
وقف موقوف او شود الا آنکه خدا او نه عالم غیر سلطان
سفر باید ملائکه سمیعی و شغلی ساقی و غیر
و مکر بزرا که او را مرتفع ساخته الا آنکه عار اصلا
از جنب واقف امنع از رضوان جا دهند و
ذکر شی نخواهد دید مگر بعد از موارد اکنا
مومن بوده باشند با جنس تا نا از لغز بوده
الی ظهور او که اول ظهور این مقبول نخواهد
بود و بشارت نوشتی که از اول ظهور این امر تا
ایان بیان حتی در روع شده که در ایمان از
جنت و ایان نیوز دوجه و تم اکر نفسی
بعد از ظهور من نظهره الله کنه بعد استکبر
بگوید بلی با الله کاشاره کند بر اینکه لوحی

و فنا ساید شود مر بعضی از برای اوبیان و حجج
نفی نیست که بعد از ایمان بیان نفی نمود
شود الا اگر بعد از موت بعضی نقل مرتبه
منتها در حرص و ظلم خائف شود که ذکر کرد
از انجه از برای او میفهمانید لوبی از برای کسی
که نفی رجوع شود و موقن بمن یظهره الله کند و کل
او باشد که اوست موقن بیان و انچه در بیان
و از برای نفی خداوند از برای مؤمنین
و معرفت نیست لمن لم یزل اهل سنت در جنت
الا من شاء کنند مثلا اگر اهل فرقان در نار
بودند الا من شاء کند و من شاء کند در
ظهور بیان ظاهر و اگر عسنة نقطه بیان
ظاهر میکردد و اهل نار در نار خالد الا من
شاء کند و این شنید فهو من یظهره الله
اولو العلم ثابت میکردد مثلا حروف انجیل
از نفس رسول که در جنت بوده اگر
بعد از نار بوده خالد بوده و حق نیست
حکم نار میشود و ایشان اگر دارای بود یعنی از ایشان

ایشان چنین می شود ان شاء الله و در جواب
منفی میکنند که از نار بخار بیاید داخل در
جنت شده و مؤمنین غفران را بجهاورند در
اوست در جنت لا من شاء الله او تعالی
که مرکز از نفوس این مؤمنین بیان شود که دا
در نار میشود و از جنت خارج میشود و لهم
مظهر کلمه مشیت در هر قیامت ظاهر و در جح
و در طرح نداکردند که روز جح ذکر شود
بالمشیة مثل من شاء الحی جنته و تمنع من
عن جنته که اهل مشیت او و الا وکی که از
حد و دستان تجاوز نکند او وقف لا بعد ا
که مشیت او مستوی از مشیت قبل او ما تدع
الا او در هر یوم در شأنی است چه با ظهار
مظهر مشیت کلمه در یوم بشهدا از فکر
باقی از معرفت را مفتوح نماید که نشوانند تحمل
شد خبایها و اول ظهور رسول کنه الحیث
همین حال بود و قبل از آن ظهور از طلوع عزوه
عیسی ابن مریم نطق بود چنانچه از مجیع ...

رسول گفته الی اول نزول بیان نیست
فقطنه درمیان نطق بوده وکسی بشناخته
اورا زیراکه اوام نزل ولایزال در مقام لطف
اولیه باقی بوده وحدت وحروفی درآ
خود دوسا وحروف توطئه ودرنظر ادراکی
خود گشتند از او هستند واو بشناسند کار او
لکن کسی او را شناسند ولی هرکس منقطع
شوند اولا بین ها درمیان هم او را می
لا نعرفه اذ انه هو القادر والسبحانه المعتمد العلام

الباب الثالث عشر والاول

فی بیان سؤال الملائکة فی القبر بطول ایمان الم
یوم قیامت نوشتن من حکم گفته سؤال الله
که ایا دین شما چیز است میگویند محمد
واگر او در مومن هستند بایاد گفته جواب
ملائکه محمد کرد اوین تاویل فرموده وتعلیم
ایمان نموده چنین هستند الاحمد گفته واتیان
بالغ میشود چون ایمان شما در دنه کلمه حقیقت
ایمان تامت میکرد دعا ملائکه رجوع نموده

محضور خداوند عرض حال دنیا نموده بود مثل
عالم اگر جواهر داده از ایمان باو ایمان رحمت درین
او از ظلم ایدوا الاکل از رحمت و انجیه حمل و نظار دل
فرمایند دوامور دو رخ و عارف شود بسیار انجه
حفظ میان ما از لطف بوده در حق هر کس الحی بوم کشیده
ثابت میانه مظاهر ایشان درنار و مظاهر بود و لبنان
داول در دوون عکس معنی فروتنی در حق ضد ا
کرده در حق حرف مطلق نار لطف بوده محل دانیت فضل
کم از برای او بنیاد حیث الحکوم القبیح و الجهر دیا
فرحکم نشود دو فرجه که راجع باو سکره اگر موز
دوشمر است از زبانی حق و اگر دون مونث
مقصد حب از تماشا و حیاتی در حق صورة هم
اوبی اللام حکم ماست اگر بوعی بوادی فراز نیلد
این قطعه از قطع رضوان سکره دو دوره مقاصات
باذن کنه حرز و ملرد الا از بنیاد سکره در با مرصد در
خلد و حرز و مراد از رجوع ملا نکد آیی کنه در عرض بود او
اولا می لطفه کنه است عبوی او و سیلی از او
احدی موی ذات ازل بوده و تبت درین

بود رسول خدا و اینست سرانچه در
در احادیث مذکورست که انچه در و
تبعیت بوده در بود قائم ال محمد هست
انکه کرحکم فرماید زیرا که انچه کار داد
از اوست وانچه حکم فرماید در حق هر شی
همان شی بوده اگرچه در صدر اسلا
محمد بن عبد الله بر او وصف و بر ان
ظهور بوده وامر وزوان و صفت نو
نوع ظهورست تا انکه کسی ناظر بنقطه
حقیقت خود ادراک بعث کل شی باد
نفس واحد نتواند کرد اگرچه هر
روی اگر نظر کند نتواند انچه مطلعا
انا اعتقاد بعث ان کند تا یوم ظهور
من نظهره کند که هر کس بوی او را
شد بعث او در علیین بود ظل شجره
اثبات میکرد دو الاثبات در بدو
علیین و در اصل شجره نفی میکرد و اگر
باسم ذکرست بر او فرد همین قدر که
میفرماید مبعوث کردیم کل شی را کل

کل سعوث میکردند در آنکه خود در ظل [illegible]
نقطه واحده اکر در علیین است منجمد [illegible]
واکر در دون علیین است منجمد فهی [illegible]
نور من علم کله من شیء الا یکتمه [illegible]
ولا ما سیما سعت کل شیء بامره انه کان علی
کل شیء قدیرا و نیست هیچ شیء از [illegible]
که از [illegible] بیرون آید [illegible] کل ان [illegible]
احیاء او زمان میکرده واکر از علیین [illegible]
واکر از دون علیین از دون [illegible]
از برای [illegible] هر شیء در یوم [illegible]
[illegible] ذلک الخلق ثم یعید [illegible]
خلق کل شیء ثم [illegible] و کله علی کل شیء قدیر

[illegible]

فی بیان [illegible]
هر [illegible] وامر او بوده هر [illegible]
بوده [illegible] بوده [illegible] دون [illegible]
[illegible] بیان بوده از برای [illegible]
[illegible] بوده [illegible]

وادی قاطبانرا احوالی و مزید بو این مراد ک
ایا قربان ماسد بد رساند وده بعضی را
استماع کسند بلی در شاهد هوالحی
لا و جب فیه ترتیب در القابلی ایشان را
کی سنه اقرم ازو سال بعضی دو سال و بعضی
استماع کلام سطر و او ایمان او رده و ایشان
او سرا کی سنه اقرار کاو کی شون
و بعضی یاد کنند و استیدع و نقد رها یطلق
شیئی تا ملی بوده ایشان و سر احیران مانده
ده هزار سال بلکه ابی از بعضه ذکر
که در مقام طلوع شمس در وقت واقف شد
و الا ایام و سنین و شهور منقطع است
و واکه اولی از مراتب ظهور کنند بوده که
شود و کل مظاهر ظهور رایج میشود نقطه
است که عالم لاحد شود تا ملی بوده و سیر
از عالم لاحد اقرام از طی همر کسته و سیر بوده
واکر در حد بی حد هر کس زیاد تا ملی بوده
در توفر او مراتب زیاد در حد بی استغنای که مراتب

صراط هماست الی قیامت دیگر بسیار مردم که عالم
الغیب که و صراط که تا مردم قادر ماند تا الی الان و حال
انکه قیامت انکه گذشت و اینجا اعادت مردم
صراط وارد است اگر شاهد کند کسی معنی صغر
نظر کفر را می بیند و از برای دون مؤمنین
ادق از شعر و احد از سیف است صراط برای
منزواست از محجابا از قتل مردن در دنیا و نه
ایمان بیند نمایند و به اربعین نفوس خود اقرار
نمی کنند امینت که از برای ایشان امداد
سیف و ادق از شعر میکرد و از برای مومنان
اوسع از دنیا میکرد زیرا که میگویند دین
ما هران تا مجرد دان بود که امر ضل وسد که کفر
عاجز از ایشان با اسیار از ایشان بودند و امروز
همان شده که قرآن انکار نمود تکلم بیان میفرمایند
کار می شد کنند لاریب فیه تنزیل من رب العالمین
معروف که کفر را بوده در قرآن در بیان شاهد
و از برای ماهیت دست کافر شون نا لی بیت
در ایمان محمد بودند و اللهم و افراد بعضت باجاده

او جدیا ناامید که از صراط گذشته و داخل جنت
میشوند و جدا ناامید که در حین گذشتن
مبادر باشند و جدا استمانی که واقف میشوند
و میخواهند بگذرند و هر ین راه هستند و
متحیرند و ناامید هر دو در نظر دارند که میشوند
ای تنجر النفس لا دو نها و جدا ناامید که از اهل
عمر الی امر هر عباد در حین ابتکند و حسنکرانا
خود از استیود تصدیق میکنند و اگر تا ملکند
و صراط واقف میشود و در نظر دارند و هر ملیود و اکر
جهتی بکند داخل نار میشود در امر و زحمتی هم
که اعضا کنند که از صراط حالی گذشته الا الله
می شناسند و کل مومن با حور ایمان در ظلم
نار حضر شده و جود حضر شده و حکم داند حکم انا
نا دلفر بوده تا ملوم قلب ثابت بما اند بحر شد
نا دلفر بوده و ایشان در هم بوده در طرف او
متفق هستند و حرف آرند و حکم دارد در ابقا
از فکر کننده شد و بهمان حکم الی یوم القیمه در
خود معلق خواهند شد اکنون و قتیکه مدار اند

حق او بیند سر المرء بامیل در کل شیء شهود مطلق
هر کس بحرف صحبت میکرد که تو دخیل اوند
بوده وهست چنانچه امروز سرا که ایا شیء
میتواند بحث انواع شهود وصحبت بماسید
بحرف که نفع هیچ بحث انشا و اسمای اللهم انا
نعوذ بك الذین آمنوا بالایمان یوم القیمة نصیرا
ان غرتهم علی الصراط اقدم سکل شیء ملك کسی که
شیء الا ما کان الشیء ونعرف انه ملك وفیها
فی حقیقته کبران دانه حق مطلق جبار ایکاز قطع
شبت او لیه الی ما الانهایه در هر ظهور میزان
هان نظر حقیقت واوامر شرع از نفی جمع
او واعلی مراتب میزان در توحید کلمه لا اله الا
هو است هر کسی داخل در میزان نفی شد
در میزان نار وهر کسی داخل در میزان اثبات
شد داخل میزان جنت دخول نفی محقق میگردد
الا هو انیت او از نار و دخول در جنت محقق میشود
الا هو از او در جنت اگر نفی حقی معلوم باید
وکل اثبات حقی معلوم بید بحر چنانچه اگر کسی

میزان فعل را مشاهده کند نظر کنی در میزان
ظهور در رسول که از حیثیت نبیت اظهر بود
تا امروز الی ما لا نهایه در کفه عدل او میبار
رفته و الی ما لا نهایه در کفه فضل او بخشید رفته
و امروز میزان یافت هر کس ظهور از او میبد
در جنت و در میزان فضل و الا در کفه عدل
و در نار زیرا که مبدء خلق نار و جنت از نقطه
حقیقت محقق میگردد و حکم بر مبدء میکند چنین
نور محقق شود و حکم بر غیر مبدء خلق نار میگردد
خالق نار و نور است زیرا که آن نقطه
و مالک عدل و فضل است بعد از و تصلی
از این شجره ظاهر میگردد زیرا که اگر در شجره
نقطه فرقان حکم ولایت امیر المومنین نشد
نبود خلق جنت محقق نمیشد و همچنین در ظل
نار اگر از اول نفر مومن کسی که مشیع من بیت
بر خواست خلق نار محقق نمیشد حال اینهم
شئون خیر است بقول او راجع نمیشد نار
میگردد و اینهم شئون دون خیر است راجع بنو

بتوجه نفی میکرده و حقیقت میزان در حقیقت
اوله مخرجه اولی است الی ما الانهایه له الا کما
در نظر ان در علم کنند کی شنید مثلا اگر امروز
شعی حکم و سر الحقیقه من فاعل تا این شاغل از
شئون ان میزانست و اگر کسی میوزن از ایکو
در کشف عدل میزانست از ظهور میان کل شی
در نظر خطاء اولته مسعود شد من هر کسی حکم
در کشف فصل و ابتدا ثابت میکرده و هر کسی نیک
سر جوی محو و کشت در کشف عدل او فانی میگردد
الی یوم من ظهوره کنند که اوست میزان و امر او
میزان و احوال اوست میزان و کلمات او است
میزان و دلالات اوست میزان و ما ینبت الطاهر
میزان اذا اعطی النسبة فی الکتاب و الاعلی فقد
ما ینقطع النسبة ینقطع الحکم الی حیث و ربح کل النسبة
و بقی الحق فی النار و اما کان تستمد ما الله
الواحد الواحد عن ذکر کل نار و لا امر الا من عند
الواحد [illegible] النظار
فی بیان کما ان طرح اعیاد الکفار کل سنه

وعن کله مقتل ز چهار کار غیب و خدا ولی
عالم چهار سفر یابد کار شی را با پنج چهار سفر
شجره حقیقت در هر زمان ظهور او و در معنی
بطون او چهار سفر یابد کار او لی حکم ظاهر شرع
الا در حق ظهور ز چهار سفر یابد کار او در یوم
قیامت سلب کلمه و امر و ظاهر در این خاتم
کار ختم اظهار فرمود سلب کلمه و ان است که
انا کنت لا اله الا انا و کلمتی هر کس تا امر عبود
در نار نمی مثل لحام کرده شد و هر کس تصدیق
کرده مورا ایشان نفس احکام کرده شد زیرا که
کار ما عمل الا و فی نفوس شد دیگر از ایشان
و اینچ هنوز نفوس مؤمنه قران زیرا که
در قیامت رسول شد اماد کرده شد وه
گشتند فانی ایمانی مرصدیق و الا کار ای
از اصحاب ایشان براست و نفوس مؤمنه
قران هیچ نمی فرد ایشان و صفت دین بیان
او وقف از کار کشته شود از اینهم من اول تخرج
حقیقت را اظهار فرمود بیان حجت که دین

این صورت موسوم بان ثابت بود و این کلمه که چهار
کلمات شد و الیوم کملت خود بهمان ثنائی با
قرائه که در آن نعر بیت واضح از کلام الهی
نازل فرموده و اگر بعد از حاذ کرده شد و در
لاتنفی کنند و نفی سوی که اقرار بتوحید خدا
در این کلام اضمار حاذ کرده شده و جزا داده
باضمار خرابا یا آنی که الیوم کملت باشد کلام خدا
هیچ الباب نازل شده و الیوم کملت با آیات
میرسد زیرا که هیچ آیه خدا و نه نازل فرموده
ارواح متعلقه بآن در ظلال آن هستند و راجع با
نفسی که خدا وند در جزاها بشان که این باقرار
نازل فرموده میکردند در طول لیل الذکر که
اللهم و اگر نفسی گوید که ما نفی میکردیم
که اینکلمه قول خدا وند است جواب گفته میشود
که همین کلمه بعینها در قرآن نازل شده و قبل از تنجیز
نور مثل الکه در قرآن نازل فرموده ذکر
شده یا بعد از قول رسول الله که اینکلمه را املا
فرموده و بوده از قبل گفته است بهمان

حجت انبهام ضعیف میشود زیراکه درانجا میگفتیم
ما علی الارض از انسان با وماحر هستند درانجا
اولو العلم شاهد این امر را بوده ومبنا شد به
حجت بیان کرده واین کلام حال وبنست اکر
با بیان نفی کو انسان ابرار نجوه حقیقت اکرکام
میتواند بوقت ودیکر ودو هالعر میشوید
والالف دیکر میتواند مثل این نوع ابرار تا از
میشود که شبه از نواب اولو الالقدع نیست که می
فکر کنه هست زیراکه نفیها شهادت مید هکه
کلام کنه هست ونیز منه او تسلق نتواند بود
زیراکه ذات ازل لم یزل ولایزال بوده وهست
وکلام در مقام حلق واول هست وچون که دید مشت
دیده میشود الا که از این حجت نیست که این
کلام میشود الی کنه میکردد زیراکه عرفه نسبت
بوسیله او میشود وکیکه این معرفه بوده با هو
بود نیز هاده که این کلام بر محض ظهور داله است
دیوز او اسما ضرع افرینت حق که تکلم از شئونات
ساجات وخطب وعلم وشئون قاد رسیده زیرا که

[illegible]

زیرا که اینست کلام کی نوشت اگر دلالت میکند
الا بوصل اوند وصف از این جهه است که اگر دیده
گفته میشود در کلام کنه ذکر میشود زیرا که دلالت
لم یزل ولا یزال موصوف واحد بوده و حالت
تکلم و قبل از تکلم یا بعد از تکلم مشئون نه بدانچه
ثابت است و حیل و قبل حلو و اعلم
اینکه متصف باین صفت گردد و معلوم
هند و بهر حکم در مسئله اسکله که در
جمع میشوند در بیان هر جمع میشوند است که
از حالت حدا و بیان بالکل مشته که از اول
تا اخر هر قلم لا شئ گرفته شود برا ثبات
نفی ما نفت در این معنا است و معلوم
معقول ان معقول حقایق است در وصل در
که معقول در در باست و توحید و اعمال
نمیکرد و در راجع نفسا این میکرد و منکر میشو
و حال انکه اولو الافئده کلما علی الارض
که در وجود قیاست مظهر حقیقت در مرتبه اثبات
على نظر باید لاالی و الکعبار باشد و کلام کرده

دحل مرغل و اکثر مردم بصری ... که
قوم خالوا اشاهد نایند قوس مجها از عالم
دینوبر توسید کرد و لج میشود با سکر خلاد
دوست میدارد که کوه راه از وی کی باشد
و اینقدر اهتمام کی میمانند دو اسکر شعار که
نفی نکردند ولی عاقلند از خروج دو انظار
و اهل و خلق شدند که هزار و دویست و هفتاد
دو قران عمل نمایند و قوم خوارج از عرب
و دو و ایشان نکبت شود است که از وی
مردم شعور ایمانی نیست که اکر شعور ایمانی شود
ما عملی که در مرا بید اهل که تا ایشان نفضل
کرده شود ... و اکر فضل در ...
الی یوم الجمعه ... میکردند و بعضا
قوم کفتند درجهت شعر میکردند و ... ملا
ظهور ... که ... که ... هد
شهر سبع قرار سید هذا الا اسبوع سبع و ...
ایام سبع ... و حکم ما ... لا ... عا ...
و کل ما ... ایام ...

فی بیان کلام والله عن الحق تعالی آنکه مراد ایجاد
کلام از قلم نقطه حقیقت ظاهر شود و اگر از جهت
ازل لم یزل ولا یزال مدلک و نقیر ... کلام
نقطه بیان کاتبیت که مدلول کتب است و اگر
نماید وان کلام حیث وان از نکری کلی ما لا نهایه
ذکر نشود همه آنچه از نقطه حقیقت ظاهر گردد
کلام شود والله حق ظهوره که کلام نقطه ...
کاتبیت که نقطه نوشته شده و اگر ...
بوده و هست زیرا که کلام او صفات ذاتی
متعلقه بکل شیء در کلیات که تا ظهور بالله هر شیء
که باشد سوا آنکه آیات باشد که ما عرش ...
و مناجات که او لم یعتبر و تفاسیر ... که هر ...
او بوده و تفاسیر مناجات که علم حقیقت ... دوره
هست و شئون فارسیه بعینه مثل شئون ...
زیرا که کلام از نقطه حقیقت جاری میگردد و اگر ...
در کلام فارسی نفی و اظهار کند صاحب آن را
بعینها شاهد میماند و نفی میکند که هر ...
... بوده و هست و لیجعلن الله ...

که اقرار کردند و آنچه کتاب حضرت ولی او بحق
نمی محتجب ماندند و وجه با که مظهر حضرت گرکه
او کتاب کتبه است بلا اعراضات کتاب او از
بلکه بعد از کتاب او اعراضات از کلمات او از آنکه
خاطر محبوب که کتاب جدید او یا آیات اول نازل نماید
و از نار مظاهر آیات باشد داخل جنت شوند وجه
با از ملاحظه علو فضل و رحمت خود نازل
فرمایند ولی بر آنکه نازل می‌شود داخل جنت می‌شود
بلکه فعل جامیکند که ذکر کنید حال اکثر
در روز ظهور ادم الله من اعلی کذلک بیند حال کتب
عالم بود شکر و بلکه مظهر اکبر سوی ...
رسولان او اگر ثبوت نماز الحمد فرجام سکن در کوی
هر یک محبوب و حال آنکه کتاب کتاب حق او
و رسول رسول او و از علو فضل خود او نازل
فرموده بشأنیکه بتوانند تعیین کنی که کتاب که
هست که عجز او نماید و ظهور او ثبت شود
دین کل امروز با آیات قرآن محقق است و
آیات او ظهور حضرت بر کل نازل فرموده که

وکسی مطلع شد وحال آنکه کلا اقرار کرده و سکند
وانکه کار مصنف و در تو دهر نطعو رفا انکر
حقیقت مومنان باد و کار او از قبل الظهور او و
کار او از بعد معنی مومن تحقیق بیامد الا
مومن خالص واو اقرار کرده است جنانچه
تو می که عیسی ابن مریم و کار او ایمان او در دین
اگر شناخته بود دین که ظهور محمد بعینه همان
بوده مهو اشرف دالعرب و کار همان اهل بود
مهو اشرف احدی الانصاری از دین خود تو
وکلام رسول که ایمان اورده و کار او تصدیق
نموده و هیچ قسم اکر مومنین برسول که
انقین کسی که ظهور قائم و بیان همان ظهور کلمه است
مهو اشرف در آخرت و این بعینه همان قرآن است
اشرف نازل شده در آخرت و احدی از مومنین نظر وسول
خارج از دین خود نشده و اقرار از اهل بیان
وقصد فی بیان نموده وحال آنکه عدم ایمان
مردود است بلکه انجه ما یحتوی النفاست
از مراد ایمان شد زیرا که اکر نظر نماید و حیثکم

که با دین اسلام ثابت شد و شاهد بهم
سینه‌هان داد حوض قدر کرنصب فی و نقش
علامت ثبت کرکنو بیار ایشان از تمیز بهی
بوده و راجع با وجود دوایا نفالی و اعالی که
کرده اند در دین اسلام مشروع و دنه مشتمل
و نقد رخرد لی نفع با ایشان فی عقد اکرلعال
حرود کذا الفا امر و نفع با ایشان فی عقد لعال
انما هم فعح فی عقد اکرچه ثانیه ما نزل کنه علا
خرف عمل کنند چنانچه ابطلوا اگر مجتهد برو مقرر
راجع بلفظ جوز نبوده و عمل قول مثبت داخل از
او جایز نزل نشد اگرچه حق راجع عند کنه طا
هرانست و راجع بشو و بتجزه بیان و همانکه
کرازان مطلع ظاهر کشته جاریست در کلام الله
مجتهد بجزو معتنی و هرکس در حکم هر کله نمی
مصادر بوده و هنا اگرچه مختلف باشد بر
راجع آلی کنه سکره مقبول میشود اگرچه اختلاف
بوده و ثبت دو ابهر ناول در بیان شده
هنک کنه زیرا اگر هر یکی در مقام خود صدق

و اختلاف و تفاوت است که در وجود دقایق
اگرچه ابو فهم شیعه را اکنه و سایر و افرادها
و دلالات اگر مختلف شود و مختلف میگردد و لم نزل
فی شان بدیع و خلق جدید و حکم حدیث اگرچه
انجه از نقطه حقیقت الی امروز ظاهر شده کل حق
بوده و هست و حال آنکه بظاهر در شرح اختلاف
ما لا نهایه در بین اطراف ذکر میشود و مخفی است
من عند که است در او اختلاف بین شان
هر سر این نقطه ظاهر است زیرا که مثل احکام
مثل خلق کنونیات لم قول در تجدد دحة
را قرار از طرف بعد وجود امر خلق بدیع و شان
جدید ظاهر میگردد ولی در نظر خلق از ظهور
الی ظهور زیرا که در بطون راجع میشود با نچه
ظاهر شده اگرچه ما فیه معلوم است که حتی را
حق بطون بوده ولی ما یخبر در حال ظهور مدح فرمود
زیرا که قرآن از بعض ما صلح میکرده الا ظهور بالله
انه علام الآن کما قد کان ذکر او کما کان قد بعد
فی بیان ان کلمه حق لیس اولا که ناامروز کسی جز او

مظاهر یکی حق و یکی مخصوص بود فرمود که نی
حق را مشهد و مظهر او را ابدا مشغول کرده است
در این عالم کرده شد و کل عوالم و منتهی الیه کل
هو الهاست که کل در مقام عرش حقیقت ذکر
باشد که اول تجلی تجلی اوست چنانچه در دعا
عرضه احاطه ذکر شد و بامر استوی برحمانیته
علی العرش فصار العرش فیما فی ذاته کما
صارت العوالم عنه فی عرشه خود قرآن در دو
اهل بیت مظهر حاجت بحقیقه اولیه نمیرد آن
بامیر المؤمنین و ذوالکرام چه در کل عوالم است جمیع
اوراد او شد و در جمیع او جوهرها و جنود شد و ادم
ادم ثالث در ترتب هر مظهر حقیقی باذن اولی
الامر بار فتح ابواب تجلی و دولت او شد و تا انکه هر
کل رخ منتهی شود بالمظهر و دولت الله تجلی شد
بالمظهر چنانچه اگر کسی به هر نظر نظر کند می بیند
که کل عوالم سیدنا ابها در مقام الاراده و وحده که
او مشیت موجود میکند داوستها و ادت مجموع کل
عوالم با عالمه رتبه کینونیت بواکرها صاحب الیه که

که دراین بیان صاحب رتبه باشد اقرار بقصور نماید
در نفس خود میکند زیراکه عالم انفس طبق عالم
آفاق است مثلا در آفاق که ظاهر شد ظهور محمد اینکه
اول خلق است در انفس ظاهر شود یعنی با او مومن شود
که او اول خلق بوده و حقیقت بعد از این که این علم
کشته شد از ورای هیچ نفسی نباشد که در علم الله
هیچ حقی از ظهور که در نقطه بیت اعظم بوده
مانند از هر ظهوری حتی در ظهور بوده ذات
تا اکنون که ظهور از مشرق شمس نقطه قرآن از حجاب
هیچ حقی در علم خدا از آن نفس مستغنی اعظم نبوده
در الظهور زیرا که در انفس شد ایشان امروز
بعد از خدا وند کسی باقی خود داو اعظم از دو
خدا شد الله و نحنوا بوابه در انفس ظاهر شد
الا انکه الظهور ان نفس الی آن و بعد هیچ شیء در علم خدا
اعظم از امیر المومنین نبوده چنانچه در انفس
رسول خدا کسی نظر نمیکند و حسین قسم بن
بعد رجعت مراتب وامر حقیقت شنعت میگردد
تا بحرو ز واحد یظهره یقیمو دستلاد در ظهور حقیقت

هیچ حقی نبدا و صار متساوی نماید توان در حق آخر
پیدا ز اظهر شود که او وقف و حین بوده در آن
لطف و مکان بنا وقف علی بن الجمعه در
بوده و همین قسم مشاهده کن که احبا او انا المرفر
میم مطوی شور شد راجع میگردد مقطوع و از
حیث ظهور را بوالربیع تا سمر جعفران ز
احصا و ان شود اول ظهور حضرت قرآن بوده
در الحرمین او کمترست بیان باشد در او الخ
و ان حیث در عالم حق حقی لحظه از او شود که
یوم ظهور من یظهره کند حقی از اون لحظه حضرت
ظهور او مسند آن مجود حضرت او لای حفظه
حضرت اخرای او و بعد از آن حضرت حاد حرم
می کم خصوص مؤمنه قبل کل انفس استاعلم
از مثالت است و منهی جود انحر ظهور حضرت
نبان است که در حق هر ظهور حضرت قبل آن شود
باشد مثلا در حق ظهور حضرت مسیح حضرت
و هر شی خود حضرت و همین قسم است حکم کرام
و خداوند از و او هر حقی که ظهور حضرت شهدا

باشد بوده باز قرار فرموده چنانچه در الیکم
که ایشکم مرتفع شده دلیلست که در هر امور شرعیه
اسقیم بوده چنانچه در قرآن کلام اعج معنوی با نور
وابواب با اهل بیت و اهل بیت رسول خدا و
آیة رسول خدا بخدا وند عز و جل که در این ملت
باسم ثالث و اسم ثالث باسم ثانی باسم اول که
اسم باشد و کسی اول داخل این بحث شده
الله سبحانه و تعالی کلام او را بلفظ کثیر فانوکرده
و اقرار بوجل نیست و بود چنانچه
در امکان منصور نیست که اعز الله از توصیف
بوده و تسبیح و تقدیس او چنانچه ان اصحاب کرده
عالم بتوجه اول خود فانو کرده در سبیل حق
لذت او او او شکر خدا ست او را بوضعی که او را
عطا فرموده مثلا عین را اصل و مدد حجه تمام
با امامت یا نبوت فانو کرده این غایت عز الله او
ادای شکر خداست که میگوید حمد خدا بر اکرام
با موحد تمام کرده است و همین مذکور نمیشود تا اخر
هر چیزی را که خدا وند بو کرده سلطنت جاده

مقتضای لقدر او مجی است که ظهور این خود نکند
و میگوید حق او را اکرم ایان عظیم مغفور فرمود
است که کلام آن از راجح میشود و کسی ثانی که محل
حق باشد همین قسم که کسی میارد راجح باین محل
آنکس میکرده الفاظ هم باهم علیها راجح میکرده
آن است که در خود او لو الاصبع بیره اعوذ در اول
ظاهر میکرده زیرا که آن حق بکر نبط او ظهور میشود
البته ظاهر کرده اذن باین نوع حمل از مصدر حق
از وای حاصل شده است که روح اول در حق
دخول در حق است و لیکن ظاهر ممکن است در امکان
از هر فیض و سیع جانب بره کلام ایمان نموده
که راجح بکلمه حق میشود که آن نفس عالم ظاهر
باشد و انچه منتسب کرده او را منتسب کرده از
ظهور حقیقت از جوهر عرفان که حق تا بنظر میرسد
منتهی شود حتی لباس حریر او پوشیده میشود
و انچه مشتاق در حق هست بآن مشتاق میشود
و او بعضه مشتاق میشود الا محلی بود که محل عظیم
باشد و او کلام مستدیره هست که لم یزل و لایزال

دلا بزوال وجود نفس خود حرکت نمایند و بہشت از
قولوا ونه اولی ونه اخری ونه ضیعانی ونه عام
چنانچه هر کسی داخل در جنت عرفان شد آنچه
مشاهده نعمت کن میبیند که از سما خود در سر
بوده چنانکه اکر خود وقتی داند با نفی او در وجود
جنت الاعطیه آن جنت اولیه که حکم فرموده
بان و اکر حکم بغران کرده بود که عرفان نفس
الان او در میرود و در کجی منبوانست بگوید لم
اوم است که کار خود از نظر خود خود را لی
صعود خود و انچه دارند از عطیه او است که جمله
هستی هیچ شی نسبت ندارد الا بفضل و جود
او سلاوا کردن جنت کو الحس بروشد
جنت که محض عطاو او چنانچه منعدم بود
بود و منتوانست است که اکر کوی جسم خود
خود را باز تمامی بیبیند که از خود الا کماهی خود
دانچه که در جنت عرفان داخل شدند کار در کار
بام او لبه که رسول کفر باشند مستطلبند و اقوام
دیکر جنت در بعضه انی بابت لکد او ایفا را

نهج فرموده بود وجود مثلا هر کس در حق
هر و اخر عروج تا این منتهای عروج و ظاهر شود
از بواطن حق او آنچه که فوق او متصور نیست در
این عالم نیست الا او ادنی آن که فرموده اند
این یکی از انوار نیست و هذا بسبب آنست
چنانچه ظاهر در نیست تربیت تمام [illegible] ظاهر
شده نیست الا آنچه رسول خدا فرموده که
اوست و [illegible] اشرف الوجه الانس تو [illegible] در
این نوع ظهور از نیست ولی کار این ظهور تمام
شوده و نیست الا او در قبضه بود از و [illegible]
او در ظاهر یکی از انوار نیست انوار تا لا
نهایت بوده و هست چنانچه هر نفسی که در [illegible]
یکی از انوار نیست آمده تا [illegible] است انوار
او در [illegible] بود و الی ما لا نهایه این سر ظاهر بوده
و جاری است و آنچه امروز [illegible] متصور نیست در
این [illegible] است و از [illegible] کل الذی قطع
شده چنانچه [illegible] ظهور رسول که کل الذی از
[illegible] قطع شد زیرا که کل [illegible] در [illegible]

و چون حق او همچنان در رضای او و طاعت مطلق
امر اوست بعد از آنکه منقطع شد نسخ از آن خبر چون
اگر کسی در عهد خود بشرطهای آن در حکم شرع کرده
که اخر رایج بیا و رفا میکرده و اگر کسی تبارک
الحلیه ایی از جا شد که منهل نبه اونست
اگر چه در ظهور عیسی بوده و لیکن در زمان نابود
شده و از ایشان نقلست که تا حال صبر بوده
چنانچه اگر کار حروف الحلیه متعین نشد که
ظهور رسول الله همان ظهور عیسی فی ده نمود
احمد که زمره ز الحلیه در انجا خود باقی بود احمد
مانده در دوران حشر شدند نخواهند شد
قسم بعد از فرمان که اگر امروز کان لن یکن سیکن
حقیقت نشد در زیرا که اگر تابع شود در خصائص علی
سکن الله و کان لنفسه میرح عند کنه از وی
دون آن کرده و همان کافی که حرف النفیه مانده
انتهام مانع این زیرا که مراد کنه طالعش در حسب
اینکه کلام الله منقطع است الاولی عمر کنه
و حدیع و این امر او هر دو نازل فی کتابه و این به

[illegible]

اهل این جنت در این جنت منزل دهند
الی اول ظهور من یظهره الله فسم نار الحکم از
براء بیان در حین ظهور بیان حتی از ایمان با
و طاعت او اعظم نیست و کل آنان از اهل نار
منقطع میگردد لولی لمن ید خل فیها و بنتهی الا
انه منتهی بمقامه الی کرة الاخری ابدا لا یعرف و لا
غایة له و لا منتهی و ان تجلی بظهور فینقطع الا
و الا فلا عند حین ظهور و ثبت حکم کل اهل ما
که اکر در حین ظهور من یظهره الله کل موقن با آن
[illegible] اخر و الفاء اکر کردید بید طوبی لکم ثم طوبی
لکم ثم طوبی لکم و الا اکر شدید بر ظهور [illegible]
ما بیان [illegible] از عند دانم کله الا عتبه کل دا
شوید و اکر [illegible] و بعد دانم کله المستغاث
[illegible] شده و [illegible] ابد نقطه ظاهر [illegible] و کل
[illegible] نکر [illegible] دم و [illegible] خود کرده و کل [illegible]
ظل این نقطه ظاهر که کل داخل [illegible] الی [illegible]
کردید و اکر [illegible] ظاهر [illegible] صاحب [illegible]
با بیان و الی العلم اثر الی [illegible] فی او [illegible]

به معرو من ازا اولوا العلم بلکه مدت تمادی نظر بشر
این زمان که انقضا مدت ما نزع و مدت تمادی
نظر و صاحبان منظر اکر چه بولایات عزم و سکنه
وده سقف به حول منت کرفته و باسی
پوشیده و ایشان هنوز در حکم قدر باقی مانده
تا مدد نکرده و کلام داخل شوند در ظل ظلال او
که اوست اول و آخر و اوست ظاهر و باطن و
خشنید به در فرج و استقبال بر اطلاع که قضا اهل
المستعار از شما منقطع نکشته و اکر شنیدید
اهل مستعار که ظاهر کشته من هو محبوبی و محبوبی
و ملکی و ملکیکم تا قالا لا تنصرب فطر ما یشتغلون
و لقد خلق کلکم اجمعون فطر کنه ولا تصولن لم
و م قال هذا من اعظم امری بأکم لا منعنکم عن
نار حد کم بآنی افتخکم یعدل ان یا اهل البیان
کلا تنکرون اکر کسی بعد تمشی بسر کند بعد از
هزار و دویست و بیست سال تا بید ملا شهید
دین بیان منت و اضلال است الا اکر مظهر
ظاهر بشود که اونست کلام مخالف با جمال و ضریح

ونهایت که مثل بعود مانده که عجب بیاید و
مثل نصاری که مجد بیاید و باید و مثل عهد
که قائم آل محمد ظاهر شود و بیاید و آن بر حق
فرادی بانه فیهن کیسان من احد لا تولی
جانت نقطه کیسان فی آخرها و انهم علی ما هم
علیه لباقون ثم من لم یعرکه که هیچ شی ء علم
حق او نزد آنحضرت نبوده و نیست که اگر ظاهر
واحد ی در میان باقی مانده کل آن نصیب از
برای او هست نصف زیرا که امروز نقطه
ازبرای اشیای که داخل قران شده بوده
ونصفه قرانیه هم مضاعف شده و اگر جائی
شی باشد ابدا داخل در میان نبوده و در ظل
شجره ذات در حرف سبع داخل نشده چنانچه اگر
کسی اگر یکی از حروف قران ماند که در ظل
داخل شود داخل قران نکشته و در ظل شجره
محمدیه مستظل نکشته والا تخلف از ظهور اشرف
او در امروز نمیکرد وهمین قسم در انجیل گفته شده
که اگر نصف مومن نبینی بود لا یمکن ایمان نماند

ورق یابا

محقق نشده بود و جهت نقل نکرده بود و دلیل آن
که ایشان را اعتقاد و یقینی حاصل نشده چنانچه اگر
کسی در احادیث فقه را امتحان نظر نماید پیدا
شود چنانچه عمر او را با خواص از برای تمام
الخلق در یوم ظهور اهتمام فرموده چنانچه بیان
نظر در کتاب خود ذکر نموده که ظهور حضرت
مسئول عنها است که در حدیث که مذکور
ولی یعنی کثیر من هنا و بین خلق الجنة من حریر
آنست حقیقت جنت در عالم بیان و بین از [illegible]
لو علم الا کثیر هنالک ما لا عین رأت و لا اذن
سمعت و لا خطر علی قلب بشر من خلق که در دنیا
مشکل با کل عنه من [illegible] سالون و اکل [illegible]
من ادرکه و کلا اشیا فلم ذکر ذی روح کاتب
هر آینه شبهی از اشیا جنت بعد از بوترا
شوانی در دل بنود و مثل آن هم [illegible] نخواهست
که در حیات عبد ذکر شد اگر در بین حیات او
در جنت ظهور کنند کشته و اهل در جنت
هم بعد از ظهور خواهد شد والا داخل نار خواهند

حتی ما قبض احد روحا منه عن ذالک ما رایت فوقها الا
الجنة الا کتبه ولا تحتها الا ایاه ولا من قبلها الا ایاها
ولا من بعدها الا ایاه ولا من فوقها الا ایاه ولا
من دونها الا ایاه له الخلق والامر من قبل ومن
لا اله الا هو المهیمن القیوم وعیه با اهتدی در ظهور
از اهل علو اهل جنت است و حین ظهور بعد از
ادنی دون اهل نار میگردد بنا بوده نحل را عصیان
و در بعد هر نقطه بیان در اولی و اخراهی او
که اوست مثل زاینکه کل بیان با او و در دنیا را
در جنت او شود اگر اگر شوند در نار و مرتفع
و الا خود در جنت فانی میگردند است که اگر
نفسی نفسی را هدایت نماید بهتر است از عبادت
او از اینکه مالک شود ما علی الارض من کلها را
که اگر هدایت شود آن نفس با اینکه آن نفس در ظل
شجره توحید است رحمت خدا بهر چه میرسد تا الا
تلک ما علی الارض در حق مومن از او منقطع میگردد
ولی سبیل هدایت از روی حب و رافت بوده
نه شدت و سطوت هذا سنة الله من قبل و

ومن بعد بعد حکم من یأتی زحمه اندر که کرد
و هیچ حقی اظهار از برای هیچ نفسی نیست گردیده
ظهور که ادراک نماید او را و آثار او را
و آیات او را در بلقای او که لقاء کل است فائز گردد
و در رضای او که بحر محیط بر رضوان است سیر نماید
بالله و جنت فردانیت خود ذکر شده حد علاه را
که کل امروز از این جنت محجوب و با محجوبان قبض روح
از آیات منقطع و در اطوار دنیا ساکن شده‌اند و از
ولوا محمد حقی از برای او شده محمد و کائن بوده منتها
نبوده و کائن منتهاد بوده و ابتدا از او نبوده جنت
نبوده بالتسمیه او دون او ظاهر گردیده کل از او بیرون
داوود از رحمان بوده و کل باو منتهی و او را اشباه
و هیچ نار نیست از برای ما الملیل از نفس جلاله است
و نیست جنانی از برای مومنان هیچ شیئی از نفس
اعظم بوده و نیست و ما من الاله الا اکبر ذلک تکرجه
درجها و بالکفا و لکنها و سلطانها ما فیها بنی آدم
و انه لیس عما فیها و علیها و لکن ما فیها بلغ حدوث تلقاء
حین ظهوره ثم بلقاه حین ظهوره من جنتهم

کل من فیها یسبحون بحمده بکل حالٍ وتقدس وتنزه
ولو یحمدون ربهم بذکره فکل شان وقبل شان
وبعد شان لن یبرح ما فیها من قول لا وانما
لتقول من صدق ربها انی انا الله لا اله الا انا
لا اله الا انا العزیز المحمود انی انا الله لا اله الا انا المهیمن
القیوم انی انا الله لا اله الا انا وربک ولی
انا الله لا اله الا انا الحی منیع وانی انا الله لا اله الا
انا در کلمه قرآنی کرسی التسبیح وکل شیء الحج ...
جعل انا انی سواء کان من ذکر انی والا
نفس در ... است کل ... در ملک او
در ... اگر چه ... باشد که ... کنند ... صنع
خود باشد ... از ... تجلی ... وجود
نفس خود است در ... که ... خود ... شود
... در ... والا ... انی والا
کل شیء ... کنند از ... کرده ...
... الی ... باشد ... اگر
... که ... الی ... کرده ...
الی ... که ... اگر ... نفس ...

نمونه شود که در ذرات و از شئونات
اگرچه که در منبع خود لیس کمثله شیئ باشد
چنانچه این بحره که بلا ابواب و بلا حدود
بحره خارج از حد ذات طی عرفا رضوانست که بحره حقیقت
ذرات و مستقر است که گویا ذرات از آن همه شد ای
انی انا الله لا اله الا انا و در کلشی محیط است و هر
همراه اگرچه مقاصد مراتبه مظهره مذهب باشد
ولی اگر بحره حقیقت در شئون ان همراه است آکن
شود او وقت ان ذرات از امرا ایا محیط است چنانچه
ذرات مرا یا ای علی مصحف الما را از صن ری کرده
ایام ادی ساده در انجا ساکن بوده میخوانده و میخوا
و منکم از مواج شئی بینه لا الله داریم باش
منکر درد امنت که هر مقصدی که احاطه است بر او
مستقر شوند باطلی یا نیکی و سف در امکان
ارضا بوده که از طریق بحره حقیقت شاهد
سیانید چنانچه مقصد از کلمه شهادت کلمه
خامسو ا نفی تو شوده کلان و زوالی چون آن
بوده باطلی یا نیکی در نظر او ظاهر بوده که اگر او

تا طرفی نظر بکرد صیف بد کر لایق بوده حال
آن از باغ و بزم مرتفع شود نه دهبوی که ظاهر شود
از ضعف نفوس بوده نه عدم امکان آن
ارض ز بوا کران ناباز بوده و همچنین ارض که
آن روز شجره مقابل مستقر بوده اعلای آن
اورو شوده که اولو الالفنده اروزی دید
فنای ادراک کو باها نروز لاشی سید بلی
چنانچه امروز اثری و نشانی نه از مستقر آن
ارض است و نه از او کن الله نعتی که الله
و یرجع کله الاشیاء انه تعالی کل شی قدیر اکر
بو عکس مورد ظاهر شود که مفسد شجره
اعلی حلو ارض کردد شجره ثبت که لم یزل و
لا یزال در دار قضا مرتفع سبکرد و در نظر اکر
شهوی ربی ارض باشد نزول میشانید اذ کل
شی یرجع الی النفس الاولیه وانها هی
الی کله فی الجنة اذا کان مومنه من
و یرجع الی دون الحق فی النار اذا کانت محجبة
و من شجر ارض فی اسم السنفات بدء

الحمد حیث لا مرد له من عند الله انما
علی کلمی ابار تانی کفر بر تو اسکتاب قلب بر
فی بیان ان الذاکر تحقق اسمار انکه از بواقه
نا رسیون تا الا انتها به با الا انتها بوده و حیث
جوهر بجواهر او بعدم عرفان الله است که در هر
ظهور بعدم عرفان ظاهر بظهور دلیس ظهور ظاهر
میکردد که هو الله کل را اهر بانی کرد ان سبحو
کرده لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله حقا
حقا لا اله الا الله حقا حقا حقا حقا لا اله الا الله
حقا حقا حقا حقا حقا از برا که کلمی از ما لا نهایه له
نفی و از ما نهایه له راجع با ثبات میکردد و این ظاهر
میکردد الا با لا نهایه نقطه الحقیقه قبل ظهور
و ما نهایه و این جوهر در قران نو او اولت
در بیان نو او اول در وقت کر ستشد بحرو
ظاهر شد نو او تو نهاد تا انکه تا محمد او کست
اکچه انوار در قبل در منتهی بوده از برا که لا
اله الا الله میکفت و محمد رسول الله و علی ولی
الله و ابواب الصدق اولئک هم شهداء الله

و تا نوکند فی کفران حق مبدل نشد ولکن
حق اضمار یا غفلت یا توقف یا جحد یا انکار
شد لیکن که در او بود اذا یا نقضا از معرفة کلیه
و از معرفة حق و ائمه و ابواب و اقرار با نبیه
حقیقت در اسلام من عند الله زیرا که
اینها از شجره حقیقت طالع شد و بود و دوایی
شجره سینا ظاهر شده و این آثار از او
بود در قبل و همین قدر که ظاهر شد و کسی
قبول نکرد گویا در اول قبول نکرده زیرا که
اینظهور ظهور آخر او بوده و ظهور اخیر
اولای او بوده از آنجهة است که احکامی
جنت قبل در آخر در نار ساکن نکردند
زیرا که اصل اول نار در صقع خود انقطاع
و در زمان حیوی نشد و نشد بلکه تا حال تبدیل
نشده مثلا از متعلقی و بوهم آنکه در نزد
نفوس حق بوده تفویض که امور با و نمود
و حال آنکه آن ثانی اول اول قبل بوده ولی
چون در داخل در ارض نفوس نازل بوده

شریف و او نمی شد زیرا که اگر حادث بود
در نزد ظهور محقق حق توقف نمی بود و منفعل
نبود از لقاء که محجوب نشد و اول ظهور نقطه
بیان آنچه خبر بود در علم مثل بود باو و باول منفعل
خلق شد و آنچه دون خبر بود باول منتهی
خلق شد که از یوم خلق کل شیء تا اول ظهور
جوهر جواهر کل جنت با او اول میشود و جوهر
جواهر کل نار من بر او اول میشود و مثل و ندر حتی
که او را متصل کند و کال انفصال در حق او بود
و الواح منعقد در رسل مشعر دون تو داده
ولی بالا بعضی محو گشته و قلیل ولیه نازل
نشد که الیوم هیچ شیء عظم در علم که بعد
از نقطه باو در بیان وجه نادر است از
این نقطه در حق لرتی بعث جا بجا آنچه
راجع باو میشود از هر شیء از اشیائی است
که داخل در نار شده و آنچه راجع باو میشود
از هر شیء شیائیست که داخل در جنت شده
چنانچه از قدا آنچه راجع بر سول کند میکرد ما

درحضرت شده واینها راجع باول می‌فرمودند
میکرده راجع بنادرشده وشنیدن این کلام
قضایاست ولی کلید اوامر در نوزده دیگر
میشود والا لا یعلم عن شئها احد الا الله
هرشیئی که از ابداع نادر گرفته شود باید نادری
درحق خود وهرنانی که از اوامر حضرت گرفته
شود باید حقی است درحق خود اگرچه کل
من فی کنار راجع باول او میکرده وکلمه من
فی کنوز راجع باول او میکرده وهرچه عائد
حد او او ساخته شد از ابداع و معتقدان
و محبین شد او را و موحدین شد او را الا الله
ظهور واحد توصیف میکند وآن ظهور
که اول حیات ظهور بوده واحد ظهور قبل
او بوده اینست که آن باطل میکرده واین
ثابت شیائی وآن حرکت میشود واین
وآن حق میکرده واین بجائی میرسد که
ذکر ذکرا او با ثابت شیائی حق در نفس خود او
والا امر وهر بوده الا الله که سکوت

طلب الجهه در میان سکوت بین و شان ما تحیر سکوت
والعجز در ایشان سکوت بین و شان ما الابحیه کنه
و متداول در فنا هر کس در کار الغیب و ولایت
وجود خدا را سیکرد ولکن در جهان الجبروت فاوجد الله
عالم ... دوست داشت که ...
محمد رسول الله نه توحید حق ... روح الله و هر کس
تابع اراده شد روح ملکی در او مستقر گردید
الامین استودع که فهد ذلک الروح ...
و هر کس تابع نکث نفس شد در او مستقر گردید
الامر استودع فانه لابد ان یخرج والاخر ...
جادر تسکین خدا را ابی است که ...
نگردن شعر او لله تا شنون او نا الحق شد جا ...
حد بیت قول او که الفقرا در زمان اند رسول الله
میشود که مرا معصوم ... رسول الله مر از اینکه ...
ولایت امیر المومنین کم دو ...
جوا در رسول الله هست مطابق قول الله ...
ارید لان ... زید که دوست ...
کردم از انجا اینکه اراده ... از انجا اینکه قول او

چنانچه چون کلمه در بیان ظاهر و اول امر اقوالهم
مست و اول امر از جوهر ذات و کلمات شو
خبر او منهی میگردد و کل اشیون دون بیان چنانچه
در قرآن خبر آمده کل اوست باقی بوده و لکن
اول کافر به و من دون [illegible] میکنم کلام ان تکون اول
من وصل عن ظهوره یوم القیمه لتکون من [illegible]
خیر شی کان رحمته عنک ذلک لهو الفضل العظیم و [illegible]
ان لا تحتجب به او [illegible] لتکون من دون حجبه
ذلک لهو العذاب العظیم و اگر صاحب نظر در نظر کند مجد
کلمات خبر که در بیان ظاهر شود راجع باو است تا آن
که میگردد که تصدیق نقطه حقیقت را بوده و اول
خلق او در علیین واقع و کل اشیون دون حجبه
با او راجع است الا اسکردد و اوست تا روزی که خود در
بیان [illegible] تا یوم ظهوره [illegible] که جوهر ختم شده
در بیان است [illegible] ولکن [illegible] الاعلی
میشود از برای حق اول [illegible] که بعد ایمان
نقطه بیان [illegible] از برای او میشود و اظهار
[illegible] نکرده در نزد خود کل [illegible] از برای او [illegible]

کرده جابجا از سنّ اطفال در تعلم خود مشغول ایام
شبهه کرد داشته و ضو نکرده و نیت دو ز رکعت نماز
ملک در سماین و طرح دو شبهه کرده و دو رکعت
کرده و بکار مردود است عند الله و مشغول نماز
و ده زیرا که از برای آن ابو کرد که جهود در حرم
خود نظر میکرده ان همان شبح بوده که از طول
نظر بیان کرد او اوّل کرد ظهور فرقان تا سن
مجهول سبع و اگر بشناخت و اگر نوسن جهود
دو آن کما او بر نفس او میکرد و لکن شناخت
زیرا که پایه نطفه اول ظاهر شد که ابا کرد
ظاهر شد و دین زیرا که از نطفه فرمان امر و
عزا ابا کرد چه دیگر ظاهر شد همین تدبر که
ابا کرد را شنید و سجده نکرد و اعراض نمود
و دو رکار خود تکرد و لیکن عکس او یکون الله
و هو قهر ما را او را ماده او شیطان و اعوذ بالله
من جهل او و من فوز بالله فلا سبیل له علیه
و کذا لحفظ عبادة المؤمنین و هو کما مقال
بحوادث او اوجه قرائته و ابهم شده بادر کار داشت

که مشنون دیگر در نظر او محو میشود که کار
راجع میشود بسواد اول که جوهر محبت آن کار
و مشنو از او راجع میشود نقطه فرقان که سواد او
جوهر جواهر کار اثبات است و امر کار ستی در نهایت
حالتی که از او محو شد و النفس ملهمه در
نفس خود داشت که از او محو باشد و چیا در
اشکال شود قال حرف خامس او وده که
الله اکبر میگفت و تحمل شدن بجز شد که اگر
میل احدیت که او ست ظاهر گرد از نور نور
او سجده گاه و خطور دون خلق و قلب او بینه
و انفس کل نور خود نفس خود او ست که هم
که خداوند در کلام کتاب ذلک فرموده که نحو
امر زید او را حیا نیز اول حرف ناردود بیاید
اگر فهم کلمات عالی را اکبر خود را اصول در
بیت میدانند و اهل بیت او صحابت رسول
هستند و رسول این هستند که نحو قید
میکرد هر آنچه در نور خود منفور و در نور کلام نور
بو حکیم بو قول شنت که خطی در بیت صوم

صرمه والوهيه محمه هست خطو دون حب مكرد
ونشو روز از بواى او سجده مكند بت
كه محمد مانده واز محبور خود غفلت نموده و نعم
امنو كلم تنبوى اكر اول بر اهرى محمد باشد
و شنيده ملكان از اين نوشته جانم هم
نعوذ على ظهور قبل است غضب كند قطعه
از فرزندا كه خلق عيسى از بواى ظهور سواند
شد چنانچه خلق قرآن از بواى خلق بيان و
خلق بيان از بواى ظهور من يظهره كند الله
كلم را محو نمود كه جارى شود باسم كسى كه غير
او خطور كند دون طاعت او در يوم ظهور
با ياد من يظهره مى غضب كند عزوجلا و لكن اگر شود
قبول بوده كه آن نوشته واز احجار
بوده كه آن محمد ما ندع واز نفى ابن بوده كه
آن قول نبى كرده واز بعد ابن بوده كه	نموده
نسبد كشته واز نار اين بوده كه آن نار
وهر كس پناه برد من يظهره الله انوار شود
اين بيان منير شد ومعنى عود بالله در

دران روز ایمان باو سست شد قول الحکیم
زیرا که بار اول تا در همین کلمه را الا بعد لا
نفی میکنند و پناه از نفس خود که شیخ تو
میبرده ولی تو هم از برای او بعضی که اگر
صدق بود باید پناه برد سقط سال
با یمان باو از نفس خود نش که مومن باو
شد و الاجرم غیر معنی او را است و در روز
بفرغ قرآن دون سنت او سجود جها
مرتبه سجده میکنند از برای خداوند باو
و انچه مقتضای کینونت او است که علم جلا
میکنند از ذکر او برای او دو امید او در وجه
و حال انکه او سجده میکنند و اظهار قدر
باو محبوبین و حال انکه تو در او احد کل خلق
و او ز کل تار است و در ظهور بیان هم
همین قسم که در سنت جوار عن در واحد
در نار هم حق است الی ما لا نهایه که کل
شود که ز همان واحد اول است که در کلمنها
هرکس مومن شود بیان و انچه خداوند کرد او

دراو نمادلقر موده در ظلال حضرت بوده وهم
وهر کس محجوب شود در ظلمات بوده وهم که شابتت
مراد از انوار مثل ثابت باشد مثل اشکال
حضرت در ادوار انوار رفیعه هستند هستند وده
کلمه ذکر مشوند و ظلمات ظلال و استعداد کمتر
دون مرموز الاشباح فکل حس وقابلیتی وقلبه
ولا توکلی علی کلمه فکل شان وقبل شان ومعد
شان مثل بار او حضرت نقطه فرو گرد بار
اوراناس من بنقا بلا فرق کی الی ظهور من بطونه
ما نمی داد در عرف استعمار سفینه فاف سان
وما ابنائو در عروق استعمار حبشه ثابت الی الا
نبی الی بحث [illegible] الا عدن ذکر
فی الکفار وبیت الاشباح ثان کل [illegible]
الیه وجه بانادر و اصل منه و سکند من نطبع
وجه مانور مراکز نار سفر بابت باو واکردهش
عیان ظاهر شود و کار داخل شو تل مدعی
در نار سمانی واکرامی استفاد زدست و کار دا
احد در نار سائد الا انکه کار مدق ا... سکر

وحین فضل را از من بطلبد کند طلب ده
که اینست عمل اعم و ورا اگر که مثلا ام سالمه
نامنی مثلا حرو و اعمال کرده و کار دیگر یاد ثو
من هند کند و ایات هنوز منظر بر مانی اسمه
احد باشند و اگر ظاهر شود دالی این دو آیم
لاین ظاهر خواهد شد و مفرجو از برای آن و
اگرچه حق بنیم ظهور را او را مثل این شخص در وسط
السما وغره در کار را مثل نجوم در البلاد در نهار
در مقام ایات و حقیقت نه در مقام هیکل حیث
واسما ظاهر شد مثلا امر و در نفس خود و گفته
ذلکم کنه و نکم له الخلق و الامر لا اله الا هو العزیز الحکیم
اگرچه نقاد و الی در هر شان مختلف شود
بیان جمع ذکر و نسبت مکرر ذکر او لعل دو دو ظهور
شاهد حرف ندر نماید او نه مستغنی بود که در
غیب او ایات او در ده کل منتظر لقا او هست
ولا عوی امره الی که در به الله هو خیر ولی و النصر و الله
هو خیر و کیل و نصیر و اوست که کفایت میکند کل
را از کل شیء و هیچ شیء کفایت میکند از او زیرا که

[illegible]

کر مع شئ بلا باب باو حرف بدل ودو الا [illegible]

لکشفکم عن کلمتی ان بالملوق عن کل شئ الا [illegible]

عن کله ذکم من شئ لا یبقی شئ من شئ الا فی

ولا فی الادم ولا ماسها الا من سنگی یا کشف الله

علما کاملا هدیر ا [illegible] ذکر شد دو ذکر جمیع [illegible]

حیل سنت و الا [illegible] نور لی نفس [illegible] احد

اعوذ بالله من کل ما یذکر به [illegible] وان داو [illegible]

هر طور است که امروز ظهور [illegible] بلا سبب [illegible]

حیو که عبد دو او نحو که ما الله ان نور هست وامکر

در صفت وامثال جنود و الا دل از نحو که منور شد

اگر از صفات وامثال [illegible] شود وامثال در [illegible] جنود [illegible]

الا ارادتی [illegible] بیستی که آن منتفی [illegible] کرد

مثال صنع میشود که امکر [illegible] با الله [illegible]

در انفعا بمنتفی تا امکر [illegible] بسد که اصول امارم

دو اما اکر جود وامثال [illegible] واگر شود [illegible]

الا امکر نقطه بیان یا [illegible] نظر [illegible] اذن [illegible]

نحو در ابا شهدا [illegible] اگر درما [illegible] نقش [illegible]

نفس [illegible] سبل [illegible] دا [illegible] نحو [illegible] ونظر [illegible]

محل قرار داد بوده و قال سبحانه و تعالى كذلك
نحو كنه النبوة الان لا يسعو ند من ابو خون في الارض
ثم اطلاع محل النبوة و قال سبحانه كلنه و عز كن
يثبت كنه الاسبار بامره انه علام قدير

الباب الثامن و العشرون

في بيان ان الساعة لتبيه لا ريب فيها ظهور نشانها
در هر ظهوری ساعت بجميعه اولياء است
الا اكه شر انسانی تا آنکه هر ذکر نحو که مشروط
شود از قبل او در ظهور اكر اطلاق فرمايد مثل
و الآلا بق كه اطلاق شود حق آنكه اكر در ظهور
از قبل او بود کسی ذکر شود لايق است ذکر
الساعة اتية لا ريب فيها ذير اكر مثل و علو
و امر و ساعت نفس بيان است كه ميالد مرد مرا
و حكم سكند و ايشان الحي يوم القيمه در رجعت و اكر
الحي بسوالله در ذکر ساعت مثل ذكر شده در شهر
شوال ذکر بوده در هر ظهور حتى انچه كه حكم فرمايد
مراكر ان ساعت است محقق بکرده و لتعرف
فان الساعة لاتية بغتة و ان الله ربكم انتم تعرفون

الباب الثامن والعشرون والمائة

ان ما في كيان نقطة لمن يظهره غير سبحانك اللهم يا
الهي ما اصغر ذكري و ما نسبتي اليك الا و بدا لك
لنسبة الملك ملحقتي و ما نسبتي الى فضلك
الا انت خير الفاضلين ملخص اسرار اين ابواب آنكه
حقيقت در هر ظهور في جبروت نخواهد رسيد من
فكر كند از بواطن و در ظهور بعد و كل ظهور نشئه
اخراي اوست مثلا اگر خداوند فرجي دار
فرمود نقطه بود پس فكر كند از بواطن محمد رسول الله
ز بواكه مراد از كتاب او نفوس مؤمنين باو بيت
و ما يري اليها خير يكن بها ان يوضع منبع غير
طلب و همين قسم اين خداوند بود رسول الله
ما از ظهور او ذكر امر قرآن مؤمنين بقران حق
نشود مراياي اولاد شان نقطه بود مي كنند
بسوي قائم آل محمد عليهم السلام و همين قسم
انچه در بيان نشكوند شئون از محبوبه نقطه آمد
از فنا نقطه بيان جوي من يظهره الله كند كه بعد
اخراي نقطه بيان باشد و همين قسم بحر كلا

بواسطت که او قبول کند تجلی اسما و شئون
بل کر اشا و نمود جا بجهت تجلیه را
ادنی ادنی مظاهر او است قبول میکند چون
مظهر حقیقت وهمچنین هر یک قبول
میکند ادنی ادنی او علو قدر را الا آنکه
داخل شود در ظلال اسمی که او داخل است
وهم چنین هر یک بطهره کند قبول نمی فرماید
شیئی را که مشهود نباشد الا آنکه مشهود
یکبار او شود وهمچنین الی ما لا نهایه فهو
ظاهر است در هر ظهور پیشتر از ما یحه
الی الظهور الاول تعالی عن ذلک البروز
ظهوره فی النشاة الاخری وجه قدر بحد
نفس کم بود را از نسبت با و مقطوع است
واز تحقیق او ای اوست بیرون او در جام
امروز اگر مومنین نظران نخواهند کرد
رسول کند درا او ساسن ناید که او مومن
تعیان و الا مقطوع بوده از خود نسبت
نه اینست که شجره حقیقت نظر باید را

چرا محجوب نشود ایشان از محبوب که در حق
ما نفضت الیه اقرب نکم بوده و هست بر آنکه
اتحد در طلب ما و بیابید تا ملاحظه
رضای خدا ربّی داد در او شهود می‌کنید
و امروز که شجرهٔ کرم سبع رضا استظاهر
شدی از ثمرهٔ وجود خود که ما نزل الیه تفکروا
و هست مخزن اتحد و داد و بیابید بر تفحص خود دما
بیابید و کلهم حکم و عن ما حسب الکرم و اتخ
ای تسبق انفسکم الی کنه [illegible] و انتم [illegible] الملک
ثم تنصرفون و الا لی شعبا [illegible] انفسکم و شهدکم
[illegible] ک لوتو
فی ان ما یذکر به اسم شی علیه و انه احق
بدین قدرة لطف ابصار را که خدا و [illegible] عالم کل
شی را خلق فرموده [illegible] علیه و [illegible]
مرا [illegible] کرم لم یزل و لا یزال [illegible]
بوده و هست کل شی را خلق [illegible] و [illegible]
داوست قائم بنفس خود ما کنه و کل شی قائم
با وست و ما [illegible] من شی الا به و لذا [illegible]

متکلم شنی و نا سواق او ملک و هستند
تبلیک ذات اقدس کلام شنید او و مستحق
از کلام شنی مکلم شنی از نفس کلام شنی مراد
علم است اگر بنقطه حضیض کلام شنید اعطا نماید
بیک شنی اخوم ده و هست چه فعلت هم نا
چه محض حکم باشد خلافا اکر رسول خدا
در قبل کلام ما علی الاولی نراضر و منبر بود حق
بود از ملاک او ما و این بود ملک خدا
کلام شنید اکر کلام میکویند له الخلق والامر
و همچنین اگر بی نظیره کند نظر فرماید
در کیفیت بیان کلام شنی اعلی است از کیفیت
ایمان بود اذان و حال امکر اعلا و اعظم
از اینست کر نظر فرماید مکلم شنی و مراکز
کلام شنی ناظر بفضل وجود او بود و همچنین
و او ست نحو از کلمی سفیه و مستقر الی
بل ما تمره ابناد انکه در وقت ظهور اکر حی
فرماید کلام عال و نهی او باشند کرم و جم
در عا او ذکر نمایند و اهل بوا میرسد

میرسد که اگر او دو امر بی حکم کند ذکر الاکثر
شئی نبود او نباید زیرا اگر او اصطفا و
نفی او اگر چه نبود احد حکم در نبود الا حکم
بیان ما وقف شد که نبود احد مجتهد فرماید
نبود او دو اعتاق که شئی ولی اگر چه فرماید بکند
از آنها یکی حکم بیان ارز میرسد که حکم قرار
برهان حکم کند است دفع او دو بیان
اگر بود خلاف او امر خداوند نبود چنانچه اگر
امر و در رسول کند فرماید ان امر که در
قران ما و نسخ امر و زان نوع محل نبود
نیست که این حکم حکم قرانست اگر چه امر و در
فرماید زیرا اگر چه قول ما و نسخ از قول او
و حکم قول و نیل در نبود عارض نحو او سوم
است استحقاق او و لکن استعداد خلق قول ما
میکنند که ذکر شود ... امر او صلوة جمع کند
و اگر چه فرماید یکی را از آنها که در مقعد خود
ملکی را انکه فلان ... از تو استیان
منصب ... اسپرده ولی با امر اول او اظهار

اثبات خود وصانع بودن یکی مثل سلیمان را
دانی نشدی و آلا آنچه ختم وانچه نشد آنست
استحقاق خلق را ست استحقاق او کرد دار قدم
کرایه توحید حق و مثل را کذاشته اکرام فرمای
باید امری اتوالست ذنعلیه را و صانع خود
ظهور و سوکند ان الله توحید کرد فلاد د
افند ه بوده مرتفع ساخته والله بدیع در
قرآن بکر افند ه تجلی کرده اکر اتفق بود
بان ایا بیکونه مرتفع سر بود چنانکه در آنچه
توحید بالکت خود این قسم اظهار فرماید
باستغراق وا جکونه لائق دکر است رحمت حق
که ناظر بشوق صفت باشد حد خود را در نهم
بلکه اظهار مقابل باشکه مشهود او کردد اکر
چه جنت ملکیت باشد مثل کلی که عزی
است که اوست مالک کاتبی در دنیا اکر
در ظهور بعدا و اظهار نکند در قبل او ثابت و
مقرر است چنانچه اضطلب ظاهر هوید
اکر حروف الغیبه نحو ورقا فید اظهار نکنند و دور طر

علم او مستظار مکر دند ولی نسبت بخود او واجب العبد
معتقر نشد و همچنین قبل از او الحق ن نتعالی ادم الاکبر
الاخر لا اول له و بعد تعالی ان نتعالی ما سوق
نهایة له علم کله بین کل شیء ثم یعلم و لم یکن
ذکرا شیئا ما لم یکن من علم کله ولا اعلم و سون

الباب الثانی عشر فی ...

فی ان صورة تخلق کشیء ان نتطوی الان و لدی
ملخص اینها را ذکر و استخراج حقیقت مسئله بنمو
قول او نمود احدی از حکما در و اگر قول ابن عربی
کیوت سخن حق میکرد مثلا اگر حکم نظر بود در
بود استخراج در قرآن بود اینا پس ایر الموسی حق
اول این مبدا کرچه لم یزل الان ولی کفر بود
ولی سبب ظهور او نور او مست در ظهور
از الظهور و همین قسم دون حق را اول ما ذکر
احزان نقول او خلق شده که اگر مستقر بود ان
دون حق شد اما ان که کون هم میر سانید
جاری شده است که نور و نار هر دو در حول
طائفه و همین قسم در ظهور ربانی اگر ذکر او ارا رسید

کما خلق آدم بیشد و همین فهم در نور اکرمیشد دیگر
کما ولایت انتها است میشد و نظر کن بعد از
شجره محمد در قرآن چه قدر اوراد را ابداع کرد
ذکر از ایشان نیست و از قبل ایشان ثابت و کلا
کلا از ایشان در نزد کل ظاهر و شعر از برای
اولوا الافق ده شود و هست که اگر مجرد
عقبی تکلم فرماید نفس کلیه در صقع خود
خلق میشود و با وکر توصیف خداوند را فرماید
از روی صدق خطوی و اگر مجرد فرود علیه
تکلم فرماید ملک او در نار نفس کلیه خلق میشود
در صقع خود که نظر ما میکنیم از استحقاق او که
نماید و در نزد هر ظهور حتی جمیع صلی الله را از برای
اهل الظهور هست که ظهور نظر ظاهر بیت بودن
استحقاق شود که اگر شود لا این اسم او را ذکر
میکنند و در نزد ذکر او خلق او میشود همان
میکرد و از برای اهل الظهور و اگر مردم بیان شد
که چه قدر مخفی است که ظهور نظر او دون
شود هر آینه را با علی خود سعی نموده کردن

دون حق بود او میگوید که حکم بر او شود و
تاری شود ذات ظهور که در آن مردم هلاک
کردند چنانچه اول ابلیس ظهور اکبر کار هست بوده
و آنکه بود شجره حقیقت غیر آنکه لا ثنی اوست
ذکر شود ذکر تا بنشیند که محجوبین در او تعلل کرده
و خلق او بذکر او میکرد در الاجر لحرف قرار بود
تا میراکبوه کرده بکند و حال آنکه ظلم هر دو بالنسبه
بحق سوا بوده بلکه هم بکرا این در مقابل حق
ان دون حق را ناحیه علی اکبر در خلق خود او باقی
والی یوم القیمه که از او بر حسته و در نار قرار
خود فانی میکردد هیچ صلی الله از این بنیر که
ظهور هر حی اعلا الظهور کلما ارکنه و العدل بوده
که خلق کبوبیا از ایشان با اوست نلاو اکوبا الر
فرمایند ابتدا بدون ذکر بحری و امر بخوی مثلا
نار انفر ماید و لله ملک السموات والارض وما بینهما
علی کل شیء قدیر و مظهر در بیان هم میرسد که
برای این کند بلکه الی ما لا نهایه مظهر در ظل مظهر
هم میرسد چنانچه شبهه ای ابد در قرآن تا امر

لا نهایت است اینست که در ظاهر این اشیاء
ظاهر متحقق میگردد و اگر امر چنین باشد که کلام سند
تا یوم قیامت متلو میشود حق اوامر و نواهی دیگر
اینست که کلام او خلق نمیشود و مثل کلام که می
نیست روا که در او دیده نشود الا الله و
غیر که مثالی نمی و منه را ازو نمی و منه میشود
نمیشود نمی و منه [illegible] و منه محل نشود الا
له الخلق و الامر من قبل و من بعد ذلک رد القائلین
اگر در آن ظهور من یظهره که نفوس مایل هیچ خلل
در حق او و کلام او تا آنچه نیست که ذکر شد
نادیده در وجود او نشود که غیره که حق ما فرماید
و هر کس نفس کیوست خود از سبع حروف
زاد تا ظهور دیگر او را اگر چه که در ما یلی الظهور
نطق او منقطع باشد اگر چه با نام واحد و باشد
ارواح متعلقه او لایق در حق آن ظاهر خواهد گشت
و من اصل فی من کلمه حد بیان الواحد خواهد

الباب [illegible]

فی ان البیان و من فیه طائف حول [illegible] من یظهره

یظهره الله عند ما کان الالف و من فیه طائفة من
قول محمد رسول الله و ما نزل الله علیه و آله
و من فیه طائف فی حول قولهم ظهور آخر
ابتدا اکبر من ظهر بیان بیت الاخری من
ذکر اکبر ظهور رابع او بوده و بیت حایم مترلزل
غیر او بوده و بیت و بیان و شوشان بیار
مشتاق بوند بسوی او از اشتیاق هر جمیع
خود حایم قرآن و ارواح متعلقه بان
بودند نظهور منزل خود و غیر او را
ندانستند و نمی ارند و از بره فرقان
منفرشند و من فی کمر او را العروج داده
داخل بیان نموده و طلب نمی‌کند از شئی
او از ارواح ارواحی که داخل بیان شده
او را باور ضا شوده و جمیع بیان سلوا از
و نفوس مؤمنه از خود که هر دو علیین
کرنوس یشوند بین یظهره الله و او را عروج
مین هین بسوی کتاب او و طلب نمی‌کند
از خدا و ند جز و طرو چرو در دون علیین

در حق ظهور او حضرت عزه با او میگفت یعنی
از لقاء الله محجوب میگردند اگر کسی از مرتبه
او دانا باشد میشود امروز را از حروف قرآنیه
الفوز بالقضاء والقدر حتی در کتاب خلقنا
حتی نار حسبنا الله ما کنا الله لنسوی و انبتنا
الذات و ادخلنا فی لسان نا نا کان من ضلالت
ساکنین چنانچه جمیع کلام حروف و الفت از جمله
و غیر جمیع کلام را تعلق قواعد بود چنانچه
و حصه از و از نفس که حق او را اتباع نکرده
و عقب او را از برای بود تحریف و سهو دارند
برای منزل او نبوده که در حق ظهور من یظهره
نظر میفرماید چون مؤمنین بوده و میگویند یا
دوری حضرت از حق که نباید امروز اقرار حق
بنفس الله نماید با اکثر دفع نمایند و در وجود
نماید در حق و مسرور میگردید با قبال بحق
با و چون منزل او محجوب میگردید اگر
حرفی از مؤمنین با و بر منزل او وارد آید
چنانچه امروز هیچ شیئی محجوب تر از قرآن

فرقان نعت وکلام او را آیات و در معانی وی از
رحمت او هیچ من ارسلنا الا نعت او را بسیار
انبیا شکر در حق نزول فرقان کتاب الفرقان
نموده ای اهل بیان تکرده اعجاز اهل فرقان
نموده و از محمود خود هیچ مثنی محمد بگشته کرار
بیان خروج او است و خط الخرز او سبب منزل
ازواج او را بیانات نموده و تفصیل نموده امر
داود و سجود از نوای که کند در هر جای ازواج
او ساعتی هستند نموده که بیان را نیکو کرده
از شما الا انکار آیات او در دین من یطع الله
منزل او وکلام کتب نموده و شفاعت بیان
او از توسع نموده و شفاعت او مقبول است بود
منزل او در هیچ سند نعت که مدح را نکو
بیان الا الذی سبحان مکرده دعای او تا او را
نور من یطع الله او وقت اکرم انفخ
بالاعلی له با البیان که سبحان و فی اعدیت
دعای او خدا و نیل از خود و فضل تو مسئول
در حق بیان و حق قدر ما انعمته لا اما لا یعبد

بان توحشته وعطی من آمن به یوم ظهوری
وان توحشه ومن امن به یوشک بانتم
من عند لك انا انت مرابرا معانی

الباب الرابع من الواحد الثالث

فی ان ما نزل کله علیه من الایات والکلمات
اعظم واعلی مما قد نزل کله حین ظهوراتها
انتم در هر ظهور منتهی باد نقاع نقی ظهور
کلمات ازاهم من نفس است از کلمات قبل او بل
اول نفس اولی وثانی شان اخر عند کنه
وعند اولو الافئدة محقق است که مرتبت
اول الایات از ورای ثانی ومرتبه ثانی الایات از
ورای ثالث ومرتبه ثالث الایات از ورای رابع
الا نهایة بما لا نهایة لها بما تنسبها الیها
همانقدر ذکر فضل رسول که عند هر عیسی
همانقدر فضل قران هست بر کتاب قبل
وهمین قسم در ظهور بعد ودر ظهور بعد بعد
ولیس لامر کله من حد ولا الا لمجلی که بر نقطه
نقطه طوبی از برای نفسی که در نزد هر ظهور

ظهور منقضی قبل حسن بن عسکری شود روحی الفداه

فی جنان الصاغوره ذات بن حسن تعالی الله

ومراد کلام زید بن ... از شجره حقیقت است در

نود هر ظهوری واگر شبهه در اعظم بودن ...

نود اولوالامر ذوی هست بر کنار الف در ظهور

بعد هم شبهه خواهد داشت وقت ظهور بعد الله

نقطه ظهور اول نخواستند و بر کنار او الاها

کتاب اول نخواستند را است که کل در مجاز هستند

که درک نمایند والا امر لله الظهور حتی هم

وان الی الله المنتهی والرجعی فی الآخرة والاولی

وظهور مشیت در هر ظهور ظهور مهیمنه و

کلمت ظهور از حرفیه در ظل او ذکر میشود

مثلا اگر امروز شیعیان ظهور الله مرتفع کرد

در ظل ظهور رسول الله مستظل میگردد و چهار

قسم است قبل قبل و همین قسم است بعد بعد

وهیچ ظهوری از برای او نیست الا با استقلال

بوکلا وهیمنه بر کل ذرات مالک کره اسم شیء

یذکر فیظل ظهور و حق علیه ان یتبعه بالرأی

من قبل ومن بعد وانا كل المخلصون

الباب [illegible]

في ان مقاصد المرتفعة اذا يأذن مريد
وان لم يأذن يتبه الامر [illegible] انعام
اكر بعد از انكه بهو [illegible] حقيقه
امر امر اوسن فيما امر ونهى نهى اوسن
فيما نهى صدري ثبت كه هو سيكر در مقا
مرتفعة الله محبوب كشته لا بد است كه از
احسانا [illegible] وحال بعين
مقاصد راجع باو ميكردد اكر اذن برارد
فرايد مرتفع والا تاب له الخلق والامر
يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد لا يسئل عما يفعل
وكل عن كل شيء ويسئلون ما يفعل ذلك [illegible]
وما علم ذلك ما يعلم الله وما قبل ذلك ما [illegible]
ذو الاكرام اوسن [illegible] كه دلالت نكرده
ويشكد الا على كثير وحده ردكاني بر
ما ورق [illegible] الباب [illegible]
في ان ما ين كر به اسم شي ما خلا الا كن خلق في

فی حد الابداع لمحو ابدا وانکه خداوند ازل
فرموده دربیان کلمه که جامع کل علم است
واول اینست این آنا که لا اله الا انا
وان ماده فی طلوع آن با خلق ایای فاتقون
وهر شیء که اطلاق شیئیت بر او میتوان نمود
خلق اوست در حد ابداع واختراع ودنیا وآخرت
ولی در این مراتب مظاهر حقند که کل اولیا
علی کنه هستند وبحر اسما وصفات لم یزل
بل علی کنه بوده وهست ولی در حین تجلی
در صفت خود ذات الوهیت و کینونیت
او را نمادون الله خلق او و کل له عابدون
وهر شیء که ذکر شیئیت بر او میتوان نمود
او را ابداع فرموده بمشیت و بمشیت ابداع فرموده
نفس خود را بنفس امر و کلشیء ما منه الی کتاب
ذو اکبر دو هیچ شیئیت در اینها نیست و اینها مقام
حروف سبع خلق شده که مظاهر اولیه باشند و در
هر ظهور سر الله ظاهر و در هر بطون امر الله باقی
بوده و هست انا لله حقه و انا کل الیه راجعون

الله بيده وكل شئ ثم يعيده وانا كلها له عالمون

الذکر الرابع من لواقح ذلك

في ان ما في قول من ذكر لقاء الله او لقاء كرد
انما كرا ده من ظواهر كلمه الان كه لا يرى
بذاته ملحوظا لعبارة انكه لم يزل دائم ازل بذاته
في بدو اصله ولى وصف ولى سمت ولى
ولى بوده وهست اگرچه كارها او ادراك
كرده ووصف كرده ونعت كرده وحمد كرده و
ديده بشود وانچه در كتب سماويه ذكر لقاء
او شده ذكر لقاء مظاهر ظهور اوست كه مرا
نظر حقيقت كه مشيت اوليه است بوده و هست
وانچه در قرآن ذكر لقاء كرده ولقاء ودر شد
بحقيقت اوليه مراد لقاء رسول الله بوده
وهست وكم كم نزل شيئا من حقيقت اوليه
تا انكه بوجه هر شئ كرد الان بكذا الاعظم
ذكر ميشود در قرآن حقيقت اوليه حياتي
انچه در حق ائمه هدى من بعدهم ذكر و
وامثال ان نازل شده اى باب مفتوح

میشود و هم چنین در حق مؤمن کرد اد در شده آن
که سرّ را او سرّ در رسول گفته و سرّ در رسول
خدا سرّ خداست و همچنین حزن او حزن
رسول است و حزن او حزن خداست و مراد
باین مؤمن بحقیقه اولیا او ابرار هستند
و نص ما اکنه بعرض مؤمنی معنی کرده جی
انکه اکرحسانی بر دین مؤمنی باشد دار او
دمده نمیشود الا الله زیرا که منسوب باوست
و اکر دردین دون مؤمنی باشد در او دمده نمیشود
الا النار چونکه منسوب باوست همچنین زانی که
او مستغرقست و کار شیئی که منسوب باوست
و کار خلق جمیع اهل الله از برای لقاء که هر که
لقاء شئ باشد بحقیقه اولیاء وذکر دیدن
او نمیشود مگر باستقلال زیرا که مثال او
همه آن مثال حق است و مثال ما دون او
مرایا که در او منعکس میشود ظاهر است اکر که
لقاء که در هر او میشود بواسطه شیخ امر توحید که
که از اوست در او و الا اطلاق اینا اسم جامع

حیث الا او و هر کس لقا من یظهره که را
درك نماید لقا که درك نموده و قابل لقا
در سنه اگر موسی با او باشد و الا ناظر
هر بر جاسن در حین عروج هم لقا که تا مرتبه
و الحجیه نراز بر اولیاء و ملکه اکرمت هو دارنوا
بالا انتهاء الی ما لا نهایة بعد بوده از آنکه شود
ایمان و لقاء اراده اولیه در مرتبه اولیه
بمثل شیخ شمس است و هر این نحو الی ما نهایة الی
امر الوجود چگونه میتوان متقابل نکوف بالقاء
قیس شمس لقا شیخ در مرائی اکبه اوست
او و حکایت منکف الا از او ولی هذا شان لا
هذا ظهور الاول و شان الحق و در هذا
القدم و هر کس لقا من یظهره که مقترن بلقاء
نماید با اکبار بوای او هدل یا کفو یا شبیه یا قرین
و مثالی در لقاء او با انچه با او وصف است هر
او را شناخته و لا من ذکر باشد و هر که عروج
عروج نماید از امکان هم در لقاء و نموده که
او را شناخت حالی که عرفان او ممکن باشد

عرفان ذات ازل چكونه ممكن سبحانك ما عرفناك
انسانلرون نسبت ايتدكلرى صفاتدن تعالى الله عما يقولون
علواً الباب ... كبيراً
فى ان ما فى عالم الاكبر فى البيان ... اعتبار اكبر
كه اسم شيئ براو واضح واز هر شيئ در بيانك
اسم او وروح متعلق در اسم متعلق در وليكن
او باشد ذكر انچه در بيان است در اين ايجب
لو انزلنا ذلك البيان على من فى ملكوت السموات والارض
وما بينهما اذا كل بالله ربهم كوهر ليؤمنون الله
لا اله الا هو المهيمن القيوم الله الذى لا اله الا
القاهر الظاهر ... تعالى القدوس لا
... فى السموات والارض وما بينهما
عما يصفون ... الملك السلطان ...
العلام ... الامثال لعلنا ... فى السموات والارض
وما بينهما وانه لهو ... كه بوده اسم
على الله است ... اسما ... امثال ... ذكر بود
ونوزده حرف ... نوزده ... باشد در
مقابل نوزده ... هر كس ...

و تلاوت نمایند این آیات از هر را که مقام خلق
و رزق و موت و حیات باشد و هر دو واحد که
افعل ه ایشان مشتمل باین اسماء است موجز
نیشود وار اوامر ما و مسخرا کلله باشد و مبشر
و هر ذکر یکی حرف که در بیان باشد رابع
و امثال ذالک و هر ذکر دوم حرف رابع نیست
حرف نفی کویا ملاوت که بیان شوده و اینچه
در اوراد لمر سوده تصدق سوده و این آیات را
راجع میکرده باین آیه شهد کله ان لا اله الا
هو له الملک و الملکوت ثم له العز و الجبروت ثم له العظمة
و الآلاء هو من ثم له الکبریاء ثم له السلطنة و کانو
یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و هو حی لا یموت
و ملک لا یزول و عدل لا یجور و سلطان لا
یحول و فرد لا یفوت عن قبضته من شیء لا فی السماء
و لا فی الارض و لا ما بینهما انه کان علی کل شیء قدیر
و این آیه راجع میکرده باین آیه شهد کله ان لا اله
الا هو له الخلق و الامر یحیی و یمیت ثم یمیت
و یحیی و انه حی لا یموت فی قبضته ملکوت کل شیء

تعلق تامّنا با مر الله کاف على تعلق مذ بر ادا
اید را مشهود نشیم که الا شیع کلا هی س وکلیم
بنقطه منقطه را با چنانچه دوید وکلرا از نقطه
شده وکلر بیان تفصیل نقطه است و ظهور او ...
مرایا وشئون او شئون حق است و شئون کلر مر ...
شئون مرایا که از او منعکس شده و در هیچ حرفی نیست
اول الا او وهم آخر الا او وهم ظاهر الا او وهم باطن
الا او چنانچه هر کس در کلرا بیان نظر اندازد
ذکر توحید او بتمام مشهود الا شیع ایه در شئون
کره بمقصد او در ظل ظلال او مستظل کرده وکلرا بیان
ظهور نقطه است ونقطه تمام شئون ظهور کلمه
وکلر راجع میکردد بمن یظهره الله زیرا که او است که کل
بیان ومن فیه راجع باو میکردد منتهای خصوع
وغایت خشوع وا وست که در مرایا بیان دیده
میشود مثلا اگر مظهر علی است وشئون اگر
مظهر طلب اوست فا ... ر و اگر مظهر سلطان
اوست سلطان و اگر مظهر علم است اوست عالم
و اگر مظهر رفعت اوست قادر زیرا که در ...

دیده نشود الا شمس گرچه محتجب بوده و
کل حروف علیین بیان را جمع شود و بمعنی ظهور
که باء اول حیّ و اسم اعظم ظاهر با نور
و کل حروف دون علیین را جمع شود با و اول
نار که در کل این اسم محتجب در نفس است و
ملی و بطری ظل تمامن کل حرف را در کتیبه
مشاهده و کل کل آنکرا در مقابل مشاهده
چنانچه امروز در نقطه ظاهر و قبل در نقطه فرقان
ظاهر بوده و جمیع عربی از برای بیان و نفوس
مومنه بآن لفظ قرآن این نیست که در اثبات و
شود در حایل ظهور من یظهره الله الا ظهور قبل
شبهه نیست که در اثبات ظاهر است و دیده
نشود الا او چنانچه امروز کسی در نقطه فرقان
شبهه ندارد و حال آنکه نقطه بیان بعینه ظهور
نقطه فرقان است بعوالم اشرف و الطف و کل مرایای قرآنیه
اوست که ظاهر است ولی از علو ظهور است که
محتجب شده و از علو نور است که مختفی چنانچه
امروز کل مظاهر قرآنیه شعر ... الی کل ... باو

دیگر از رضای او اراده نموده چگونه که حق تعالی
است که من خلق کما او ایجاد [illegible] الامثال
من یظهره الله در کسوت ساتر خود [illegible]
زیرا که او ظاهر است و در حینی که در [illegible]
و مشاهده و رضا و قدرت و سلطنت [illegible]
کل شئون ظهور او هست که در بیان ذکر کرده
[illegible] او اولای [illegible] او هست و اسماء
آن که مستحضر در نار است [illegible] ظاهر مظاهر او
در آن حین مشاهده [illegible] که [illegible] بیان [illegible]
اسم او است که ذکر او میکند [illegible]
و [illegible] و امتناع و کل شئون نموده [illegible]
در نقطه بیان هم این امر ظاهر الا آن که در [illegible]
می بیند که در کل شئون [illegible] ظهور او و کل با او میکنند
میکنند چه مظاهر [illegible]
شده [illegible] است که در نار [illegible]
عرفان [illegible]
شئ [illegible] شود او است که [illegible] شده و اگر
شکر شود او است که شکر شده زیرا که در [illegible]

نیشود الا شیء مثبت که آن شیء ثابت و شیء شود
وهست و لیشود والامر تبع شود عدم محض ملکه
وجود کلمه عدم هم نفی ذکر عدم که نفی
فاو شیء است محض بمثبت الا باد والا بام
میشد است بمعنی قول رسول الله اللهم ارنی
حقایق الاشیاء کما هی پیر است که در حقیقت هر
نقطه بیان را شاهد که بلکه ظهور او در رتبه
فعلی ظهور میکرده و در رتبه ماء ماء و در رتبه
هوا هوا و در رتبه نار نار تا است که او شیء
حقه می‌کرده یا وارا مرفی نازل این زیرا که
الکریا لا نها به مراتب در مقابل نفی و اقصود
چه از نوع یاقوت باشد و چه از نوع الماس
یا از نوع بلور یا زجاجه یا ابهر منصوب است در او
ذکر مراتب منعکس میکرد از انتفی بلا که
شیء بر او از این شود یا تا ظهر کرده مثل انکه
ظهور رسول الله بعد از بعثت که بیست و سه
سال طول کشید اکر اظهار نمود منیر بود باز
امتیه خلق مهتدی میشد ولی از او جز بیان نمو

مقوی نکنند و بر کیبوتیه او مزید نشد که اگر
هم اظهار شود نقص بوده بود لطف از اعلام معنی
او باقی هدیه خود و اسلم و لم تزل و لا یزال شرفی
اینست که کلا از خود نقطه حقیقت متوحد بلا
از بحر جود او قطره قطره مقوی کرده با اکرم زبده
وحیی تم اثار مشرقه از ان اکبر الا انهایه باقی
که فوق ان متصور نیست نوشته شود و الی الان
نهایه باد مهتدی شوند از او شی مقوی نکنند
و مواد مزید نشد و او هما زحم کرده جهت
کن الله یجعل کثیره سببا لکثیر شانها فی ما ذکرنا
امکان علی البار کالبیر من کرامتک کلمتی فرع
فی ان ما اوکیان فی ابکیان طهی ابنا اکر المجرد
در اینجا است که نوزده اسم ذکر شده و در عدد
نوزده حرف تمی ذکر شده و کلمتی رابع بسکر
میکرده اگر بدل و اضافت کرد در اسماء و اسماء
حسنا ذکر شده و اگرچه نوزده مخفی باشد و اگر بدل
بر تمام است در غالب مشهور ذکر شده طوطی
دو من بمن بر تبع تلك الاعداد مخصر

بتلك الامثال ظهور شمس عظمته وتحقق كل
ما بين كرتيه اسم نفي بالا يجمع نزيحتين وضمه
ذلك نقطه كيان فيه الكل ظهور وشيئه لا ولديه
فكل ظهور ونفس من يظهره كثرة حتى ما يظهر ازليته
ربه فلما تبين ان بالاولى كالابصار فاما كان تعيين
لمن لم يطلع الا لنفسه ولا يغرب الا لنفسه منكس
يطلع في سماء الاحدية من تقابليها من ذات
مرات سماء ذاتيه ينعكس من دون ان يتغير الا
الشمس من صنعه وشؤنه سر الله الامر من
قبل ومن بعد وان يومئذ يفرح المؤمنون

الامر بعنايته من كرامة الثالث

فان ما في تلك الكلمة في ايته الاولى شهد بكلمة
الى قوله عز وجل قد ... ابتداء اكبر
تفصيلا ابن در بابه قبل از ابتدا ذكر شد
ولي بياني كه هر دو وجه نقل كرده است ذكر
دو وجه شد كه در مقام ثبوت نقل نمايد
در مقام اول در مقام ظهور اسما وكلمه
واز براي او حرف وحل وحمد ودي

و ظهوری و بطونی و علوی و دنوی و علو
و غروبی نبوده و نیست و مراد که هر شیئی محدود
در مقام روح منفصل و محبوس حد میکردد
مقام ابداع لا یری فیه الا کنه و اسما
کما قیل و لا مرمی قبل و من انا کلا دعا بعد
اگر نفسی امروز نظر کند در اول ظهور رسول الله
که مقام تعین شیئت بوده در فرقان ایشان
شئت هم رسانیده چه از حق چه از غیر حق
از بحر ظهور مستظهر شده است که کل باو
قائم است و مراد از امر اولی نفس او بوده
و مراد از اینکه کل اشیاء از ما هم کفه ظاهر
و همچنین در بیان نظر کنید که ابداع شیء آنکه
با دون آن هم رسید نقطه بیان نفس
شده و مراد از اینکه کل در اوست اگر
زوال کرد اوست ایمه نکوید ایمه در اوست که
در نکوید که این بیان ملک مراد است همین قسم
الفاظ حروف نقطه محقق میشود و نکون هم
الی ما لا نهایه همین قسم ارواح که بیان زمان

میکردد و منکر و هرگاه ذکر او لو لا فقد شود
مراد او لا بر کلمه لا اله الا که نه بوده و هست
و هرگاه ذکر او لو الا درواج شود مراد او
بر رسول که منکی کنه صلیه واله بوده و هست
و هرگاه ذکر او لو الا نص شود مراد او الا
بر ائمه علیهم السلام بوده و هست و هرگاه
ذکر او لو الا اجماد شود مراد او الا بر اولیاء
علیهم السلام بوده و هست زیرا که کل اسماء
و صفات مکنر حیی واحد اول است نظر کن
بحرو نقطی بیان که کل مکنر واحد اول است
اکرجه الی ما لا نهایه شود و در مکنر مظاهر کلیه
هم رسید که در ظهور اوی از واحد اول
با و منتهی شده و کل راجع باو میگردد چنانچه
از او نزرشده ثابت که کل حروف بیان
الحروف شود بلکه هر حرفی در حد خود
سبحی از اوست چنانچه هر نقطی در حکم
مثل او است نظر کن بود مثلا اکه ظهر
میکنی در بین و اکرام و نقطی در مشرق بین

بین وشود او نیست الا انکه مپوشد لباس سیاه را
بر فواد و روح و نفس وجسد ذاتی خود و غیر
هم اکر نفسی از معرفت خود نماید که جسود ظهور مظاهر
را عود نماید بسوی او و بنا بر منقوش خود قبض
عرفان باو را اکر ابا ورزید منقلب از او بود و را
با و بنود ابنیت که کار شئ در حد خود از خط
متوحش بلا انکه راجع بذات شود یا انکه از
طالع کردد ملک کار را امر الا فرقی کن و نقطه را
مثل سماء اکر از سفید مقابل شود
افق ه در او متوجه میکردد و اکر زرد ابدار
و اکر سبز اینها نفس و اکر قرمز است احادر و اکر د
با تجمیر در اوست از قابلیت او حتی انکه اکر بعود
نفس دون مومنه مقابل شود در مرآن بعو
آثار محبوبه خود تعکس میبیند و در از جهت
قول انا ربکم الاعلی در مقابل قول بسم ...
و حال اینست که شنیده میکردد در نزد ظهور حق
از مدون اوالا نوذ او لو الابصار کر ابتان حقائق

حقایق اشیا را کما هی شاهد و مشاهد و حقیقت
تام مشهور حقیقت هستند و ظهور او که در آدم
در مرایا اعیان واحد او مظاهر هدایت ساریست اولئک
هم المتقون حقایق کما ادرکته علی ما هو علیه
اولئک هم المهتدون حیات ایشان اکر کی باطن بوده
شاهده ای نوع تعلقی را مشهود در حق عالی
تعینات او از مشرب ذاکر بود در حال که
در مقام شهادت اهل انس عیب کرده و او ایم کرده
کرم حیات یکی از ذکر او مظهر که ان یا اولی الالباب
لعلکم تعقلون و لتتقن ان یا اولی کتنوسی کمنعکه
لعلکم الباء ... و کفرین ... اجمعون
فی ان ای تلک الاولیه فی بسمله ثم کتب ...
خطوا بنیار اینکه کار حرف و نقطه بنقطه میکردد
ارواح ان نقطه حقیقت و او ست در قرآن
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و در بیان ثابت
حرف و کتیع صلی الله علیه و در ظهور رمز ظهره که
الحقیقت الهیه و کبوتیت ربانیه و کام ...
و ساذ صید حروف الفاتحه هی شمس الحقیقه بضیائها

بشبابها انها هی بابها وان ما دونها الطلاسم
المرایا و دیگران درا او را در فارشد و در آنکه
خود خواهد شد ولکنه ولی المتقع

الباب الثانی و العشرون و اسید کنا

ان سار کنقطه کنار کثرت و شد سایه لحرف و کل
المرایا فی تلقائها وان کل ما فی کبسمله فی نقطه
و نقل کنه الله رب ولا اشرک بربی احد فقد
ذکر که ما قد ثبت لی کنقطه مفصلا بیان آنکه
غرض از ذکر نقطه کنه شده اول است
اکر در مقام تیم که لا یبع لاحد من عرکته
الاقد من ذکر شود او ثبت ذکر کنه
نیابی منبو و زیرا که اکر انفصال شود اول الحرف
او حرف عین میکرد و جدا بود در فرق که ارنحی
کل شی ظاهر است اخت سرکه کلام امیر
علیه السلام انا النقطه تحت الباء در مقام تطابق
ذکر حروف و عین دو ته کیونتی و ذکر دانی
او و حرف تمیز کرد در ظهور نقطه حقیقت کرد
قرآن باسم رسول الله ظاهر بود مثلا او منک

کرفته شوده همه بی با وشبوس ظاهر
در مرایا ثمره این باب اعلا شده در علم نه
در عمل که مقام عملراین است که امروز که
ظهور همان نقطه درمیانست هر شیی که
با وست در خود نبینند انهم با و قرایت
الاسلام شیی که در مرات بیننده شیی شبی
سماء که مثلا او اکر بکوید الله اکر نفسی الکل
انهم مومن نظر افت استکه را بکوید نزد
الله اکرمی که نقطه فرقان در اخر خود مکو
معاینه مثل نفسی معاست با نبی حتی او
مرایا این ثمره در امیکو وکه ظاهر شد اکر نه
نفسی بوده علم بوده نه عمل مثل ما علی علو
مانیه که کسب زدم که با سفر نه تفریح و اخو
بلکه در ظهوری ظهره موسی بابی باجر
که جوهر کل علم و عمل است عمل کننی و از
وراق خود شیئی نبینند الا با وجمایز
کنیو نیشان شده و ازواج و انفس و اجساد
ذات ایشان بظهور نقطه بیان محقق شده

شده که اوابن اباوآه دراخس خلق ازخود قرار
داده که باین متوجه شوند با او و کار علم و ابا
انست اگر کسی ناظر شود و از نزه وجود کو
شیر کرده در تو دو جود هر شخص تین بست کسی
باشد چنانچه در ظهور قبل او کار هستند که
نفوس که امروز مومن هستند و سوا احد
در تو دا و خود را منکر بودند شد با نمان
او خود را معزز و مفتخر در رضای حق تعالی
ولی محتاج انکه ظهور بعد ظهور بیان بینه ظهور
اخرای اوست ظهور اسرار اکر نزد حق
این علم و عمل او باشد در حق ظهور تجلی
نماند و در هر ظهور بقاء بلقای محبوب خود
و انچه اثار ان ظهور است فالحق لمن تعلم
علم کلله ذلک کلم و و فقه بذلک کمال اکرام
علم در میان مردم بود فضل امیر المؤمنین علیه
السلام را مثل فضل رسول که نه تعالی
اگرچه در شخص فضل او دیده میشود از اول
شخص حقیقه چنانچه قائل است قول که

مثمر نموده نه بجز ذات از فرات لت
بو اينكه البحر بحر على ما كان فركند ان
الحوادث امواج واشكال واين نسبه اشباه
مرايا سنند لد و نشوی سب ز مراكه
در صقع امكان كه مقام مرايا باشد غير
اين حكمى نيست واول مرآتى كه تعكس از شمس
حقيقت بو داشته در كل عوالم امير المومنين
عليه السلام بوده در هر ظهوری باسمی الى
ان ينتهى الى ذلك الظهور فانه مرآة لظهور
فطوبى لمن قد استظل بظلالها ان اولئك
اصحاب القدر واولئك اسم كنفذ بر واصحاب
قوم كبد قد ارتقوا الى افق لا يسبقهم
احد من العالمين الا من شاء كنه اعذافا
حكم بشيئی فاذا يحكم باحيانا واحيى مما شاء واند
على كل شیء قد بو نمرده اين علم است كه در ظهور
من يظهره كنه اكر كل ما على الارض شهدا
بر امرى دهند واو شهادت دهد يكى
انكر انها شهادت داده شهادت او مثل

مثل شمس است و شهادت انها مثل شیح
شمس است که در مقابل وایح خنده والا
مطابق با شهادت او میکردید قسم مثل واتق
الهی که یکبطر از کلام او حضرت است از کلام
کلما علی کاورق بلکه استغفار و میکنم از این
اضل که تفصیل کجا و اند اثار شموس در برابر
مثل اثار شمس در سما . کردد ذلک فی حق
الاشیی و ذلک فی حق شیی که تعالی الله عز و جل
و اکرچه نواربطه لا الی الا کله الزاو اعلا
نماید حضرت است که از نوادا نجم که توجه
کرده بکل شیی خدا را بلکه نور سکیم از این
ذکر افضلیت بلکه مثل هان است که جز
بلکه انجم او شهادت مثل هل شهادت خدا
و اشیی و انجم تکلم با و بینیاب تکلم خدا و بلک
در تو اشیی اکر هر زمان ظهور او سلطان فیض
سلطنت خود نماید معاینه مثل او مثل از آن
کرکویی در مقابل شمس که در حین شیاد است
و مجوب اکر عالی لطف اعلم خود کنی نزد او معاینه

منتشر نموده نه مجرد قرار او در امکان
بواسطه که البحر بحر علی ما کان فی کینونته ان
الحوادث امواج واشکال وانی نسبة اشباه
مرایا هستند که بر شخص است و مراکه
در صقع امکان که مقام مرایا باشد غیر
این ممکن نیست و اول مرآتی که تجلی از شمس
حقیقت برداشته در کل عوالم امیرالمؤمنین
علیه السلام بوده در هر ظهوری یا سمی الی
ان ینتهی الی ذلک الظهور فانه مرآة کل ظهور
فطوبی لمن تدا سطع فطلع فان اولئک
اصحاب القدس واولیاء اسم المقدس واصحاب
یوم کبیر قد ارتقوا الی افق لا یسبقهم
احد من العالمین الا من شاء کنتم انداد
بحکم نبی فاذا یحکم بما یشاء وافعل ما شاء وانه
علی کل شیء قدیر و ثمره این علم اینکه در ظهور
من یظهره الله اگر کل ما علی الارض شهدا
بر امری دهند و او شهادت دهد بر دهد حکم
الله اینها شهادت داده شهادت او است

مثل منبع است و شهادت در انها مثل منبع
نفس است که در دو مقام بر داتج خدع و الا
مطابق با شهادت در او میکردید قسم بدل راق
الهی که یک بطل از کلام او بصر است زکلام
کلام الهی گوری بلکه استغفار و بیکم از این و ذکر
امثال تفصیل کجا و این اثار شموس در این
مثل اثار شمس در سما که در ذلک فی حد
الاشی و ذلک فی حد شیئی کشی علی حد عرو
و اکرکن فو اربک لا اله الا الله کله انا و الله
نمایید بصر است که از فو اد انجم که توحید
کرده کل شیئی خدا را بلکه تو در بیکم از این
ذکر انصلیت بلکه مثل هان است که
بلکه انجم او شهادت در سین هل شهادت در
و انتی و انجم تکلم با او مینماید تکلم خداوند
در حق انتی اگر در ره آن ظهور او سلطانی
سلطنت خود نماید معاینه مثل او مثل از
که گوید در مقام آنش که در حق ضیا است
و محیی اکر حالی انها علم خود کند فرد او معاینه

همین قسم است و اگر عین اظهار نقاطی بود که
نود او معاینه همین قسم است و اگر غرض
اظهار غرض بود کی نود او معاینه همین
قسم است بلکه ابنای جهان که در حد او
هستند از او میجنند نه میگویم و مشهی صفت
جاننهر مثلا او سلطان در وی ارض لا یحصی آن
چه در ظهور بیان چه در ظهور از قبل از بیان
که کل منقطع شئت نعت می بکرد در هر ظهور
که مظهر احد باشد و همچنین اولو العلم و همچنین
اولو القوه و همچنین اولو القدره و همچنین اولو
العزه و بمثل این ملاحظه کن و نفس کن جمیع
کن در کل اسماء و صفات زیرا در هر شئی که باید
به اسم شئی است و اظهار وجود کن نود او
که او موجود است و به هیچ حد انتخاب
که خواستند نشد فی رسول الله کنند بنصب
رهبانیتی که نار الله و همچنین در میان نظر
کن که خواستند نشد فی نقطه بیان نامند
متصل فی انتخاب که در چهار هزار و دویست هجا

هفتاد سال بی رجال مالا نهایه بر مقتدیه
ظهور اول در قرآن شده اینی در حق آنها
چگونه قلم در ذکر ایشان بکردد که میخواهند با ایمان
نفی کنا را ایمان بحقیقت حبت و نارا و دیدن و
منصد فی ایمان تصدیق قول کنند تایید و
شهادت در اینها شهادت در رحمت بحق نمی کم
شهادت را و علی شهادة کند و کل شی حبت
دهد بکمی که کلها ایمان باو نوشتند و نیک
ایمان باو حکم دون ایمان میشود اگر که حکم
خراسم شومن که از اسماء اوست جاری کند
چه حق است او را حیف ذکر جات کرد در حق
او شود دیو اکه حکم بها او در دوا نها میشود
تقوای خود ایشان میشود و لکن خلق کنند و
کنند و تفرد باکر و فقد من لحظه و توسل بالکل
و کنند هیچ نادی اشدا و اخبار ایشان از نحو
که شب و روز توجه باو میکنند تا هیچ
حتی از نظر و شمس حقیقت و ما سوا را اشیاء
در مرایا دیدن و علم باو کردن حیث اگر مرا نی

نفسی که قوت علی الله داده کند شود الهم
کرده شد در عذاب انجام ادر خود شواهدنا
میکند و ازین از هوای او خواهد شد اکرچه
در دلیل اللازم است و علم او یابی و کند به حکم
من جاء الی مراعی جمیعا و لا تعبر کند ان
بذکر من لم یومن بالعدد و الباهر و کند بحد المعتبر

الاربعات الکبیر و الملاد

فی ان لا یجوز السوال عمن یظهره کند الا فی ذلکا
وان یحمل بذکر من دان بالبیان بجز له من نفسه
علی ذلک بعضهم بالنسبة الی بعضهم و کند علی
کل شی شهید لعلها بیان انکه سوال عمن یظهره
جائز نیست الا اذا لحد الاولی یاد و یست تا بالا
مقام او مقام مرتفع ظهور کند است حتی نفس
ظهور در نفس ظهور در ظل او ظاهر و اکر در یوم
قبل هست از شیع جود او ست و اکر شیئی حتی
نفس او ست و اکر کسی نخواهد او را آینه
نظر کند بطالع بیان کرده بکند او ظهور فیکر
او عاملند و اکر نخواهد نفس در او را شاهد

مشاهده کنی نظر کند باولی کشف درة در بیان
کرا از ظهور حق در قلب او منقش و نشده و بر هر چیز
اولو کرده از ظهور عزت اوست و همچنین
اولو کظم از ظهور عظمت اوست و همچنین اول کظهور
از ظهور نور اوست و بیان از اول تا آخر
جمیع صفات اوست و خزانه نار و نور او و آثار
آن در دو وی ارض اولاه من لدیه کلمات او
هستند از ظهور قلم او که کل از مرات ظهور
بید او خلق شده مثلا اسم جواد او در بیان
از مرات اسم جواد او در ظهور او خلق شده
چنانچه اسم وهاب در قرآن از مرات اسم وهاب
در بیان خلق شده و همچنین در کل اسماء و
امثال حق در حق و دون حق و اگر کسی عالم
شود باوست بکردد فرد نشاء دو هیچ
از مرات او از فضل او اظهار مشود و منت
زیرا که کل آیات و کلمات از وجود او مشرق
میگردد و لمطام نم فضل او منتفی میشود و از
قطام قهر او منتشر میگردد و اگر کسی خواهد سوال

کند یا نوشت الله در کتاب ما انکه خطوط آیه
کامی درك کند واتیکه باشد از مجهور او
او چنانچه دربیان هم اگر کسی این صفت خود را
متصف باشد محجوب شود او در بطون او
او ولی از آن خبرها بکند در شأن اهل سؤال
کرده مثلا اگر کسی که با او در سفر و شکر
شود از بقا اگاه چه قدر محجوب بوده و مرده
همین قدر است اعلی علو خلق شود او الا ما صفه
به نفسه بوم ظهوره کویا که نیم که کسی در کتاب
خود اذا او سؤال میکند او انچه در بیان نازل
شده بجد و در مو تفکر شود خود او در آیه
نازل سفر باید من عند که نه از قول نفس
خود انتی انا کنه لا اله الا انا قد خلقت کل
شیء وارسلت که رسل منی و نزلت علیهم کتب
الا تعبدون الا کنه ربی و ربکم فان ذلک
لحولکم لیقع سواء علی ان تومنون بی فانکم
انتم لا نفسکم تنهدون وان لم تومنوا بی لا
یما تولکنه علی فاذا انتم بانفسکم تحتجبون ورای

وانتقادا لك غيبا عليكم من قبل ولا يكون
غيبا عليكم من بعد فلتعرفن انفسكم ان يا خلق
ثم بآيات تؤمنون فان من لم يؤمن والآيات الله
على مثل عند الله كمثل من لم يؤمن بذلك
البيع وكيان وكان مؤمنا من قبل محمد رسول الله
ولكن فان كما انتم يومئذ لا تؤمنون ان تستبقن
اليهم كذلك انتم ان تعلمون ستحجبون في
ولا تؤمنن ان تقربن في كيان من بعد ما قد نزل الله
على كلماته من عنده انه على كل شيء قدير وانه
انا نصلي كيان من قبل فلما ظهرت مثل ما قد
ظهرت الآخرة من بعد وان في ثم يا كيان
من قبل فلتعرفن في امر ربكم ثم اياه تشعرون ولا
تؤمنن الا كذلك ذكر ربكم تؤمنون
والآخرة وذلك وما تؤمن وما لا
العالمين فان مثل ما عندكم كذا ما عند الله
على شيء كما كذلك انتم لتشهدون في
عند ما قولناه عليكم من قبل في كيان ثم
ان يا عبادكم فانتم تكونن مخلصين

خود را از محبوب خود الا در علو توحید و معبود
تقدیس و ارتفاع تسبیح و استقلال تکبیر علما
دولا و علماً و ظاهراً و باطناً که از دون
میل او را اخذ نکرده لان یکن الا علی الله
و مرجع او را از رواح و نفوس و اجساد
کرده لان یکن الا بوحروف حی او که هاتان
حروف حی بیان و همان بوده بعینه حروف
حی فرقان و همان بوده بعینه کتاب الفوتاه
و رواه الی ان ینتهی الی کتاب ادم از حین ظهور
ادم الی اول ظهور نقطه که ان از اخر ای سه
هزار
مکث شته الاد و از ده هزار و سال و قبل از
علی ثبت که از برای خلق من عوالم اول را
الا بنفسه بوده و غیر از حق او بمثل کسی
اونا بوده و نیست و در هر حال مظهر مشیت
بوده الا نقطه بیان ذات حروف سبع و نفس
حروف حی اول الاحروف حی بیان و نفس اسما
اول الا اسماء بیان و نفس امثال اول الا امثال بیان
و او است که معروف است نزد کل شیء بتوحید کتاب

دکانی که صوفیلر آنی کنز مخفی ولی کلام دعون
او محدن دار او مجر الاسمودن بطان وجهی قسم
شاهدرکی ظهوردن ظاهرده که داکر اوسته عینیه
مثبت اولیه دور کلا عوالم وکار اوسته کاثرته
اولیه دور کلا عوالم وار اوشوده ده و منبت الانبیدل
علی کنه وکار اوشوده و منت الاتانی عن
واسما اوشوده و منت الانقطع الرانمك اسم
جلو عز واشالا اوشوده و منت الامنظر
دو نظر کنه جلو عز اهل الخلق والامر من قبل
بعد لا اله الا هو انا کلا له مخلصون وتعینه
نقطه بیان جان ادم بدیع حضرت اول نور
وتعینه خاتم ستکر دو رب اوست جان خاتم نور
کماز اتو ورز ما امر فرحت اولدی حفظ قربوده
وتعینه اله کمر کتو بر بر اوست جان اله نور
کمر کتو بر براز بوده اینک کر نظر بصفحه مرقوم
والاوان ادم مقام نقطه ابن ادم سکر دو
جوانی دوازده تمام از ورا وکی شته مسکوی بد
من ان نقطه هشم کماز ندون سما نادا اوده

ظهور اوی مستقر شده که اگر بگوید تنزل نمود
و فرح او او لطم حکم شامت حضرا او نمود آنکه
که نظر بیان نیکو بید که منم مظاهر شد از
آدم تا امروز که مثلا اینقول حرین میشود از این
حضرت است که رسول خدا نموده که من ختم
هستم زیرا که او نبی است که هیچ از هجر و حکم
نموده و بیان حد رسیده و همچنین من نظر
و ثانی که مجموع چهارده ساله ذکر میشود این
نیست که بگوید من همان دوازده ساله
بودم که اگر بگوید نظر بضعف مردم نموده
زیرا که شیئی در علو است نزد او اگر چه این
چهارده ساله در حین ظهور آدم بوده و که
توقف نموده تا اگر امروز دوازده ساله گفته
و از این دوازده ساله کم کم توقف نماید
تا اینکه چهارده سیر شد اگر امروز یکی از مو
نظر آن بود و می بیند و که بگوید حق علیهم
از مؤمنین با اهل نقطه حقیقت هم موجود نیستند
وکذلک در بیان و بیانهم بالنسبه من ظهره کله

بین ظهور تم کند جمع است الی ما لانهایه لها
لا نهایه له ظهور کند ظاهر در هر ظهوری کند و تا
ولی ظهور بعد طلوع ظهور قبلت است که در
طلوع حق طلوع آخر فرق است که حق تجلی خود را
بخود منبسط دهد زیرا که حق طلوع انوار از
ما انتهی در حق خود داد و جمیع حقایق دارد
ظاهر و اولی ظاهر از حق و انبی او دو محمد بن
نکوئیم شاهد شود و او در هر ظهوری
هر و جمله و انظار انظهور شده که ظهور قبل را داری
یا انتهی دوران داری و الا محمد را پایان از عطای
حق او بیکران و او را فانی سکردی جمیع
شت که از آدم تا نقطه بیان ظاهر شده
شود قبل خود را داشت شود با نوار
خود داد و ولی انها از ما انتهی در استظهور
ان وارد اگر هر شئ شود و اعراض
و او و هر نفس که ساری در آیات بود
شئ که در ... اکو بوده ... در ظهور
بعد آمده و داخل در حقیقت شده که امروز

کار را اظهار در میان شرع و معقول تفصیل کنم
اجلال الله و هر اغراض است که مجمع با ندم
و حکم جنت و انصافی و حکم نار در حق ایشان
صدق شده زیرا که جنت در هر زمان
کمال او نمانده و امروز کار در میان آ
نه در دون آن و در ظهور من یظهره کند
در کار او الی ما لا نهایه هیچ قسم فرق نبا
و هر ظهور بعد از ظهور قبل را ادراک بالحجه
خود دارد و در هیچ ظهور مشیت الله
انکه جنت او است که کار را راجع با ظهور
نمایند یا آنکه نفس دیگر اسباب فراهم آمده
جاری شده و الا مانده تا بر نفس شمانده با
و طرز آن او هم می‌کشید کار را جنت خو
داخل در جنت نمایند یا آنکه نفس دیگر ایشا
و ابدی ایشان حا شد هر آن امر شده را
هست هم بلا قدس نبی الهی عزوجل
که اکراه او حکم و هر زمان من یظهره کند در
ایمان با و متفق کردند راضی است که اهل

امتحن او اهل سا وا روی از بی باقی کند ادر
چگونه ظفر او را هست و در ذیل ده ده هر چه حق مطهر
نموده تا آنکه هیچ شی نماند الا آنکه در اطلاع
درست شود است فضل اعظم و نور اکرم
هر ظهوری که کار ما علی آن دی در ظل انقطعه
مد حق بر او شود لا یوفی نفس بشتر دای
میکردد و آلا لم یزل سالما از فضل حق بنا
و فنک شود و مفرحی هست که خواهد شد
ز موا آنکه حد و بد مقتدر بر هر شیء بوده و
و در هر که ده در تهم مصلحت کل اخلق است
اسبابرا جاری خواهد فرمود و آخر کار تا عهد
الا و در قطعه از رضوان اعظم خواهد رفت
انه کان علو ما یقتدر آنچه بر
فی حکم حفظ کتاب ما عز نا بکر خضر کل انفس لطف
ابنا و آنکه اثر از شجره حقیقت در بیان مرو
جاب کلا از اوست و ارواح متعلقه بآنها
و هر چه در حفظ کلا و الفراد واد تعالی مثال
او کل هر یع نمایند در ارواح ابها ظاهر شود

وچانونست الواح خفیفه الا انکه محال
سود نمو ناخوکه ز جنس کار نفس حفظ شو
نا انکه مثل قرآن نکردد که در هر کونه مشحی
الواح منفرقه او خود باشد باشد و هر نفسی
نفر خردلی در بیان مرموز بنکبد الا انکه
خداوند ضامن شده در هرا و ضعف
با و عطا فرماید واکرم و نرسید بف دیده او
وا اعراز او منقطع نخواهد کشت در ایام او نه
در عالم بعد از موت طوبی از برای کسیکه
کلمات کلمه را باعلی ما یمکن عند نفسه معزز
و مطرز داشته که هر جزء از دواح آن و طرا ز
اتصاد در انجب نداشت که بیان هزار مثقال
ذهبی تمام کند ولی نفسی نو نفسی که در وج بیان
در اوست از برای مکیمال او مضطر باشد
بل کل فی حدیث لا یخفی علی احد و هیچ شئ
نیست که کلمه ما نزل الا نسود الا انکه مضاعف
میشود حسنات او در روز جزا الا عدل از ملائکه
تا ملک کلینی و او سلوات مغفرت و طرز

وطلب رحمت ومغفرت از برای او میکنند
وهر قدر رسمی در علو صنیع آن وخفت ودل
آن وحظ حظ آن وطراز الواح او کرده ومردحلی
بجو تراست از دوق او ولا بین سکر درجوا
آن نوشته شود مثلا انچه دام طاوست کنکار
از بها جود بیرون میرید وبجا قول در اینجا
اکر هر کس در صنیع خود را نصف کر ببازار
لیس کمثله باشد اکرچه فوق او با لابها بیرون
آن با لابها باشد واذن داده شده نویم
خط حسن نوشتن او را او رسائل ودر تلاوت قرما
نظر مراو با تفکر در او کر کلا عزیزی بیل بانچه حلی
در او باوز نظر بوده شود در بو اکر جمیع کلمه
جمیع حتی بیت کرده دروح آن تلاوت
اوست وهر کس نظر در بها کلا آن نماید
وصلوات فرستند باین قول اللهم صل علی
البیان ومن امن به فکل شان بالعزة والعلا
والعن اللهم من لم یومن به بالسطوة والعلا
ادای حقوق کلمات آثار نموده ذلک من

فضل الله علی عباده انه کان فضل الاخیار
و کلا ربها . بیان حق نظیره که اینست که از هم
از برای کسی که ایمان آورد و کلا مهر از نزد
کسیکه ایمان [illegible] شاه و شاه آورده
من آمن بمن یظهره که هکذا آمن بالله و ما
امرهم فی کل عوالمه و من لم یؤمن به وان
آمن بالله و ما امر به من قبل فکانه ما آمن و
بر خلاف که [illegible] اخبار آنکه ظهور کنند دو هم
ظهور که مراد از مشیت اولیه باشد چنانچه
بوده و هست و کل شی در دین ما اول شی هم
و هست هر شیئی که ایمان بظهور بعد آورد
گویا ایمان آورده بظهور [illegible] او کلا از قبل و بعد
در ان ظهور و نه ظهور بعد زیرا که ظهور بعد در نظم
هما ظهور است نقش چهارده سال قبل از آنکه
بیوورده نوشته شده [illegible] آن در چهار
چهارده هست اینست که هر کس بمن یظهره
ایمان آورد و ایمان باو بما او امر فرموده آورد
ایمان آورده است همین اوست از اولی که از

از برای او اول است و در نظر رضای خداوند
بیرون آمده بنگر رضای او در هر ظهوری
هر کس که ایمان باو بیاورد اگرچه در کل عوالم دیگر
ایمان و رضای خداوند بوده کما هیا ناشو
میگردد کانه ما آمن بالله طرفة عین حسابی چنین
قسم در نقطه بیان ظاهر است و اولوا الافئده
در فرقان ظاهرات بود در کل که هر کس ایمان
بمحمد رسول الله آورده ایمان آورده بخدا
و اوامر او در کل عوالم و هر کس که ایمان باو
ایمان نیاورده و اوامر او در جمیع عوالم
اینست که حکم دون ایمان بر مؤمنی الاخری
نشده دون بعض نقطه در ایمان دلتقی
یا اولی العلم کلکم اجمعون خیر با نفسی در ظهور
مؤمن و در ظهور دیگر در نار روح با نفی
که در ظهور قبل در نار رو در ظهور بعد
داز برای ظهور کننده اول بوده و نه اخر کرد
بتوان ذکر نمود اگر کسی در هزار ظهور
مؤمن نباشد و در ظهور بعد از هزار ظهور

ظهور مؤمن شود که این عوالم او وصل
با ایمان میکرده و اگر ظهور بالله و علی عکس
ذلک اگر در نقطه ظهور اعظم رضا کنند هست
در نزد او هست چه قبل او و چه بعد مثلا در حین
ظهور رسول الله اگر رضا کنند بوده و الی
اول ظهور قائم آل محمد علیه السلام در رضای
او بوده و رضای ظهور آن در او بوده هم
رضای رسول الله بوده چنانچه رضای من
یظهره الله امر ذهبی میافت الی حین
او او وقت محمد میشود رضای او یظهره او
لم یزل و لا یزال این شأن ثبت بوده عند
و خواهد بود و در هیچ ظهوری مشود الا
از مؤمنین با ظهور از برای ایمان بظهور الله
بعد کرفته میشود که اگر وفا کنند احدی
در نار نمیماند چنانچه اگر حرف کتاب الف
وفا میکرد عیسی نبوده و [illegible] احدی در
نار نمیماند و بعد ظهور رسول الله [illegible]
و همچنین در قرآن اگر کل در نزد ظهور رسول

و رسول الله شرف بصیبا امر اظهار او کند
حکم دون ایمان بر احدی بجز از اعلام فرمان شده
و احدی از انها دور او مانده و هم چنین اگر
کلام بو شیخ بیان موثق شوند بهر ظهره
احدی در نار نخواهد ماند و حکم دون ایمان
بر احدی نخواهد شد ولی مرا از ظهور دو
کمر قد رحمه فاصله شود تا بعد ظهور ایما
کلام من امن بالبیان کم بقدر دخول الی المستغاث
هم لا بد نیست که باشد اگر احتیاط داشتی
که ایشان شوند احتیاط در نار بوده و
اگرچه است از فضل وجود خدا وند عطو و دور
اینست که در حین ظهور باد امر عالم خود در
الواح خود کل عباد خود را از وقت نسل زمان
و نگذارد الی امر حکم بیان که تا غیاث یا مستغاث
شده در نار باشند چه کسی عالم بظهور بیت
حرکته هر حرف شود باین کلام تصدیق نقطه
نمایند و شکر الهی بجا آورند اگرچه اصل از
اوست که تا مستغاث نرسد و اذ قبل کلمه الله

مرتفع كرود و انما الله للآيات ولو جحى
نعت نعت اوالغير مرفوعه وهوالامر
بلاوه سبحان كلمه عما يصفون

الباركاد عرش كي احداث

لا يجوز العلا الا بالمادكحقه طلق اسباد اكبر
جاوزيت الابالما دنقطه مباى ذو اكرود
ابن طهور از مراى حروف محى انا دايانى از
شمس حقيقه ظاهر ميكرده دو اكرايا محو
نقطه است وتنها جاد محصوص سوى كلمه
وتفاسير محصوص ابه هدى وصورعلمه محصوص
با واو حدف ولى كلا از ابى بحر منزه ميكرد
تا اينكه كلا ابى تاد واد در حقيقت او ليه طهور
مشاهده كنند وجميع حرفى از اوى جان
غير از مبنى اقان كراعزاز كلمتى هست عند
وعند اولوا العلم بنوده وبيت وكلا افضل
ود ضلاحقى مستطرات واوحقى عمومى
الى طلوع من ظهره انا وفرضيه مرتفع ومرفوع
محى وكلا من احق تا البيان در نظر اهلا مستطر

سطر الا الله کسی اظهار نماید هرگز از احکام
اصولا وجه مروج آواز نمی ظاهر نماید اگر از نخو
بیان تجاوز نماید در نظر او نحو ود الا ل
ذکر میکرد هند کنه وصل ولی العلم لکن
در انکوار اکثر اهل جواهر بیان الله و تحقیق در
اقوال و دلائل الله و تلک ذبایح نازل ستی
او نقطه شمس مصحف در اکرانا او معا
مثل ضیاء الشمس ستی لیسم باو ادکو اکی
هل یمکن ان یفترق احدهما سبحان الله
ذلک تسبیحا عظیما وتعالی الله عن ذلک علوا
کبیرا ولی سعی باشی در طرح دو و اقرار او
اهل دا اسماء کنه و اقرار از اظهار شاهد
اقرار نامها تا ارشاد هم در مطارح و ذکر داده
داده شده نظم بیان را هر کس بهر نحو
کر شرح محو اول دهند در هند اکر میدو
هر او نوع ظاهر شود ولی واضح سعی جان
میکرد در دیوا الله بر او حرف زاید میکرد دو
او او حرفی با هم میکرد الا الله نظم جمع

داقرانات بعضی با بعضی مناسبات این منحنی
با آن منحنی تفاوت بهم میرساند کو یا شاهد
میشود ذکر هر خطی داده نشود از بعد الالف
اعلی و انظم از نظم اول میکرده و طوبی لمن ینظر
نظم بهاء الله و یشکر ربه فانه یظهر و لا مرد
له من عنده کما فی البیان الی ان یرفع الله
ما یشاء و ینزل ما یرید انه قوی قدیر و مقصود
نظمها [illegible] که بر حدود ظاهر میشود خلاف
اکرده دقائق صد تقی هست پهلوی هم ذکر
شود و هم چنین خلط انها رحمه نکرده در
ایام دور علو خود و [illegible] در سمو خود در
نقاسیر در مقعد عز خود و صور علیه در افق
من حق خود و کل افق قاره سنه در اختلاف
دارد نقاع خود بعضی بر ناظر لطیف تو از [illegible]
محتجب میشود و منت ذلک من فضل الله علی
البیان حیث تتعلون بامر ربکم ان تفرحه
عنهم بظهور ما امر به بالليل و النهار الا انهم بهم
محتجبون و اکر ظاهر شود و نشناسانی کبر

کبرا نفس خود را بیابی که او مرتبه قرآن با ید و تلو
متصل است در بعض کواکب و این دو تحایت
که کلام او و حجار بین چنانچه خطبه بیان تفسیر
ام قرآن نوشته در تفسیر ربع آیات الی آخر و
تفسیر و سوره بقره ربع شئون علیه که مکرر
از تفاسیر حاول بیتو دریافتم کل مفسرین
از اول نزول قرآن تا از تعلیع او تفسیر نموده
و من عجز عن سنا الشمس نور الکواکب فالذی یجب
یلیق ان یذکر بعض تلک الآیات تعوذ

الباب الثانی والعشرون الی المطلب

لا یجوز کتابة آثار کلمة الا باحسن الخط وان یکون
عند احد منها من دون خط الحسن فسقط عنه
ولم یکن من المؤمنین حتی ابتدا کلما آثار نقطه
مسمی بما انت و الی ابن اسم تخفیف و کلمة تحقیق
تا با آثار است و بعضی در مقام مناجات تحقیق
ثانوی در ذکر میشود و بعضی در مقام تفاسیر
تحقیقه ثالثیه و بعضی در مقام صور علمیه تحقیقه
رابعه و بعضی در مقام کلمات فارسیه تحقیقه

خاصیت اطلاق معبود ولی این اسم اسم جامع است
بهر مراد باستحقاق چنانچه از آن دانسته شده
و اینکه خمسه بیدکیان در نصوص کتاب ذکر
نمود که از ماده بیان اسم کتبه مشتق میکرد
و اول من سمی نفسه به الله جل جلاله حیث قال
قول فیه انی انا الله لا اله الا انا کواحد للباب
ذکر سر بیان در اسم و ظاهر نمود که بعضی در النبأ
و امن صورت جامعه حق در کلمه نحو در دنیا اکبر
باشد از برای حفظ بیان که ان ثمرات وفر وده
واز برای من یظهره الله که او سر از الله
و انچه در بیان نیست که ذکر الله باشد از برای منه
بوده و هست و در حق صورت جامعه اوست
و در حق هر حرف از حروف واحد عدد بیان
تمامیت عدد داستگی علیه میکرده زیرا که از اینکه
کرده بوده و هستند و کل راجع بیان اول
میکرده چنانچه در حفظ بیان ظاهر از ذکر فی
المرایا ان یعد لی نفس النماء و ما شیء اله الا الله
در السموات و در الارض و ما بینهما و در ما یری

معروف وما لا یری من رب العالمین وان الحکم الا
الله هو الرحمن المتعالی السمیع و اذن داده خدا
که احدی حرفی از حروف بیان را بنویسد الا
با حسن خط و احسن از برای هر نقشی در خط و
در خط فوق اون و نه در خط دون اون و ان
از برای انست که روح متعلق بان حرف که در
دو نیا نیست با علی ما یمکن فی الامکان ظاهر مرتفع
کردد که در موضع بیان دیده شود شیئی الا
انکه انتهی در حد خود بکمال رسیده باشد
امروز حروف الفیه چگونه متزین در طرزیت
از نیا و طراحیف [illegible] فی البیان کردد که اگر
احدی از بیان در مشرق ارض باشد بغیر از
او حسن اینجه در نزد او نیست در حد خود محبوب
کردد که این احسن خطی است از برای حبیب
کلام بیان بی نی و ابیع خداوند رحمن ولی
نگار در صور غیب که مقتدر باشد اینکه
بنفس خود صعوبت وارد آورد در شیئی
زیرا که خداوند دوست نداشته که نظر

فرماید شخص مؤمنی در حزن باز کار علی
عن ربنا استطاعوا تعطفون کو یا الان در
حال شاهد میشود که ما نهای مطرز برد
اعلا یا آن هست و تلاوت ان منازل میکرد
و بانها مستعمل شیخ آنکه با نهایا فتح
و دمی نظیره کنند و اذن کردند که دو
وده وهست و اظهار وجود خود را در
او محض بوده که از حیا بعد وده وهست
انا یا اولی الباب کلکم اجمعون

الباب الثامن في الزمن كرامة الله

من اراد ان يحتر بينا من نار كخطه او شيئي
في دنيا لحمه من كان لا يجوز ان ياتي بنفسه
الى لحد الا ان ينسج نفسه على اصح خط
خطه او يخطونه فاذا نجا عطانه والا لا يجو
لطمو اشيار انكه خداوند دوست میدارد
دوستان که المجد واقع میشود از هر شیئی اخذ
نقطه انتهى الى ما ينتهي اليه في من الكمال
و منتها علو حسن صورت و سیرت کرده تا

تا اگر هیچ نصی نقل نکرده کره وارد نباید
والا ایجب را متحمل نکرده و از متحملات سکر
حکم شده هرکس تغیری و کلام زمان منو
باز خود کتابی در علی انا سکینا اگر خود میتواند
احسن حفظ نصر اصلا را بر داشته و الا داد
بکیکه نوشته و بعد نصر خود حفظ نموده و لو
نصر بدیکری داده شود که آثار هر نصی در
خود آن نصر ظاهر شده بعد بدیگری برسد که
دون این شود هسط عمل او سکر نمود و الا در
موارد دیگر باری نصر کرده باید در حفظ از خواند
خود نصر ها ابطال دهد او وقت از برای
اذن بدیکه قبلا از استثنای بعد که نصر خود را
برای او تمام نموده راجع ساختن این در خود
دون امکان هست و الا در صورت امکان
انقسم محو شرح ده و دهست عند الله به شاید
علمای این عصر که نصر را حفظ کرده در عهد
حد بی حکم شاید حیف دین کم نصر اصلا
حفظ نمایند مثل کتاب رضا الحکم الاول در

اوصلی دن ملکه اکر کاف باسرکه بیلن خطه سودا
دوحضرتلرن ہم رسد لایق حظ بیت وارد اولا
بحر محیط لایق حلسلطنتی ملک صنا ملکم ان یا ایها
الباب علی حق ما انم علیه معتقد دون نظر ان کنه
الطف حق ذا الطف لن نقدر ان یمتنع من جلال
سلطان لطفه من احل لایق کمسه ارز واروی بکر
ولا ما سیما انه کان لطانا سلطفا لطیفا

الباب الثاني والعشرون في الواحد

اوش لمن اراد ان یصرف ما ملکه الله فی بلاد السلطنه
کیف یشاء متی امر حج بحجه کنه طی بیابان اکره دن
اوصلر وجوه وجود دن هاده کره هرکس حرمدن
سؤال دربها بیان صرف نا ملک کرک بو دکلر
ما علی الامر بها بیلک بیان دعه هرایته اودن
اوبرای اولود ده نمره ابن باراکه دره مرد فهو
من یطهره کنه طغت کشته جامکه حد اوداوایی
نوع حکم است حکومه دو نفس او لطاسدا امرددایع
نکرددر کرفرا نفاحاف جهانی خدا اسلام باشدرم
ومعرض لی اودر حیلی اسد وجهه سکون الوخت

خشت عين اشن اگرچه هرجا که متعرا و عرض
بوده وهست چه بر سرير عزت باشد چه بوف
لمين ولى چند كرار براى استشعار بوسيى بيان او
كرباساس بوده نكرده آنچه مجوب تعران بوده
والآن النور والظلام عنده سوا كلتيها ميقات
بالسوى الا الاله الواحد كرابو والانكار
قرآن للعطه معامان مقام سلوم عن لله ومقام بعض
ما دون لله وذلك مقام عبوديته لذلك المقام لله
به يصيد لله بالليل والنهار و سيح له بالغدو والآصال
لمعلوم بيامرا اكر خلدوند از براى شرح حقيقت وه
مقام خلق فرموده يكى مقام غيب ذات او كه مظهر
الوهيت كما انها بالدار ناز المسعر بايد از وطلا و سلد
داوست كه موصوف و مكرده ميچ وصفى منعوت
نيج نفى و متعالى است از هر ذكر و ثانى و معقل
از هر كافور و جوهر امضافى اين بعد عبره و ثوح
سواه له الخلق والامر لا اله الا هو الواحد المتكبر
المتعال مقام ابى امر منطوه است ما الله عز و ان
ما دونه لله خلق دكار بدعا بدون دون ابى انه كر

دراوست خلق اوست واین اینست که دد
او دیده نشود الا الله که ما دون او خلق
اوست واین آنی است که دراو اشیا
دیده نشود بلا نفس ظهور کننده و دام نفو
و علو علو کننده و سمو سمو کننده و کینونیت الا
و ذاتیت قدم و طلعت مرهبه نخبه لم یزل که
میشود ذکر آیه از برای عرفان است و الا
آیه ظهور منکر دد که اگر آیه ظهور اکر دد خلق او
میشود دراو نشه مل کور ممکن دد الا بما بذکر
ذات الازل و از برای او امکنه وصل ددد
نیست و فرد او علی نعت اوست و نعت و
علی فرد اوست و اول او علی الحرات
و ظاهر او علی باطن اوست و باقی او علی
ظاهر اوست و علو او علی دنو اوست و
او علی علو اوست و کافور او علی ساذج او
و ساذج او علی کافور اوست و کینونیت او
علی اثبات اوست و اثبات او علی کینونیت
لم یزل الله کان الها و لا ماله هنالک و کان ربا

و اول او علی
ازل اوست

ربا ولا مربوب هنالك وكان محبوبا ولا محب هنالك
وكان معبودا ولا عابد هنالك وكان مقصودا
ولا قاصد هنالك سبحانه وتعالى عن كل ما يذكر
من اسم وصفة او نعت وسمة لم يزل الله كان
ولا اله غيره ولم يزل الله ربا ولا رب سواه ولم يزل الله
سلطانا ولا سلطان دونه ولم يزل ملكا ولا ملك
ولم يزل الله مليكا ولا مليك سواه ولم يزل الله علاما
ولا علام سواه ولم يزل الله قادرا ولا قادر غيره
ولم يزل الله كيانا ولا كيان دونه ولم يزل الله خلاقا
ولا خلاق سواه ولم يزل الله وكل الاسماء في
وكل الصفات في قبضته يسبح له ما في السموات
والارض وما بينهما لا اله الا هو العزيز الحكيم
اين كه ما دون ان ذكر رفت خود هم
دعاى سيماى من هو حق لا هو الا الى آخر الخ
با نحو آنك در هر طور اين بيد دعا خود متجلى است
ذو اكر اين دعا در اول هر طور فرد است
او اخر از كرب ابحر در اخر هر طور ختم قرار
مشوق مر تعظيم از هر نفي ... اكر ميكوى سيما

من هو مغنی فی نفسه در اخر ظهور تجلوی میرسد
مظاهر را در افناء ه ستعین کرد قوی وکار داده
واحد بخطر و خوف بر ایشان میکند ولی در اول
ظهور کی قبول فتوای ایشان میکند ملکه صلاه
سبحان من هو صادق فی نفسه در اخر ظهور
تجلوی میرسد که از علو مناصب و فضیلت
کی خود را الانفی میدید که تصدیق واو کند
واو تصدیق میکند هر کرا که خواهند و تصدیق
او انظار رها در حق خود میکنند ولی در اول ظهور
شان او اعزاز کرت امر است که کی تصدیق او نمیکند
وحالانکه هر چه تصدیق میکند تصدیق او و صدق میکرده
و هم چنین در کل اسماء و صفات زوا کرده ان اسم
وصف دیده که نیست الا او ملکه ظاهر ان اسم
وصف خود را در خود او معد و مرئی
چنانچه امر و نظر کی در قران که لا فی نفسی اعلم
لا علم فوادکنت واو خود در او خود رسول الله
چه قدر فاتبعوا نند ولی شدند و حين
کی مظاهر اسماء و صفات اولی

ظهور نظر بر نفی آیت عین غرق میشود چه
ما لا ماله این بحر غرق شده و محو مستظهر
غیر ظاهر در او که اگر غیر این باشد دید میشود
که مظاهر شیون ذات او درک میکند و همچنین بکلمه
امثال و سماوات ولی چون در اینها دیده میشود
الآن هو علی ما لم یزل و لا یزال اینست که آن حیات
اینها هستند و همچنین سلطانها الا سلطان در همه
وها ما الا مآله سواه و هم چنین مقتدر اینست که
الا ایاه و هم چنین ما دیدم احدی لم یکن سواه ما خبر
چنانچه از برای اصحاب الوجه اولی است غیر از
و نه از برای او علت بوده و نه هست و در کجو
هر شیء اثر حق علی بوده و هست که در او دیده
نشود الا الله و در نفس خود مشیت حق را
که مرا ذکر کنند بوده باشد که دلالت کرده بر
الا علی الله جل و عز و اول آفات که در هر شیء
دیده نشود در او الا الله زیرا که متوجه در
توجه با الله خلق نمیشود و در حق ذکر خلق بعد
میشود خلقرا زیرا که مبدء الله ای مدل احدا فرار

بوده وهست و نادون او خلق اوست در هر
حال نظر کن امروز در بیان که هر کی توحید
میکند بتعلیم نقطه بیان است که کلمه توحید از
مطلع شرق که دیده و هیچ دلالت نکرده در
اشراق الا علی الله و نه در منتها میکند تجلی او شد
دلالت نمیکند الا علی الله بلکه حجت خلق او
هدایت و عبودیت او بر خداوند چنانچه
حجت حق کلمه شاهد است و ... خود را
برای خداوند عبودیت و کلمه از شجره
شما را او خلق شده و همین قسم که از برای او
دو آیت است آیه حق و آیه خلق که با آیه
خلق عبادت میکند خداوند را و سجده
از برای او میکند همین قسم هر شیء با آیه
خلقیت عبادت میکند محو در وجود اولی
نرسیده و نمیرسد الا با آیتی که حق نزد
اوست نه بر غیر آن که اگر ملک بر نفس
اید باشد از خلق اوست بلکه احدی از
الوالافئده نظر میکند الا الی الله وحده

وجمع کرده در ذکر اسماء الهی که دیدم میشود الا
ادکر اگر هر از این اینها باشد عبادت منقطع میگردد
از عبادت و حال اگر هیچ شیء خلقت شده الا از
برای عبادت او چنانچه در قرآن نازل فرموده
وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و همچنین
قسم کرده در اسماء حرکیه دیدم میشود در مراتب ۱۲
اسماء هم که اعمال مشتمل باشد فرقی در هر
میشود که اگر نفس در حق اسمی نظر حرکیه کند
حق محض بوده ودر عرای خیار فرق کرده
تا الطریق در حقی نظر در مراتب تجلی حقیقت الامثال الجود
در او و قصد میکند نفس مراتب از مراتب اگر در مراتب
مراتب دیده میشود نه مثال او بلکه مثال که در
مراتب تجلی میکند و از او دو نفس مثال است که
تمام مجلا است نه دو نفس مراتب که اگر نفس
مراتب که اگر نفس مراتب بود بایستی که قبل تجلی
شود و همچنین نظر کنی در مراتب حروف هم که اگر
مراتب اعیان اسم حق دیده میشد قبل از تجلی او باید
دیده شود و حال اگر از معین تجلی مجلا دیده شد

که گویا در این جهت الانوار مثل آنکه در مرآت
نیست الا مثال تو نه در ذات او و این مثال که
در نفس مثال است نه در نفس مرآت که اگر در
مرآت بودی بایستی محسوس بودی فلذا آنکه مثال در
در انجا ظاهر شود دیگر [illegible] باشد و اگر هم بود
از محل قابل بوده نه در نفس مرآت [illegible] است که ممکن
بوده و در این عبارت که کلام محقق نظر [illegible]
و مثال را در نفس مرآت ذکر نموده بلکه مثال عرض او نفس
مثال و ظهور او بین المثال و نفس مرآت [illegible]
مشاهده [illegible] اسما و صفات او و در اینجا [illegible]
[illegible] واجب و صفت که
مجهور [illegible] از مقصود و از استعمال [illegible] است
در قرآن [illegible] اسما بکثرت و مظاهر [illegible] قبل
بیان نموده و اگر جلالی فرموده مثل کلام [illegible]
الشمس [illegible] و ذکر شیخ [illegible] بالرجوع الی الاول
فارجعوا الیها بکوة الانوار و هل [illegible] الاستماع
حتی ارجع [illegible] منها کل [illegible] منها [illegible]
الرجوع النظر الیها [illegible] عن الاعتبار علیها

علیها الملک کنت علی کلمتی قد بوآ و امر دو هم اکثر
مرتفعت سر دران بحرز بو اکر بتو اسند دریغی
علم برابنت نظر برارز نکتند انیت کرمرتبعه
شد ازنجا اجمع الاعلی لا یری فی الاسم الا کته
بن علم بحر الخلق فی بحر الحق ولا بحر الحق فی بحر الخلق
اذ لا یری فی بحر الحق الا الله دان یری هذه الفقه
التی هی الا نتیشه بن خلق فی بحر الخلق ولم یری فی
دروده الحق یلز فی کرغیر اسم الحق اذ لا یری فیه
الا الله و دو هیکل انسانی بلر در هر شی ای
نوا ابر راحق اوبن کن اردو کرنایز ادل نیتی
اوراد توحید قربانی اوراد نیتند منقلی الاواد
و بادرون اورا خلق اوبند وبانیر نفس خورقا
کنده خلدوبن و سجده کن از وای ادو منقطع
کودد سوی اوازحت غیر او کر اکر کسی منقطع
الی الله کرده همیشه باشد فضل درحل مکان
واسرار لکر هند نبیند درخود الا عبود خود را
وانی درد شیر ذکر هنو دالا در نظر حقیقه
زیراکه غیر او معتقد رونیت کرخی کفته تعلم نا

بلکه وکل اشیاء ما یقع علیه اسم شیء خواست که
در مجر عبودیت سیر نماید زوال کمرا بی
مقید نشوده وهستند زوال کمرا زوال
ثبت حق اونند اذن ظهر بوده وهمینو الله
عند که شیئی رسد وهذا زهرود در این شجو
عرا دمی ظهر کند کی مقید دوالی عمود
از ظهور که له نیست بلکه اوست مرفوع ظهور و
که کل ایات من له علی الله از ظهور او بوده واقله
کل ظاهر میکردد واکر نفسی حرج بوده ددر مجب
نواد خود داخل کرده اوف مشاهده عظ الله
را غینا بید که ما سوا خلق او بوده وهستند لی
هان لم یزل عابد است خداوا و منقطع
جوی او حنا بجه عبودیت که مرفوع عالم ظهورا
وکل اشده از شیع ظلال اماز او خلق میکردند
با نجه مکشت در مقام عبودیت نبوده و
احد من کلا در ذکر بوده در مقام عبودیت
بوده با انکه کلمه انی انا الله لا اله الا انا الم
ولا یزال از مجه ظهور کینونیة او که را الله

هست مشرق بوده وهست کرده او کینونته
او ذکر میشود ملکه کینونة الله است وکینونه
او خلق الله بوده وهست واین صراط کبار
او اوتی شرده علم الله بوده وهست وحیث الرم
یحمل ونحن نان انه کلها وصف الله جل لغه
میشود در حین نظر ان انه کلها وصف الخلق
میشود ولم یزل الله کان الها وما دونه خلق له
ولم یکن بین الله وبین خلقه ثالثا وانما الثالث
خلق له لا اله الا هو کل له عابدون

الباب الثالث من کراسه

فی ان کل ما یرجع الی النقطه یرجع الی الله وما
لم یرجع الیها لم یرجع الی الله وما یرجع الی الله یرجع
الیها وما لم یرجع الی الله لم یرجع الیها فتفصل بشان
اکبر واجزاء ازل لم یزل ولا یزال فی یحبرك ولی
ولی سمت ولی مرفق بوده وهست واجماد
میکرده از کل شیئ است واینه متوقف او واجع
کل للذاتیت کرده هر کوه او برای این
ولظهور الی است کاو لو العلم ظهور ودرك بوده

وضمنا بين مثلا امر و زانجه در بيان ازار دفاع
ان واضحو و مشهوده واز بواقى خدا سيكره دلالة
ظهور من بظهره كله كه اوقف اكركى على ازغم
عبراو كند رايج تحت اونى شكرده اكرچه باطن
دربه توحيد سيركند چنانچه موسى بن كتاب
الف صدا زظهور رسول كنه قرى از بواقى جا
تحشى متوعلم ايشان الاد استغنا سيكرد الملائكة
فرقان شده وهم چنين در قرآن ترقى بوجه
در هر صنف محدودى وجوهر علم مكنونى ذات
محجوب وحين قدر كه داخل بنا ملاع بالملائكة
وشرف از بواطن ايشان محتجب وهم چنين احمد
عشر ظهور من يظهره كله جميع امرى از ايشان ولي
الى كه سيكرده واكرچه كلمه لا اله الا الله با اشد
مكرمات باو ولى قبل از ظهور انجه در اين ارض
از بواقى لله سيكرده رايج جوف اد مخود نه
اسكه رايج بلا سا ازل كرده ملكه رجوع من
يظهره كله رجوع باوست واسكه كه مرجوع
رجوع باوست منزلت كعبه است كه مثاو

از حوالت ه میشود که از جهت علو و سمو او نسبت
بخود داده و طرایق در امکان عکس نسبت را
که ما ابدا ازل متفرق میشود میکرد و اول خلق که
تعلق نسبت باو و آخر وجود او رجوع اوست باو
اگر تسبیح منع هر شر دفعه قبل از انکه امر فرمایه
من یطع الرسول فقد اطاع الله بار تعالی بیان کرده اند از آن
از روی آنکه با بیکر او را ملاحظت نماید و از اعطا
طرح وجود او از اعمال دهد از روی آنکه جز در
سبع لله کرده و طرایق کلی با او داده میشود که
اگر متفاوت با ظهور ما امر باری تعالی باشد او
باید از روی او کند و باز از او اگر مشاهده
در اختلاف باشد والا رضای اوست خیر یا
امر و نامی و فعل و فعل است سر به وجود
هر یار در وجود که اگر کسی متصل باین عروج شد
کرده در هیچ شانی در ظلمات مستقر نگردد و ظلال
نسبت به ظلمات باشد والامر در هر حالت که نظر کن
اهل میکویند که ما از روی خدا عمل میکنیم خاتم
اجمع خیر به در قرات از روی مراقی ها و اقتضی

کفتند ما از برای خدا میکنیم و حال آنکه برای
کردند و هرچیزی در بیان آنچه مؤمنین ما او
واقع شد از حروف قرآن میکردند و قصد
نه اشتند الا آنکه از برای خدا میکنیم و حال
آنکه چون اکر دند ثم یحیی من نظهره الله
که هیچ شیی در علم خدا لودن از این اعظم تر
نیست که هیچ شیی را او یا بمؤمنین او مرتفع
واو دنیا ورد الا آنکه حین از برای خدا
میکنند و میگویند از برای خدا میکنیم و حال
ذبح کنند و میگویند و برخدا کرده و میکند ای
اهل بیان ترحم بر خود نموده و بعمل خود حکم
نموده و قبول حق نموده و برشئونات محمد
غافل که چه کنند حین ظهور بالحق و کلمتی
و مراکرا اینها الان می بینید مؤمن نمیتواند
و در حین قول ان حیرایت قد مؤمن ما و مؤ
ما هفت سال و حال آنکه چه حالت که چو
و هفت و این از عدم تعقل اهل او بیان بو
چنانچه در بیان الحیوم القیمه هر کس واصل شود

شود بیان حجت اول حدود و مبادی کرده
اول آن محجوبانند و واسطه عدم انفعال بوده
والاعتبار الله حتی ظهور بالغت و هر ذره حیات
حتی نزول بیان اکر کل مومنین نظر آن حجت
ایمان آورند باو بار هر نفسی حجت الله در حق
ایشان بالغ و کامل بوده چنانچه خداوند جل شانه
سفرماید تا [illegible] داخل و ردین شود [illegible]
ان یا اولی الابصار [illegible] اجمعون

الباب الثالث [illegible]

فی ان البیان [illegible] فی [illegible] اکر خداوند [illegible]
کرده نشود به هیچ [illegible] اکر [illegible]
نفس [illegible] است [illegible] اکر [illegible]
او را اظهار در امکان [illegible] او منصور [illegible]
فی ذکر [illegible] نموده [illegible]
اظهار کرده [illegible] او را [illegible]
[illegible] بوده [illegible] کسی [illegible]
کشف در [illegible] و اکر او [illegible]
و همچنین [illegible] اکر کسی [illegible] امکان منصود [illegible]

محل عصیان کرده اکر با مرسل نکرد این
عصیان اعتراضست بوده او را زاجر کرده و
اکر بخواهد او را اذا امر است فرماید که امر شد
کرد لم و نم در فعل او کنند زیرا که او بوده محمود در
قضای خود و متعالیست برای خدای که منکر
شود باید ای خلق او زیرا که برای ملک او از
محو میکرده و برای او از فعل در و بوده هر شیء
شیء برای او ظاهر و حال انکه حکم فرموده
با پاک و حسن موضع فعل و برا را امر
کار میکند او و دو حکم دون میکند تا انکه اظهار کند
والا بوده او چه قرآن و چه میان و چه اثباتی فرمایند
و چه با فیه این مینیت او از طالع نفس دون او و
سلطنت او کرده اند کار که در قبضه قدرت خود
تفرع خدای خود بوده و هستند و او برای
شیء بوده الا با دوق و این میست الا برای
زیرا که خدا ازل لم یزل و لا یزال و حال تو احق
بوده و هست و ظهور و بطون صفت منسته
و اول و اخر هستند سر اراده و اکر داود کرده

شود اول او عقل خرا بوده و ظهور او معین بود
از استعمال این الفاظ اوغ مظهر درمیان محو گشته
که اسم اول یکی صد در ذات رب استعمال شود
و یکی صد در ذکر اول ذکر شود و یکی صد در خلق
اول ذکر میکرده و یکی صد در اول تا در ذکر میکرده
اولی که در صقع مشیت ذکر میکرده خلق اولیست
در صقع اول ذکر میکرده و هم چنین اولی که در …
ذکر میکرده مثلا او مثل شیخ شیخ احمد است که مراد
بالنسبه باول مشیت و هم چنین ذکر اولی در …
امین که اولی است که در خلق فاطمه … در خلق
نقابت محو ان ظهور از اسما بکند که هر شیئی
مقصد شود و انچه ذکر شود از حد شود تجاوز …
و بعد از انکه نقطه ذات از ذرا … شیئی که …
و امضاء او را امضاء او نظر در هر ظهوری …
بد ابای او که بحر لا نهایه شموس بوده و …
چنانچه هر کس در استظهور بوده شاهد …
نوع ظهور او از بحر مشیت بوده و هم چنین قبل
در قرآن باسم شیخ ذکر شده و اینکه در احادیث

منکر راست که حین قل وکن و بقدر قضا
امر بدانکه از ولی اوست یعنی اگر ایمان نو
خطام رسیدن که رکی تکبر باشد بدانکه دریغ
قضا شده منت فضلا من الله ولی اگر ایمن
باشد بر ادام نزول ولایه و زوال در حق هر شوق
وهت و منفعت از هیچ شی در هیچ شان نبود
الا ان یشاء الله انه علی کل شیء قدیر و مراد از
و بقدر قضا در رکی که فرح شیء شبه است که
از طلوع از رکی صبح الی غروب در رکی و اردو نفس
خود ملکی کرده میکرده مثلا اگر در حیات رسول
حکم شده و بعد ظاهر شده همان ثابت الی
حیث هر فرح او بعد از آن حلال و حلال است الی
یوم القیامة ای ظهوره الاخری فی الجزاء و تجلی
تجلی است الی ظهوره الاخری فی الجزاء و عاصم
شهدا و بعد از او در حد قضا باقی او مستقر
الاخره سوار محکم نیفت نموده اند برشاه دکر
اگر که کرشنع بعبد برای رسول الله بوده و ملک
الکه خیابان ازرق نشع ملکا ازمن و دکان

قبل خروج لیکن تجاوز نفرموده وملی ابتدای خروج بر
نفس حقیقت بد ابای بالجمله او با شوشبان
باو بوده وهست ولیکن چون کسی نشناسید
او را اما بعد استتر گشته واکنون هم در ایام ظهور حجت
مراد آنکه در ایام ظهور حکم فرموده بمیقات
این بوده معنی بدایع البهی خود نظر کنید دیگر
حال و سریع بعد استتر گشته اگر چه بالفعل ذکر
در امکان بوده وعروج نموده باشد که ظهور بدیل
اشرف از آنست که عروج نموده و محجوب اگر بینها
دیده قول شیخ کرده وسریع خود نشنیده نظر
و مبادی نشد اوند نموده که ظهور کردن اعظم از آن است
کر مقبول گشته ولی ظهور این بد از آنکس شیر آن است
قرآن کرده بیان ظاهر گشته اگر حق شئی ذکر
شده الی یوم القیمه در خلق ثابت بوده و
واگر حق شیئی کرده نحست شئی فرع ده
الی یوم القیمه در نار او بعد اوقاتی بوده
و هنگ ظهور فاش اگر بینید شجره نار منقلب شود
شجره جنت میگردد و اگر شجره جنت محجب گردد

شعره نار میکرده چنانچه دانیکو رهر کرده
مشاهده اسطرلاب را نموده در هر ظهور
بشری ... وجهد سعی نموده که ذکر ...
من قبل الله از زوال خود در کار او کماشته
الی الظهور دیگر که ابن الخطر است از ایام الوحد
الوحد خبر نموده در مقامی مرتفعه که ذکر
ایقا از زوال ما علیا الغنی بالذی ... الوقا
فانی کرده و هم اسما از آن باقی ماند که ...
نموده در دو نفی کرده و الاجرای او باطل
نموده وحت والله یحیی الجمیل

الباب الرابع من الواحد الرابع

فی ان کل ذکر که در حق ذکر حق شده بیان از آنکه ادوار
کل الشیء را ... که در هیکل انسانی و جنت کل ...
در جنت خداست که مثال آن است که اکر ...
اللّهی بلا مثلی در وجود موجود است ...
باطل ... که واسطه آن در وجود موجود ...
میکرده و هم چنین کل شیء در این هیکل راجع ...
باسم وصف ذکر و ادلو ... حق تعالی حق در

ظاهر الاسماء الحسنی عند الله ذکر میکرده واکر
صفات در صفات او ذکر میکرده اینست هو
معنی لیس لا الله واسماله وصفاته این حکایت هم
اسست وصفت واو میکرده الا الله کرده بوده هم
ظهوری در ظاهر الظهور واظهار کرده الاهم بیع بود
حکم ایمان از او و چگونه حکم اسست وصفت بطن
حمل دیدن و اینست هر دو شون ظاهر بر جناب
دین میشود که هر صفت حسنانی در امر الغیب
هست ولی صفات زیادتی امر وز ذکر میکرده الا الله
در بیان معنی مؤمن باشد بالله والایمانه الکریم
و نزد او حسنه باشد اوست که و سر بر هر
حسنه دو نور او اکر در منتهای مقصد خبر باشد
عند الله و عند اولو العلم در منتهای ذل بوده
و در نزد ظهور من یظهره الله هر مرد مومنی که
یاد کرده الاحضت که بود او رضی معنی ما
اسست در کیفیت او شفقت ذکر کرده و هر شی
در بیان صدق او بوده و هست تا بحال اولو
العلم در قرآن صدق رسول الله بوده و

وبعد از وفات صبی روزی که مرجع او لاهی بود غیر
احمد لازم بود و حبیب وا ادراک او درد و حال او
کی و محزون شود بعینی که بجز قطب وقت جمع
و حبیب بر کرده ان الله منه و باین اظهار عباسید
و بر ظهور را شهر او در آخر زمان حکومت و امداد او
که امر بجائی رسیده که در جبل ساکن گشته
و کار با یاران با او مؤمن و بر نقل او روایت او
که امر بجائی رسیده که در جبل ساکن گشته
و کار با یاران با او مؤمن و بر نقل او و باسم موسی
ادراک نبود که اگر هست این قوم دانع
میکنند امیک کار در بحر بجائی حرف و شهو
در مرایا بعضا او متولد و از او بحث و تماما
در با بار بزند و سؤال از او نموده از
کار مؤمنین قران سطر ظهور قائم آل محمد
و از وفات ظهور او نصرت و استقبال و بر و بیاد
در روز با خانه خود اختیار نموده و او را بدست
سیص فرستاده و در جبل ساکن نموده
معنی حدیث فیه سنة من یوسف بایع و نیز

ای اهل سلوک بناه محو رخود مرده و طوق عبودیت
اورا بر اعناق خود داشته باشید و در حق
او روا داشتید نه در حق خود که عدد حق او
روا داشتید نه انیت که فنستید باشید ظهور
رسول الله را در قرار احتجار بحظر ین باو بعید از
ظهور او او تا آنکه هست و مرد اتیه بسیار
واقف مراتب او واقف بازنا بیه در حق باعا
نکرده که اگر کرده بود در استظهور این حجج بیست
از محو رخود حیا بوده دیگر در ظهور من یظهر
این نوع نکرده اگر بر خود قرار و هیند که نرو
نفس نشود بید بل ابجر بوجود بنفسی بل بر
او لولا السلطنه کرده تا او لولا الرجع بیرون رود و انام
بر او خرق وارد نخواهد بل ذکر اکه شوس در کر
شمس را مستناسند لا ینبع او در وجود انیت که او
می بینند کی بیار خود و حال آنکه کل باو قائم آ
واز او خود او بست خلق سموات و ارض و ما بینهما
جنانیه لطیف از وجود حجج و بیان کشید و آن می
جوده الی باوو انهاران من علومه علم الاولین و الآخرین

ومن من شعبها ست ملکه هر شئی کذا الله
تثبیت براو شود در شجر ایشان و طعام هو داو
دوطرح ایست از قطام من او شد داور آورد حق
طعور دا شتر که شد دللا و شد حدیثا و در آماکی
غرض دالله واقی اوکرم کشین چنانچه امروز میکند
داود وحیل با شد وحرفی براو وا و دالی وحصل
دعو داو شانها کلا از حرف مزل شده با شد نطبقر
ان ما اول ولا ما الا الذین من الواحد ثم تستظر
فی ان کلما اول الدعا او ابا زنده طغی من داکابر مکه
هم بیان او شد یا رقیب واو جهه ذکر طو مآ
الله ذکرا ما نکند واوست اتی بطلب شود ذکر
اذا اداه من حسن لم تعتبر احدا ان تقول له لم اوم سوا
کان احل الطول وا دما وحلالی بیان کان یحکم ما بنا ع
یسئل عما یحکم و کل عما مذکور یسئلون نحوه البنا دا امکه اکوکه
من حد مولانا عالی شود حلال میکرد و اوایان قرآن
و حبیبی ملام دو حیا بی شود اگر تو نصیبی بنا را مایا شود را
حرام میکرد او چنانی حرام فر شود و هر کس ایمان یاد
میاورده و اشد غرض بوده از هر حسابی ما اذکر

یوم ظهور او بیا و درت ما نکار رسانید و اگر نفوس منکره
ثابت کرده چه ما اگر حشر ده ذکر او را دقیقه بعد
تصدیق میکند و نه دیگر منو دنیا باز ایام روده ما
اگر حرام شده بر او از میان ظهور بعد دون ایمان او
حلال میکرده الا با ایمان احتیاط کنید لعل هر بیان که
ظهور کند ظاهر خواهد شد کیف شاء و ظهور دون حق
در حق نکرده که ایام از او جمل است و کلو و اکثر
کنید فی المیین تصدیق میکنید چه فرق و زمانی کل را
وسوره وصد ست میانه فرق در ایمان با هر که را
او مثل ملیکه بوده با ایمان با اول میکرد و هنه
تفکر کنید در ظهور نقطه بیان لعل ورد آن روز رخ
محتجب شد از بیان از محبوب خود اگر تفکر در ظهور نقطه
میکرد بیان مرد زنفضل ا... واحتجو دید احتجم شد
الا اگر منتهای حد و حجت خود را اکنید
کنید در کار دین و از حق دین حجت کرد بیت ضاحبه دکر
قران کل را منتهای رضا و احتیاط ساحت نموده
احتیاط و احتیاط خود و تحقیق دین فتوی داده که
بقول او ثابت میکرده جانیکر مجتهد نتوان یافت

درجه احتیاط مرتفع کردند چگونه خواهد بود
بیان ولی حرام شد و حکم قتل باشد از هر شی
که هیچ شیء مثل آن موجود نه که هرکس بر خداوند
خطور کند قتل نفس از دین الهی بیرون میرود و
معدوم میکردد ما را میکرد خدا و نخواهد چرا
میکرد آنچه او را حلال بوده در بیان حتی نقل او
و او و خدا و نداند نقل کرده که کسی در بیان
فتوای قتل کرا داده در هیچ حال و در هیچ شأن
و در هیچ مورد آنکه در حق خود مخالف در شئون
علیه ظاهر کرده که او واحد حق بینیت ملکر [illegible]
فضل و حکم شما حال را او حق مشکور [illegible]
که قوی و قتل نفس [illegible] و حال اکثر [illegible]
که از حرکت آن نفس است که اسم اسلام بر
خود کنند اشتراک تصور کند انچه را اهل
از قبل و او دارند با اسم اسلام گرفتند و حال
اکثر ولی [illegible] اسلام گرفتند که اسلام [illegible]
الا با یان بار و از دین [illegible] شیء حقیقت از دین
اعدی از دین مبین بیان حکم قتل جایز نبوده

شود بیت واگر کسی کند از ایشان شود و
وحشت وهیچ ایمنی اعظم از برای او از این شود
نخواهد بود واگر خداوند در قرآن ماد
من قتل نفسا فکأنما قتل الناس جمیعا انهم حکم
نفی است از نفس مومنین چگونه است اگر
ان نفس شاکر بود والحمد لله شده باشد و
نفس الله خوانده شده مانند با وجود اگر
این نفس را اهتمام در کار ربه شده باز از جراح
اشخاصیکه خود را امنو در قرآن دا فشر از
مدن را اسلام تا امروز او تو بجنبید وهیچ
از برای ایشان اشغال زاین نبت کر عصیان
خود خود کنند واز برای دشمنه کنند و خداوند
ختم فرموده بود از مقدس شود که نیامرزد
کبرا که بوقت او خطور کند قاتل که از مومنین
بیان از چگونه است اگر کسی حکم کند یا العیاذ
بالله مرتکب شود و هر سلطانیکه مصیب او را
وامرها ذکر کنند و بوم مقی بیان انهم آورا
وامر نا بیهما و احداع مرتفع سازد وهیچ توقع

اوست نکند از بواب انچه کر موجود اولی و احق
حق است و خداوند تو کت دهد و اعمه
و او عطا فرموده و مضاعف فرماید انچه دید
او و شمه و اکر زمین ایام او نطقو که فرموده
از و ای او کر عمر فرماید حقق دیده او از او
سوال فرماید تحقیق و انچه و ایمان مو
و طریق سلطنت نماید از او الی یوم القیمه کر او
سعی بلطف حق او از او اکر عطا فرموده او کر ایر
بحکم خداوند از او نمیکرد و او سبحق از او تر
انکر دو سا و احکام امر بکر منحصر شد عنوانه
کی دو او دو خبر نماید و محو نکرده او بجود کل
نبیح شئی کر انچه او داد از او بوده قدر از نفو
او و ضرر کند او را او اکرام بیعاد فرماید حلو
اخبار دو سبیل او شعبه کرده که اسم او در
ده و ران مقرب بث کرده الاعواعد
از این عالم و ذکر از او بتواحد و دو در او ا
کر در ایام محمود و فرید واد نکند از و لی حق
جابر سنت کل بو منعی قرآن و داد اعالی و

واداني بو تعريفه دادي رسوله اوصياء
رسول خود دد ذكرنا جرى مجلى شيعيم ولى
بازدووق ظهور خان كبي كه تعريف داري
محي نمود از براي دوستاني دوباره تفريح وكريم
عشوه داز اولو الحكم حاصح ظالم كنه براو
داد لو العلم سعني براود سارد محاد محبين
الحمد فلار واعتدح بموده اقرابعد بر تك مخبود
امر براكر ناصح حلو داود ونار كرده دو اسعيد
در بيان شيخ كرامة اصحاب الحرون تكنند
صاحب الرحمن نكرده از استاج در مرما
بعلها درباستند والاوراه ستهاي محو كر از لو
عمر آخر سنهاي احتياط واحتها دصادر وعلى
از براي خدا سيكند ولي نود ظهور ظهور الله
ببت مرفق حم ثم يعتد اعمال الاثبات الحكر نفسك
ذكر لاسني كه لاشي است عند الله لاوقى
وحكم ستوانك كي كند الاوس نظهره كنه
وادن شجره طيبة ايست كه ابالار زنيان ظاهر
از براي رضاي حق اولند وتجديد دي اوى

بحق درمیان اعلامیان وعکس دلی وضحی کرده
شده اکر الوزر نامده باشد واو الحق ابند
وجود سلامتی بیان کرده امر بیان نامید ووضوح
دوی اروی خبر و نمی تعمل ونمل ودین اوبانید
وازبرای عمر الوالسلطنه دردین بیان جای
ازبرای اعلای بیان وخصوص دین بیان جای نمیه
در هیچ شأن ودرهیچ مورد الا عند ظهور من
یظهره که ودون حکم هو منهی باو وبیان کرده
حاده شد و ازبرای هیچ بلاد ذکر کل داده ظل
ایمان تحمل وتمل دین او وارد ساخته و وضو
جوهر بیان نقد رد ده حرف وارد دنیا در
حی در هیچ اد انجم و اعلان ایلکرا شید
ملکه یا خبر وجود حتو نار ذو بکرا ایا لو داد اطلاد در
من اوتم قر بوده و دو نو دخلق خر دصیر هیته
شامح دنیا عزیز بوده باحق ان بیا باشد دا طر
شوند دیف من از او این حکم بر حراحل بیان
نمرایان الا عند ظهور من یظهره که امرالله
امر سبحانه از ساحت قدس اوست انجیاو

Dr. ... 19 35 MINASIAN

باو ازینجهت مرتفع کرده بود و کار هست که از خود

خود وجود کونی ظاهر بیازند کار علی مدبر باید بر

و نفس رفان کعبد لم یقدر ان یدبر و لا یفعل

الا باذن کنتم انه خیر مدبر و مقدر و خیر مرتفع

و ممتنع لا یعزب عنه علمه من شیء لا فی السموات و لا

فی الارض و لا ما بینهما و لا یعزب عن شیء الا فی الکبر

الامر و لا اکمل و لا ما دونهما فعلی ما اتا و بامره

علی کل الدار کالارض من الواحد الرابع شیخ

فی ان لا یبدل ما یفعل و ما دونه بیاری کار شخص

طبق بنیاد اکبر ذات از افعال و بنا نه ظهوری

شود و ثبت و غیر از افعال در هم ظهوری

شود و ثبت که در صقع او راه ندارد کر

لا یبدل ذکر شود و از افعال خلق ثبت که مقصر

شود بدان ذکر بفعل او ان ذکر بود با حکم

داشت بلکه ثبت او را اطلاق بوده بناء

کار شخص را اطلاق بوده شفق او و او را انتفاء خلق

لم بوده و کار را با او و او را اثبت بود داده

او وسع او مثل اکبر کعبه را ثبت خود خواند

بلا الحکم
وحال آنکه در نزد او سواست اختصاص حکم
لا بمظهر دون مستوی نسبت او ست و چون تعین شئ را
مظهر الا بمثل نموده زیراکه در علم او اعلی از آن
نبود و معنیست که لو فی این نوع از عطا کرده
بمثل ذلک لا یجری الا بشری ما و اسما رشدا
داو را مظهر بمثل ما اینا و بحکم ما یوید نموده زیرا
که ذات او نفسی نیست او ست تمامه او د
منبع احد الا کما نشأ بحضرة و ما نشاء الله ظاهر نشو
الا بانشاء المشیة چنانچه ما راو کفه سر می کرد
الا بما اراد المشیة ظهر آن سوان لا بفی ایجاد
عطا کنت زیرا که مادون خلق مقدور کردار او که در
اختیار او فرماید مخیل و نسب در امکان ظاهر شده
در وقت امین با اطلاع میکرد و نظام ملکوت سموات
و ارض و ما بینهما الا از اولی که اول از نور الهی او
بود و داخری که امر از نوای او ست پدید شد
و وجه که در هر کوری بطهوری مترقی
میکرد و مظهر الا بمثل ما یفعل و بمثل ما یشاء
میکرد و حرف فرقی در او دیده نشود الا مشیئه

در او دیده نبود الا همین او چنانچه در حرف
شکر از آن دیده نبود الا همین او گر
اگر بر قلوب خطور کند در آن هم شب او تعلق
گرفته در آن حال در صحنه الظهور نیست و حکم
عصیان بر او ذکر میکرده زیرا که معلوم اهل الله است
که در او دیده جز ذات الا شخص که اگر بعضی را
دیده شد کما الافق ذکر میکرد و در شمس حقیقت
و اگر شمس دیده شد بالمحیط کیس تعلق او
ذوا اگر از بوای او ذات غیر ذات او بیچ غیر وسعت
و غلطی فی غلاد و نوعی غیر متهم او نبوده و نیست
فرقان محمد رسول الله بوده نیست او لاجرم
آن شمس حقیقت ذات شب او بوده دور
او ذوا اکر لم یزل و لا یزال طالع جمال القرآن
و ابتدا او خواسته بود خواستند و هم بیحرو
شکر از این واحد تا امروز هر که تقریر حسنی
بایز بوده کر شب ا و شب محل بوده و الا
ذکر شب چنانچه هم در اسلام و اصحاب
... ماطین تو هم شب ا و کردند و اگر

این نشود حول و قوه نفسی در دیانه از وراء
ایقان نشود در هم چنان در کور قبل از محمد صلی
علیه و آله ابتلائی و مجیعی در نزد ظهور بیان
که نفس خفیف در انکور باسم باب مشرق
الی ظهور من یظهره الله که اینچه شود منسوب او
میکرده و اگر خلاف رضای او کرده در یوم منسوب
او نشود که اگر این نباشد نفس بشیئی قوه
از وراء شیئی نیست در حین ظهور انست معنی لا
حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و اگر این
نشود در نزد هر ظهور رضی مطلق نخواهند گشت
زیرا که در اخر هر ظهور خلق ان نبایت تمام
دوست او میرسانند که هر اینچه او خواسته
نخواهند چگونه نشود که چنانچه مجبور و
در غیر ان رضا بجا خواهند و اگر بخواهی که
این مطلب را بعین حقیقت ملاحظه کنی نظر
کن در حیات قطع نیست که قاطع نفسه از نزد
منقطع میکرده چگونه فواید و ثمری حکم کند
بعد در هر یوم نظر کن بعد در تکوین مثلا شمس

ضمن علم اگر قطع اسلام از خود کند و نفی خود
حکم اسلام شوانند کرد چگونه بود مکر فی دورا
حق ماند در یک موضع از دین و اعضو در
ظاهر شود مانند آدم که او وقت اگر حکمی کند
میشود بحکم آدم و چون او ثمان اول ظهور
بالله سکرده این خلاف و اگر خدا و الله
کار حول و قوة را الا نبود این در صورت کر
فرا از دو نفی کند و در خبر نخواهد
و در تکوین هم شد این و اگر نخواهد
دو غیبکه در میان نباشد حول و قوة
زوا اگر جوهر کار را اگر چه داخل میان او و
در غیری حول و قوة نامده که استنباط شود
که حول و قوة بالله در است حق نامده حق
که اگر نامده باید حکم نفی در خوامیان شود
و حال آنکه نمیشود و هم چنین در اسلام
ظهور میان و هم چنین در بیان ظهور
نظیره لله که او نور حول و قوة بالله هست که از
آن حقیقت که مظهر شئ است ظاهر میگردد

اهل ایمان عند ظهوره او بهمان حلول وتوه
الالهیه در نظر او ساکن کرده اند وجمعی که
لا لاهوتیه مر ناسوت کی که اکر حلول ذو وجود
با لطف مانند بهمان نسبت حقی است که بود
وامروز انفاسی بهمان همان نسبت میکند
میکنند والالهیه نسبت حلول وتوه الاله
در ظهور مظهر حق فلان الله ظاهر میکرده واکثر
بعض فرادنظر کی که حلول ونیره دروجه
من نظهره کنه هست باالله خرد ساده از
ملل او ست ظهور خاتمه از ادم تا امروز
از ملل دانسته ظهور بوده نظر در اکثره وحق
که کرمنست آنه بوده ولم یزل ملل علی
بوده اکر ادم اول از ملل داین نبود امروز که
ظلابان این بوس نشین خاتمه هر پیغمبر
بود هر ظهوری بوده است بان وجمعی از
ملل دانسته ظهور از من نظهره کنه شود در
ظهور میکوید دایع بادسند ملل وسنقطع
نبوی او کرا که هزار هزار بعد دانی شود

واهو و دل ما لا نهایه الی ما لا نهایه لها
منها فیها الیها کرده ذکر ظهورات از مظهر
ظهور آخرت که بعینه همان اول کرد الا او
دراست در امکان است سر حقیقه اگر کسی
درآن تحریر کند لا حول ولا قوة الا بالله
شاهده نماید وصرح تفویض امر هر دو را مطلع
و در سرایت آدم از ما بین سموات و ارض و
هر زمان مظهر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید در
ظهور مشاهد و در بعض بطون کرده میکند
با یوم ظهور او زو اگر عرفان او کل منقطع
و مظهر لا یسئل عما یفعل و کل بامره یسئلونا
در حین ظهور ساجد میگردد و از آن محتجب میگردد
و قبل ظهور کافر دون از آن جدا میگردد
کسی بنیل نمود و در هر ظهور ظاهر است نفعل
او ظاهر گشته و نظر بجوهر امر بنماید مرتبه
منکره در هر ظهور ز و اگر در قرن در هر ظهور
از وای چنین سیروت ضلال است که کسی
ان متصور نیست در امکان و ظهور اتی که قبل

شده کل را واجب میشود در ان ظهور محتجب نشده
اگر کسی امر برسول کند بوده با بین نظر کل شیئ
در ظل امر او مشاهده میشود و کل ظهور از بعد
انچه در ان ظهور ممکن بوده در ظهور او مشاهده میکند
چنین کسی لایق کرم من یظهره الله را درک کند
و بگوید او در حینی که متوجه است الحمد لله اللهم انت
الاول لیس قبلک شیئ ز واگر انچه ظهور … بوده
… بیان شد وانچه در بیان بوده … میگردد
بمن یظهره الله دیگر قبل از کل … که ذکر شود
که اگر میشود حکم دون ایمان میشد و انت الاخر
ولیس دونک شیئ ز واگر انچه ظهور … …
میگردد در ظهور اوست نه غیر او و انت الظاهر
ولیس فوقک شیئ ز واگر هر ظاهری در زمان
اوست ظاهر باو نه در غیر … باو که اگر
ظاهری غیر از او بود باید حکم شود بر غیر او
و حال انکه حکم بر دون ایمان او میگرد حکومة
و بوقت او انت الباطن ولیس دونک شیئ که
اگر غیر او باطنی بود باید ذات شیئ باشد و حال انکه

میکرد
انکه هر ذات شیی در نور د هر ظهوری بالملز
الا انکه دائما الظهور کرد کر مظهر به است و
اتك علی کل شیی ان نوز و اکر ضرا منظهر قند قی نیست
کما او میود در بای حکمی از ساحت حکمی باشد و حال
انکه در نور د هر ظهوری یا تبه مظاهر قبار بوده دائم
اشیی نکرده لاشیی محض بود است کر مقارن با ایشان
در حیث ظهور یعنی حقیقت منتهای خط از سنگ
و در نو ر د خود در الی طلوع کریان است از دلوی
باشد الم از هر د الحی ذو اکر کلام در ظلم اتی ام است
نظر کن در فراق طفل از شیر چون ملک خادم عمر
او سخت نوع شام میکرد و چیزی که ملک
نوا داوست اکر عجب ان او کرد چه کن رستاکم
از او میکرد و صفات ظاهری که در معنی ام
میرسد از بیع جوی ست که در نفس ظاهر شد
چکونه فراق او نشو و است در مظاهر ظلم
وجود و حال انکه این حب بالنسبه بجب ذکر نشود
و هم این حب روح بالنسبه بجب فواد ذکر نشود
فتم نذ و متعدد بی الهی کنکار در عالم طبیعت ساز

که اگر او ان توقف کنند و در عالم حس داخل
شوند عیش توانند جست در تیغ تیغ عزیز ان از
مظاهر نگیرد و شوند ملکه لم یزل و فراض
رطلقات خود را ساکن کنند و همچنین اگر در عالم
حس حسی وارد شوند تو د مظاهر جلیل معتکف گردد
و اگر او انجا عروج کنند در تو د مظاهر تجلی معتکف
گردند و اگر از انجا عروج کنند در حس مظاهر جمیع
معتکف گردند و اگر عروج نموده در ظاهر
مظاهر نظر کنند بانی بدیع ساجد گردند
و اگر ... اگر ... از ایمان ما و مانند ...
میکرد اعضا شنی در ما ... چه قدر جوهر
این جوهر چه ... سازد اوی سازد
قدر کار و راست اسکاو و که ... اگر در ملک
ملک او خلق میگردد و ... و متوسط ... و اگر
... دو رضای اوست ... عبد حامی
مینوشند در ... که ... رضای او ...
اگر جام شراب طهور را مینوشند در جنت ...
اگر ... او که ... در تو د ...

لاشیئی است نسبتی که میبرد این صفت در حق
هر ظهوری بحوان مطلق است و در حق هر
و در هجران اون صوران الحی طوع است و خزان او
در فراق او الله است از هر لذت مثل شی و در
و خودا او لو العلم حکونه نظم جاری کرده دوار و نظام
حال انکه کار در بحر عجب ساکنه از عالم جد عرض
تعالی از موثر حالی صعود نکرده حکونه تعدد ذات
رسد دیکونه سقا ما میکرد و دان نقط و نیز حقیقت
فرموده است که مثل ... مرجوهریة کبرا
او کبریت و کبریت احمر لا وجود الا مثله
که لذت آن در هر او ست که باشد از رواى او در لا
از رواى هر او نوع هم ... که هر ... هیئة
در ما ... خود باشد اثار کار سان میکند
نقطه حقیقت را در حیث ظهور کرد در نظر این
کار ضرا ... خواهیم شود و حجب بکردید که
از کار خیر ... خواهید کرد و املاء در عالم
سر بوده که املا یکسانی تو این با او بود ظهور
و انا در صید عرفی کار او ست و در وجود بوده .

زیرا که ظهور او در عرش خود داشته والی ظهور
وحال محلت فردوس اعلی و جنت رضوان
چنانچه قبل از ظهور بوده بعد از ظهور هم دون آن
خواهد بود در ظهور عرشی که حظ وند از زوال او
مقدر نموده باشد کل اعلا بیان شد ما حیات
هستی کرده باشد او را ان باوند [illegible] و غیر او شیء
ندیده باشد هستی خود را با او دیده و لا از او محجوب
گردد هر حکم نظر شیء آن بوده تا در هر ظهور [illegible]
محتجب نگشته که اینست ثمره علم و علما اگر [illegible] نا گذر
ظهور من یظهره الله که [illegible] فانه اذا ذکر ذکره کرة طلعة
والله غیر الله اکبر و اوست مظهر مشیت [illegible]
نقطه بیان و ود [illegible] ظهور من یظهره الله [illegible] اوکر [illegible]
هیچ نفس است در ظهور الاخرة که [illegible] اشرف عالم
[illegible] دوان ید کر احد مثلک ما مع ذکره کیف لا
ذلک لا تلتفتن فی اعراتکم فانکم لا تعرفن فی [illegible]
بان امر الله [illegible] من خزائنه و انه [illegible]
من قبل و من بعد الباب الثانی من [illegible]
فی ان البیان [illegible] بعد الموده [illegible]

اگر یا دون کند خلق او نیست و مثل انکار سخن الله
هست با امر او نظر کن که صلوة مع او امر خدا شد و قول
خدا و خود او هم هی خداست یا نقطه و همچنین درحق
ظهور ثم کند کل احکام بیان را جاری نموده که اگر
نقطه بیان ثبت کند خود بو هر کته الطلاوی شود یا
بدء و غیر او ملک درهم جا مدینی تصور آل الله و غیر
خود بی تصور آل الله و لی حضور انی بر وجود بعض
ظهوران زمانست که کل ابجد صلوة در اسلام واجب
شده کل طایف در حول قبر الصلوة است که از حال
ثبت ظاهر کنند و همچنین دعوه وانی موقع الکبار او
نیز در هند ثبت الهی کند اگر چه خود او لو الا
بد و نفس خود است و نفس خود و لی
کرای کلمه را در خزان جاری نموده و از اخف
محجوب کرده حتی اسکیل در کتب الغرنی لا بحصا
و لی الحد عمر و کسی نکرده که ثمره است که امروز آن که
در نقطه بیان داو امر او نظر کند نه بجز الا
بد و دار اگر نقطه خزان داو امر او باشد و همچنین
و همچنین در حق ظهور ثم کند نه بجز الا نقطه بیان

او فیض نزد اسمع خدا و ظاهر شده و الا چه ترکیم
الملائکه جایز نموده و از نزد ان محجب باشد
وکاشف تو دارد لو الابتار جمیع ذکر و بیان کو
نقل نمایند وکفی بالله شهیدا ... ثم سبح و ان
الی الله کل و یعودون الی امر من نظهره الله
ملوی لمن بیده ذکره فانه هو العزیز المحبوب

الباب الثالث من الواحد الرابع

ملخص این باب انکه خلق میشود کل شیء در یوم ظهور
و بعد یحیی ابدا الا بکل شیء راجع میکند بحکم
نفس انا ثانیه و ان خلق شده از حضرت اله الا هو واحد
او باشد الحدود که روح او باشد و ابر تو
که بعضی او باشد و ایر جای که حب او باشد
وکل در نود ده نفس او امر حسب ذکر شده
زیرا که هر خلق در رزق و موت و حیاة میکند واقع
شود بظهور اسم ظاهر میگردد و همچنین در عالم
در نود ده بار دار هر چه از آن شئون را
که در باطن باطن میکرده زیرا که انفاذ بما الله قبل
بوده الا که بعد در قبل خارج شده اند الیه که کم

حی که

حکم یونانی میکردد که مضروب بلا در حروف نفی
والا اول که مضروب بلا کرده رسول الله بود الا
مثلا اگر یکی از اهل بیان ورق کلی دهد عوض
ان بعث لا اهل حروف واحد را اگر اب
اوست وتکرده این الا از جهه اطاعت وو دا
خدا دیده نشود الا ملکه اخبث که اگر د
شرق یا مغرب یکی از اهل بیان بد که یک نال
از شئون خلق یا ادرق یا موفق یا اعیان از الامکان
کند خدا ظاهر کرده و انوف او مظهر ان خدا
بوده ودر او دیده نشود الا او احد اول که د
دیده نشود الا الله است که غیر الله خالی
نبوده وغیر الله دارد شئی وغیر الله مجی شئی
وغیر الله ممیت شئی و محیی اگر در مشرق یکی از
حروف نار بد بکری این شئون الظاهر کنند الله
صدق میکردد بر الله میکردد والی که در
میکردد وحق الله الطلاق نشود و روا اکر در
حالی غیر الله دیده وغیر الله دیده ظاهر میکرد
الا بعد بعد نقطه بیان چنانچه الله

محو میکرده الله سلطان وان وکل ایجد در میان کو
میکرده با یشون ارجه و اسطه الا از وکما
کرد میان تاولسلح خطرکی در قبل اگرا بنج
نازل شده بود شو میکرد مترتب بر حقی داده
وسوز و میاز در سلطنج میکرده حکومت حقیقی
میند محمد بن کلا او امر و اشاهده کی و میان
کرغز او خالق و رازق و ممیت و محیی بنوده و
و دو تو دو حر ظهوری از مطلع محمد کان کراکر
تن را لمحه محمود بیانی در مظهر محکنده مل کوچی
کردی جانم امروز اگر ظهوری در قرآن خطر
ددق شو و الکرم با الله رازق ولی حول
ختام اذات اورا و از ظهور ان محمد یا نده
راجع الی الله میشود کر لایق کرده کرد ضلا او
در نظر ها مظاهر او ذکر شود جانم اگر امروز
یک محمد ان ابوبکر موسی بیان دهند بود عارف
بالله الطالسند زانجم کلا الا ادراک موم لم
یوحی با کیان حاضر نایند منتهی شان تعت
ذو اکرانی کلی ما در ظل مظاهر ظاهر دکرمیکرده

میگردد ولی ان شان اگرچه بالله بوده ولی اثر
حکم میشود واو وحلول نیز اورا نسبت بمظاهر
خود میدهد زیرا که ان مظاهر را که او حقیقه
هست در اینکه مرتفع شده و بمقامات خود در
گشتند وهنوز از دنیا ننشسته حکم خود حکم و مظاهر او
شود در ظهور مظاهر حق سبحانه تعالی حتی اثر
نسبتها عطا دارد اگر کسی درک یک شان از شئون
من یظهره الله را کند بعینه است از اینکه درک
کند کل شئون بیان واحد را زان رو که قلب زیرا که در
مظاهر الله ثابت و در قبل اگرچه بالله ولی لا
نسبت که الی الله نسبت داده شود الا اینکه
نفس اون شانی شود از شئون بیان نه که او
اوقات که در مظهر خدا او واقع شود زیرا که حروف
حی انظهور ما باشند که ظاهر شوند و هنوز مرتفع
با ظهور نشده و در مقامات بقا موقف اند اینها
ساجد که ... [illegible] ... شاهد ... اگر
چه ان ... [illegible] ... حکم ... مرتفع
میگردد و در مظاهر ... الله متجلی میگردد

امیست که حکم و او میکرده فلطزان ان بالولی الاول
فانا اکا الباب الثانی من الواحد الرابع منطرق
کل من یخرج من کیانات من ذا مالک ملکیه اسمه و ما من قد ذکر له من عنده الی یوم
نقطة البیان لیجزی کل امضی بما کسب و انه
سریع الحساب و انه لیستعال لحق بدا او انکه
از ظهور نقطه بیان الی ظهور من یظهره الله
هر یاسی که کل با مخاد بیان مرجع کردد
مسئله بحث نقطه حقیقت الهیه که او مقصد
ظاهر بیان در ادراک و ارتقاع کلمه او و امتناع ذکر او
نعمت او کرده در کتاب ذکر نموده و در هر
بیان و مجرد بیان تا یوم رجع نقطه بالکه
دهند او را با امر الهی ام حرا زا ابی بالا
کر کسی که ذکر او ذکر الله است هر شیء را او ذکر
و اظهار در صالح او که میجویند او را حق مرد او و
هر شیء که از اوست اول مکر و لعن اول و نحو
چنانچه در زمان رسول الله تا امروز از کسی نیست
و در اصحاب نیست ولی کسی که مومن امر ما بجز

بروز وا کرده باشد شیخ اکبر قدس سره
زمان هر کس ظاهر کرده بالظهور فقد ... الرحیم
و همه از لیه خواهد بود و از هیچ کار بلا
مستغنی خواهد شد زانکه قدیم خود را از فعل
نفس موسی بگیرد و کلام نفسی من ... نفسه
ابن فضال الباب العاشر و الرابع کو بعد
لا یجوز الشد ... فی کتب الباب الاول
بناء فیما یتعلق بعلم الکلام و ان ما احتج به فی
منطق و الاسرار و هر عالم بود لا ... کرده
... و اینکه نقطه با و ... از ظهور ...
نهایت ... ظاهر ... علو و لا
و ... کر ... انا الله لا اله الا انا ...
... از ... و جهار ... و در هر ... طرف
تا ... بیان ... ظاهر ... هیچ ...
... هیچ تفاسیر ... هیچ علوم حکیم ...
هیچ ... فارسی کرامتی ... باید ...
و اذن داده ... نار او و اذن داده
کرا کرکسی در علمی ... کتب ... انتم ...

مذکور شده که ایمان باو باشد چنانچه اوست قبل باو
اگر معلوم شود بجهات حفظه والاحکم به مدلول
خواهد بود و بعضی حقیقت و در آن ذکر اسلام
ذکر یافت و بعضی از آنها با الاخص من الاصول
و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغات عرب
و ما یشبه هذا و ما در مصارف النحو و المعانی
نحو ما یکون للشاهد عن امر العالم و للنفس و ما
دو معانی شئونها از دون و للشاهد تعریف العقل
اشتغال به الاحد در اینکه اگر حق محل او را رسیده
هستند و اگر کسی بخواهد هم بیاموزد ما بماند
بالجمله چو داخل شکی نه زیاده از تفسیر او
اوامت مراد مستقیم از قول مشار و متعلق الله
و بعد بحو حقیقت ظاهر کرده که او از کار حقیقت
تعالی و رجوع بکتاب رسالت و انتظار از کار حق
و او کتابی است که حق و متقی حق بوده از شرع
علیه و علیهم اجمعین و الیه طریقه هر که در او
شده حدیث که او مراد بوده از علم مرد و نحو و منطق
و فقه و اصول و آنچه ما یتفرع و الیهات و لکن

زیرا که انبیا از برای فهم مراد الله هست در کلام
او و کسی که مراد او مراد الله و کلام او کلام الله است
چه احتیاجست او را باین شئون و حال آنکه حق او را
نقص شد باو عطا فرموده و نطقی که آن کتاب بر [illegible]
سر [illegible] شوید در دو [illegible] دور فضل [illegible]
نکه آن از لوث معانی کلام ظاهر میکرده که اگر او
الا انتظار ما هی الامر بر جمیع شئون قدیر و فهم [illegible]
از آیات او [illegible] و ایشان ما یکلم [illegible]
موجب [illegible] در [illegible] کیف نشا بما نشا لما نشا انه
هو القادر العلام و باین شئون [illegible] وجود
ظهور او [illegible] که در [illegible] و [illegible] که [illegible]
او در آیه [illegible] الله الذی خلق سبع سموات و من
[illegible] یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر
و ان الله قد احاط بکل شیء علما و [illegible]
[illegible] از برای ظهور [illegible] و [illegible] از برای [illegible]
نماید و حال آنکه از برای [illegible] که [illegible]
در [illegible] الله که [illegible] و [illegible]
[illegible] سیر [illegible] که در [illegible]

چه جای آنکه اینکه قرآن خوانده و از ثمره اینکه اورا
تقدیر حق و علم اسنا ازو او مطلعی اینکه تمام از
محمد است محمد گفته زیرا که اگر شما را محمد فرمودیم این
اینها فرقی که چنانچه در این دیده شود والا
تقدیر حق گفته و علم او در او دیده شود والا
تقدیر الله و علم او کار از برای این خلق شده و
امروز از او محمد مانده باکه نظر در سر حق علم و
تقدیر او شود و علم او مثبت الا و در نفس
نفس خود و خلق خود بجلی خود و تقدیر ثبت الا
در نفس خود با الوهیت خود و در خلق خود و خود
خود ثابت شود کلام هر که کلام او محمدیان
علیه شود نفکر که اگر بغیر با ایمان او منکر دارد
میکرده منصور با ایمان باو که اگر علم دینی باشد
کار هر علم در حق توحید ثابت میکرده محمد را
که کار گویا امواتش و ظهور علم و حکمت میکنند و
اثر مردم در نو و ظهور من ظهر و اتصال جند
که خود را علم معرفت کرده اند و حال آنکه اشتغال
شغل میکنند که علم اثبات از برای کار او

بود از مبدا وجود در حین ظهور او چرا امتناع تعلیم
این علوم و مسائل انکه کلام او ظاهر و مراد او باطن
جنانچه در این ظهور هرکس بوده شاهد آن
بوده و کند یحق الحق وهو خیر الحاکمین

الباب الحادی عشر من الواحد الرابع

من بعدا وصی حد کیان ملا [illegible] علیه حکم لبیان
کمان عالما او سلطانا او مملوکا او عبدا [illegible]
انکه خداوند در حین نزول بیان نظر بکل خلق
فرموده و حد و د انواع خلق بوده در هر مقام که
واضح باشد مقدر فرموده که هیچ نفسی در
بیان حد [illegible] محزون و مضطر نگردد
هر شی حکم فرموده که مقتدر [illegible] و هر شی
را طوری کار سازند که از حد خود ممنوع نگردد
و حکم [illegible] دران حد سطر نکوئی نوشته شده
حد و انت که با نواع تعجب و طرز [illegible]
کرده مرهمان [illegible] منتهی محلی است که بیماری
او بیماری سازند او فوق ما لا [illegible] اورا [illegible]
خود رسانیده که اگر فوق ان در عالم ادیا [illegible]

آن مرتبه ظاهر شد و او را از جنت خود ممنوع داشتم
و مواخذه از آن نفس متواحد شد که با وجود
تمدن در مراتب تنوع بودی و هر نفسی که ابعد
بیان نماد و زکند سواء کان اعلی الخلق او ادناه
محکوم بحکم ایمان میکردد ولی مراتب نفس خود و
کرو حق ظهره لله حکم نکرده که اون قبلا از آنکه
جناسانند بنفس نفس خود را که اعلی جنت اوست
بعد در بیان حکم خواهد فرمود و لطف حق ظهور
کمی یافت که رغم دو حکم او کویند زیرا که حق
بیان کلا از اوست و اطراف ظهور کشته که ظهور
ظهور شاد وول بانت حرفا بعد و ایه بایدالله
و سکان نجم در خود خواهد فرمود جناب بیر
حال ظهور منقطع بیان حق تجلی بر دو بعض ولی
شد تا انکه کم کم کار و سید مرا تزیا شد حق
ظهور را که اکر نفوس اتفوس منقطع نکردند از
غفلت کری شد که کلا اهل بیان باسم او تمام
میکردند و یکی بعد شنود که او بوده که مثبت روز
با او بوده زیرا که شارحین در حق قرآن تصور کو

کی وقتی از آن الی آدم محجوب درستی الی مالا
نهایه و بیاوه و بین … که اول نظر در حق و …
خطوه حق نکردید و شر او اول ابا او … کنید
اگر جهد هستید و معتبر اولی حجت الله بالغه
در جهان … و معتبر اگر تصور کنید چنانچه …
اعظم حجت رسول الله که قرآنست می بینید که …
با او مومن هستید و حق حجت … دو سه …
… احتمال کسی اقرار باو … اعظم نکرد
هر حال … بوده که از … دنیا …
نکنید که استطاعت در قرآن محقق بوده چنانچه …
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون باو
دو … دیگر که در دو آیه دیگر مسطور است بما انزل الله
دنیا و جود … می … که … می کرده …
از حق … و مراد … بوده که … داد … حکم
من … حرمان … که ما انزل الله …
حکم اوست چنانچه ما انزل الله و رسول … القرآن
نه ما انزل الله فی الانجیل و … ما انزل الله فی القرآن
امر و ما انزل الله فی … نه ما انزل الله … که قرآن

واز انبیا کرد کار و هم خود حضرت سکندر رضا
انکه وحی اسکندر ذو الکرنین از اول مقتضی
کره او حکمی یا بدون حکمی وارد شود بلا این در مظهر
منیب او لیاست در حقیقه او لیه چنانچه در
قران بوده ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله
وتحقیق در کلام شریف این مطلب تجاوزیت که
حکم وحی است بلکه این مطلب را حضرت از قبل
تنزل داده و در حق خود هم حاضر بوده تحقیقه
تا بوده چنانچه زیارت جامعه کبیره صلوات الله
خوبیان من عرفکم فقد عرف الله و من جهلکم فقد
جهل الله من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد
ابغض الله و حد اسید اندکه امروز فرض شیعه
حقیقه را ان زیارت اینها است و ائمه رجوع بدنیا
کرده و اعدای ایشان و اعتنا شده و لا عن شیعه
شب و روز ان زیارت اینها است ثم انبیا کم
حضرت خدا با این تا باشد بیند اسکندر در حیث الجمهور
رسول الله وعده میدهد در حق انصار فی قاعده
کما فی حق اسماعیل و طی نا امروز حمزه

حضور ملک نماید و بیان و علم منظر یافته شده که
کرده بعد از دولت قریب هستند و بعضی اعتقاد
نموده اند این واسطه است که تفضل در حق آنها
نکرده که قرآن باشد و الا کرامت ظهور و علم
عیسی را مشاهده نمودند که ظاهر شده حق
که محض نامند در نار تعلق کند و قوم خود در
حضور مشترک اهل عالم بیان ترحم و جود نموده که
در وقت ظهور حق ظلم نشد این ختم کند و در مقام
نظر بحکم اهل بیت حقیقت تاثیر هم در حق انبیا
خودم ذکر فرموده زیرا که اینها بزرگ مجتهد
کرده بعد که در دین اسلام میکنند و اسطر قول
امام علیه السلام است که فرموده در حدیث طوال
که علما ثمره انبیا است که الراد علیهم الراد علینا و الراد
علینا الراد علی رسول الله و الراد علیه الراد علی الله
ملکه از این تنزل داده اند مطلب او در حق بعضی
هم جاری فرموده اند چنانچه در محل خود تفصیل
شرح نموده ذکر شده که چون هر که جوهر ذکر آن
حق شریعت ساخته شرکت دهال بدین که مرحوم بجار

شریف بحر ...

در حجب منزل بوده و در مقام مقعد صدق که عرش است
دیده بشود که در حق او امر الاخفض منوا بود
تا از کسی که حکوم مخلوق اکرمی در این امر تقدیم
علیه الاسود اگر همه انک ولی خلاف مراد است
و اگر در ضیا به ذکر رسول شده مراد
شمس حقیقت است که جهة اعلای بول بوده
باشد کرد او دیده بشود الا انکه این شود
منکره ورا انبیاء محقق اللذ نمره است فاکی
مقصود محبت نکرده و الله خیر الحاکمین

الباب الثاني و الثلثون والاحد الاله

فی او تفاع کل تفاع کانت فوق الارض لطفی
اگر هر ظهوری که من عند الله ظاهر میگردد
نقاع ملک قبل بوده مرتفع میگردد چنانچه امروز
کسی در ردیف رسول الله بی سبب تفاع او
جیب را بکل اساسی انصار امید انه حکومه و بما
فوق اعلی و سد و همچنین بعد از ظهور ان کلام ..
و فوق ارض مرتفع است مرتفع میگردد از ظهور
بوتر گرفته تا مظهر شمس شهر که و چنانکه فهو رکه

فرو بگرفت با انبیای فارس هند در کوه
باشا و اگر باید رنج شود و همین محاربت
می بینی که رائت موسی بن الفضل ...
است حسینی بمقامیکه حضرت حبیب و او ایشان معلق
فرموده و امت رسول الله صلی الله علیه و آله
بگیرد در نفس علی شرح حیث بلکه جوهر او نور
الله است و در هر جا که ظاهر شود ظاهر میکرد
امروز میان حضرت مهر اکه بصورت یکی از اولاد
که بصورت پادشاهی جلوه میزند و از مظهر
آثار خونریزی و لایت و دین کار با الزنار ...
میکرد و محمد شاه و الا در سلطنت کوساکی بکشید
ابراهیم ... و نصرت ... رسول الله از
که است ... با اعمال دینی خود ... میکردند
و ... در ... ها و خود ... در ... میکردند
شمس حقیقت ... آل محمد صلی ... از رجال ...
که خلفا را ... حال ... که در ...
حضرت ... از ... که از ذات ...
الا اکبر ... از او ... و ... نقطه ...

هر بشری متوجه فوز خلق نکرده بود کمی
سکنت وحال اکمل که شیکر که مقول او کمتر است
در این حال مسعود است و او سعید حال بود
هست زوالکمال الرتبه سرّ اسرار است که
غایب طالع طهور ولیکن شمس دیده بیت کمال او قائم
است که هر ظهور عیون طهور الله الرب و
می مظهر ثانی کماهو است که کل ظهور از قبل از
رسول الله خلق شده و کل ظهورات و الظهور از
قائم آل محمد خلق شده و کل ظهور از ظهور قائم آل
محمد علیه السلام از اولی من یظهره الله خلق شده
و محمد بظهور اخری ابیظهور و ظهور من یظهره الله
از اولی ظهور بعد من یظهره الله خلق شده و کل
ظهورات از بعد بعد من یظهره الله خلق شده
و همچنین الی ما لا نهایه شمس حقیقت طالع و غارب
میگردد و از اولی او [illegible] و نهایتی نبوده
بعث طوبی از اولی نفسیکه در هر ظهور
مرا خدا را در ظهور مقصود بالکمال شناخته
قبول کرده و از او محتجب نگردد زوال که امروز [illegible]

در اسلام هویدا شده واسطه بعثت رسول الله
شده و آنچه از دین نبی مرتفع شده بواسطه
همین بعثت بوده و همچنین اگر در ظهور من یظهره الله
نظر کنند می بینند که آنچه در بیان واقع شده
ظهور دارد هر حرف بدیع بوده و امروز اگر بنظر
امر نا شده معجزه او بیا منتظر بظهورات مرتفع شده
بیان کرده خود هر چه که هست ما [illegible]
و بیان مفقود و عامه جا چه امروز دیده می شود
که کل اسطقسات بیاشد خود او خود ملک [illegible]
اوست که نظر نماید فدا رضاه و لکن آن دارای بینش
تا اعظم اوان نظر نماید و همین حکم مبین اسطقسات [illegible]
تا همه اوند اعظم از ظهور قبل ظاهر شده نظر نماید مراد [illegible]
بیغمبرانی والله علی کل شیء قدیر

الباب الثانی عشر من الواحد السابع

فی [illegible] من الواحد حکم من ملک [illegible]
فوق الارض بان لا یجوز [illegible] الاثنی [illegible] السماء
[illegible] باشد که جمیع [illegible] تکرار [illegible]
حقه و دون که در کل عوالم بوده در [illegible]

ظاهر و باطن و کدورات اخلاقیه من الکدرات
نااهل در هیاکل اخلاقیه منعم و صحن تم هیا
دوش بود سند در هیاکل کدارد بر معنی در وطن در هر
ظهور حکم حالی ظاهر و کار ما بود با تبایع و بعد از
خروج مرتفع این ظهور دیگر در بطون و در تمام
ظهور بیان خداوند دوست نداشته مقصد
مرتفع الاعتقاد محض و الحس و انوار حق
کرده این ظهور بجز دو واحد تعبیر میکردد که هذ
عین دو کثیر بود در مقصد مرتفع نظر فرمایید
مقاصد سالم نیست و صدا نقض و شهداء
مومنین که اقتدء ایشان بعلم اسماء و امثال بوده
وحدت در نظر این مقام منتزع اکثر و مرتبه ام
صعب نکشته که اکثر خواهد که الصابه
خوانند و کلا در حقیقت واحد از ادراک که نکره
انصحو میکردد عشق کله و صدا و لو العلم
لوب از موانع هر چیزی که موفق شود از موانع
ارتفاع این مقاصد منتهی که کمال نزدیک
وارد و مانعها میکردد در علم خدا گفته

که مرتفع شود و خواهد شد و حروف از وی
شنیده شود و نیست برو اگر او ظاهر بوده
به کل مکانات ظاهر بوده و به کل موجودات ظاهر
از برای نفی که جز از برای نیست او و آنچه
که اوست به فرق حاضر خود و خدا و من
و وجه فرض بوده خدا و من که هر شغال
واضح فرماید تواند و هر اندوهی
فرماید و با وعطا فرماید آنچه که او را می‌شود
علی کل شیء قدیر و آنچه امروز دفاع هست وقت از
از دوای کسی اذن منت ظهر فرکند الا
بقاع مرتفعه صرف کند و اگر مال الجواب
هست مگر [illegible] حقیقت است جمیع دیگر اذن
داده شود که او است [illegible] در کلمات و ما
که ظاهر شده برای حکم من بعد را اخذ و
بوده و هست که جمع شود تکلف فلا از ظهور
تعلیم بوده و هست و الله علیم

الباب الرابع و العشرین من الواحد الرابع

من قبل بیان البقاع ما

هند طوطی ایشان اگر هرکسی پناه برد بمقام حزم
واحد حفت و مردم کرا درا پناه دهند زیرا
که ایشان از اتحاد کار ارض مظهر بحر ولا بحار وغیر
لهذا حدود ظهور من مظهره کنند که تجلیات اسطقسات
استحقو دهر وحدت واحد پناه که از هلاک آزاد
دور نگاه دارند مانند هلاک ایشان بر هلاک
زیرا که کارها سکنند از برای تفرد بغداد و بلاد
افروز پناه بزرگ و جمع در کلمتی ها الله
واگر بصیرتی باشد و رود ارض کار ما علی الا
میدهند که در محی و رود و در استنی دا
شود زیرا که این فرقه خلق انسانی است که
بجلی ما ظاهر کرده در انفس که پناه با ایشان
در سعادت ایشان رفته است چنانچه در کوه
قرآن کار تفسیر را ظهور فرمودند و ذکر ایشان
واشد و رد و زبیکردند ولی بعد از آن
که ظاهر شدند ایشان جمیع که دید ایشان برای
و تبلیغ رسالت نقطه بیان را نموده
دنیویه کار بهجت تا اگر وابیع شد نجم واحد

واضعان مذهب در اسلام کارها قوال قبل ایشان بود
میکنند وقوت و تصرف خود ایشان میدهند اکر
مثل این هم بود از بعض ایشان امویه و ابرهیم اند
وحال انکه کرد و کرده اموال خود را باسم تغریه داده
سید الطف [illegible] میکنند و مقدم او کرده اند
انچه کرده اند بحث این خود اهل که ضعیف لفظ آن
کرده خدا ثان کفند شود باسم اسلام میکنند ایشان
میکنند و مظهر اسلام کرده سول انچه باشد کرده اند
انچه کرده اند ظهور این یا اولی الابصار [illegible]
نصرت اسم انچه میکنند [illegible] میکن اوس وطن [illegible]
میکنند که حکم او حکم خدا است و نمیدانند
از دین میکردند و بکتاب خود در احکام [illegible] احتیاط
و اجتهاد ما کسی انکر اراد کتاب [illegible] بیان که
هیچ نص وارد نشاید [illegible] وجود نیست [illegible]
وهم خود و حروف واحد نکردید اکر از رواة [illegible]
میکردید نظر کنید در کلام اهل [illegible] قرانید که
که از ائمه خود روایت نکنند و تواتر [illegible] که [illegible]
که کلام را هیچ میکردد در هیچ قیاسی که در نظام [illegible]

مهدی ظهور کردن این اعظم شیء است که حق تعالی
برای بندگان خود کرده است که ابنا و امان نوع
و مهدی را داده و مهدی منتظر که قیام او ما کرده
و اینان اهل دین و وعده اینان کلمه توحید و دین
اند و دین حق و ظهور اینان توابع قرآن و دین
شیعه است و نصرت و طریق در امت چنین که ظهور
مهدی باقی می عرف اسم اهل منتظرند و از
برای او شب و روز منتظرند و حال آنکه امام
غایب است و هفتاد سال گذشت و قیام او
نباشد و ظهور او مدد اضطرار و خود
اعمال خود را احیاء نمود را نکرده و نفس خود را
نفی کنید که اگر از برای ظهور باشید
نباشید که این طریق نجات در دنیا و آخرت
اگر عمل کنید و هیچ ظهور واقع نشود که آنکه
منتظر ظهور کالانبیاء را باعث شود میکند لکن
یوم ثمره که ظهور بعد باشد فانی نکردند تا آنکه
کرامی شرع از اینان منزه شده لعل در کوی
خود را در یابی ام یوم قیامت منتظر باشید

که در یوم من یظهره تشبیه اند از یوم آدم تا امروز
خلق بوده هستند و در روی ارض بلکه از عوالم
قبل آدم هم و عوالم بعد هم امکان ایجاد داری
هست در این کلام متعمر شوید با ایمان باو اگر
یکی از شماها محتجب شوید اشد از کل ملل خواهید
بود نزد او و اگر غیره موجود شود ظاهر گردید لعزاز
هر نفسی خواهید بود نزد او و بعد از آن قیامت بعد
بانچه از نزد او ظاهر شود متصعد نگرده که آنچه
شنیده اید که در یوم قیامت حکمی که میشود کل را طلیع
میشوند این است مراد که کل را بحرف خلق در نزد
تو ... باطن و زمن ولی ظهور دیگر حکمی که میشود
کل آنچه اند و می بینند و عمل میکنند مثلاً ذکر ...
لعبت در قرآن از حق تو ولا یسئلنا الحرب هر کس
خواند و شاهد شده و خلق او انبساط ... هر
کند سبحان احصا نمود که در ... صاحب
از عرض محتجب و در نزد هر نفسی که تلاوت ...
نمود متصفح کرد حقی در نزد خود رقی که آنچه ...
احیا است در مقر با ... و این است مراد از آنکه

الامر
یوم فیا سرا کلا مبنون ملعنرنه ان یا اولی
نمز

الباب الخامس والعشرون في الذين لا يسألون الناس شيئًا

يتقون
فی ان لا یجوز لاحد بیع احدا اخا او اماً بعض
تلك البقاع طمعاً ابدا اکر اکرکیمسه اهل بناه
بودمیصاعد رفعمز وکیمسه جانونیب کراورا
منع کند واز او مرتفع میکرده خلط نیحو او
واکر ان غیر صاحب پاشد دره مقعد نحو هم
اکر ماه بودا اورا بناه سید هد مثلا اکر بکی
مشرف اردی باشد بد بکری بناه بود کم
بناه بانی مظاهر بناه داده ینبوا اطلاله
الخ وجاز فیه ذلك الذین امرهم مجرد نصیب

الباب السادس والعشرون في ...

قد کرهت الحرام طمعاً ابنا بالحکم لم یزل ذو اوحد
مکان بیو ده ولا یزال نمواهد بوده و حرجه
شیخ هرا نیز اکر خشنود داده او بت او
دعا طواف بلا اکر سعا واهرار فی کشته بلا کار
طاف وجول امر الله هستند که ظاهر دانی
طبق میکرد که اکر دوغمی لیک بودر ایشان قول والله

ولا یزال متغیر نکرد واکنون واعلا افراد نقاط آن
که مثلا ان تعلیم مثلا امراست و مثلا امر حرم مثل
شملی نیست اکر بالاضافه متقاعد نیست متغیر کرد
باشد نیست بوده است کر بنده ان مثل الطهور
بالسنه ظهور نیست والا نیست همان طور که در قوم
الی الله محمود شده همین است که امروز حقوق
جا نمیده همان امری که درد ان نیست بوده امروز
همین امراست که در فی نیست واغلب ابوا
من طهر دیده است که بعید من طهارات کرد
همان ملا کهداست و حلال ان نعمه جاسم کفا
دور زرع دد عرض و طول و جزء از او محقق
واکر هد درت بوده مو سبیل الله هر ابتداء امر
که از روی امر احدا ر نقاع ان با الماس
ان اکبر کرده دونا ان عطر امر و لحوم نان
شاهد نمود و هر چیزی که از نقاع صدق
لا تق ولی ظاهر و بالی اکبر اوت کرده اقر بسط
خواهد بود از شئون دیگر که امروز در بهار
الصنایع ظاهر است و در ادری قا مستعمل

کە در وسط ان بناى منارکە بر شدە و بنواى
شدہ الا انکە قبل از ظهور امر بشە دو ارتفاع
بیت دران ادنى الا انکە انچە اسئل از وراى
ان ادنى طوبى لمن یذکر الله علیه فانا نقى
علیه لمن قدیر بعد کذلک بجرى کتب الحبیب و
من یذکر ہ و لو کان مثل ذلک انه هو خیر الذاکرین
و امر بە بیت مبنا الا انکە از این است تا
کشد مشتى یومیت توحید و تسبیح و تهلیل
و تحمید و تکبیران بیت امر تبیع سالهاى دو در مقام
ان ظاهر بود کە در وقت ظهور من یظهره الله از
تحقق بیت محتجب نگرددتا چنانچە همین تجرد بود
در هزار و دو دوحیت و هفتاد سال قبل امر بیع
فرمود و هیچ جوابى مىکندید الا انکە هفتاد هزار
نفس و حول ان طواف مىکنند ولى از ظهور تحقق
بیت بیاد خبر ندیدن گذشتە و هنوز نکیفیت
مقصود او مطلع نکشتە و امتثال امر نکردە و حال
انکە بیت کعبە قلوب مؤمنین باوست کە او بغضا
مؤمنین بمن یظهره الله کە هستند امروز مؤمنین

مؤمنین بیان ما طلبنا تمره در قرآن نازل شده
نه مؤمنین را و اگر مردم وصول حق حقیقت
طور او کرده بودند طریق مشاهده عین که
نکرده واعیان علمی ثابت کردند که وصول
شوند با او کشف تا اکرمه خود را شناخته و در وی
ظهور او محمد کرده ثمره هیچ کرده سبیل آن
او را یحیج کردند لهذا بواسطه دروم ظهور او
از ورای حضرت و مساعد کردند در کوه قرآن کرده
گرفته شد زیرا که هشتاد هزار نفس حال آن
طور او مسکند بحال الحیوان بیت در جهاز گوشت
و قرار از یک حس در خود او هست چگونه عمر کرده شده
و حال یکم لائق بوده که یقین ظهور کلام وسعت بقرآن
جانی که حول امر او در یقین استعداد طور او نیکند
حول امر نفس او در یقین ظهور الی ما لا نهایه طور او شدند
و لیکن همان حرف شان که ریاضت داده و در قید او
این نوع حکم شود و نفوسی که امواج الهی خود در
راه بسته کرده این حال قطعه ارض
کرده و آن ساکن باشد از او منع میکنند

حده که لا جرم حرکتی نمیکنند و در دوم آنکه
سفر کویاست میکردند و شعور به ایشان
خداوند امر او میشود قدری سهو و ابتدای اهل
بیان و مستعد نحو و محقق نیست کرده اند که او
بناها در میفرمایند بطالعی حول سیر خود در
وطن خود دوری میدانیا و او معز و ایام
ما را میفرمایند اگر در سبیل هیچ نفعی یا سببی
سلوکی کنند صاحب خود در سفر مکر دیدم که نفی
خرجهای کلی میشود و از رفیق خود که هم منزل او
بود تفقد و کیفیات او مضایقه میشود دیگر
و اسفار اگر عزیز بود صاحب خود [illegible] روشن
تا سقط کرده اند [illegible] طول کشید چون [illegible]
که این بود [illegible] که در آمده مراقب خود
باشند که در هیچ حال و هیچ نفسی حرف وارد
بیاورند که تو [illegible] موقف امر را مستحکم
از [illegible] و [illegible] چون [illegible] خداوند
در [illegible] او که دعا [illegible] میکرده و هم
[illegible] در راه خداوند [illegible] کند با [illegible]

عرفات و حرمت الحیض باو ورود یا عطا کرده شود
و هر کسی که تواند ورود بلاد اکر در سبیل حرفی
نشد و نو ورود حاجی موزندی کی قبض ورم
مینود که موض بکار رفته باشد ولی هیچ شیء
سبیل هیچ اهم از آن هست که یک ایماوی نبود که
اکر با ضعیفی باشد شود محزون کرد و وی اورا
محزون کند چه در سبیل که امری که آیچ از هیچ
امری بوده نو دخل و هیط علما اذان شنده ورا
حجاج بود بابکی که چه اینام مرد دهر حال الرام بوده
هست و سنت مونهای غیر از علم و صبر و حیا
و سکون بوده و سنت بلکه حب مراد است از
مثلا غیر دم که در حول الا و طو از کشتن او شعور
بوده که دعی حقه او بیع او هر شیئی هست و کی
که صلا منزل ما این بحر باشد از اون عضو شده
و اکر استطاعت هم رسانند ضد مراث شفقی
از ذوی القرابه خود عطا کند که معفو خواهد بود
و ضد حقه مقبول میکرد و هیچ او این امر حشح
اکر در سبیل حرفی بر وافق علی حقه وارد شد ایف

دو اگر چه در بحر از حرف منصور میکردد و اسباب
غلا و سیتوان جمع نمود بلکه اکر غنا رحم مینکرد
بحر را نتایند در حالیکه هواسند اقرب حد الی
دیو از و ای سکون اذان والا اکر یا اشد ظلم
عالم بحال سیکردد و اهل بحر لاین هستند و ما
خود منفرد الی الله و خداوند جل سید محمد علیکم
کارا نواحیه در بحر باشند و چه در بر و مشایخ
فرموده که اولین نواز عبا و مکه در بحر حرکت
کنند و اسطرنف اذان اکر چه در دین مکه
و با هم در خط بحر حرکت نمایند و کله بحری
المحیط و لاتعتبر و سلطانی که در ملاو
حرمکه است بلا و هر ماه سیکی عاقبت
کردد بعد ورد بلاد خود در کلا قطعی از اول ایام
آن حال کند استند که اخبار و خطوط ائی از شهر
از طرفی بطریق رسانده چنانچه در اقوی بندر
این نظر با کمال رعو سنظم است و اخبار صحیح
ما هر بلیالی و ایام حس ورد و سطلح کرده و نه
این امر را عام فرمایند که کما شو استدابی زمخ

نوع کسب خیر کنند که بر خلیفهٔ خدا اوجب
خواهد شد و اگر دران ارتکاب اسباب وصول
و رسیدن کسب در میان کار اشد اول باشد
عبادالله زود و زودتر هدایت شود و میگردند
و اگر چنین بقدر تیغ تیغ عشر عشر ازان زود در
ظهور یابد و ایمان او در حضرت اوست و اعلی
که کار ما علی الاعمر اما الان شود و در راه خدا
کذا را تحقیق است که این امر شده لعلاء دوم
ان بر انظم اسباب نیز و هدایت شد کان او منعم
باشد و لیکن ما عام نکرد و سرایت مجدام امید که
ممکن نکرد و قسکه کار سبیل وصول از و ایمان دائم
باشد و الا امر و هرچه با هست در خود صالح
حکم و لیکن هم مستضعف و اسبلی و او ان هیئت
او نقت و هر ساحت محکم که از کار ظلم بلاو دوم
حکم ان او نظر اطلع که و در سبیل از و ای کار با
کرد و او نام دانی یکی از شعبان که از ان
اعظم باشد سبلی جوی شیوه هدایت دائم
بنظم که در حالت ظاهر است که الله یحب المتقین

الباب الثاني والعشرون الواحد والاربع

حول البيت لا يجوز سعيد وعن ارادوان ويح هذا امر
عليه ان ياخذ ولو لم يرى صاحبه لاخذه اي
بلا عوض عند الذي يلكه دا ز صنيعش بلحى ابدا
اكر هر صاحب لقط اورى كرخواهد بيت وامر فيه
ماز دو مسجد الحرام حول انوا انجر خواهد بر كسى
بيت كر اظهار ما اللقطة نايد ونو اكر ماالملكي
باستقلال اخذ اونداشت ولوست اخى بالوجود
از واقى بيت تصحيح زوداشت الحرمة الكرهة مكره
داود مفسكر اظهار كرد او وصالى خدا ستن
واوست كر دانى كرده واكر كرخدا وندا او را
كر او را اطلق كرده كر اظهار مالكيت شيخ زيد اوزا
كر ويكه بجب الباب الثاني العشرون الواحد حتفف
في ان لا يجوز التقاويح الى ذلك البيت الا بالتفا
الحف لا ويحى في السبيل من حرف ويحق بعد وقو
ادعيه ستعال من ذهب لمن يخدم ذكي الاول
والثاني والثالث والرابع من الباب لمن
انضم ولا يجوز لهم ان يسكنوا في ذلك الاوان

وان يؤتى من فضله عليهم ونهى عن الملوك والاحتكار
بعدم في الطريق وعن الفساد وعن السرقة في
وعن لا تنقذ نحى ايشان اكر امريح شده الام اكر
مرتفع جوى او در سبيل او مثلى دشوند و
وتكليف بر قصد از دون ستطيع نبا نا اكر
محرون مكردند در سبيل او و هر ضرر بعوض
واجب شده تا اكر او سبب بنا بد و نبود ان
وخريد ن از زوال بست نهي شده تا اكر كار د
حبس ظهور حق بغير قائم كردند بجا استقرار
نود ظهور قبر او واكر بر نصب لازم اين حيات
كرد وادى نكرده و موت او را ادراك كند اكر جد
او بوده و نو طر بو خداست كر جز اجعل او را
با حق مجرا او را دلنار حب ببدي العظيم لا زيد
از فنا بود واشته تا اكر وابها سفى در سبيل او
نبايد داد مادة سكان ارض بحر در او
سفر فيها بجا از ا اكه در حول مجرا بوده زوا
كه از نواى اينان شد ديكران سبب بيني وكل
نقطى ست كرد را فرج لله واضو دو طواف

حول بیت مکث و اذن فرموده و امر فرمود اگر
که چهار مثقال ذهب سابق که بوده نمود آن
و لو زده نصف که در حول بیت بر سر او شود
ساکنند عطا شود که کل بار مرغان بوده قسم
تام باشند که مثل بو طهور نقطه بیان کرده
و اتیانوا امر فرموده که بود اذن به بیت الله
عز امری داشته و سؤال و عطیه محبوب خود
نقره بوده تا الکه خود مطلبی بتکلیف خود عمل
عمل نموده که اقرار عجز و علو است و خود
نفی انفسیه موهبت خدا نیز ادو هر سنه
تصرف نموده و شکر محبوب خود شاکر گشته بوده
حریر حالی نموده که در نصف عرض ذکر
و سر او مرتفع بوده که در درکه اول سعید قرار
ثانی زرد و در ثالث سبز و در رابع قرمز بوده
محبوبه مقصد که باو ن هر واحد بین و عزانیان
در اسباب ما واحد صرف نموده که در کل دنیا
هر مقاصد در حول احاطه مقیف بوده و هست
که ازو برای استعداد و هم ظهور بی خطر گشته

هست کیعنی ظهور او وحاجیان حجی بنیاد اوسی
اونه وروحان نسبت حفظ بنیاد الاخفذان و
خدام مقاصد واحد خدمت بنیاد الاخص او
ووجهی شانی از شئون دین امری بنیاد اوم
او انیت مراد اکرکسی درک کند وصفوار چهار
مثقال ذهب شده برا انضمامیکه عمر بنیاد اوه
بوان دو عایلت وخدام وصغار ومن بنیاد الشر
از فضل ورحمت خود نا اینکه سر شئون اشد از علی
مطلعین در سوابق تطلع خود ذکر کرا ابی الحکم و
منزل اون بعنا لها والوهیت لطر تفصیل احد ترو
غایت در یوم منزل او در هر زمان از برا احصا
بنیاد حقیقت نفوس مقدسه بوده وهست کریم
در علم بالی کرا اوت در رکن رابع ظاهر بالحراست
در رکن اول وازبرا او هست وضع بنیاد وصایع
اکه بر او کذشت از لیلاو نهار وعن در احد و
بنیاد از برا عزت او هست کر بر اضافه کلام
بوده ودر بعد خواهد بود وهیچ شئ نه کرده
او امر کنه باشد وجهان نجاح سعت از برای -

اولیا و مظاهر حق او از عهد آدم گرفته تا آخر
حق آن مضموم که مجذب حیات او از طلعت حقیقت
و [illegible] زبان او ست که ساجد است و از اول
عمر تا آخر در مشاهده طاعت او مست و مخمور شده الله
الاعلا خلق کرده تا او ثنای او بر ملا اکرامت
[illegible] مجموع نکرده او و او ای رسول خدا ایط
او امر کرد از [illegible] و اعاق ایشان و دهان
ایشان [illegible] روای رسول خدا و اکثر [illegible]
دوران خود جهان مظهر حقیقت بوده [illegible]
قلاقل را [illegible] بعد بعد و اشاعه [illegible]
شان از برای جمع شیء بوده و سر الله
الکریم آن شیء از برای نقطه حقیقه ماعلیه
و غائیه دقائق و ذاکر بوده وجهت ولم و ل
خدا را با او عابد است ولی خود [illegible]
که اکثر شان او را نگلیه از خود منقطع کرده
جهت [illegible] اشخاصیکه شناختن رسول
خدا و حکومه ایمان او بوده و ایشان اکثر شناخته
حکومه در او [illegible] و همچنین قلاقل را امری

کی وصد سلیمرا ظرفی است حمزة الله کدکل
سر و ثنا از وای و معقول اکر قول کند دعا
اکر قول سکند الا از مجاهیب هزار و دو دیت
و هفتاد سال از وقت کذشت و دو هر سنح
قصا بیر و حول حب طواف کردند و دو سه الفرا
سیب خود نیز رقص کردند تا شاه الله از طرف
نجم امام ولی احمد او واخشانه و او کلمرا دانا
کرد و قصه قول فلان حرکت کرده و سکینه کبکر
او و آشناضه و با او هم کرده همان است کی عشق
هشت واحد مرا و کذشت و حال و مدبار و سالها
فرمود در ملائک اعلی با اطلاع او و اطلاع حال و رضا
نمانیت کرد و او فضل خاصی شده و ملاحظات فضل
دو حق کرامت و ولی کار خود را محجوب داشته اوان
زوال اکر در افسانه ظهور کار شریف سوده بود
نکار رسید وطن چون نظر کردند دیدند در
نداوند در تصدیق فی حمد واقف شدند و حال
اکر تصور سکنند همین قرآنی که حالا نیمه مصدق
دارد هفت در محو حد هر بود ه و مصدق

خبر اهل الموسیقی بالاخره بود دو طایفه ان تصحیح آن
بحث بحث نموده موفق شده و نظر دیگر
نکرده اینست که روم قامت خدا لو ندر نور
سفر باید از هر تغنی بانچه هم اوست شد با
او نظیر آنچه بالفظ حیث استماع ابا را رضا یع سکرد
و تصدیق میکند و متبع او میکند ایشان
شعر مکلمین مر عبره و در فرد ظهور نه
اعلم خطا با آن او نفلق یکی باشد در حکم چه حال
ادنی تصدیق میکند و ان اعلم محض با ایشان
در هر ظهور بعضی با اتباع بعضی داخل نار میکرد
و اکر تغنی نقد هم خود عمل کند اغلاء احلاء
منقبض میکردند و نظر غیر از ان یکند بلکه نظر با
بر الغرلکشند چنانچه ان نقش در معنی ظهور نظر
محبت کرد اکر چه رفتی نداشت ولکن نقد که
و در دل دیگران که رفتی خود کردند محض با بدنه
در اخذ کرده و آنچه که خود ان نهند در بت
وده محروم کشته و او که عادر باطله و الا ازاد
شده جمع کرده با انتها سبکه در اقوال موهم

بوده باو و مرتاضی حول حب بیدم تصدیق
حق اوبی حکم مرحی و اجابت شده مر اینک
نسبت باشد که اگر نشنیده بوده [illegible]
ولی شنیده و چون اعتنا نکرده محجوب مانده و
درستان مدح کرده ولی عدد که از ایمان
مانده که هیچ مناسبت او شنیدن ایمان اطلاع
قوم و بود کرده و یک هر اعمال خود را باطل
وردود [illegible] کمال معتبر کرده [illegible]
که اگر بدل [illegible] قرابتکی ولی ثنای [illegible]
که شنوانی [illegible] کرد که [illegible] بوده و [illegible]
باشد و گفته الباب الثاني و عشرون [illegible] لکن
فان الثنا بالثناء على المحمود بعضرت
عند [illegible] لم يكن ملك السلاطين
[illegible] ان ادعى وقربا
شده که [illegible] بوده و [illegible]
[illegible] و تسبيح و تقديس و تحميد و توحيد
ديگر [illegible] شدند [illegible] خود
وعطای چهار مثقال ذهب [illegible]

از انواع هر نفسی نبرد در حروف که موقوف
بوجود وجه است و آنچه مایه تقریر ایشان است و معا
اقران خود در حب ذریات ایشان است که اگر نفسی
تواند بود دیده خود قبل از تطلع اظهار لطف و
نماید اعظم است زوال او از هر طاقتی کرده او
جون حیوة خلق وند خود و خلق وند امر بوده
والذین که در حق دیده خود با عیبا جهی که در حق نکتة
ایشان ظاهر است آرند و او وا صحه و خوانده الفا
می بطفره کنند و امر فرموده کار دریا و اکرد ابوی
اخوی واولو القرابة خود و منسوبون اویند کما
از نانت سلوک بوده که غباری و ملوم
ایشان نشسته لاعطا جلال والدین می [illegible]
واولو القرابة او که از برای یکنفس است که
خلق میشوند و نفخ روح میکردند و زنده
میشوند و اوست مقصود دلم نزول ولا دوا
در هر ظهوری باسمی ظاهر و در هر بطونی
و در اوج عزتی محتجب اگر غیر از این باشد
توان لا اله الا الله کفت و مراکز اینهی

لا جرم است که دلالت بر آن کلمه میکند چنانچه
این کلمه دلالت بر خدا و ند عز و جل میکند
ان کنتم شیئا لیس هم دلالت بر ذات اقدس
و جمیع وجود میکند و ما هو الا الله الا فقد اما الکلام
فی الباب الاول من الواحد الخامس فلما امر
فی بیان السجن طول بیان اکبر اول از نه کلمه
ظهور جسد من یظهره الله در او ظاهر کرده مسجد الحرام
بوده و هست و همچنین در نقطه بیان مرجع
شهود بوده و هست و هر قدر بتوان از نقطه
داد امر کنند را الا فی بوده و هست چنانچه
و سید میوسید علی نبی الله احد در شطر از
شطر ان از نقطه قرار کرده و عمل سلوه سبیل آن
کرده چنانچه الآن در مکه ظاهر است که جدار
آن استقرار نبوده بلکه جهار صنف زیاده
کشته و آن و مراد از این امر است که از مسجد الحرام
ظهور جسد او این نوع مرتفع کرده که انجا عمل
احرام تحریر کرده در طواف بیت او میکوید
و دار انجا ادید آنه و تکبیر او دارا نحو ضوی

و توحید او وارانی ارواح مدله و تحمید او
وارانی اعتده مدله و تسبیح او که در اول ما
محبت سرف و در ثانی هوای ولایت مربع
و در ثالث ماء توحید جمیع و در رابع تراب جمعه
متعالی کرده و کلمه سبق کل شی تم نعبد الله

الباب الثانی فی کواکب الخاص

فی ذکر مساجد الخاصة من قبل العرش فی ابنا الکه
لا یصف و مختص به در بیان که محمد محمد
جل جلاله باسم حروف حی من نظره ما کشید
که نقل باشد از وای حروف حی اول و در ابها
تسبیح و تقدیس و توحید و تعظیم الهی دارای ووجه
و در ابتها هر ضربه باشد ارتفاع و هستی صاحب
که در آن اعراض بوده و نیست گویا دیده شده
که بعد از اسم مستقر در آن ساجد لله تعالی که
او صفه که مثل کوکب سما شرق است و در ابتها
شده موشیف تحت الایام او و نما رکار ده و لجه
او و زنی که همین حروف مریکرده جویجه
دنیا که اعلام مقاعد خود اینا از ایشان متورع شد

کرده چنانچه در ظهور نقطه بیان کردند کلمات
احادیث قبل از شأن امامت در مساجد نموده نمودند
ایشان واکر با علمای نمی کرد حدیث بایشان داده ازما
کردران ذکر جمله مرتفع شد ممنوع داشتند
هر کس در ابتداء ظهور وجود در قلبی انوار ثبت نموده کر
در مساجد عالیه که از برای ایشان راغب شده بود
هر راقی شد ملکها از ایشان نزول نموده تا الکه
الحمد و اوضح نه اینست که حجتی بر ایشان بماند الا من
بیعت حجت این حد و باینمود و بجمع حجت از ایشان
و باشند که اگر دیدن بمساجد بشنه نازل شده بود
حکم نه اینچه ساجد و باشند ولی این خلق نظر هم
دلیل کرده و از این جهت است که حجت میکرده
نظر میکنند می بینند خلق کره حج میروند و
میکنند که اینچه در ظاهر حجت حرکت میکنند
چه حجتی و اینچه باینچه شفقت در سبیل
چون علما اظهار شد ولا تغیر میکنند و مال الله
اینچه اعانات واسطه و الله علی کل شی
و همان کلمه در یوم ظهور این کلمه حجت و

هست و در حین نزول قرآن بوده و لی بود
محی بلند و در آن امر بود قریب مثال دیدایست
که تعجب جاسیر از زمین و امر و بعد که از دو
خود قریب بهم بیرون باشند و باید انتظار میشود کل
میکنند و اگر چنان شد که امر و ز میکنند و در آن
روز بود پس سبب امر حال را چگونه علم کتبا
امروز می بینی که چنان عجب هست و همین هم
محجوبا نه امد محجوب در بهر حالی که از تحت
کار متعجب شده سیر میکنند و از نفس
بعد محجوب باشند که در حکم ظلال و نفی میشود حکم
نور بود خلق از روی بصیرت و شیء که از
حقیقت است تعالی الله ان یذکر هنا ذلک
فیه الکفایة الباب الثالث و الاربعون و الواحد الاول
فی بیان عرفان الدین و النفور و طی ابدال الکر
خداوند عالم خلق فرموده هر سیف را با امر خود
و از ظهور بیان قرار داده هر سیف را حد و کلی
و او نوزده شهر قرار داده و هر شهر نوزده
روز تا انکه کل از نقطه تحویل حاصل شود الیه براو

او که بود ترقی میکرده و در نوزده مراتب حرفی
واحد سیر نمایند و سهر او کذا بها و اخر العلاقه
و در نوع دیگر را امیند و فرموده و هر یکی را بها
حکمی قرار داده که مثلا ذیق و در این ثبت با علا
ما یکی در اعیان مثلا ذکر کنند و در سه شهر را
که اشهر تسبیح است خلق نار افلاک موجود است
و در چهار بعد که شهر تحمید است خلق ارواح
مکار میکرده که در آن رونق داده میشوند و در
شناه بعد که شهور توحید است می میرانند و به
موجود آنها نه مور حیی می ملکه مورد از توجهات
در اثبات و در شناه بعد که شهور تکبیر است بنیاد
بنید شد او بذ عالم عز و جلا استعا صیر انداز
دون آن مرحله و در ضلع ثابت ماند و سر شهر
اول نار الله هست و چهار شهر بعد هوا ازل
و در شش شهر بعد که در نفوس کار شونی جاری
از هوا ازل که او ممد است از نار الله و در شنا
بعد که شق تراب است که ابد ظاهر شده از عناصر
ثلاثه و در آن عنصر مستقر کرده و مراخذ شود در

خلق هم شکل از این واحد در واحد ند و شهر
اول شهر شهر نقطه است و شهور مجی در حول
ها نقطه و مثل او در این شهور مثل شمس و
سالو شهور مثل مرایا فی هستند که ضیاء
شهر در انها اشرق شده و در انها دیده میشود
الا انشهر انوا خداوند شهرها را تا سیما یعنی
انکه بها بها شهور در انشهر است واو نوا نظهور
کردانید بمن نظهره و هر یوی از انوا انکی از
حروف واحد ثبت داده و روز اول که ز نوا
یوم لا اله الا انتقرا است مثل ان یوم مثل نقطه
در میان که کلها از او خلق میشوند و بسوی او
میآیند و مظهر انوا در میان ذات حروف
قرار داده واو ا در انظهور عرش من نظهره
قرار داده زیرا که اوست شرف در این عرش
واوست منزل الایات زیان نحو اوست که رد
میشود و او الله عز وجل و اوست اول که
شناخته میشود و اوست آخر که باخر شناخته میشود
واوست ظاهر که بظاهر شناخته میشود واو

و او ست مالکی که بمالکی ساخته نشود و او
کمال از او ست و شنید او بالله هست هو او
و هر نفسیکه موفق شود در دوم او و صفت
و یکم بنده توصید کند خدا را در آن مال عظمت
از آنچه از سما تقدیر نازل میکرد و کند علی کل
شیء حفیظ مرة این معرفت بانکه در اسیهور
ازشئونت خلق است که کار نتی انشدم عرو فرد
حکومت است دون آن از خلق بیکر شیی در وجود
نفسند الا بمظاهر از تو نمر امیست که مجموع باشد
این بلکه لشند فهم کنند در دوم ظهور مجمعی مظاهر که
اگر الانکار او فی باشد نمیشد در وجود الا بمعنی
مظاهر را و در نزد انها شامع کرده اگر متکرا
ظاهر شوند تقیسی قطعی هذا ما سمع المتقی

الباب الرابع من الواحد الخامس

فی حکم تسمیة الاسما باسم الله او باسم محمد و علی
و فاطمه او عماسما اولخص و الحسین علیهم السلام حتی
اسماء من انکه خداوند از دن فرموده و عباد خود را
که تسمیه کنند نفوس خود را باسمائی که مدل برد و

مثل عزیز و جبار و امثال اینها و مقرون با سماء اسمی
که منسوب الیه حقیقه شود مثل بصیر حقیقه یا ملاک
یا جمال حقیقه یا نور حقیقه یا ضحک حقیقه یا جود حقیقه و
امثال این نوع اسماء ممتنعه و حقیقه و در
این نوع هم با ذکر الا با لاتیقاء ممتنع عنوان در
مرتبه بود و اگر چه ممتنع بود و لایت و جمیع
نحو احد اسم که دارد از اسماء حقه تجاوز نکند و
جمیع این اسم محض و علی اعظم کل اسماء است و اگر
کل امثال و کور توقیف نموده شیئا فشیئا با ظهور
کل شیء با اسماء الهیه و انه میشود که جمیع شیء
الملاقی میشود و او اسمی الا اکبر مثابر است
از اسماء حقیقه جلال و جمال علیم که یکی از سطور ما
ولی مثابر است اسم حقیقه جلال و جمال در این
بیان از این نوع تضییع بسیار خواهد شد حتی
اگر اذن داده شده بجلال که در حرم ظهور
حقیقت اگر درهم رسید باشند و حتی کمال
الملاقی شیء میکنند الا اکبر شامل یکی از اسماء
حقیقت جلال و جمال و اگر رسید در الظهور در ظهور

ظهور نیست واحدیت که کم خواهد شد تا اکمل و
کرده سما وارض وما بینهما از اسم حق صورت
میکند که طین بدانه علم ظهر باشد وا انسان جز
خلقت الا اکمل ان از واجد خلق شده زیرا اکمل
دوم توحید کاشف احد اوست در دوم
قرار داده مثلا اکر برابر مومن شنید در
ارض سماوی میکردند بنای که محل از خدا شوان
احصا فان شود ولا یزال از خدا طلب میکند
تمام او والا دوری شود و همچنین مثلا در طی زده
که کمال اشارات نوانی نعقار شود طوبی از برای اهل
کرد در جمع شئوناسی الطاوس نکشد اقسام حق
که بی احوال جنت گفت تو تا تو را در جمع سبحات
شود منزل بسد الا و اکمل منتهای کمال در حق خود تمام
شود مثلا این طور جنت بجوید که مادر
و همچنین از برای این طور مقصود درجات است
جنت ناری که مجرد بود بها بنا ثبت و امروز تکمیل
اکر بکمال آیات توقیت رسید که در امکان او حقت
چه قدر بها دارد و همچنین کلمه را تصور کن و کمال

مقوا ثابتان در ایمان نبوده است در هر ظهور باسم
از قبل آن تأویل میکرده مثل علم زوال در هر ظهور
علامات ظهور حرف داوند و مثل غنا ذو الکرم بهمن تا
و در هر ظهور ما را غنا احد وحید بوده دارند و هم
چنین شئون دیگر مگر علم علم اصل است و آن
مثبت مگر علم ظهور او در هر ظهور روح غنا فی
مثبت الا بقدر جوهر او و استغنای از ما دون
او و آن ظاهر میکرده الا اینکه بالقبه مظهر
ظهور ظاهر کرده شده است که شکر ظهور از
قبل را شوده که این صنع است ز واکرام آن
در حق نور ده سالکی شکر نقطه را باید که کرم
شود آن نقطه امروز او باین مقام و سنده
و همچنین اکر ببا دم شود امروز او یعنی باوجد
و سید ه بوده و همچنین الی ما لا نهایه شئون کی
خدا را و شکر که او را بهتر قبل که فرموده در هر
ظهور که او ساز شکر او که محبوب بوده او
و کلمه نبعث من یشاء الی مراط تقریبن و غیره این
امر اینست که مثل کار الی اسماء از اسمیات او اسماء

اسما خارج نگشته لقوله تعالی یحذّرکم مسما علی نحو
در اسلطهور از وی اسنیت کرده که قل ادعو
باشد نه سبعزان نه اعیت که عین اسم مجرد کرده دوام
در اینکوز قال رسول الله صلی الله علیه السلام بعید اسم
الظهور ناپدید شد و در دو ظهور من نجده که کفر
نیست بلا اسم اسما ناپدید شد و ولی اگر عین وجود
وان ثابت لا بدا وقتا سم اوست که کیونیت ابو
از مجرد وجود او طلق شد و الا نیست که اسم مجرد او
شود و الاظلال او ولی است در معنی الرتبی کرده
فانی میکرده حاضر دیدی مدد وم فانست بعد رجوع
باسم رسول الله که اسمی در امکان از اراده الابو
ناپدید شد و حجب ما بعد از مجرد وجود و که
کل شیء هو سد و بعد الکرم امن یظهره الله مثل
حکمت که صار میکنی ما بین طالع العلم از ان
شأن اگر کسی بها الله ناپدید شد و باشد اگر به
اوست که اول مراتب باوست بیان آورده او
ان اسم در حق در اسما و نفت میکرده و الاخر
فانی میکرده کانه لم یکن شیئا مذکورا

الباب الثامن من الواصل الخامس

فی بیان حکم اهل احوال الذین لم یصیبوا الایمان
وحکم رده ان امثال الذین الاعراف البلاد الذی
یکی الاعراف خطوا بار اکبر در هر ظهور حکمه با اهل
الاعراف است در ظل ظهور محمد بالی واشخو مثلا
در ظهور رسول الله خلق الاعراف بود کل ما علی الارض
در ظل او مؤمن شوند ایمان کرنده از ضعیف مسلمین
بوده و الا بالله او واقف ان دین بوده و در ظهور
رسول الله بوده صاحب نفس نفس او بوده و مثلا
بوده چگونه با شریعه علی الحیوة مثل اکبر دا اهل
ایمان باو شود که او وقت بر او مثل اول مثل ایشان
را کرده اند با او عطا فرموده بود از خود چه
و همچنین در ظهور من یظهره الله که هر نفس و مثل
مثل اول نفسا الا با ایمان باو و کل از کل کرده شو
الا اکبر دا اهل شوند در ظل دین او و انفس ظل
در حق خلق مثلا اگر یقیع که در سده اسلام
بوده و هم دا اهل اسلام شده و فاو تمره ایمان
کشته وانچه کرنده حجت در حق ایشان بوده

بوده همه الی الان در دیار ما مر درهم سیعی در ان منهور
حلال نیست و غیر موسای معوانچه با بیت یاشان آمد
الا اکثر واظهر در ایشان کرده که از وقت علاء الدین
و ایشان انچه مدا ونی با ایشان عطا مر بوده ادیم
واحکم و سلاطین هماست اقتدار در دو رخت و حکم
در بلاد حق که ما متمرد تقوی آمر و نهی شود اظهار
او ام حدا و نی انت تقرب بوده مثل تجار یکی در
قریات تجارت میکند که مرا یاانت کی سیهای قرض
خود را واشته با شند که ذلک از ادوات یا ند اصح نکرده
الا اکثر خدا وند تقربز قریابیا قتل دیگر معتقد
و با اهل الاری چنانچه و مدح قریوده که او وقت کار
رحمت الهی سالک خواهند داکه سیفرنچو احسن
ولی مدرسه الحاصل تا از اماظر میفرمایند واینها
تمام دارد و متدل بود میفرمایند و تقر علی کل شیء
ثم امنت که سامیان تقدیر حضرتی بوده که امروز دنیا
تار شود که ما اهل الاسرار واظهر دو دیکند بلکه
دو دین اسلام علم واسلام شد از انچه ظاهر شده با
رسول الله دو دهر ظهور و هنگام قسم با این ظاهر کرد

الحمد من الله هست از ذنب و الحمد و لطف الله
او که اکوساسان افطار کرده دین رسول علیهم
و سنت با وامر قرآن تمسک کرده بود و عاملی روز ماه
الاوق کلام بوسیع قرآن و دین حال که متبع صوا
از جهاد بوده ولی از دین و امر با ظاهر شود در
قرآن شده و که در منبر حق جا با امر و که در حوق
هر چیز اشرح الحکم استکرده و ظهور من ظهوره که
کلام با ترتیب بیان شرع باشد تا احدی از خود
بیان از ایمان با و خارج نکرده و اگر کرده حکم الحکم
من یومن بالله میکرده و هم نداد مقدور الحکم
اگر کار در ظهور من یظهره الله و شرح لجمیع شوند جمع
نفحه و در ارض ثمانی ذکر الله و اطاعت میکرد
با هیچ شخص مراتب شوند هر ظهور بوده که کار دین مع
او ست هر لمحه الکه در بیان نازل شده در حق ظهور او
ولی قبل از ظهور هر کسی قدر بحق نطق جو او را کم
او نطق جسد بیا محیط بوده از الحمد سار از سید او
دور کند و احتسام جسد بحیا او که هر کسی منشا
ورود بیا اختلاع در کار هو الی نجات یا فته و خواهد

یاقر ذلك من فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم

الباب الثالث عشر في احكام الخمس

في حكم اموال التي يوصل في زمان الغيبة الى كريمة من
لم يكن له حق او لم يكن له ان يتصرف الا ان وان عرف
الشيء فيصدق لطالبها صدقة من غير اذنه وان
ذلك يوصل او لا صدقة القاء من بعدها فكلما انها
منه الذي قد صوا باذن والبهم كل على قدر ما يكفيه
وان ما زاد ليس الى الفقرا ويصرف في الفقاء وان
نوى كل صرفه وكان الفقراء بعض الموجبين الى
في الفقاء موهبة من كثير اهم كان وعا لا سيما
اعتبار اكثر جماعة مطلقا مالهم كما است
بعضي بلا دعوي كه اعتقاد اسلام نكرده اند مالهاي
حلال است في نظر بود و هست ما را مبكر
مشرف باوراي ميكرد و اكبر در قرب بوده
او ملوك مالان سپرده باو هم كه در غايت
من نظر كه جهة در نزد خود ايشان است و بر
حلال نيست تصرف در او شرايط كه مال غير معاذا
حلال غير اذن او كرده و تصرف در او نموده و مال اكثر

اگر مدح فرا طی تقریر نموده انتهای او نکرده
از روای ایمان کلمتی لله هست و اقربیت خدا
نقطه مشیت کیست و انچه فلا از حق حجت خداوند
بوده که کی تولی کرده حلال نیست برا و قدر
قرا لی و اگر جا ده بکی مجری نیست اگر چه عالم
اعلا او کان بوده و تفریط نموده در حق
خداوند که بلا اذن او بدیگری داده و محیط
واحد هر دو در نادند چه اگر سابق او بحق
واثق بوانچه که خداوند در قران موعود
ما و عطا فرموده از دیگری و اوست محل از
نفس هنا لیکوبه بنا سبقی کرده و بعد هر کس
از نادرخیار وعده نموده داده والا همچه خدا
حق بوده و هست و کلا از عبد او هست که
خلق شده انما کونه و ما نشرفه و وجود کرده
کرد وهم یا انتم سوال کرده بنو او ما
سجدا الله الفا ذا الجمیع اکرده باو نفی
حیف سوال الذوا اول و اشد از هر عقلی فرد او
اکرایان درا و ماشن والا اهراء ان کرا تذکرت

یعنی هالک الا وجهه چنین فهم کرده شده
که هر چه در وجود هست فانی الله اکثر ما علی الارض
دهد خدا و بهتر است ز اینکه بروم قیامت شود
کرده شود از امر دیگر دون رضای محبوب او و در
وجه و غیر عالم مکنی نه بدل شد بقا بقا از
کرده شود و از قرار و فرو واسطه و شرح احوال آن
میگردد از اعلی گرفته تا ادنی خروج شود و هیئتها
فتح و نفخ شود و اولیاء محیطا سیر تاین هر
انجذاب و لا قوا و ست از موهبه محبوب او
اگر زیادا ما مد مرحله ها نامور بها میگردد اکثر
کل احوال انسان محیطا شود اگر محیط شامله
در خلق آنچه باشد در مشرق ارض یا مغرب آن
که آنچه است از مرغ در عالم اکرم مطلع شده
باشد و الا اوار تعالی آن مقدس است انفس الرحمه
در آنچه و هرچه آنکه در وقوع ظهور حق ظاهر
اعم ما علی الارض شیئ حاضر از او است که
در بیان شود ظاهر احوال آن حق الله داشته
که آنچه از اول ظهور است آن حاضر از موهبه

چه دنیا چه حیات و حیات بوده که وا پس
وا ادیان به او هستی خود و حقوقی که نقطه
از و اعلی و مقتدر بوده از او ممنوع ...
از عالم که ... کمال می‌کرد و ضیاء
الا او ز مراکز آیه که کند شیخ خداوند او
و هر شیئی که بای وصف در صقع خود رسد
او ست هر دیگری از ذروه علو کرده تا شیئا
در تو کرده ... در وقت ظهور و هو المرتاد
حرف و ادیان باید از خلقی که بهر او شده که هر
او معادل شود و الحزن کلی ز مراکز کل شیئی
با و شیئی شده و هم بین رضای او معادل شود
با رضای کلی ز مراکز کل شیئی با و خلق شده
قسم با و که از او در حق خداوند اعطا ... ن
و غیبی که یک اشاره طرح او اعطای است بود
خداوند از علا که کلی اکر با علی علو امکان خود
رسیده باشند ذو اکبر وجود کل با و ست
چگونه و علا کل ر ... و قال الا و هی من
حروف الجمع ثم الاسماء و الاشارات ثم البین و

والصف يقيق والشعراء والقرعي كلها علوم
ماهي تقدير لم يكن دريها ازجمله رسم وكلام الله
واكرايته لمي كتاب شتى قرد موشف بيان شود
حفظ نمود و متغير كردد فرق است و ايشان كه
بهاء او احفظ نمايند و بيار در نموده از نقل ما
او وحقوق خود والاذهر الهوية بود دانسته باشد
تا اكر سنت كرده در ماهل كلام كه كلام از كلام
باني ضيح مستقيع كرده وكان ميرود وكر ما
كه حق خداوند عز فرمايد وكرى تهاون را
ز واكر حد او امر او كلام ضلر بوده وحق وشهود
ولا هو والاباطه الا كريم الحق تعالى العظيم
في ان كنتم اذن لمن ذاب بالبيان فما تبين
من كلمتي من لم يدين بذلك الدين لان اذا
خرج من ملك حلا ونظام طالبين حكم
نسبة ذلك الدين طول بنا اكر موهبة
با هل بيان نعطا نموده كه اكر كلام ما بين الاوري
شيد اوند سبيل حب ها ونيل شته واذا في ا
كه تقطيع نيست از دون موشفين بيان در و صل

نسبت مؤمنین ظاهر میگردد تا بیع و شری
وغیر ذلك من انواع المعاملات بالاسلام اکرامهم
یکی از نصاری باشد همچنین کرم مؤمنی در حق
فی النور ظاهر میگردد اگر در کفر ناروا میکرد
بد او سبب حکم اول جاری میگردد و مجرم لطف
ظاهر میگردد اگرچه ضرر هم رسد کریک
دون مؤمن حق بر او از برای مؤمنی خبر هستند
از خبر کرد ذکر یکی که از برای فلان مؤمن آن
ظاهر میگردد اگرچه سبقت معد زده نکرده
تا اکثر بان حق مؤمن وحدل وبر اخذ داده
کرده حلاوی هر شی نیکوی هست مؤمنان بنا
حضار نموده نماز و ظهور حق بر شی بحمد الله
د جو و خلق رسد که مجوسرا وایشان زوال کرد
لطافت در طلب ظاهر شود دو سبب ایشان بحر لطف
جود او وان اشهدار دخرلم وسعتبا بالطف وانه هو
اکبر واعظم حتی ان یدل کریا یعتریه بنو ودر اذا لطف
لا يعترف بلطف خلقتهم كى الناس مثل الاعتداء
ثبتة

فی ان کلا نقول نقرا بآثار البیان وعن مجواد
نقضها فی عدد الواحد ثم لم تغیر بقول الله اشهد
ربی ولا اشرک بالله ربی علی تحقیق نفس
انسانا اگر خلق با اثر انصور کی شد نفوس مومنه
بان چگونه هر نفسی در حد ی واحد و باقی
و همین تمام آثار ببا اثر اینها هر کی در درایی
منوا هم خوش بوده ولیکن که خدا وند در او
فرموده بیرون آورده و لکن قرائت او و ارد
درج در بیان بوده هر قدر که او در
تلاوت بوده و کمتر از عدد واحد اذن داده
سر آن است که از مظاهر واحد تجاوز ننموده
لعل به برکت هدایت تلاوت آیات یوم قیامت
ایشان معتقد کردند و کلمات را اثبات
کرگی یکی حد تجاوز نکند الدال
هست که نفوس مومنه بقطره بیان سر
باد تجاوز ننماید از زوال یوم ظهور شود که اگر
نامه دا بیکرده کی یوم لکویند
دران متحرجند چنانچه امروز که

ظلم تامه

قرآن در هر حد چگونه بآن نظر در دین و مثا
میکنند و لکن در یوم ظهور ساعتی که بخواهند بیند
از مردم چو بکتب و حمد خود را اعتنا میکنند و در یوم
من یظهره الله تصور کی که این حجت را بر ما نموده
که او را لقضا حدا فی کند بلحقه حقه را سلطان
فرق کی و بکر عالم دیگری را تا جرد حین هم در یوم
مردم مبادرت کی و در یوم ظهور خواهی بود و میا
حجت خود را او متفرع و او را از کمال خود ممنوع
مکن چنانچه او در زمن مثلا امروز بهی در بیان
نگاهی میکونند ذاتی بان حتم نگاه میکونند شیخ
الاسلام یکی شهید یکی امام جمعه و همه این
اسماء متفرع هستند ولی از صاحب دیگر
اسماء او اولا شر نبوده محمد حدیث یوم ظهور من یظهره
الی ما لا نهایة بلا او در زمان خود ولی از منزل آن
محمد نگون صدور میکند که در حین نزول بیان
مثل حین ظهور اوست چنانچه حین نزول قرآن
شنیده ولی امنی قرعی کند چون امروز بهی میکنند
کل را بعزت او متعزز ولی حین قرآن بود کرد

و بعث و نه سال نازل شد و ظاهرات کی در آن
ضعف او نبود تمام شد والا امر الوصیع در دعا
مبارک خود محمد خان شوکه کورانست قسم بنای
اقف بر آنکه جاو هر کرده بوم ظهور من یظهره الله اگر
بلد آنه او او شود و تلاوت نماید بهترانست از اکه هزار
مرتبه بیان را تلاوت نماید قدر بی تعقل شود دیده بعید
امروز کار اهل و را سلام هست دوجه ملاحظه
نا بعید که کتاب الله هست ختم میشود و چون قسم یوم
من یظهره الله و ارضو رکی کرسیت دلیل بر بیان است
و محبت چنون موتنه میشود او اجل او ذات دیه اکر
کار شون منتج میکردد بکتاب الله واوسعه حقیقت دروا
کار او اشان سلام ایمان هست و اظهار او ان عالم
و نحو و صرف و فقه و اصول وامثال ان هست کرده
مومن بکتاب الله بنا شد حکم دونه بان نه ابها
یعنی فرق در تقربه است نه در شئون و امتنع دروا
در بیان هیچ حرفی نازل نشد مگر اینکه قصد شده که اگر
کنند من یظهره الله را اگر او بوده منزل بیان قرار
خود و اگر بخواند تلاوت آیات نماید نوزده مرتبه

از طلوع تا طلوع گفته الله الله ربی ولا اشرک
بالله ربی احداً که اگر از روی بصیرت گوید ملازم
دوام قناعت مصدق به ... خواهی شد
و تواتر کلمات ان عطا کرده خواهد ... ربی
من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیما

الثانی من الواصل الخامس

فی ان من کرر بکل شیئی اذا اراد ان یستعمل اسم من
اسماء الله سرا او جهرا او الفاظا طلسمیا او اشکالا
جایکه هیچ شیئی نیست ... الا با ...
دویم از او اطوار معنوی رشح کرده تمام کار
خود ... که تا فی الامکان او بالفعل در او ...
کرده و اوقف ... میکرده که اسم ... او ذکر
شود در حق او ضرر ... و ... او از ...
اعمال او اخفا و ظاهر فرموده که کار ... استعمال
کار خود ظاهر کرد ... اذن فرموده ... اگر
هر شیئی را ... اسم او یا اسماء الله ... خواهد
شود که هیچ ... در هیچ شیئی ... الا ...
ظهور ... اگر دو او ... ... الا ... ...

منتهى اليه و شهر جاه مسلك است و رسيدن او
مسند الاستواء و در ونت او الاعلى در دركاه
او الاكرم را چه ذكر كند بقول بالحطو ركند مهر
او بالكبر المتعال كند و او بصر ابكر طالبان كويد
يا نقل حطور دهند و اكر شوالله بذكر و نم كه
الابيع الاعلى ذكر كند كه منادون جامع او
او قول بيضر يا ايه الحمد اوا ده قرب و دور آتى
كه هم شيوخ را و ديع بيتو دالامن يطهره كه
كه بنى اسما و صفات الهى است ظاهر در عوم
ان شرح حقيقت هيچ ساعتى اظهار انتخود
نكند و در خود نبيند الا او را كه او قائم با وهو
و هست اينكه نواندا و در خود بيند بلكه
شاد او مثل از ايتت كه در مقابل شمس آخود
شمس را در خود ببيند و حال انكه شمع اوست كارها
يقع عليه اسم شمس را در نور من يطهره كه همين
شود كي از عالم غير كه ته مهمانيه عقيده كه
در او ست از شيخ شمس طهور او است خدا ظهور
او در او اكرم و لعبرا و ظاهر بوده و نحو احد بود

و دوست میدارد و میکه ظاهر کرده بیند
در خود الا انکه کل عشق او کمال خود دریافته
عروج نموده و نیست ذره طینی در قرب عرش
الا انکه او مالک او کنند از نفس مؤمنان از
خلق محو داد و کار مرا ملکی کنند امد از اشراق
ظهور شمس حقیقت او که بجز اشراق صبا او کم
ایات او کلا دلالت کنند و او اغنی بغیره ای کم
اکرم تعی عظما عامل و کنند نور ظهور جاده المنتظر

الاية العاشر الواحد الخامس

ان الله قد قدر اهیا لهم الرجال و الف و اولو القضا
یکتبون و یکفی فیها ماجاء ان فی لسان طی
انبیا برانکه خدا وند از برای هر بیان دو صفر
عظیم مقدر فرموده و بر اثبات انها راست کبار
هیکل است از هر واحد جالی که ظاهر او هما بوده
ادو او است و اذن داده که در لو نوشته شود
از انچه از نفس نقطه شئی کشته هر کس هر چیز
تواند از تشریع او اخذ کند که انچه در اه
نوشته شود او ان در نقطه ان تنظر عر سکه

مکرر در الحرف بالحرف و النقطه بالنقطه و از وجه
مظاهر با دایره فیض شمس حقیقت اذن فرموده
و انوار نغم واحد قرار داده و هر واحد بانوار اهل
کرده که با شئ بوده و قوله بان الله مالک السموات
والارض و ما بینهما و کنه علی کل شئ محیطا لا الکریم
صدور افئده ایشان شمس حقیقت متجلی
گردد لعل در یوم ظهور ان نیر اعظم دلالت کند
الا بر او و اذن فرموده ایشان اکما عجزوا هند
در او اد کلمات شرح از شمس وجود ذکر کند
هر چه در ان ذکر کنند قرآن در ان نفخ عام
مثبوت للحرف بالحرف و النقطه بالنقطه اکر چه نبی
دایره و ان تحیت که امیر المؤمنین علیه السلام
در ان ذکر اسما، ظاهره از کلیه حا بوده و در
نو منتهی و در القیوم و در ما سلطان و در
قد وسی ذکر بوده و از این جهت است که حکم
الاسیع الاقدس در این دور ظهور کرده
از رتبه نقطه تا هیم مراتب اربعه خلق و رزق
و موت و حیات جامع باشند و اکر الظهار

بوجود منتشر گشته کی ہما نماید مقاصد وجود
ملاحظه میکند اگر مشتبه گشته وجود الا تعالی جاه
شده باشد نزد ایشان اسم ایشان کلام ایشان
خلق عالم اگر است و چون که هیکل ماده او
ظاهر شد و از حسن ها بجا و شود لطیف
حسن ظهور نفس طرح کند در ایمان آن
حقیقت فاخر کرده که آنچه در هیاکل او در
نوشته شده تمجید اوست و تنزیه او و
غیره و ستایش او میکویند و اکر کسی نزد او
انچه خود او و ثمر او اظهار نکرده اند در خطوط
حضرت است یا بو قروالید چکونه در حق او
و حال آنکه نزد وجود خود را ابطال کرده و این کلام
لاوا بیت که کلام اهل بیان اند و حضور نزد
ذو اکه در هیکل حسن محیط و داواست و در او
داو حاضر حال است ای ابتدا او تو و اول او
انعطیه علی توجه کرده در حق ظهور ان شئ
و طلب قدم او ولی الیه کلاه و دعا و او لوالله او
داو یکا منقطع کردن اکرچه کور اکر ترقی نماید

حس سنین تحقیق نشود خواهد رسید بل تحقیق ابتدا
بل تحقیق یوم بل تحقیق ساعت بل تحقیق دقیقه بل تحقیق عاشره
از تاسعه و هر قدر که توان ذکر نمود در ترتیب او
زیاده نموده پایانی نیست و ما شئ بیرون نیست قرات
بلا لم یزل تحقق که سیماهیه الصفه مثلا النار و حرارة
مثل که نار منفک کرده و احراق نا ظاهر گردد و سیاله
منفک کرده و نور او نشود تکلفا نکند گرد و این تحقیق
و هم چنین تصور کن امثال مجموعه را از جوهر و جوهر کرده
تا نشی الیه حصه درود و نظر کن در جمیع شان در
کلام ان دو او و هیاکل الاهیکل واحد مثلا الکم
الانی اجر در قرآن محیطی در او دیده نشود الا
هیکل رسول نمیه که اکبر بود کبوتیت ان شدح
تحقیق در ایمان باو و مظاهر او و انجهار از قبر نمه
و او نازل شده و هم بعض نور در هر ظهور شاهد کی
بعض بعض اینجوهره و امن اکبر ساز ست در کره
که اکبر دو یوم ظهور من یظهره نمه در هیکل هر هیکل
او دیده شود ان نقطه از آثار محجب شده و کی
ادا ظهر است نزد او از خود او باو و انجهار سکند

قصد ايتمكدن الا اوزره الكعبه ده بعض اعصارده كيمه
ابن عمر رضي الله عنه بيع الا مركدر ان اتم نطوف

الباب الحادي والعشرون في الاحد عشر

في صلوة المولود والميت تكرر من تكرار في صلوة اليوم
وقيل بعد الاول خمسة عشر مرة انا لله بالله مؤمنون
وفي الثاني انا لله بالله مؤمنون وبعد تكرار الثالث
انا لله بالله محبون وبعد الرابع انا لله بالله محبون
ميتون وبعد الخامس انا لله بالله واصلون وتكرر
ستة تكرارات في صلوة الميت عشر ليبع عشر بعد
الاول انا لله عابدون وفي الثاني انا لله
لله ساجدون وفي الثالث انا لله عاشقون
وفي الرابع انا لله ذاكرون وفي الخامس انا
لله شاكرون وفي السادس انا لله [illegible]
[illegible] اسرار [illegible] عالم [illegible]
موجه [illegible] اوراد [illegible]
بيان ده [illegible] احكام الفصه واوده [illegible]
[illegible] ازن فريورده [illegible] ذكر
جه [illegible] صلوتي مرتفع كرده [illegible] تكبيرة [illegible]

اسم الله وان ذکر نشود لیلا اکل مما نیز و قوم
را ادراك كنند از جمله مؤمنین بمن يطهره الله
کرده و هم در جنب صعود او بمقام خود حکم
فرموده بشر بکرخ در صلوة و لیس یحا اکله
مثل کرده کرمت و اواز ها بود و درجع او
الی الله اوست لها یوم قیامت بمن يطهره الله
ایمان او ورد و شود مانند کلمه او را حجی نکرد
زوال کرد ابن امر نهایت و غیر مو حقی بن
جه بان نفس معروف شاسند و کلا معروف
چنانچه در ظهور قرآن شد از مرجع
حقیقت دو ایمان بان نفس حوت ثابت باشد
الا انچه ظاهر است و حال اکثر باعمال قرآن
عمل میکردند و حال انکه حکم دون ایمانه درحق
انها در سنه اسلام جاری گشت از فوقها
نفس در نقطه بیان هم جنین قسم تصور کن که هر
دا نظر در یا نشد بیاد از دوی تعبیر حق بار باشد
با ین جلاله اعمال دیگر زیرا که ان نفس است که
بیده کلی از اوست بالله و هو دکل شیء

با آنکه چه کم نفوس که از حیث ظهور ثمره بیان
نظر بعرفان خود نموده و از آن محتجب گشته و جا
عبدالله کل مکلف بوده بانچه کل مأمور شده اند
و در ظهور ساطع و ادنی سوا بوده و بعث
کرده بنوعیکه کل مؤمنند با میرالمؤمنین علیه السلام
و اسطه آن است که خلاف آن نشده و در دوره
او بوده و بنفس خود و الا اگر چنین نفوس ملک
اسلام می بودند حال آن ملاحظه کرده میشود
شده می دیدند حیا نموده اگر که حد او بعد
کنا ده و مؤمنین بعد از اسم حق او اوله
محبت بهم رسیده و این بواسطه نفس نقطه بود
که اگر او مرتفع بگشت امتحان مردم معلوم میشد که
مؤمن خالص قدر از که بیت اعراض است از ولی مولاه
از دوای ثمره که اگر در یوم قیامت و ابلاغ کرده محمد
نکرده باطل کل اعتقاد نموده و لی در یوم ثمره ظاهر
کرده چه قدر صعب است بر بعض علی الاولی که ملفی
که عقدی قلبی ندانسته داخل در ایمان بعد و بعد
انچه کرده امیرالمؤمنین شیئ خود محقق نکنند و باد

و نادیع کتب طلا و عرا و را نزد کلاردیع را اکرتوام
داری مستقیم و دران طلا زری بود ماده قوی
و ما لا انکه او ور سلطان و او ده رو معقل درا ذکر
دیگر ایشان شود امتزاج اخلاط ده هر طور
طی ارد و او تحقق کرده نا طر انجمن مرا ذ معجز میکرده
که او وقت او در این جهر اکر حتی اللادوید احد
در دست میکرده با و او را ایها الوی سده مرا
که او مع است ان ماییف معاد ما یبدلا و اری محبوره
و در حجر العراقیه بوده که در انجا نام خدا
قسم نظر بده و متعلد بما رکان کشته که حادث
کا ستقید را و که رسید که آشوب تمام بعد و ان الی الله
قال الناس لا نفد الفرس الواحد
فی دوق الاموات فی الاحجار المرمر و جعل خواتم النقش
اید بیم طوا اشار انکیون ابن حسن طالحوهره
ان حسن طالب و ایشان حکم میکرده ایشان محکوم
حکم میکرده و الاوان که منعقد میکرده اشکال او
با نفس مر نفس فیاد ایشه است که خط و نداد
حقه انکه حرف نخند بوده حکم فرموده در حق ان
ابتدای حفظ او که ایشه سبب کرده او کرده بود

واو دنیا بیند و او کجسد ذاتی و عرش خود
نااهلست و این جسد و اکر عرا ایر انشاهد کند
کویا او هرمز کشته و اکر بعد او را اشاهده کند
واو دنیا بیند اخرت او دنیا بیند او انجمد است که امر
بانتظام و احترام آن نهایت شده و اذن داده
شده کرده طور با الحجر بیشمار است و کرده کرده
کرسی کر و جسد ذاتی باشد در عرش خود که
فرماید انست فخر این کذالک نبی الله علی من یشاء من
عباده انجعوا المسی الیوم واذن بما تحققوا از
عشق داده شده که از مرکب به منقوش شد و آن
و آن جسد ذاتی وار دنیا بیند و از ناو محی و دو ظل
و در مستقر باشد و حرکتی و بدان باشد حاکم
اسم کند واو منقوش باشد الکه از نو سیوم
و حالتی بحین و در آن نجاست و خلد و ند که او را
داخل در جای خود فرماید و از عضا و هم دخود را
بآن کرامت فرماید که دانی شود و من اسدیت
حدیثا لوالم بالله واما ان یعقوب فرموا الیهم الکم
چون چه و کار خود منظاهر نکر بیکره و که غم

نزار ذکر می‌شود در آن و هیچ عروج نزار اول
و بعد از محراست یا الله ... صفا کمد بود
هست و سن که او وقت اسم صد در حق و ظاهر
لطار در حق خود که در حق جاد جوهره داشته
منتقر کردند و حال او بسوی تکرار او که
بعد عیسی بیا بامر الله کان عزیز سمیع

الباب الثالث والعشرون الراحة الخامس

فی بیان کمال الوصید للامرار علی الحق ابناء
علمی ابنا ار الکرچیج علی بن یتیم در حق عباد الحق
از ابن بوده و بیت که اذن داده ایشان ابعاد
خود و تعلیم ایشان فرموده تسبیح و تحمید و توصیف
خود را او را ذن داده در وقف عمر کار و سبوح
متقصص و اقرار و صل بیت حل و اجلی و امر
و ای اوست و ازل سبط العبد و حرز و یحی الیها
حب عظام اسما و امثال او و استعاذ از الحضر
بن استد و بعد از رد مجموع او و اند که قضا داده از معصیت
و امر باید که کار ارسا مند من عطیه کند که اکر بسته
نقل کرده بعد از او حال است خوا و اکر سن در حال

وحفظات با وراى اوست كه بدان سبيل الى من يظهره
رسيده و احسن حظ الطاعت ذو الكرامة ظهور
تا ظهور قبلى مبين است و حفظ بينهما بود كه اينها
از هر شى است ولى شئونات وقت بوده كه الحاد
بالله ظهور حق شود و او محتجب ماند يا كسانى كه بود او
نرساند كه اين امر ظاهر است كه در دو ظهور حق
بنفى متعز است ولى سبيلى كه امر اعتزال او از
خود آنحق است از ظهور قبل او كه در ظهور بعد خود
ظهور مبين بعد از جهت ظهور خود مثل ظهور [illegible] كه
كه ظهور حجيت را منفى به ظهور خود ذكر بوده و خود را
با ظهور سر و ظهر بوده و الا نسبت كه اظهار
بانفس [illegible] اثبات ثابت شده كمال بالنسبة [illegible] كرده
و سكنت ولى يوم ظهور اخذ [illegible] اسم
اكه كل در معنى [illegible] ميگويند و ميرود
و در اسفل ظاهر ظاهر [illegible] كه با امر قبل او وانى
ميگويند در حين [illegible] ميگويند ولى ظهر [illegible] كه
على الله است در [illegible] مستور است كه [illegible]
هبا مستور ميكرد در حين ضم كان و [illegible]

نوشت و شهادت از نوای خلا بو مدا ست چند
داد و خواهش کرد که لا اشرك بالله شناوت نموده
نفوس خود مان مظهر شرکا است که نفی کرده اید
ملتفت نشده است که یکیه دین خود را با ملائکه
و شعر شکر و مرخم بو خود نموده که علی که سکینه از
روی بصیرت باشد لازم قیاس و انتها ما
و مانند که بین این که در بین الله حق ولی بالحق
به النقطه و بین ان الی عبد است ولی ما بین الی
نظهره نمیجه با که عنوان بدلی یک یک خو سکنه
او را اولی او خود را تمام تمام اند بمجمع که دین نظر و تا
ولی مجاهد او نفوس خود مان ماهی سکرد مثلا اکمل امره
ال مقدار قران با امر قرار او بجا سکنند و او محو امر مجمع بالله
با وجود که مجهد او امر قرار ال شاهد مثلا سید خواسر و ولی
ملتفت نشوند بدان است که انها هم که این کلمات را
می بینند ملتفت شوند بلکه بجا آنچه بچه میکاف
سکنند که او که خود را مقصد جو ولاه و ولی
همین نفوس و در حر ظهور بعد و در آخرت انتظر
با علی درجه ان رسیدند و ولی با ز و او مر خو را ز جم

جنود و احمد بصیرتا انهم تعقلون

الباب الرابع والعشرون في احد الناس

حتى النار والهواء ثم الماء والتراب ثم كان ... ثم النطفه
وانا دهان مانند دکرلیه عطر سنه و ستاره ... دنا
بعقله النفس و ما يتقد ركيبو ... ثم على من عبد الحق
الذين ما اظهر وعلى ما سبب ليهم ثم ما ول ... محمد
اعلى ذلك الدنيا الا ... اهل البيان ... صحيح السنه
عليهم وانبار الست اليهم مظهره ... الكبير اله
عالم از خدا وجود و امر مظهریت مظاهر ... وه
فرموده کما كان علی ما علی الان ... احد ... سلی
و یکی از افعال ذات ... مرتبه ... التجوه
از مظهر او گشته که حق و اینچ امر ... مظهر است در تعين
شی بلکه ... است ... امر ان شی
ظاهر میگردد که ... کلام او مظهر است ... مکو ... حق
... او که ... میگوید اگر ...
خود هم حکم میکرده ... وانان واو ... وجود
او شد ... لعقیاط او ... اسم لا میکنند ... مرکز
میگردد ... که کلام او مظهر ما است و ...

را نفی میشود که حکم لها روکن شد او ان مثل نفی
کرد قبارسد التصدیق بر را اختیار میشود و سوال لازم
نموده میکند است مثل این حیوان اکرام
جواب هم لا ونقیض آن از ان الحیوان مرحیث
مر باند ولا ایضا الحرکت یکند که مثل او باشد
فرموده باین حضرت انکه دلیل باشد از تولی نظام
می خصوص گله و اول آخر اولی که نظر میشود مراحل
نماید اگر چه کور فرای میکرد عقد امر ایشان میرسد کرد
بیان حصه اوست عالم غیب اینا واحضا کند که از حضور
محمد تماشد تا وان امر وا ودما ارشد الاحشون
دفی و در هر صورت ده عالم شده جواب مثل انکه حضور
رسول الله که شد حرکتی را اعادت ما سلام میشود
سون او اواده وی نظر کی بجر و کہ این شون دو نظر
ان واقع میشود که ایشان او باشد است که کچون تال
کرده و از سید محمد باین الکریم میدن از اولی کوچک
نظر با و مو ف کت شون و نفی و وجود در حضور
از اول او رهت و الاخلاق میکرد که لم یکن من قبل
شیا دنا العمری که ظاهر است و الا بیان است که سید اسرار

حب او را اظهار فرمود تا بی عیب شود که از جمله است
هایی قدر که عطا اندازان دو ایجی شد شوی که محبت
ودود او باشد ظاهر میکرد و تا از اسم جمله است که
و شتوی مرتبه که الله اظهر و سبحی خوانده شود تا هم
بهم طلع سبب از غیر اظهار یان و وصول آن با اهلیا
هم نجم حقیقت سبب در دوم ظهور او و کمال آثار او
عام او بوده است ختم شمس است ختم ما بنیاد کرده
که کلام انبیا در وجوب است که صحیحه آن باشد و در
از وجه باید و اسطه سلاو از آن سوال از او ان داده
و صوت و ولی در وجها الاحد او تند دوست میدارد
مظهر برای جمیع شیء در بیان لطیفه معرفت [illegible]
و لطافت و نظافت و بیان حیوان که در نهاد وی واه رود
هجره که در قرآن فرود اشته شده و خداوند در بیان
میدارد و نیکو شاهد شود دون ذریع در نهاد او
میدارد که کار با بیان اظهار در سوی و مسجد در وجها
باشد که نفوس ایشان در وجود ایشان کره نداشته باشد
چگونه و دیگری را سویت و نفس [illegible] اکر
ودود او باشد منزل اسبابی که او فرزند مادر بند و

آیج واستحسان و امثال اینها که اینها از مرئیات
که مردم در سعه رحمت خدا باشند لعل یوم نحو
ق شاکر شوند ورا و احکام قرآنیه اسکرا از عواقب شر
امتثال کنند و بماز نموده الفاظه کنند حقیقت
و محقق در پی بروا کنند چنانچه هر کس در کو قرآن
قرار داده انبیعی را مشاهده نموده که اینها مکرم احل
ست ظلم شود و مدعا را عاده فانی و مرایی شود ند و
همچنین در کوریان هر کس بوده بنهای که این اینطلا
مشاهده نموده که از موای یکسان حرفی مروج هر آینه
نوشته وطی دو معانی تصدیق خوکه اساده بن ازین
ثابت میکرده اگر نوشته بود ضرحه اخته ولا بود
و حال آنکه خلاف مرجع نوشته از حرجا خود را
همچنین ارشد و مورد باین تصدیقها کنند که مشکله همه
ملتوی میکرده الا و هشتکی مضرب شود بابان حیله
دو پیش علم همه اصول تحقیق با نصف هر ارشادا
سکت که کار شود تا مر امتیاز اور بوجود را احوط دادن
ول در ضد قرضه او ایام را و تا امر سکینه الاکیش
تا امر و جود و جود خود را باطل کرده در دین الاتعابیه

دو کس بکر کل ترسیس کر اسرار دشنا از عجز او ابا
سیکرد که سکت آنچه کتم چیا بسکند از ذکر او ای
پیان نکرده آنچه لعا قرآن کردند اقوال بهر حال
عروج نمیکنند در شان رضی جوانی و ایح شود کر
منزه شیئ نوسالند اکد نبغ شوانید و ساسند
در ظهور شوکت بکسند آنچه کردی شما را بو باده جهد
حنت شو الغیب و سبق بکل و اکر کمی اکر کسی
در جمیع حال از من رضیتند و واکه او شیر حقیقت عفو
او شا است کل منظور آخر تقدیر کر شاهد شود تحقیق
دون انها حب شود دالاز او لطراد عجب در حضر شود
او را دلطر ده ابان شود فر ایس و شنکد او در او
بصر او اکه شود حر شود چنانچه در حق جراد در ان
قاست شو سکه از اثبات مرعی نظ الحرکتر بود در مقطع
معنقت الغایر العراد ابا بامر شود و حال اکر بولی در حن
و بکی در وصف او ند ما است که کی او من شود او خزاین
تعالی وکنه الباب الخامس العشرین والمائة الثامن فی وصف
فی ان ماء الاعلام یخشون قد ذکرکه فی الکلام نحو
انها الکلم [illegible] بدانکه [illegible] کر [illegible] بجای [illegible]

باو شود و اظهر دلالت بر او میکند از نصوص متعلقه در این
از نص جواد و میکرد کلام احمل و عدم دلالت او بر استظهار
فرموده و از آن تفکر داده و لی درست و النسبه و
که لطیفا از او ودیعه‌ای که لا ظاهر بسا ارشد و در مقام
فرمایند عن و غیر آن است که در تحقیق بر اظهر اولی
دون شط و طهارت نکته که اضطرار او بوجود
اولیه الطاهر میکرده در حرج الاضرار بوده که جمیع اولیه
حکم غیر طهارت شود که الا که حاجت میکرده از ابدان طاهر
مطاهر حی در بابی الطهور و حرفی از اظهر دارد در
جه تحدید قرآن تطاهر بوده از حکم خدا اصله و هو
بدان که بوده غیر حکم طهارت بوده و حال الاکثر
طهارت نفوس بوده و آن از مرکب وجود ایشان بوده
در ابا سیکه بوده در عنایت بوده و چی که مرحوم
اهل را در حیات رجوع صاحب نیز از امر غسل ما ذکر
شجره طهارت باو سبب بوده و حال الاکثر
ایشان در شق با اینی در حق قرآن که الحکم بوده
طهارت است که از حکم در وجود تجاوز نمایند
احتیاط و حال الاکثر اصل بر وجه که مرجع باقی
ما دامت با الارکان در حق الفرض اولی باطهارت

في ان الله ما لم يكن له عدد امارات الفجر شرعه
يحضر في يده هذه وان حان ما امر اذن من الله
تعالى فان ان يكن الا ان يطلع الشمس من مغربها
فاذا لا يحل عليها شيء ان يرد اليه عدد الواحد
لا موفي ذلك ان يتملك والا لا يطلع بعدا احد
من احد يخرج من بين يدي منه لم يكن له عدل
فاذا قد حق عنه فضلا من الله في حضرة ان كان
فنا منه من ذلك ولا يلزم لان امر قد اعطاه من ملكه
من يطلع لا يضطر حضك وان يضطر قد عفى عنه
فضلا من الله انه كان فضلا كريم لطيف بما اراده
اعظم چه بیکر خط و نان دوست هیچ دوم کرده
اهل بیان ظاهر شود چه ایشان بیچی بعیاع
هرچه ایشان در مقامات معرفت یا اصول
یا فروع یا ظاهر یا باطن یا اول یا اخر ترقی نا
تمرله نمایند در یکدیگر نکنند زیرا اگر هر کس حال تر
در بیان شد هو حقست در هر مقام که اخذ
هست خوبست واگر نفسی در بیان در نقطه
اهل بیان کند واو را واجب نبود نبود ومحتفا

متقال از دهر بدی کند جوی من ظلمه ولقد
فرا او وکیر اخیر بدید که از او مطالبه کند الابا د
بلکه با این خود وصف وضعه او تعلق میکند آن تعین
حقیقه محمد احد عفو میفرماید محمود اهد احد یکی
حرا بنما او وصف از این نظر عقب که کسی حرت
در بیان کرده نغوکنه بلکه کرده ای بیان والا
در بیان هر کسی بقدر مقام او ظاهر است هر کسی
در هر موضعی که صلا کرا از وا عضد است مجموعا
در مظاهر خود جمله کسی که در ادنی مسئله فرع واضح
و صبر کسی که در اعلی مسئله اصول واضح کرده و لعله ادم
ظهور کسی چون ذکر حجت در مخالفان نیز ظهور آن
نکرده لعله کرامیوا سطه اظهار بیان در یوم قیامه
حلال خوشند و بعد او کرد هر کرامه ایمان است
مجاز باشد و چون که او مسئله به لبی کرده شیء
خداوند از این جهت امر فرموده که هر شیء در ظل
او باید حق رسد از برای او باشد و ما دام که
شمس حقیقه مشرق است و کسی حلال اول بعث
الحمد که لا ثانی و مسئله اعطلان او لا ومازاد او

ادای مظاهر و احد از لوا او میخ هر چه او دائم
شده و مومیخ که از قبل خود او مستهلک نبوده
تا که شوند مجبور خود در آن حین ظهور و حین
حلال مشیر که در حق جمیع هم هر ثانیه حصر دارد
الله و اکبر دو کند بما الله او ابحر از طلب او بمقام کمال
و سیده من کلها من یلیع الی منتهی حق من عبد
اذ فوق ذلک من اذن له من جوده قبل ظهوره و من
یوخر بالترتیب یوم ظهور التی ان یمنع حکم لبی لم یعل
علیه حص و نبعی شیئا الا من دحب کان الایقن
ان محبت من احزنه من احد ان منقوق حینه و اذن
داده شده از رواق سالی که در یک حول یک مستقر
از او ظاهر بگردد که یوا و شئونا شد تا اکبر کلار در
سعد و سمت و مستقر شد و هر وقت که تا الله شود
باید در حال ظهور و دو کند با الله او هر کسی موجود
داشته که اطاعت هر او وند نماید در امر او نمود
شود کدام هر از این عظیم تر است که ملوکی با الله
با الله خود مفتقر گردد این منت الله از فضل او کرده
داده و حلق خود والا او مجمع طلی خود ده از ما سوا

خود کلا از مجرد وجود او متعلق شد و هرچه در کشف
فضل و عدل او هستند ولله ما في السموات والارض
وما بینهما ولله محیط بس […] ان نفعکم منکم
از روای غیر او منع میکنند بلکه جمیع نفعی که در جمیع
منهم احد حاکم الا از روای خداوند الا و انکه
محتجب میکردد بود در ظهوری عرفان و رضای او
است که باطل میکردد انچه مکان نور الله میکند و
الا […] باطل میکردد از ملک خدا […] مردم
ولله است کاشف […] از این […] است که […]
والود […] اوست و از […] نصح […]
چون صاحب […] کنند و اورا در […]
در […] محتجب الله در […] باشند که اگر
محتجب در […] علوم حکم میکنند در حق
ظهور رسول الله محتجب […] و اهل […] بوده
و موعود ایشان بودند […] ظاهر
چون محتجب […] اهل […]
[…] که […] باشند و […]
[…] باشند و قال […] النقم

شعور کرده بود و هر طور حق سبحانه تعالی قلمیان
اصطلاح و اجتهاد خود در دین خود محجوب باشد و منظر
مت سکن ارد و هر که خواهد جهل است خود که
کرا آن جمال است خبر خواست بر جمال و بدان هر چیز
ذو اکر هر چه که باشد او پیدا باشد که با هم چیز بود
و صفت و هر که او باشد و هیچ نباشد خبر ذات او
منظور بوده و صفت از ذات او و در صفت انجا
و صفات شده خواهد رسید ذو الکمال جهت ذات
خلق کل شیء عرفی کتاب ما یکون در امکان است
در او خلق سیر ما بد ذو الکمال او بوده و هر شیء
و بکل شیء محیط و ما من اله الا الله و انا کل له عابدون

الباب التاسع والعشرون والاسم الخامس

فی ذکر الواحد ... سبحان مذکرات ...
و تسعة عشرة ... فی یوم الاول ...
الی ان یقضی ... فی یوم التاسع و العشرین
... اکبر از ...
... بوده هر ... و ...
یا الله اعظم یا الله اظهر یا الله انور یا الله اکبر یا الله

باسماء الهی نوع کلام محتسب لطف قوم فیلسباء کرکه
تلاوت ایدی اسماء مقدسه درج خطیه ان مرتضی
ولطف قدیم تاوکرده و قوامن حد ایدر بهدایت حقیقی
هدیه کرده ایکه ایدی اسماء ایجاد و الواد الا
وان محض کرده و اکرسلا ایدی اسماء سلاکیو تامر اله
علی ید نعت حقی قسم که ایدی حروف دلال مکند
وایکه حدا ومن اعظم ترا ز ایسه کرم وصف کرده سوده
هین قسم ایدی کیو سلار دلال مکند و ایکه حدا ول
اعظم ازا ایسه که نعت کرده شوده الفیه که حرو
واحدا ذمن مثال سجود عالم تمایل زوا سفلی او
والواحد و حروف زا در ازل شوده و قبح واتحد
اکان مکی خلق اوست و حروف و اعل دلا اسماء
اوهستی و خلق او کرد انهادین ه عنود الا الله
و حدت وحیه ه و در مقاسکه انهادین ه عنود
خلق الله هستی و در مقاسکه دیده خود در ذات
دیدن نمود الله نور او قحروف مبدان تا عکد
متعون کرد انهاظ نور الکرم فلق کسی شو ایکه
ادراک کسندا تا او حروف دو کسی در نوابه

اذا اقرار جحودت ايتان ويره وهت ولي نحو
ايتان برابا اقنع ايتانت كرد لازم تكفير
الا على الكفر وحده از انجمه دروى تسبيح وتحميد
وتهليل وتكبير خلط وبقى عالم ايتانوا اقرار دار
در دميق تكبير تهليل يا ايتان كرحيق نظر نحو
ميكرديق بلا حميق ختم كرد در حروف الله اكبر
نفي الا الله را دوان كنونشان هم شاهده ثبوت
الا على الخلق لله وكلّه در عاجزون

الباب الثاني في الشرط او العدة الثالث

في البيع والشراء اذا تحقق الرضا منهما باي نحو
كان ولو كان بنفس العطاء يصح العطاء البيع والشراء
في صغير او كبير يجوز الشراء بلا تعيين ثمن
يا [illegible] الشراء والبائع وهو الى الاجل
على جعلها وان يتفق على جعلها لم يجز الاكثر
حل اوله اذن قرموده در بيع وشرى تحقق رضا
بينهما اوله اذن فرموده صغير وكبير جو كري حيق
نقد كرد استعلام رضا شود از طرفين بيع و شرى
هيچ ميكرد دريان الكرهية بالمائرة بالفعل

عالم باشند و اذن فرموده خداوند تعالی را در شرع
که واجب است امر و نهی ایشان و و انکه متابعت او
باطل در بعضی از امور قرار دهند تا انکه کار بر معنی
فضل و رحمت حق شاکر باشند لکل در دو هم
حق در جمیع امور شمس حقیقت و شرایع تا دو بان
و ضایع او و نفوس خود ایشان را جمع کردند لکل
فکر فیها الباب التاسع والاربعون في العالم
في بيان ان المثقال الذي هو عشرون قيراطا التي
عشرون من الذهب عشرون دينارا و نصاب
خمسا من الذهب لدينار ومن يصغر لم يكن عليه
شيء ومن لم يكن عنده عند الحول ولم يبلغ مثقالا
على عدد حروف الطاحين اصل المال خمس ماية
او بعض مثقالا لا يقال ذلك فاذا اصل ذلك مثقال
مثقال ذهب خمس ماية ومن الفضة فوق ذلك
البيان لم يجاوز حد وحده وما اراد ان يبلغ الاوزان
باقي من حد بر لما بين الله فيه من حیث نظر
بل الرسول الکریم علی اسالی انکه خدا وند بود
ما الى خلق و ملک بود و از انکه ملک او در شرع

عوض نباشد اندراده واینکه گفت که یکی دوی
ایشان است در هر دوی ایشان هر گاه بگوید
که شرح عقد ارائی از باشد و چهار مثقال
که شش و واحد عشر جزء است و فی موضع که
نوزده جزء است و اینکه از هر مثقال دو جزء
نوزده بود چنانکه باشد دینار و از هر مثقال
نقره که نوزده بود است چهار دینار [illegible]
حاده شود [illegible] ظهور [illegible] که از
مجموع او شش گشته و آخری وارد اگر
شی اگر [illegible] باشد واین از [illegible]
ازولی [illegible] که دران [illegible]
اول [illegible] مشهور است ولی از [illegible]
شهور [illegible] داده [illegible]
وارد [illegible] از [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
جمیع [illegible] از [illegible]
شفعه اگر [illegible] باشد
وجمع علی [illegible] اگر [illegible]

باتمثال الحرف در قطرات یا اشده انسکرما
اوکتدن اظهر میکنند و نوع ظهور اوا شتی وانقیاد
کاشته و دردشت فی اوتا علمکتب قطرانکه
امروز انظر ما علی الارض اوسنت باسم حالن شرا اولنه
کر در هر ظهوری باسم نبی انظهور ظاهرکینه
میکنند اظهر میکنند ولی ظاهراست درانظهور
که کار ظهور آن قدر او شیخ است که دایم سنت اکم
اظهر از شیوع ظهور قبل او ظاهر کتب از شیوع
ظهور قبل قبل او نکنت اکر انها تصدیق نکرده بود
هم و شیطان او و اردشتا دردره ولی از ظهور ما
انشاد ظهور قبل او ظاهر است و اکر اعمال
اورا اشا عدن نامیت شرع نیمرکه درادا
معبود نبود موشیتی انجی اداق تکلیف نبود در
تواضع نبود اکر حمد در استظهور اکر خواهد
حرکت کنه ازنیم ما علی الارض مشغی میکرد
و مستظلین در ظلت نبود نیت کل ددر و ارجعو
بانان نصرفرمایند زیرا که استقیم از نو اعمل
ما علی الارض بوده و هست که اکر ظاهر در نفرح او

کداینه کل مستغنی شوند و اذن داده شد
که مقدار هر مثقال ذهب نوزده ظهور کرده
و حکم فضه و بها هر دو بایسته ظاهر است
امروز و اگر خواهیم مرتفع نماییم کل را آسوده
شود که برای مصلحت موقنین بیان مرقوم و
متعلق کرده تا آنکه کل در سعه فضل و رضا الهی
کرده و در احکام اسرار حکمت فرح اولوا الافئده
محزون گشته که اگر کسی از روی بصیرت نظر
کند اسرار و نصیحت را بیابد مشاهده نماید
در مقام که هیچ امری نیست [illegible] در مقام
خود در این حکم بیان فرموده در ظل ما ینبغی
داخل بوده الحکم الی الله [illegible] در این حکم در
بها و ذهب و فضه امروز بعضی ظاهر است و حل
بعد ذکر این حکم نمود و اگر مرتفع کنیم ذکر آن
نماید که بیست و هشت نموده [illegible]
از احمدین در [illegible] بیست نموده [illegible]
از آن اگر حکم بیع و شری شود کل این الزم
باشد که نفسی در سبیل حق محزون نگردد در یوم ظهور

ظهور آن لطف در حقیقت ظهور امری واضح شود
که خلق آن را کرده در ظهوری که در بیان حکم
ایمان و ایقان حیدرا و کلمه جهل ی من خرا الی
مرا لطحی نعابن هیج شی از ظهور او کلمه اعلی
شوده تو دهو حقیقت و هیچ آثار او اشد از تجلی
از حد ذکر که و قدر ی ظهور حق شود
نفیه حرجی باشد که تو دعا العباد الله و ایام
او و کلمه تفصیل و التفقه بین الحق بالحق و انا
کل من قصد الباب الاول من الواحد السادس کان
فی نظم البیان توین علی تصغیر حال یکبس فی الاثم
الاولی الاولی و الاربعة المثانی و الستة الثالثة
و ستة صور العلیه و انا الابواب فیکل ذلک
الی الستمائة و ان تکونن من کل امعنی حقیقة و لم یکن
من انفلعی و الظل غیر فی الاواد یکون
کیف شاء و انا الیت لا یعجز نا و انا الاعمار
محبت علی ابا آثار اکرم شی ... وند جمیع
الا اصل ال ... یک الکرکمار ... باسع
الکرم اعلی در حق او اعتق ... ابا ...

که مناسب استطراد است با منتهای چهار طرف دارد الا که
نقل مرتبه اول او از اطراف زیاده نشود چنانکه
در ادنی جنس چهار جنس باشد حکم او است در
مواضعی که آن اعتدال را ظاهر کرده و ادنی هر نوع
جنس در هم بیان و آنکه از نوع ده حکم نیز
نکرده و در کمال با منتهای اعتدال و نظم و ترتیب کرده
که اگر کسی نظر کند در اطراف هر نوع از اول آن تا
منتهی او یافت که استقامت از نسخ وی در منتهای
مقام اعتدال است که ذکر رفت و مثلا اعتدال
از این جهت در هر جنس نوعی که نسبت که با وحدت اعتدال
موجود شود که استقامت در هر نوع حکمی هست که از
نازل شده و در اول و هر چه در ثانی امر شده و
بیان محقق اوله الطاف و آثار وضع میکرده
و اگر او نسبت صحیح طبعی و بعضی که در کمال
نکرده الا در کمال و در حقیقت نوع الطاف
مناسبات و در ثالث متناسب و در رابع کمال
علیه در مناسبی کمال از نادر میکرده و لیکن
در نظر اینان ذکر میکرده اگر چه آن متر...

در اول ظاهر است در آخر مستور است و لهذا
کما شوا اشن در دو نموده کرده و امر او از این قسم
است و امر او از این مرتبه بلند است که در وهم نمی‌آید
صاحب بیان کلام کیو ما از شاید باحروف و لکن
باشد و در عرف و ضعیف است که او باشند لهذا هم
حق تواند ضبط اشتغال نفسه مشتبه کرده و هم
اقدام خود نموده ان نیز اعظم حاصل شوند بعد وقف
دنیه و دنیوی که ظاهر است و در مراتب اگر از
مراتب حسی ذکر شود و منها لطف الحجرات
نور حق الکریم در تلاوت اول تا بوفر این عبارت
ر ما و بعد این لم یتغیر طعمه و در سته بعد عشر
و در سته بعد ما یذکر فی الارکان الکیم او بعد
مراتب کلام ظاهر و الی عود و هست بلکه در عشر
نا طرب شاهد سیکند بلکه در عشر نقطه جنابه ان
ذات ارکان اربعه است در صور و دلیل آنست
مثال الکنوبیت آن نه آیینه که در این والعشر
دیده شود که اگر یکی عزیز کرده بعد و میکرده
اثنین شد آن اسکه در این واحد دیده شود الا

مثال واحد بلا عدد را از اینجهت که هر چه افراد
خود مرد واحد اول تو است که حاضر شد در اول
ظهور فیانه خط در بیان اکرچه مرتبه ظاهر شود
ولی از مبین ظهور دلیلیه بوده که در دلالة الحجة
واحد حمان حیوان است نه آنچه که خدا القیوم
یا داتیق دون آن یا حیّ یا محیی سوای او باشد
مکان واحد اول خلق او است که دلالت میکند
در بیع امکان و هذا حق که ممکن است که در آن
ظاهر شود والا الوحدة حق ذات الاحدیه بوده
و هست و مقر بذکر بی میگردد و او در ما
عدد موجوده و بعد و معروف میگردد و هفت
و ثمره این نظم اکر در یوم قیامت لعل کل مومنین
بیان بهذا سه حروف واحد سه تقدیر کرده
ولعمری ذلکه بعد نقطه بیان و حروف حی که
او در دو امتحان است الکرکه آن نقطه را او
حروف حی را دوست و بهذا ست
کشت و دلیل است که این نقطه و حروف فراعون
والا ظهر که حقیقه بر نقطه قرآن و حروف حی او را

من حق دوستی و العشق و مال الذکر از هر
بد و الخلاء و الاعتبار بن خط و مره و فرق شده
در اظهور هم مثلا ابطهور و فرق کی و مراد با
کر شبی در او و زمین لکر دیک که کلام یا ین
او و اجح ان مرد من بظهره مثلا حد تعالی در هر
او جانه امور کلام قران و او و لح ان اکر از
بیان نی در حق کلام باز شود در حق حق در هو
و اکر لا عبار بکرده حکم ان ظاهر نظر کی و به
او حد ذو هم حقیقت را ست تا نه است حکم او
عند الله اکر چه در ظاهر حرف هر آن هر اد ان
نفوس مستطلند که هر یک با مرفی از او امر قران
مفتخر و معرز شد ولی کلام نهان نکنید تمام است
که او ند و بد شرط قران بود و هر مرید جز ان تصور
فی اکر رسول خدا و مدیث ابو ناز لغو بود و بود
که کلام مومنین و الاخلاء در حق کسی مستوا نشت
حکم دون رحمت و حق انها کند و مال الذکر لها
نکرد نفی از انها اجکو نه رسد مکلام و حقیقت فدر هم
که ظهور دوه دون ان الفهم و نظر که چه تحرج و مکر

تا فهمند این است جوهر کلام کر سخنان
کلام نبی و میکردند و میگفت لا انبی و کلام انی
مرجوح کر تصور کنند مقصود اعلیه بالنسبه
دیگر که مقصود است بلکه انهم حکم مقصود که
فوق ان مقصود مر کرد حرف کلامی کلام شرع
متکرد مقتضای حق و جهد را فرموده کرد
ظهور حق از کلام او و او احتیاج نکرده کر کلام
بیان کلام ظهور قبل او است و او است
بالغیر تا ز ظهور فرموده از کلام خلق و مراد که در وجه کلام
حد قبضه او است و در نمود کلام بیت الا و منع اکر
بر حق مستقر باشند و الا فی ذکر حیث جماله
اکر امروز کسی اطلاع نمون زمان باشند در علمی
اکر بقصد فی نکند حضرت الله و الا امر هو احد بخشد
او را علم او سبحان الله عن ذلک بلکه از وا
علم نبوده و علم او نه است که علم مجمل و رسول
و مظاهر امر و مظاهر حکم ان باشند و نادون
او را اطلاع فی علم او ولی الامر نه شناسند چنانچه در
زمان حضرت ظاهر باین اسم حین قدم که افراد

اقرار بنبوت حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام
نموده تفتیش در حال و هم بدین تصور گردند
ظهور من یظهره الله که اکثر اهل بیان در
جوهر علم مثل او گردند ثم الا تبعد
باو ولیتعبرن ان یا اولی العلم ثم آیات بشئون
و در نظم آیات و ترتیب سوره بسوره اوید
ایه گرفته تا باسم مستغاث منتهی گردد و بنای او
گردد و تو د هر نقطه یک صحیفه که الاق هزار
باشد از شئون بیان هر کس با نچه مثل
و هر سطر حرف یک بیت با اعراب چهار حرف
محسوب میگردد و مثل کلمات بیان مثل جوهر بیت که
کوچک تر دکسی ثابت کند اد در روز ظهور من یظهره
اگر از کلمات خواهد اخذ نماید انچه با اینان داده
شبی صبر نماید نه اینکه یکی بمسئله فرع
محتجب شود و یکی باصول ان و یکی بشئون حکم
شئون هر یک که کل از او ست و راجع باو میگردد
او را شناخته با آیات او و احتیاط در عرفان او
نکرده که بقدر حان دو نار محتجب خواهید

و اگر در کارهای خود و خدا ناظر میکنید همان
آنچه که کارهای خود و خدا بان توجه میکنید
مثال او است که در آفتاب شما است
با او از او محجوب نگردید و شناسید که اگر
براهی عرفان او خلق شده اید و مراقبه
که اگر شناسید خود را چنانچه دیگر باید
خود شناسائید کار را اگر بر هیچ یکی نفس
شیء محجوب نباشید که او هست نفی در بیت
خود نشسته و در بیان ناظر است که و خود
او بر او وارد میگردد تا کتاب او و چون نفس
در دین خود یقین میکنید و فی الحین دائما
نار میگردد و حال آنکه بیانی که با دهها بیک
از نفس در توده و کتابی تا ظهور بوده با آنکه
اعظم از آن است نزد او و ذکر آن توجه
خداوند یعنی سبب در آخرت با ذکر اعظم
ترحم ارند از کتاب بر بلی که بر او نار ظهور
از حکم مثب خود مثل امروز نگشته که نوده
دقیقه از آن هست که یادن شدی بی بی

بدین اسلام است لکن منزل علیه محمد
تا بها قرآن اوّل هفاد مثقال ذهب است
ولکن شیء از منزل و منزل علیه محتجب میگردد که
اگر بدانند که اگر این الف را نفی می‌شود که کلمه
خلق نشده بود که از ثمره وجود خود بی بهره گردد
کال وقت را منوده که صراط ادق از هر شیء
ولی علم بیان اوسع از هر شیء است و کلمه
کلشیء ثم بعید علم بما نزل الله فی البیان
لتوقنون و علم بیان منوط است بعلم نزول
از اول آن تا آخر آن زیرا که اگر در اول
شده طول کلام قرآنیه است و بعد متعاده
با نبه در انظاهر کشته آیت که با اول آن
محتجب گردند یا با آخر ناظر شده و نظر در اول
بلکه هر حرف در مقام خود از ثمار و نور در مقعد
خود ملک کور بوده و هست ولی هر چه بدیع تر
میگردد مراد الهی در آن ظاهر تر است و کل
بیان قول نقطه حقیقه است چنانچه کلمات
حروفات اوست و علم با و امرا و کلمه بعد

من بنا الی الباب الثانی من ابواب الطهاره فصل فی
فی ان حکم الجزء حکم الکل فلا یرتفع حکم الکل اذا
الکل باقیا طاهر وان الماء طهور طاهر مطهر فی
لنفسه ولغیره بنفسه اذا لم یتغیر الماء وان حکم
بعضه حکم کله وبالعکس تحقیقا بنا بر آنکه فصل
عالم بجود وفضل خود حکم ما کاسر امثال ما کرد
فرموده تا آنکه کار در سایه فضل ورحمت با
دانیه در میان باید فیه عمل میکند فرموده
ولی در هر حال دوست داشته که در جمیع
اوقات باشد که آنجا مبادی ساکن باشند
مگر آنکه خوشنودی ما باشد که نظیفه و مطهر
باشد و جمیع ... که در آن حوض ما افتد
مگر آنکه ملا نکند در آن عبور شکستند اگر این
از فکر کند شود بکند عبور بنما بیند کلا اهل
بیان در این فصل دقت نموده که از نفوس
مخرجه و سریان حکم طهارت در وانی تا رشد
الا حکم ما بجز توحید که جمیع قسم که بکشد
ان هذا ل هی الله هست گرم هم ل [illegible]

هست وما نبعث بعد و ظاهر و مظهر بوده هست
و در حین تعظیم استیلا بران شود ظهرات اثر
وقوع آن شیئی دو اکر دوم کره ظاهرات و در
اول مرتفع نظر نموده که کلام نطیع در قول الله
بوده که بواسطه ما ظاهر میکردد و در یوم ظهور
نحو حکم فرما بین نقطه از شئی مستغنی است که
قول الله مظهر است مرتفع شئی که جز ظهور ان
نمیشود الا با مراو کویا دین میشود که کلام اهل بیان
نقطه در حکم قبل او در ما با منتهای اجتهاد عمل
مینمایند ولی در یوم ظهور ان بیمان شئون
محتجب میکردند مثل انکه امروز ظاهرات اعلی اعلی
بیان نکرده انچه اهل قران کردند که در
ظهور رحمت خود با وجود منتهای جد و جهد
اجتهاد میکنند و در ظهور رحمت ذاتی بما
توحید محتجب میکردند که ظاهر کنند خود را بالله
که در هر و ادیکر غیر مطهر باشد فاطهر
عند الله و همچنین هر روح و نفس وحید یکه
قدون حروف واحد ومن یحتمل باشد ظاهر

عین محتمه زیرا که حکم طهارت حجر و طهارت
حجر ذاتی میکرده که او با آن ظاهر میکرده
متغیران که اگر هر آن بود ما مو ذهب بقرار طهر
نصاری در ظاهر حجر تلطیف زیاده منها
و حال اگر حکم انما ظاهر است و حجر قسم عین
ظهور من خصوص کنند ظاهر بوده و خود را با آن
که اگر بوی هر آن مرتبه در تحریر اشار شود و حکم
شود حکم طهارت حجر نشود و حکم ذاتی
کرده باقی نقد سار از بی محض بکنند چنانچه اهل
محض حسب در طهارت ظاهر حجر عین محتاج
که عین بار بین دو دو بهاء هر آن بین در او
میاید ولی در ما بکند تا ما دو آن طهارت کنند
او را مبتدل میکند از حکم طهارت و خود را میکند
قواسید حد و ابهر قلم حیا میکند که و آن
که دو میتواند وقت را عوده که نه از ظاهر
کرده و نه از ذاتی بلکه هر دو را با استعمال کمال
داشته باشیم لهذا در وقوم ظهور حی متوسل
شی ضعیف کرده و اگر آن شی حقیقه در ذات

بایدمتصور است حکم طهارت نماید در هر چه که
حکم شود و بکلی حقت که احالت بود حمل نماید و گ
کرا ظهر امری و بسکند از امر طهارت و فرداد
در هر حال بعد امر سوات و حکم شود از نماید که
کلام است و مجاری بودن آن و شیئی که نجس است
و آن باقی نادعه باشد دو مرتبه طاهر بکند اگر
ولی در وقوع آن در ماء یکمرتبه کافی است اگر آن
باشد که نضو بر آن کرهی نما آستغر باشد در
والا بجلیطا فی مجور نجس تطهیر و اگر حالی شیئی
طاهری اورا متغیر کند مجور نجس استعمال آن
و حکم طهارت را از نفوع ماء مرتفع میکرد و الا اگر
حکم ماء بآن شود و از شیئی طاهر اگر چه متغیر کرده
طاهر است و اگر مخلوط تر اکرده حکم مضاف
میشود و ماء مضاف تطهیر جایز نیست فی الاکثر
و طهر الطهارات تقایح نماید و الا امر تر و حل
اقرب از لج بهر است لی هیچ شیئی نجس دخل
از اکثر ماء را نامشهای طهارا و در حفظ نمایند و اگر
علی اماطه کند که آن ماء کامی را از و جهر میکند

بوقف مؤمن لطیف کو او احیا یابد و اینکه بعد از
قبر حکم بطهارت شده جهة سعه کلمات الله
کرام نفوس است که میل کند هر زمان تا اکثر
شطر ... و ترخدا وند محبوب دقت
در طهارت کر موقوف امری میکرده که اخر
باقی نفس میرساند بلکه نفس مؤمن اطلاع
از اینکه ... و استغفار ... بلکه او ... او
است که ... شوند و شان الله
و طهارت ... که هیچ نفس بر نفس خود ... مکر
نکرده ... بدیکری ... در یوم ظهور
واقع شود و کر ... او را مشاهده شود کردون
رضای نفس است و در هر حال ... او است
که هیچ مؤمن ... ملحقات
کرداند دون ... استشمام نماید و همچنین دون
خود واقع دون مؤمنین را استشمام نماید
که از رضای محبوب خود باز مانند و ...
قل انما الله یطهرکم باذنه ... فاشکر

الباب الثالث من الواحد السادس

فی ان کنه قد حکم بان یتبوا اعباده فی کل قریة من
حرمطی ابنا را انکه در اسطهور جون واقع شد انفجر
شد و کار از برکت حکم رسول الله بامن قدت لطف
بوده اند و در خصوص حکم وا نمی شد که الخیر ظاهر
از انبعث امر شد و در بیان که هیچ قریه بران ساکن
نکردند مگر انکه در ان محل لطیف بنا کنند نبوی که
وی موهی مبتلا شود و اند مقامی من لطیف
نماید در دین میان زد و اگر دران تقدیر که امر
در لطف در او امر نکرده و نهی شده که
شیرا با نفس ظاهر قریه ابد الکرافت و کار او
باشد شاه اگر کسی ماوی حمار زکی آورد او بکار
دران مکان است نرساند هیچ الی بران نبی مکه
مگر انکه ملاذ نکه طلب نفس میکنند از قبل او بدبراو
بلکه دوات ان بنا هم طلب میکنند زیرا که هم شیء
خود و رسول الله تا شیء در دست خود واعتماد او در جان خود
کرکو مقدس بشد و در حق وی ظاهر کرد از او
میشود لهذا اگر چه شمس حقیقت در ظهور الزم تر کند
بار نمی شاهد ما شعور دارد اگر مو متعین نمود ما بله

وامر شده در این دین ابواب که با ستعلق هر مقام
نحوی ظاهر باشد کرانان طوبار قوائد بلا حصی
ز اسی خود را اظهار شود و هر چه هر شانی که با او
مرتفع میکرد و لا اقصی که ظاهر نا سید اظهار در
ظهور حق شی که سبب عزت کرده در مطلب او شاهد
شود و اگر تکرار ظهور قبل واقع بود ولکن اظهار
سبب باید در یوم قیامت ظاهر کرده در ظهور
بطهره خداوند عالم است که در آنچه از سن ظاهر
او را دلیل از بعد ظهور قائم در آنچه مراتب بود ذکر
سنه اظهار ایمان بحرف ظاهر کرده از کل خلق که
از اول دیگر بوده اسد اظهار تکرار ظهور قبل را نما
الا بظهور بعد چنانچه در این ظهور هر کس بوده
در این امر بوده که تکرار هزار و دو بیست و هشتاد
نکل در دین که از حد بار بخاطر نماید و اگر بوده حق
با اظهار بجزه در بوحد شیفه بحیث تا نفس و لکن اظهار
حق منتهای مرتبت بوده که آخرت اسبعث ادهم
شئی در حیل [illegible] ظهور که آنچه الا [illegible] تکرار [illegible] او
ظاهر بوده که اول نفس [illegible] بسم رسانیده میکرد

میگردد کار انبیا کرده و تا باشد که انوار و معقولی
فنوده الا آنکه در تخرج نبد ظاهر شود تفصیل آنکه
تا منتها. الباب الرابع في الواحد الاحد [illegible] و یحکم ما
بالاوّل کقوله ان یکن علی قطع الخط عن حروف الثانی
وان طال علیه الزمان نحو ابنای الکلام حین قسم کر
خلاوتی عالم جوهر از هر شی لحن سیفراید که ار
دو طور حرف ها سواهر از ترا لمنه قرموده و د
حد و دها فرا رفر بوده و تواکه اشراق اتبکله
بر انفس و دخمه او در قرب ظاهر گشت تا انواع
دیگر بلکه از این قطع بقطع دیگر سرایت کرد حین
قسم که انفس را بین اذا نحی سبحا هدیت انفس
شد بن حمین قسم معم ارانی ابرعمر بود او لوا لعلم
ظاهر است و در تنبع مراتب توحید اقدم اجل
ان سعا رجع الی کنه هست و دار فی قائم
ان لا اله الا هو در مراتب افنی و مستحیل
شرف میکرد و در عین مظاهر توحید ان
لا اله الا انا در اقدم صفت سیاق و الغب مظاهر
توحید ان لا اله الا الله در اقدم موحدی

ودرخفا مظاهر افقیه ان لا اله الا الله ثابت
در آفاق ومکرّر است ودر همه مظاهر انفسیه معنی
در مرایا لا اله الا الذی خلق کلیه با مر مشعشع
اگرچه در هر ذره کمال مراتب ظاهر میگردد
هر ذره وطلسم وطهورات وانبیا را
از مبدأ تا منتها اعلان تو است وجوهر یکیه صور
نماید وبجانب خه در اسما حقه وبعض در
ها در هیکل انسانی تعبیر میکردد که اگر کسی نظر
کند در کار خطوط ها را ملاحظه میکند ولی
اسمکم مستتر است الی ظهور من یظهره کنم او
از جمال اشراق صبح میگردد زیرا که در ظهور
فرقان مکرمین اشراق از اضحی گشت ودر
ظهور بیان از افق تا ...ل وشل هالم شاهد
که آن شمس حقیقت از کدام افق از فق طالع گردد
از اعظم ...ات که حکم نسخ وانقطاع تعین گردد
تا لابحیه که نماند که اگر قدر ... شاهد شد
هرا ننبیر ام هیکل که از فوق تا الی حد ودر
بوان از الماس مرتفع گردد که حکم نسخ در آن

دران غرشتی محو و محو گردد ولی محال گردد
افعلی متنبع است الا بتا بحکمه و نوار بکلیمی آن
مع قطع اضطرات آنی عبا در صد ازده هزار
سال گردد اما ن متنفر باشد و الا در طرف
کی و هر کاه ممکن بود که سوء کلام او ترک گردد هر آ
امر الهی جاری میکشت که همگان را ددار احی
باشد از کلام او نفی دخلی که مجاز اشراق ظهور که
شده مرتفع کرده بود کلام آن و این خطوط مرتفع گردد
الا انکه قول سعد از برای بی نظیر نموده والا
خلق مثل است اظهار آن بود کلام او [illegible] صاحب نوش ان
اضا بقول ایان یاور انکه خلق نشده بود [illegible]
هر شان سالار ضا او وده که اظهر سر او [illegible] عهد
اوست و کلام حکمات اشراق فرمایند که من در کلام
از اوست امروز نظر کند در قران که وحی جمعش
نماز واقع میشود کلام در ظل اقیموا الصلوة خبر میکرد
دار او حمد میکردند و اکثر ما بجای الآن دنی حرم قهاری
میشدند اشکال جاری بود بلکه اکثر قیامت لیظهور
بر پا نشده بود لیکن الا انتظار [illegible] مستبلی را

و انتظار از برای من دارو بوده دانیست عدم
و ستم کم او که کاران متشدی بکرده اند
در مقام خود مثل شمس در نقطه زوال مستغرقست
سیر اهل علم خود بوده اغراض جوهر علی کمتر
باعمال کرده و هیچ علمی نیست از علم منبعد و المرولها
شئون با متفرع و اوائل قوم ربع بوی [illegible]
فرق مؤمن با غیر از هر علم است نظر کن مومنان
نظران علم اکمد اون کافرانه حقت مومن شده اند
و مادون انها از کافر ما علی الاعرض عدم علم دون حق
کنند اند و همین قسم در مظهر حقیقت شاهد کن در
عالم شود که جان سید هد از و اطوار [illegible] و او کرد
کرد غیر علی بن سینا الشیخ [illegible] و الاحد [illegible]
ظاهر هستند مثل حضرت [illegible] فرق کن و مثل [illegible]
مثل مراد حین نحر کرد مقابل ارشد حکایت میکند
او و مثل [illegible] اشکال [illegible] که [illegible] شمس [illegible]
اشراق کند امکان فکر [illegible] کر آن جان [illegible]
میدهد و آن [illegible] میکند [illegible] اکر [illegible]
ان [illegible] مقتضی است [illegible]
دانی شده کرامات [illegible] شود [illegible]

حق او شد او را طی بعد و وجود شد باو رسیدن
درا و ورا نیز سبب ایمان مؤمنان که تجلیه ها
سبب هم از برای او بوده ولکن چون محجوب بود بهمان
سبب محجوب شد تا امروز که ظاهر است که مصداق
بیت بیان شدند و محجوب بهمان محجوب هستم در
یوم ظهور من یظهره الله حرفی که از این شجره در
حق با وجود شکون بشود بادست اکه چه قبل از ظهور
بیت خود را ظهور باشد بلکه قبل از حد و حد ظهور
دد که واده از برای شجره کن که حال وقت
کل از او بوده و هست اینم بوده از ظهور از قبل او
وانم خود از ظهور آن بعد او ست و این شجره در
که شاه ان شئ شمس است که اگر بالاحد لا الهکذ
و اسم بذات در صقع ابداع و اگر عارف گردد
شمس است در علو اختراع و کل ضیاء او ستمد از
عالم امر که رضه که جوهر توحید دوران مشرق تا
حد حالد که شمس الا به ظهور فوا است شمس گردد و

یبکی جوهر الانسان من شأن من صادره الامر کانه

فصل الباب الثامن من الواحد السادس عشر

فحکم التسلیم بان میلی الاجمالی بالله اکبر و یحلی والله
اعظم والثا میلی بالله ابعی و یحیف بالله اعظم
فهی اسبار اکه بوهر کلام قران در منظر تکبیر خالق و
خداوند عالم او الاذل بنا بیان بوده وان
تیحوم انست که تکبیر کفت خداوند عالم اراد در ملکوت
سموات وارض و ما بینها و خداوند عالم جوار ربانی
کما یحیط ان کرده اعظم است که ربی ان که فرا ی
کرده یا ذکر شود و از این سر مجموع امر شد در بیان
تکبیر رحمن و جوابر ذکر تعظیم او کرده و جمیع حال
الله و او بالله ابعی و در جواب ما الله اجل کل ما
کنند یکی یکی او شرح ان اکبر لعل در دوم خود
و اسنی اقرار کنند که بعد از خداوند در دست انحضی
اکبرت و اعظمت و اجمالت و اجلت در ابداع
او اسکر وصف کرده شود و ذکر کرده شود و ثنا
کرده شود و تحمید کرده شود لعل الطاعین خواهد بود
تو اسند که اقبالات شود حقیقت بود و جمیعی در کل
اسما و امثال واین حقیقت واحده در حول ضرع
شده تا به اکثر در بین فرقان که یعنی که کلام اسلام

اسلام او او بوده و همچنین کرده بود نظر که چون [illegible]
داد در وقت آخر شناختن ه میکرد که دید خود را
بود الا تصدیق [illegible] اکرچه ظهور رکن دیگر [illegible]
ولی مدلل و تسبیح بوده تو ادا و همان بود که
اظهار [illegible] می نمودند و آن از همان مظهر
قرآن بود زیرا که اظهار [illegible] میکرد [illegible]
اکرچه او را مظهر [illegible] بوده ولی
او دو کلمه [illegible] او بود [illegible] او همچنین بعد ظهور
بیان [illegible] از او [illegible] در وقت
کرده که بر او وارد [illegible] بلکه از برای [illegible] بود
و اینهم که امر شده [illegible] نکه از برای
ان [illegible] و الا [illegible] حقیقه
در حق نها [illegible] النار [illegible]
چند او را [illegible] شوند و کلم
واسطه اون در [illegible] تا او میکرده
[illegible] کرد همان ساحب
[illegible] امروز [illegible] ان نعل [illegible] در
یوم قیامة در [illegible] نتوانند [illegible] شوند الا

من شاء الله از آنجهت است که می بینید بر شده
سموات و ارض و ما بینهما از او امر قبلا و چون
در آن هیکل بر معنی او نظر میکنند محجوب میشوند
و اگر بصد هزار آن هیکل نظر کنند محجوب نمیشوند همین
ملوق که امروز بحیی لجا نمیتوان نمود بسطلعی
در ملا او را در مقدار امر نظر کن در کتب که جمع کرده
که قلم حیا میکند از ذکر آن همین قسم در بیان نمیتوان
و همین قسم در ظهور من یظهره الله شاهد کن تا
انکه محجوب از شمس حقیقه نگردی و در بحر آن ذکر محو
از حد ذکر تعالی امر نظر کن در اسلام
که انجه سلوک میکنند باسم دین رسول الله صلی
علیه واله میکنند و در شجره حقیقه که صاحب اسلام
از قول اوست قدری تفکر بوده که چه کس است
نه آنست که انجه کس ست و مرقوم محجوب باشد بلکه
اعلاء از زمان ظهور دیگر مومنین با ایمان و کل بوم
باسم حضرت و وصف آن دعوی ادعا است که چه قدر
باسم حبیب الله اعمال و ادعا میکنند و او را شهید
نمودند هشت و سی و اوقع سال الله و قرائت الکافی

هی شوانست خرباید و همین قسم نظر کنی در ظهور شی
کرد فیکه آن ظاهر میکرد و کلام موسی بیان در فرق
ایمان خود و انتظار خود ثابت و قائم شد ولی بعد ظهور
اگر هیچ نفسی از ایمان با و محتجب نشد حتی ایشان ظاهر
والا اقرار از لی مثل کلام حیا و شعور را میکرد بعد زیرا که
دارند از دین خود از ظهور بعد او ست شبهای قرآن
کرده بعد ظهوری با و تقالی آن ظهور را از سید ظهور
که لیست بو جر خیر اگر قرآن در یک نور دونک ... مونی
هم اسوا بالله و هم بلقائه یوم القیمة هم قد یوقنون

الباب الثامن من الواحد الثالث

تخالصو کل الکلمات الا اثنتان و ستو قبل الله الامر
ابصار اینکه نزد هر ظهور همین قسم که کینونات از اعدم و اوهام
واضح و البداد ... ظاهر میکرد همین قسم آثار یکه از
ابی اسما محبت ظاهر میکرد جوهر آنست که نظر ظهور
که اگر ابتدا یا الرواحه یا القسح اعباد ذاتی یا ذهاب شرع
شو من قال الحق موده ایمان را درک میکند کلام موقوف
محجوبت کما رکن دون ایمان حاضر باشد نظر کن بین کیم
شعاعین سلم سلم میکرد و طالاو که حیث شعاعین در

زمان مهدی بود و امروز هست و چگونه حکم اسلام او را
بشود و همین قسم است در ابطهور و ظهور من یظهره الله
جائیکه در بین و امریکه اسلام بان متعلق است در ام
ظهوری این قوم بدیع کرده چگونه است در مستو
با تصریح علیه آن از اجهت است که امر شده و هو کل
کتب لا اله و دان که امر شده و دین او نوشته شود بلکه
که از یوم آدم تا ظهور رسول در کتب سماویه اکرم
کلام حق بوده و می شنیدند و ظ نزد ظهور فرقان
مرتفع شد و حکم هر صفت بر مومنین با نصلاح فرقان
نازل شد و همچنین در بود هر ظهوری نقطه در مانی
کتب منسوخه الله در تو هر ظهوری حکم با رتفاع آن
چگونه حکم کتب حق که در نزد آن کتب صحیحات در نزد
بایت نفس گوایا دیدار بشود و کرمن یظهره الله بعو بیل
بکار کل شهادتین را با سم خود و اوست جو هر کاره
که اگر شخص نازل شود و فی الحین مومن باو نگردد
در بیان مالک شده بود و همین در نزد ظهور نقطه
بیان تا ظهور من یظهره الله که آنا رسط والحمد دو ظرا
و او شود اثمار این جنت و معرفت است و الحمد

حديث رسيده كه شيطان آدمه دو يوم متجلى
يتوندا ايچر نجار بيلوب ايستر اخوته ايچون
ظهور رسول الله ده هر بو سين باو همين حكم و
اكرچه اهانت شرف بوده ايله با ايچر من حسن الله و
[illegible] نازل شده بود قسم نازل منقف سبكر شر ايلاد
براهى اولسوده وشت كه ده يوم ظهور من [illegible] كه
بك ابه ان امار اوو آنلاو وحز بيوردن اعتراض ايلى
كل ابا نحوا ظهر دده بيان مرتفع شد ده زيرا اكر حكم امرده
حكم ايمان براون نازل مينوه اكرچه منفصل ايه واحد
باشد دو غير او بيلوه اكرچه با على وجه بيان در سرو
باشد لا اله الا كه را جعتو الى الله اولحا بيان بحجه باشد
از ورق هل خود وظهور من يظهره الله بنزل الله اعلم
فرقان ما عند كه بارزاق قلا او شرد ويعشد
وما رزاق بيده اوبجمع كي است جوهر كلا عم وعلا
فا سيف ورق موده كه يعدق في بيان الحرام
حتى الباب الثاني من كو احد السادس يعطى
في النكاح وعده حواء العقد ازيد من هل الله ايق
اكر ومصى وتميص شقا لا من الله حب الحلا العزيز

حس وتسمي شغالا من حضه ولا اقل من دمعه
من كلتيهما ولا يبقى الصعود ولا النزول الا واحد
واصل بالعدد ولا ينقص الواحد ومرتفع الانقطاع و
الاقتران بعد الاربعين كل يك كرفيها بكل [illegible] طي ابعاد
اكر حد ونه عالم از خود ونصار خود مرتفع شود در
بيان حد و انشا [illegible] تا اكر هيچ نفس [illegible] در
حد از واحد واود بايد و [illegible] هر دو مرتبه وكار
دلالت كند كه او وحده از برای حد وجهت در آنكه
بكار او طور ديگر در مواقع خود مستعمل ذكر شده كه
مختص آن است كه اگر بگويد به اتحاد ثانيه در النحو
دو قرار الاول [illegible] زيادتي و [illegible]
بالاخص حدث رسيد از حد در مهر [illegible] از اكثر
وهر دو مهر كنند و [illegible] باشد و آن از
شعر [illegible] از طرفي [illegible] او اكر [illegible] باشد حكم
اقتران ثابت ميكرد دو حد [illegible] حكم [illegible]
ملائي كه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] وان [illegible] ده شغال من [illegible]
ونزل واحداً واحد امر بد شود در يافتن شود كه از [illegible]

حد نجا ورسکند که اول یکواحد باشد وثانی دو ولیس
وثالث سه واحد ورابع چهار واحد وخامس پنج واحد
و ودر طرف دیوان قسم در صفر مقدم شده و موهکذا
که عوض آن اکر عدد قرانی باشد باطل میکردند وتکرار
آن اکر عدد بطرحرط قرانی باطل میکرد استقامت شده
تاکی نکاهی در صفر وسعد وحسن حق باشد و اموال
خود را او سپارد بکرد واین مواقع سرور باشد اکر الوف
الوف محضد و بکی بکر باسم بیت یا صرف باشد که
مواقع اقران حرف نسب و آن ان وجه حرکتش که
کار در سعد وحسن حق باشد ونظر کنند باین نسبت
اقران بان منقص میشود که کل عدد باشد اطلاد دو
ظهور من بطون که از مراد اسکل که حل ان علی کنه
عمار و نمایند که اکر حدیث ظهور او ایان با و نیاورد
اکر عدد که عدد باطل میکند حکم او الف اکر انو بیا امر
تات شود ایجد بخود از مواقع دیجیانه کار ملازم
میکنند که عدد سبکند از میکنند حظ از برای عدد اکر
و حرام رد میشد وهمین قسم در اسلام اکر کار دو ظهور
الله از برای عدد میکردند میکونند باطل میکنند و مجانب

در نوع ظهور شمس حقیقة اگر کسی الله عالم بود نحو
از مراتب او ... که اگر کسی که میگوید الله حکیم
یا الکریم الرحمن صلوات ... و ... و ... الله رب
العالمین ... عند الله ... والحکم ...
در حق ایشان ... از ... او میکنند ...
میکنند ... انست که ... اعمال ...
قبول میکرد و با ... میکرد اگر ... ظهور کل
عالم ... که در ...
عند الله مقبول میکرد ... ایشان ولی در نوع ظهور ...
اگر از ... که ... الله ... والائمه ... المؤمن
تا ... از ... در ... الله ... میکرد ...
از ... در ... ظهور میکرد ولی در ...
کل ... ابن مراتب ... که ... میکنند
مکان خود از ... میکنند ...
مراتب ... و در ... ظهور رسول الله
از ... که ... آن ... از ...
عالم بوده و ... عند الله ظاهر گشته ...
رسول الله ظاهر گشت ... از ... ولا یزال

از برای او تعیین شوده ونعت وشهادت ترتبت
یابد قبل از شهادت معاون ذکر میشود و موسوق
باسوسف ظهور او میکردد که حیثیت ازلیه باشد که
در عرض ظهور را شهید شد اوبوده است که الشهید ذاتی
غیر او کی عالم باو حیثیت واوله بزلی ولایزال شاهد
نبوده قبل از وجود او وشهادت او وقبل از وجود او
مثل شهادت در نظر شئ است بعد از وجود او ولا یعلم الله
کیف هو سبحان ما انتم تشهدون وهیچ شئ تحاور
نکردیده الا انکه کیف شده ساحت باشد وهمین حکم
سبب اختیار میکردید مگر انکه در وجود خود بمکان اکبر
از برای خداست محتجب کردید و الا هیچ شئ نیست که
وجود خدا شهادت دهد که بحسبان او را کذب بلکه بمکان میکند
خداست و مثال انکه لفظ تله بوده از او وحدت که
میکردید اعمال ان نظر که بود ظهور من یظهره الله که
عالم از برای خداوند در بیان محتجب الا از حسنه عالم
وا نور هم جان حیث حیث چگونه میشود که از برای او
عالم [illegible] در معنی ظهور بیان کلا اعلام [illegible]
[illegible] کلمه شد ولی انکه از برای خدا بوده ثوابت

کند واگر نبود فی الفور تصدیق کرده است که
در نبود هر ظهور خداوند عالم امتحان میفرماید
عباد خود را که چنانچه شناسا اند خود ایشان خود را بیان
انچه از برای او کرده اند با جلال او کرده اند چنانچه در
ظهور رسول الله شناسا اید هر نفسی که در انجیل
بود که از برای بیت یحیی علامتی که حاشا که
اسلام شد ندار انجا نقض الله علامت بوده و
مثل بیت یحیی و ماسوای تعلقات از برای خدا عالم
بوده اند و شدید شریعت علی روح الله بوده
خدا وند اخر و اعلا ازان است که کسی از برای او اجلال کند
در انکار شود و همچنین نزد ظهور بیان شاهد کی
انچه از اعلا قرآن در انکار در آن شریعت شده الله هر
و الا لن … در هوای خود گمان میکرد لله میکند و الی
مندیکه از برای او میکرده و مراتب … و اسماء ان
نود اعلام مومنین بیان ظاهر است که اسلام …
شریعه در ابتدای … و از انجاست که علما از برای خدا کرده
شده است … از برای ظاهر امر او در قرآن ذکر
علا کرده است از برای ظاهر حق که … و الا

عن و اوار هدیه باشد از رواة حفظ کرده و الا
الی آخره رواج میکرده و مراد حفظ او قرار رسول الله بود
که مرایای تامه جز نقلی شرح و داود در انتقام از الله
کفته اند از رواة حفظ و کفار عاملین از رواة حفظ
چون در نظر ظاهر امر او استظهار کنند حسن الله مقبول
کفته اند از رواة و نموده در بیان هم اکثری کلمه
او علا القرآن بذکر مطهر امر قبول مقبول هر اینه علا
از رواة الله بدون عمل از رواة مطرح قبول میکرده بل
میزم در اعتبار و قربان تا در بیان دو مطرح کند بر او
عمل کرده مثلا استشهاد و صیت در اعتبار مقبول نشد
الا استشهاد رحیمی در حق کند و همین شهادت عیسی
شد الا استشهاد در و مرو مجلس در اند داند
که از رواة اهل سنت کر کار مدله برایشان احد شوند
تا اکثر اشیعه مرضی و الا اکثر ایشان در اعتبار هی مکر
عمل و لعل اول مست کرده بکفر اسد کر دو شد
باشد یا در سخن و اکثر در اعتبار از رواة عدالت او بود
از رواة عدم و اسد المطهر عمل میکرده و اکثر اعتبار راجع
بان منت رایج الی الله مسند عال اکثر از رواة اهل خبر

و امر بجعل کردند که ما وجع شود ایشان راجع
شود ایشان با وجع الی الله شود ولی در نزد ظهور
رسول الله ما را ایمان نیاورده که از ایشان از واحد
کردند و از برای هر حرف زمانی بود با ظهار شان که کی
که راجع شد که الواحد از برای الله و هر حرف واحد
انظهور کرده و الا اصل الله صادق بوده و اگر ما
بود موقن بر ایمان برسول الله و ایات محمد و محمد او
بشند و مال الکه هی یوم کره کرد از برای خدا هر حرف
دلیس در احمد احد میکنند و مال که در بار مثل و از
و او هر حرف میکنند و حقیقی در قرآن نظر کن از اول
ظهور آن تا سنه ۱۲۶۰ هر کی از و لو واحد ها ما بود عقاید
بود نی که از برای محمد و آله و او از هدی بود
که اگر کسی در حقیقه اولیه از برای محمد در حقیقه
ثانویه از ولی امیر المؤمنین بود ساجد بود در آ
او است از برای خدا و حجتی الی ما ینتهی الی الظهور الآخر
ولی از سنه ظهور بیان اگر کسی از برای خدا بود در حجج
مظاهر امر او اول است که از برای خدا بوده نقطه
و مظاهر امر آن و حجتی در یوم من یظهره الله تو خواهی
دید که کل میگویند که ما از برای خدا عالمیم و حجج

ولیکن موجی ولی اکر حیث ظهور با واز تو آید حد اعلا
کردند صادق و از حق الحق بالظاهر میکرده انچه
خود وصل از ورای او میکنند چکونه و انچه از ورای
حروف ولیکن کنند با از ورای موضع بیان کرد
حیث چون او حکم شد در اظهار بی نشود دو
ان ای که حضرت ما بین وصل حیث بان میکند
حال شد در او خود میکند وصل شد میکند در
عالم ان ای است که از من ظهور کند بوده در اعلی
کل قدار ظهور او وارث آیة تو دار و مثل شمس
خود شمس بیاد دو که شجره حقیقت ظاهر ان بوجه
موجود بر واقف ه کل تجلی میکند ولکن نیست
الا ان الله ه تجلی میکرده که در ایام دیگر نبود
الا الله وحده که اکر این نباشد چکونه میشود که
ما بین خود وصل شد میکند و ظهور قبول میکند
زیرا که ما بین خود وصل میکند شیخ ابو حقیقی است که
اکر از شمس حقیقت در او شرق شد مثلا اکر رسول
خدا اشارت فرموده بود که علی کشید شد کی ...
که ... شد اکر کوئی بسیار دیکر میکنند ...
نظر کن که ... از رسولیت که ... الظهور ...
تا انکه ... شود ... دیگر ... از ...

مثلا چنانکه نفس نا این خود وخلل بر نقطه یا
نقطه و ارحیا و وزان اتی که نا این خود وخلل
باان حاصل میکند ایشان که او نفس چو باد در او متجلی
مثل در ظهور بعد چون تقاضی تنزل در مجمع میکند
قبل در ظهور قبل اگر بگوید این ایه بواسطه دستور
هست نفس فی میکند زیرا که اگر او این نفس
وزن یک وجود است ظهور ظاهر شد و نظر کنند
در حین اقتران خود نفس که فته عارض میکرد ند مثلا
سیدنا محمد علیه السلام چون ظهور میکرد سوا لها
میکرد از برای خط وجود انکه چون آن حضرت و اورا
حق الله میکرد و حال اند ونه حمله بود و آن ایه
که او یا لغیب در وجود او در او بی الله در او
حضرت ایه تکوین ان ایه بود در حقیقت حاشی اکثر
خطاشت میشود که ابصر الله میکند با و میکند و از
بواطن او میکند اگر حقیقت بود و او که کلام این نطع
از بواطن است که اظهر شد ظهور من اظهره که نه نفس
خود شناخته که با الله میگیرم که این ایه که مثلا
تو چه با او میکند الی الله تنها نیست ازین
چو در او در ایه که تر بیان نشان ها که از ظهور قبل

قبل او متجلی شده و در ظهور بعد اگر بقا بدارا
رساند از برای او خواهد بود چنانچه قبل
از برای نقطه بیان بوده اید والا نا بعد خود
و خلق از برای خدا نکرده اند زیرا که حق
امر فرموده که انچه از برای حق کنند را جع
الی آنکه از برای او کنند زیرا که ممکن نتوانند
درک نمود ذات ازل را بلکه اگر درک کنند مظهر
او را در امکان خود درک نموده این ظاهر
این مظهر را مثلا در شبکه نفسیکه امر با مرا حی حلو
شد تا بعد خود و خدا نظر نموده امر بر را و حکم
ولی جان تا بعد خود و خلق او که ان با
موده اینست که بظهور قبل حق کینونت
در او ست که چون از ان شاء این نوع نموده
که اگر میدانست که این جان نقطه فرقان است
در ظهور اخلی و که انچه که در کل ساعت و ست که باو
توجه الی الله میکند از او بوده هر ایینه تا بعد شده
که بر طلب و ظهور کند و چگونه که حکم کند چنانچه
در شب و روز تا بعد خود و خدا و رسول الله متوجه

الی الله است در یوم من نظهره الله هم و ایشم
کل مؤمنین بیان مبتلا میشوند که بشنوند
کلمات میکنند که بالله میکنیم ولی بر آنکه میکنند
نسبت نکوئی آن ایمان که قبلاً بها متقرب نشده
شده این و در آن نفس متجلی شده و سبیل یکی اگر
بیک بند جمیع ناری از او است تربیت که کسی به
محبوب خود کند انچه بر غیر محبوب خود روا دارد
انکه از اول عمر تا آخر عمر آن آتی که در دوست از
محبوب کند انچه میکند اگر از دوای خلق میکند بینی
حقیر امر عظیم است که انجا میکنم و اثقا نیه
میکنند در آفاق که از دوای محض و مظاهر امر او با
و در انفس آیاتی که از هر وجود واحد فرقان کرده اند
صفات میکنند ولی چون از سر امر محتجب اند که
لن و ثقت الله واقع میشود در استظهور که اگر لله و ود
فی الواقع مختلف از ظهور بدیع از شمس حقیقت نبود
بلکه انچه وارد از ظهور قبل او شده که در ظهور بدیع
حکم شده در حق ثمرات شجرة الاثبات اکبر و اشد استظهور کرده
نظر کن از یوم آدم تا ظهور بیان و قبل از آن ایام در

وبعد از آن مثل آن بین جمیع تنوع فتجزا این برقی
یکی شده مگر آنکه کائن من عند الله بوده که با او
شده بین بین او بوده اند و در ظهور عالمین
او شده عالم بوده اند اگر چه ظاهر در او بوده ملتی
ما امر الله قرار کرده اند حال آنکه تا ظهور فرقان کل
کلام الله میکرده بیان کتب حکومت لدون
که اکرم شده بود لاجل و امر ادوار بیان فرقان شده
و حقیقت هم در ظهور من یظهره الله بالنسبه بظهور بیان
مشاهده کن که اگر کسی در بیان شعر باشد نتوانسته
و دل او مگر آنکه از نوامی حروف و امرا نشده
حکم ما یکتب در شیخ شیخ در جمیع خود حکم الله ولعل
جاری میکند که در یوم ظهور من یظهره الله کل آنان
یکواحد شمرده است که او واحد راجع میشود تو حق
ملاعد که حال نفس من یظهره الله باشد و بعد
حی او با ومقبل میکردند ولعن واحد اول میکند
تا یوم ظهور اخرای من یظهره الله که در حین ظهور باید
یکواحد باشد که در او دیده شود الا واحد بلاحد
که نفوا و باشد چنانچه امروز کل شوید بقرآن اشتباه

الواحد اول است که منتهی میشود بمجرد ترقی و اراده معنی
میکرد برسول مثلا نظر کن در شرع خود و حکم شرعی که آن
حکم شرعی حقیقة یکی حکم مراتب بعد از مراتبها حکم مرا
بلا واسطه یکی از انفجار است که کلام در ورود و ظهور رسول
حقیقت شوانند مهتدی می شد همین قسم که فیض
وجود بایشان رسیده مراتبی که تعلیم و اتباع اینهم
همین قسم هم در هدایت مثلا نظر کن اعنی نبوت
که اگر خود سفیر نبی حقیقت نرسد شوانند بعضی
او مهتدی شد چونکه در رتبه خود واقع گشته اگر هم
در آن رتبه هم اگر بالا شود بسبب امر الظهور میتوانستند
ولیکن چون آن نظر در او بنفیت ظهور اولی از روحانیت
کرا که واقع شود بعالم قرب خود والعالم بعالم فوق
تا کلام منتهی شود بیکی که میتوانند کلام او را در
فهمید و کلام کم از آن منتهی شود تا اگر کسی رسد که
تواند کلام ائمه را فهمید و از آن کم کم ترقی کند تا
اگر کسی رسد که کلام رسول را فهمید
او فقط بعالم اعلی وارد گردد که بتواند کلام
را فهمید حال آن کلام بی که بود رسول وارد میشود

حتی وصف الحق خاشع میکردد و ظهور رسالت او
تو داوند که شنو میکردد و طیران بی اکر بی بند
کامر نازل کردد خاضع از وای شیء حقیقه میکردد
ذو اکر این همه حجب واسطه قرار داده بوده که
تا حرق خود شوالش در لعنود خاتمه ظاهرات
در این جملها که کردد در هنان ایا رحمته نازل میکند
وطی و سکان او طری ترتیب میکردد که اکر کشف غطا
بحری حجب که ضوس واسطه باشد شود فی الدار
در صقع خود مومن بالله و ایات او میکردد ملک
و هر کار خود در طوال استماع مومن کشت بان منام
وادعا میکرد در کینونیت او وجود که مقترن بالکل
شوان ذکر کرد چکونه شئون دیکر و سد ابنی
سنی ما تعبر علی قلب النبی اصطفاه من عباده الثقلین
ذو اکر ان تشبو ان جوهر تجرد جان نزول یار نا
وخاشع میکردد و اقرار بوحدانیت خدا میکند
وطان نفسیکه مظهر واسطه تقریر او مشتق
حتی استماع شد است میکرد بلکه تقطر میتواند نمود
چکونه کر ایمان اورده باشد از ایمان تواند عمل نمود

بادای شهادتی بیان نمیکنند در وقت ظهور کمثل
شما حاجتی نیست که ذکر شهدا واسطه با آن
نماییم چون کلام حقیقت را نموده اید در وقت ظهور
او از او حیا نموده که از وقت آن مستبعد نکنید که
متفرد شیر کرده چنین که کینونیات و اعمال اهل بیان را
او شارحین تصرف است در کلها و تقلید کیف شاء بما
یشاء کینکه حرانا کینونیات شما را از ظلم الله بیرون
میبرد و لدون نفسه میکند بعرض که بحجتی خود اذا
بحوضه استکمال اعمال شما ها بوده او علمتکم بما
فی خلق امکن تکرم ثم علیه فسبحن تو که ایات بیانها
از ولای ای بوده که اقرار شان شده شود لدی الکه
که اکثر شیء در ملک مترقب شود شده باشد که ما
که دیده میشود که وقت ظهور من یظهره الله کرکه
ما بیش خود رضا شده میکنند و حال آنکه او الله
در حق ایشان حکم میکند الا که یکی از اولی و کلی
او شده حد شده کرده و حین در بیان ذکر کرده از
حد فرد اصل شده کرده تا منتهی شود حکم ادنی در
اکل از اولی بیان شده میکرده چنانچه در فرقان تا وقتی

وقتیکه نص خدای حفظ نشده بود از مظاهر ائمه
بان اوامر حضرت الله شده ولی از حین انقطاع ائمه
نقبای انها ثابت شده اند مثل علاء و غیر ان که طرق
کتاب الله و رسول و ائمه هدی و انوار هدی عمل
نموده در اسفلمور هم تا اینکه حفظ نکنند احکام شود
باو الله است ولی بعد از انقطاع ائمه طرق او شود
الله است از حروف واحد تجاوز نکرده لیکن در یوم
ظهور قائمت تواند بعد از ابتها حضرت یکی
حروف تمم کرده الله ثابت میگردد الا انکه اینستی بر سوی که
باشند و حین تمم از ان سید که حضرت ائمه او الزمان
ظاهر کرده شده نمیکند الا انکه از وراء مظاهر
امر او کرده هر کس مطابق ائمه در بیان است جل
شیء از حروف زمان میگردد تا ظهور شود بامر وجود
و کمال ان را ظاهر داشته کرده شود ظهور من یظهره
ائمه الله که حجه این است بدون حضرت شود که الا از و
او نیست الله و لله فطر شده از الا با امر میگردد حق
تا وصالکم الله الباب الثامن من الواحد الثانی فی انه من بر
فی ان من استند لغیر کتاب حقه و ایات البیان

و عجز الخلق عن الاتیان بمثلها اعلام و دلیل است بر معجزه
معجزه ظاهره لم من بدیع الآیات فلا ینبغی
انس و لا جان بمعرفة ذلک البیان فکلام تعجیز
بو ما مرة واحده و منکرت فیما نزل فیه بالقلیل و الکثار
خلق را باتیان الکلام اکر بمعجزه آیات کنند اجتماع کنند
و جهت نظر بیان معجز کامل بود از اعظم دلایل او
مثل الکریمه در ظهور کار شود معجز و حقیقت مقطع
خرق عادت از شان و فرق و شبه و علاوه که ظهور احکام
اکر چشم ظهور آن آن نیست علو او از دور آیات
بحث کند اکر کار خواهند بخشند ثبوت به بهشت
واضح تر آورده لطف نیم ظهور من نظم دری
اول درج کنند خود دوام او در قرآن ... دری
اجتماع آن موده که اکر کار آن واضح شود بود
امروز امر ایشان سهل تر بود از آن ...
که خود روایت میکنند و هیچ در کار است از وای
بلکه اکر تعارض کند کار باشد که در کار بود
بوده و حجت و امر شده در هر روز ده روز
در انبیا و نظر کنند لطف ظهور معجز ... محبت میشود

شوند بشوق درون شئون آثار ذکر اعظم ﷺ و
ولطف بوده وهمت اینکه در هر بوده ملک
نظر کنند و مقصود ظاهر شود و در بحار محمد
مثلا اینکه هر روز صبح دعای عهد را مداومت
واز ذکر الهی الهی کشید و خود منتشر کردید
دون حب خود و انفس خود کمال کردید که
اورا دارید و حال قریب به سال اعتبارات و آثار
ظاهر شده تا اینکه امروز محل مقصود خود را در
قرار داده اید و حال اینکه آن چیز که کردید کار او
و آیات ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی تا الحال
این آثار ابدی ظاهر شده که ایشان باید نماید و
انتصار و نصرت نفس که بدانید که حقیقت
نماز ظاهر باید حقیقت نه که کردید این نوع حجت
شد تحقیق کنید که این همان حقیقت لیل است
در صدر اسلام خلاف بود و قرآن ما نماز نمود در
حال هم خواسته بود و نماز ظاهر باید که حقیقت
بوجود این امور را اعتبار میکردید زیرا که امر از دو
بیرون نیست خدا و نبی کلام او در قرآن نماز ظاهر

چون نظر میکنند این نقص را هم دیگر امتناع بنو
را و می‌بینند لیکن که محجوب میکردند بالکلیه پنهان
کند و بدان انتفع موجود در بین حیث قسم هم تا انجیر
در وجود اگر بآن نظر نظر کنند اقرب او لحی بعد تصدیق
میکنند چون نظر در خلق میکنند بی که میداند
دارد و ولی من عند محه امتناع ندارد زیرا که هم
خواهند تقدیر شکل او خود بیان بصحت آیت و کلا
که بعد از غرور در تجربه حقیقه لمن می‌خواند مثلا اکا
او ایشان موجود خاتم در قرآن که هر از دو وجه جهاد
سال کذشت که حقیقی موجود شد وجه کار حالم
بعد از غرور در نفس حقیقه امتناع دارد که اجزاء
این ظاهر میشود و نیز نظر و تصرف بدن و نظم
شود نکر در قوی دا اهل علم تصور است با وجود
امتناع که هر از من یطلع الله کی شواهد
این امر او نفی شد در بیان که اگر ضعف احتا
و ایاتی از او ظاهر کرده اصل صحت عرفی نکرده او را اهل
و آن شیء حقیقه خرق دارد میاید که اگر چه قرآن
این امر شد لحال اکه یکی غیر با علم میکنند زیرا که

اگر شیء وحتی از او اوحی نکرده دو کلی بر او هم نکرد
حقی و او نازل نخواهد شد که حکم بکار شود الا بو
او حال اگر هم تشبیه حقیقی مری و حقایق کنیت بکیت
امری شوده کرسی حزن او باشد اگر چه دروا
غرا و باشد اگرچه این تصور نیست محال و لیکن کرم
اسم او کرده و ما جان خدا و صدات کرد او را
محزون کشت لعمرک الاسم زیرا کر امر او خوش بری
نیست یا اوست و ما الکلم گر آن او مکی نیست که
ابیات و عبارت نازل قرآنی که چرا مستوی کند سبق
باشد و ما الکلم شد در در وز در انتظار احکام
باشد و اگر بر غیر مستاع کنید در الست داد
و آکا زید حکم لو رباشد رحیق نیست که حکم او نباشد
اطلاق الاسم نحو هم و ما الاکمه چنین تفصیل نیست که نها
چنین متعالیر اعضا اکنه اگر چه کور قرآن هم رسید و
ایکو هم هو احمد رسید آیات او صفحه دلیل است و
ضیا بخشی هو داو هم کاد دلیل است و ضرو لیلیا
موجود او سبب اولا ابیت نماد در هم ظهور حق
ایشان بو هر الا نقرر با تیر محکم در اصل ه ایشان بر

وجود خود بان حکم نکنند که یک قسم کلام کیوبت و
اقوال ایشانرا ابطال کرده و خود حرف نونرا انکار برای بیت
اطاعت کنند بر سند او بذات که جز را ایشان لفظ غیر
والفاظ بحث و دلیل در تصور ایشان لاجرم باید ظاهر
که از قول او شرفی کرده تا اینکه موسعی تراست لفظها
بعض بود و دون لفظ او است الفاظ و خود خود کرده
در حق خود بحقیقت یکا نداشت کلام اهل زمان در الکر
در اینکم کلام اهل نایف در تجاوز ایشان در یوم قیامت
ذو اکران و حیث که کلام اعلی الاعرف ایاز شرعی
در اقناع ایشان از شیء حقیقت انا الله عالم
میکویند ولی صادق عبادی حسنه که قول
انا انا از با الله عز و جل بوده که ان شیء حقیقت
باشد که انا از او که سببا او است فاسل ایت
الا بی کل شیء تسبیح الله هو تحت حکم ان بالعباده

الباب الثاني من الاصل السادس

فی ان استعمال لباس الحریر حلال فی کل الحال و کذا
فی استعمال الذهب الفضه طلوا ابنا اکرحسنا
مالم الذنب بوده بلحریر حریر تعبیر احدهما ان

شان وهر حيفي در استعمال نعمت حضرت الله كه
در اين بيت بالجمله سبب كون طلب و داشتن
وشهاي شكر الهي است در يوم ظهور بايان مي ظهر
ظاهر سازند زيرا كه اگر كل ما على الارض را انفاق
معبود من سبيلي از بواطن حكم ندانستند ولكن
حد و نفي عز و جل از سبيل جود و فضل خود اذن
فرموده منتهى عرفي و آن را او عرفي از بواطن حي
باشد در عدم وصول آن بآن كه محبوب خدا ايه
امر نمود او استغناء عين آيد و در نفس ان دار
كرامت منقرض آيد و اگر نفسي بر نفسي سبيلي از بواطن
خواهد اظهار كند يا از طلوع و جهد مي كردد اذن
محبوب خود بلكه در هر شان كه خداوند منت گذارد
بر عبد به ظهور آيات ملك خود سزاوار است كه انظار
خضوع و خشوع بخلق زياده نمايد كه او شكر
از براي او در مقعد او و شرق و غرب در اين ظهور
بيت الشيا يان بمن يظهره الله كه اكثر ورواف
اسباب محبوب او در عرفان رضای زياده از هر
ملتفت و حال اگر ايان نشو ديكو نهم كم نزم

شود ولی اگر او آن را پایان کرد در اظهار سوا هم
الطاعات است دروی هست و هرگاه نفی الاثر
اسباب از ذهب و فضه و باز بغیر از زنده کند تیسّر
از نوادر لوازم اصحاب الشرع و با و مثل او در اوست
و لکن این حد و تمام است که نظر بهم و در خلق شود
و اگر نظر در سلسله وجود کنی اکثر حیث که رضا و قضا
اضطرار است ضد حقه از رشاء سلسله تحت مثلا
اگر شیئی که من بطهره کنند با وفر صالاد شود نفی او
نو دخل او بدل اضطرار است زا اینکه کل وجود فرصالاد
شود و هم صیغ الامر بقا الامر در شکل الامثال
و الامثال الی ان ینتهی الی ذرّ الوجود و لحده
یوم قیامت بی امر اغوان نیز حادث و اکثر کلم
ملتفت علو و قدر یحقق هستند و کسی چندان در تضا
کبرا الاخیره حقیقه که اثر الطاعات ... و تضا
ظهرا الفت که سرا و آراست که حکم اول کل احد
کنند تا اکثر و جمیع نفی حرفی و آن دنیا بید حد او
از رو از ضو سبکه موشند با نفر و الابرار و
کذلک جعلنا عنکم لعلکم و یا ذلک الکهف الکتاب

تمام اسم الناس الذين من الواصلين ذكروه

فى ان لكل نفس ان تنفرج عقبى الامر الله

تمام الله حق وان ما دون الله خلق و كل له عابد
حقيقى اينها را انكه هيچ شعارى در بيان ازانى
محو تر نيست از ره خداوند كه در بدو انكه رى
باشد الحقيق از كه در او منقوش باشد اين
عظيمه مانه حق وان ما دون الله خلق و كل له
عابدون و ثمره اين انكه سبحانه و تعالى قال
و انكه خداوند لم يزل و لا يزال بوده و هست
او حق او بوده و هست لكل در قوم ظهور حق بان
حق كه عشق هرچى است اقرار كنند اينكه ما دون
خداوند خلق او ست اينكه اين خاتم و ديد و ما
در حق ظاهر شود در ثمره اين ابر را بود آن حق ظاهر
نمايد را كه ظاهر شود و نفى اقرار و حقيقت او
هميشه خاتم شاهد بكردد و او بالامر بكرد اعلى
در بيان كرده نمايند كه تصديق و انا رى
باشد صعب ملكى امر در امكان تصديق حق
بواسطه حقيقت او بوده و ظهور ظهور حق از

واما اهل حقیقت چنین و دون آن بار امانت
که کلام متعین میکردند در آن روز و اوست مرآة
الوهیت و شمس و شبیه که مثال بوده عالی الله
وحده وحده و اگر نفی خواهند خود را در حصر
دائره نابند و عقیق و در هر نایند که نقش شود
بهیکل دائره مربع که بر نیم و امثالت و در آیه
آیة الکرسی و در ثانی اسماء دائره و در ثالث
بسمله و در رابع اسماء سته و در خامس این مثال
مثال و مثال او باشد که نوزده حرف متحاد زیاد
و اگر در دائره اول و ثانی هم حرف قسمت نمایند
مجموعه متحد و لیکن کلام اسمها در صورت که
در ظهور دعوت نظم کنند در آن نماید که چه نقش بوده
و اگر اول ...حان حروف واحد اول که در
تکثیر میکرده تا الکه هر دو شبیه یعنی در مقام
میکرده اگر آیات حروف مخصوص نظم کنند او
حیث نمی که هر دو واحد اول دائره شبیه بود
و قوه خدا و نیز لیکن الافعال هم که تکثیر شود
خواهی شد اگر در ظهور نقطه بیان بود در این ظهور

و اینچنین شهود مشاهده جمع وجودی که کمل بعد از نهایت
حال سیر فی الله میسر شود و حضرت ختمیت
الاولیاء مستعد ختمیت که الی ما لا نهایه که مکرر
بهم رسانید بعد از آنکه در حال وصل الی خدا
نکوید که ما فداء از و هم بین شهود از دیگر ابو خلق
کتونیانه مشاهدکی و جمیع که باز نفس شهود و هم
مراتب کرده او در ید شیخ او وا دوست از که
اسست که مثل ابراو سنت و هر شیر اکرمی
مثل ابو او نیست اگرچه در حقیقت انست کم در ملک
غیر مومن باشند حکم حق در انجا ری کی وحدت
قیامت انچه از برای موسی بظهور رسید حضرت شیث است
و انچه از برای محمد اوست بعینه نفس است
هم بعینه در نظر شان مشاهدکی چنانچه قبل از
ظهور آن در نظر قرآن هم ختم بود و قبل از
در نظر اختیار الی اکرم که کرده در بین یعنی
اول و حقیقت ختم که از منع بظهور رسیده فرق نا بالی
ما لا نهایه قرآن و مشاهده و انچه در این قیامت
مشاهده که کرده و در هر حال که ومانع له الا

الحمد لله كما الباب الحادي والعشرون في محلصون

في ان لا يجوز ضرب المعلم الطفل ازيد من خمسة عشر

وقيل ان بلغ خمس سنين فلا يجوز الضرب مطلقا

فلا يجوز ازيد من خمسة الا على الاثم بل يضرب على الالم

وان يوقف على الحد او يضرب على الاثم يخرج عليه التعزير

الى زوجته خمسة عشر يوما وان خرج ان لم يكن دين

فليتفق لمن ضربه قيمة عشرة فقط الا من الذهب وقد

اذن لله للصبيان الاولاد في ايام العيد بالزوائد

وان يتفرق كل نفس على كرسي والى ان يتبن الذي

يتفرق على الكرسي او سرير او عرش لم يجب مجهره

ظن ابناء اكثر هيچ بار رخنا ونه دوست بداد

كه هيچ صبي عجز ندكرده چون اكثر مرض با درد

والى شد و كار اكثر طفل فلا از اكثر نحو سبع

رسيده او را تاديب بلسان نمايند دوا و

مرض واقع شادند وبعد از طلوع ان و ماده از

هيچ مرض خفيف تجاوز نكند انتم مر و الحم بلكه

نتري سالم كنند و وشون دون و قرها

شادند شايد دا ما اين زمان است والا كار

۳۱۳۹

تماوردان حضرت نایب نوردن دیم برلو حالاتی عکیده
اقران واکرانی اولداشنده قریب واوستکی نوردن
مثقال ذره حضرت تماوردان رضی دکنه جهانک
نفس شرقی دوست سدا دد حضر اولدیکی کرج
حال احوالیان بر فوق سرمزار عرش الدیکی دینند
کاوقتی بهرا و محبوب شکره ددحره ایدی اوام
کرتما وران صنعکه نظر ازبهر جود او صنوحده کرده
حرف وار دنیا ایلی زیرا اکر مظم عینا سند علم خود اید
در ظهور قوان تانهایا سال نکن شکی شناخت
حقیقت او ددر نقطه بیان بیت حال خدا و عیان
کا او وای اوبیم قدم مطلق بر وجود با اسدر ازلی
کرهمان ایام خوشی و ستکه بهم کلامش او نیب دی
چون باو تا نامز بینند لابد حرف و او واردر خواهد
جانبی بر رسول الله قیلدی او ولی قریب انهم نعنی
ودیانت او شعر خرد بودنده ولی سدان نو ولی قرب
نظر کی قدر او چه چیز حالکر کمشت کرمطلق حال سکو
کردن کرکن وحقیق هم نظر کی در نقطه بیان شمو
قیلدی از ظهور راو در نور اشیا سیکره عیان اسندا اورا

ناهر است ولی پیدا از ظهور بالوجود یکی تا امروز ما
خبر ندیده از شئون متعلمه ازو ظاهر گشته بارزی
کلمات میگویند که تکلم حیا میکند از ذکر او ولکن اگر کلم
با چه خدا فرموده کار کند حرفی و امتزه و اورد
احد زو اگر اگر باشد که کوه کبیر اعجوب ما زود انهم
دو بیا از خلق اگر با چه کلام و او مخلوق شده اند اقدام
و دون انهم قریب نکردن که صحیح ضیق اعضا از این
دنیت اگر چه دل و مجبور ایام سرور او ایام قلبا از
ظهور اوست اگرچه ظهور او در محجوب خلق شده
که حیث او مستقیم بوده و هستند ولکن مثل المرور
بین کلام اسم او میکند انهم میکنند و بر او ورد الحق
انهم میتوند ان یا عباد اتقوا یا بعون

الباب الثانی فی الفرض او الطلاق

فی ان الطلاق لا یجوز الا وان یصبر المرء الی تمام
سنة واحدة لعل يصلح بينهما وان لم يصلح عليهما
كلاهما اذا اراد ان يرجع طلابه الى نفسه عشرين مرة ولا
غير الصبر بعد الرجع الا شهرا تلطفا عليهم ان انكم
عبد ارا الكرخذا وند بعض دو حقی بكلام الله و

وصل فرمود شون چون تشحیح محبت نموده و نیت
تا نفس مضطر نکردد بر او وصال انکیزد و بعد از
اضطرار او و اظهار آن با تحقیق بر آن کر بکول
که نوزده شمر بیان باشد صبر نا پیدا کر شون
محبت تمام حرکت کر مرتفع شده و الا او قسمت از
علی کر دلالت و آن کره وصال آن تا مدح و آن
طلوعت و آن رجع و از جمیع فراق تا جعل
حق است و آن صبر نوزده روز تا اکر حالی
از شود آن جواب یار و بعد از آنکه عدد نوزده
شد حلال است و آن اقتران و همین قسم تا عدد
واحد نرسیده اوست از واحد او و اکر رسید دیگر
حال او نیست و اکر دال حکم اثنین میکردد و دو
حکم اثنین نبوده و اکر کال او ضعف واحد خلی
شده و همین قدر که چنین واحد کامل باشد
بد و واحد دیگر شود و اثنین که اول الی
نهایه و واحد شود همان واحد است و اکر
مزید شود و عدد دو احد ضرب میکردد و نفس
واحد اثنین است مرکب آن اکر که دو احد

نابد و ثمرات باز انكه نا مرشوى شد حكم كه اگر دوام
ظهور رسيد حكم باشى ببعض حكم از ازاد محجوب نگردى
مثلا انكه امروز مى بينى كه درد ظاهر حكمى از احكام
الى ما لا نهاية نفوس بركت او ماكند و چون ظهور
كار دردى فرد قول او لا شيء كردند اگر راجع نگرديد
بقول او و الآن انا امكان فيض دارد اخذ نحو احد
بود حقيقت امر صعبت فرد كيكه از صد
وجه نظر سهل است كه بكه صبغ راجع كرد
التسعى حين **الباب الثاني والاحد** يوم عظيم
فى ان يتكلم لا يجوز ان يوبدا بوابه على من
و ضعيف و سوق الحروف على حقه ظهور اينان انكه
از انجا سكه حد ليل امر جم از صعق يوم قيامت بحود
امع دوست ميداند كه طلب عزت عاشد
خلق و نبى بواحد اول اكه جها دور يوم بد
كالا شيء ميشوند و لى چون در ميان
ظاهر اكرام وصل محبوب در رضاى او ميشوند از
جهة امر شد كه در مقام حروف و لعل اگر توا
دانسته شوند زيرا كه ان از انها است كه در

اعلاء و از آن نیست و اذن داده نشده کرت
نقطه از نود و نه بار زیاده کردد تا انکه بدر
باشد که او بوده مرات الله از قبل و بعد که
شمس حقیقت در او ظاهر بوده و میکردد و
اذن داده نشده از برای او زیاده از چهار
تا انکه دلیل باشد بر صورت جامعه و ملک او
و اینست مراد از انچه خداوند نیست نمود در آدم
نه این شئون دنیویه که کل بان مفتخرند و مجری
تمام بهم رساند بانها در منع و ولا ولی میکرد
که در حقیقت تأویل الملاق و اتیها شود تا انکه
منتهی کردد بآخر خود و ثمره ان انکه عباد یکم
در این مقامهن داخل شوند اکر چه یوم قیامه
که ظهور منظر است و بیت الحجر و واحد از
درجات سبعین و صد نقطه و شهداء موسیعی
اکر صادق بوده در قبل در او و زعم صدق او
عند الله و عند ما ظاهر میکردد مثلا نظر کن
در ظهور رسول الله تا من تعالی کجا و ایات یا
کر زیاده ... و در حالی پنجه سالی هر از نفی

میرود و حول امروز امتحان کل رشد ظاهر شد که
مثل بیان هست که میرود که آنچه بجیحون آیه
قرو انظار شد که میرود آن نیست که علمای کل آنکه
هزار منشور میکردند چونکه از روی بصیرت نیست
زیرا که همان حجتی که بآن در سنه اسلام ثابت
شد رسالت او امروز که همان حجت من نقله
هست نیکونه است که کل محتجب مانند و هم بمعنی
قرآن نظر کنی در حین نزول او در مجموعه فعلها
چه کلمات کفتند و چه کل مؤمنین که انقا
شنیده تعجب نموده که آیا میشود که کلام خدا را
شنید که این نوع کلام را کوید و کل انکار آیات
نموده و قرآنها و سطر و سحر الفنام نمود
و لا امتحان شد نه حالا که اینطور میکفتند
زیرا که جوهر کل اسلام در اوقات بیع قطعیت
از یوم ظهور آیات که تا امروز اکر که بخواهد
شمرد نتوانی احصا نمود مؤمن خالص و ما
اکر همین مردم اکر او وز بودند میکفتند آنچه
میکفتند چنانچه اکر امروز بودند امیدوار هستند

هستی و می بینند که آیات کلام الله شامل احوال
شده بود ظاهر میگردد و باز دیگر چون میکنند
و مآل امکر خود میدید حالت بالا نهایه اگر کلام الهی را
بفهمند لهما را اجتهاد در کار میکنند این است چون
مردم شد منتظر مردم دانا در آن تا اکثر حرف چراغ
توان فهمیدن چنانکه امروز کرور کرور ترغیب
دارد حرف خاص میکنند و سه اکثر قدر حرف
خاص فرق دیگر از کلام رسول الله حق و مآل
اکثر در قرآن هر هیچ آیات نازل شده و اکثر
شد امروز و بین مردم نیست چو ۳ است که میکنند
میتوانند از شرایط یکی در دو مآل اکثر کرده کرده
با اسم او میکنند غیر میکنند نیست که کلها و
شوراشکر اکثر هر روز شد همان روز شهادت
بود میت بدین ها اثم جدا روز شیعی بلکه کور
ترقی نموده جمیع شم که در حالت زحمت مراتع که
در انجام تنزل نموده است که در دلیل امتحان
نیست که حمد شم هم های آنان بر عجایب رسد
دلی روز قیامت که شود حمد انتها یعنی اول میرسند

که بعضی ثانی میرسند و بعضی بدان امر موجودی
نیست مثلا همان حرف و که از سبب در مسالت الله
موجود بن و امر بعد کی رسانید فی الحق تصدیق
نکرده دوستی رخ دهد و اگر انتها بهمان جمع کردی
انتها و ما و ذاتها او استند و سانید بحث عظیم
ایاها و آوبار بیان هم فضل و حسن که از مقام تعظیم
خود را در مقام لغرابوار ذکر کرده لذا او سخن ترین
یابند و تو اثبات آن شد اکثر المترجمان ظهور
او ثبت تو اهل حقیقت و لمی غیر تعیینه نظر الا
حق ذات و ق که امروز هرا رو دو ثبت و جهاد ما
از جنس کی شنیده در مادر لقا الحق که کلا او توای
او حق شد و الله خانه صریح ایه فالقرآن اول
سوره رعد است کی کاهی کرده است و اگر
در امکان لقا ذات اول علی نیست و انهم واو
از لقاء الله در قرآن مراد لقا شجره حقیقت است
در کلام او وضع بشود الا آنان قرانه و ابو حنیفه
اولیه از وراء اوقات و اگر غیر او بشو ایدایع
ایانا و از مند امر ظاهر فرمایند جز و فرضی و اسماء

واسما و امثال و اخبار و هست حق است از موسی
امر بکرد در قرآن اسم او ذکر بنده کرب حق
عالمی شد و مرتی که کفر بخت نیست ولی متعاو
موی کرد و بار بار خویش شود ملازم بشد شب
و روز کرد و کرد واو و داخل در عالم سیر نیست
که کار او نمیر کار شان بود و هست که او از وی
شود بود شریعت حدیث را نکرد که ولایت کامل او
قبول رسول است و نبوت او محبت که
بو دن اوست و شب و روز و دول آن تواتر کند
تا استعمال کند و از بسی که کار مخفی او میکرد و از آن
ترمیکند بحث کردند و اکرم امر ظهور شکلی ایم
و صفر و امد وارد شود او علی بین آن کرده
بحب امر و رو را ولی آن مادی از دون نحو
که کار در هوای نفس حرکت میکنند به امر خود
خود لله میکنند ولی حکم لله لیدین الله مدد
امر شده با نتایج مامور بها اللزوم بیت افعال کم
اطلاق دیده شود اگر صادق بوده و فا کی
صرف میکنی تا اکثر زیادت حین ایشان اکنی و امر و زکم

که روز قیامت رسوا نشوی بلقای ایشان از کرده
پشیمان کرد اکر هم خواهی که در دوزخ در منزل ایشان
بخواهی بهشت کن از مردم دنیا اکر خود
میکشی و بار بر پشت ایشان مینهی
میکردی و بآن افتخار میکردی اکر در این صاد
بودی لابد در جهار منزل صادق بودی و لکن
در ملک الملک انچه روا و جلی اندر کی کرد روز
قیامت انچه کرده باطل کرده و اکر در سال کجی
زمان کذا بر جهور و اعتدا او در روز قیامت
نفوس ایشان خاو کرده باطل شود انچه کرده و
در قرآن بس و اندکم که دچار شوار سنه بود
امثال و اقران عالم سایر علم سنه علی ازیا
خدا اکرچه شریف از رای تو مانند مثلا انچه در
اسلام تا حضرت سال عمر امیر المؤمنین کی مومن
و رسول نکنه شد و انما انما انچه است ذکر
صادق بود در یوم عروج رسول الله کفت کر
نفر زیاده ثالث از اصحاب حشر نظر کی بودار که
دین بآن دین میکردند آن آنها میکرد و در
بکلام احکام قرآن عمل میکردند ولی حکم ایشان از رای

از دواعی همان ثلاثه ماند که فقها تشبیه الذین
کردند که اگر فقها وان نکرده بودند عامل بودند انکا
قرائنه مثلا انکه در اوثمان کار بودند هل حکم دوان یا
ست و ترجیح است و هر علم دعا و پیچ و ربا در
لفظ و حرف و فی دو قیامت یعنی اگر قوانی در تو نبود
خواهی کرد و دلیل اولی در تو نیز هو در اعمال مبدانی که
من تفرع و مطلق درست شد و حرف خبر او صدا
مکه لا یرید است که بعنوان او وزن و بالا من نبود و
مکانیه کرده و ملتفت نبود که دینت حجت اوار
بودا بوده و امر دیفون ما یتفرع علی الاصل محجب منع
میکردی و اگر نظر کنی در او وزن هیچ بحث از دو اولیه ثابت
منه لله ز واگر همان دلیل که قرار هو و واحد را
واحد کرده همان دلیل اثر و بحث و همان دلیل را
که قرار در قرآن بود و لیکن چون از دو بحث هر در علم انکم
موسیکی و ملتفت نبود وقتی در و مینوی در
در نظر نبوده بود در دولت خطور نکرده که قیاس
شده و حروف را حد جمع کردند و قضایای الهی
در حق کاملتی از قرار لفظ جاری است و از انجا که معروف مقام

خود بود و کلام محمد را بر روایت کند تو کلام وصل آمده کم
از سید محمد بگر هی که اگر ثابت شود کلام شوق ثابت میکرد
والا کلام باطل میکرد و شبهه نیست که فرق انسان با حیوان
در جوهر علم است و آن ظاهر نمیشود الا بکلام یا بنوشتن
و اگر بدان نظر کنی در جانب الانبیاء در جهان علم می
که کلام غریب بعد الاعلام تصل آمده شد اکنه امرو در غریب
عالم از هر فرق حق و تو که یکی از سالیق معنی حسنی حکم و را
سکه بکو سه بشو که بصر لطیف حکم کنی و هم با شهدا و
هوم سابق کدان هم مظهر ظهور است در هر ظهور که
بوبیت او باشد و الا که بیت که بوس عقول با شد بلکه او
قوم الدم تا امروز کلام الزدون شده که حسن کلام حسنی
هستی در سول خود در او بان که چون در ظهور حق
شده با ظهارشدن که حکم علم در انتها بود هر اظهار
ظهور کلمه محمد بیان شد و ابتدا مراد از آیه شریفه
الیوم اکملت بیان کرد امروز جنبوی که میگوید تقریر بود
که مراد بصیرت ایمان است نه ظاهری و میگویم حال الحمد
جواب که نازل کند کن ان اشکت ایاتنا حقیقتها و کذلک الیوم
نفحه بتی حال نحو در واحد که با تقالیق بود در قلم

قلما سماشکه دد نود خود درانی با ایاتی که دین نو واد
ثابت وود خون اعتنا نکردی تحیب شد و اینکه تو
و مرادا هی کما هراست که راه نیوکه با او یعنی بحث شد بلکه
با حیوان و در ظاهر این معنی شریک بلکه مرا بمعنی عرایست که
با آن مجهور خود را بیند و نتا است از روز بر نو بیست
هرجان سقط بان عوالی نظر کی در نقطه فرقان شیعه
است بینی کار اسطرابی موجود بود همچنین که نو مثل ایشو
اعراسه وجود اگر بکوی کار بود نه خود فرق سلیمان کار
یقین نیست اگرچه در اغاط بود در مخرج در ابعاد
هست که بعد از ظهور کی نشا اضاد ور الخ که حیم
ایشان نید بد که بشا است مجهور خود را و الا حیث اسقه
هر که از ورای معرفت شد هر او در دست و حفظ او
مثال از بیت احد موجود کست و هو در حیثم خود ان
کو راست وی چشند و مثال الکه چشم ظاهر ایشان هم
رای بینند بلکه از حد تر صد خود و زبان بلاد که
وق از نور است در فرق بینند و احسان کنند و اگر
بد فرقه نظر کی شاهد میشود در سنه ۱۲۷ از بیت که
ظهور حق و دیگر پوشیده بود از ظلم وجود از ازلی که الله

کرده تا ظهور بشود یا بی‌اردی تا وجوب و اول ظهور هم
ایمان در آن نفوس بود که از دو اول هیچ حرکت نبود
و چون چشم نور ایشان باز بود حضرات [illegible] بحر [illegible]
حضرا مستغنی [illegible] الا من از ظهور او و چون در آن
[illegible] بود و [illegible] حقیقت را دو دل بود الا قلیل او
این جهة ظهور محو و [illegible] او [illegible] نبود
حقیقت او اکثر شیئا [illegible] که این [illegible] موجود است
کر [illegible] ان [illegible] او [illegible] و [illegible] او در [illegible]
خلق [illegible] بود [illegible] در [illegible] بود است که [illegible]
مقبل بشود [illegible] یکی از این [illegible] بشود و [illegible]
ظهور یکی از ظهور [illegible] تا [illegible] درجه [illegible]
[illegible] بشود در [illegible] یکی [illegible] و یکی [illegible]
[illegible] است که یکی [illegible] و یکی [illegible] و یکی [illegible]
[illegible] و [illegible] که اگر [illegible]
و [illegible] که [illegible] در دل [illegible] و از او [illegible]
[illegible] در [illegible] ظهور [illegible]
[illegible] ظهور [illegible] که [illegible]
[illegible] مقبل [illegible] دیگران [illegible] که [illegible] مقبل [illegible]

و بودند مثل عیسی و این حال سرحد قیامت که
منتهی شد بالمرّه ظهور کرد خبر تقلبات در نفی شیء و مخالف
ختم امده ایشان بالله بودند انبیا [illegible] که ادیان
جم امده ایشان بالله بود الکشف وجود او صور او مخرج کنند الا
از مقصود او که کار را توهین نمودند و از و الای الوجه
لقا الله که در یوم قیامت که بالله بر کشف الغرض بود که
قطع اسلام و سایر بلاد از تو سیف بیان و احد او
و مثال الکفار ایشان در هر حدیثه که دایم بودند که
کرده با ایات و مثال الکه از این عهده مثال الا نهایتی
اسلیه و اهمیّت با طلب شیء بر ثنا مثال الاحمال حرم و
و مثال الکه از کثرت اشیاء [illegible] با علو د معبر تعالی
و سیله بودند و هزار و دو بیست و هفتاد سال از
بر حول ایشان گذشت این ظهور اعظم او الا نشته که
بیان یا بصیر یا شیء لعل در یوم ظهور حق که [illegible]
قوانی مثل [illegible] او را اشتناخته و بعض و احد بعد [illegible]
واحد بعد انشا ایشان محتجب گشت و [illegible]
علی الله مظاهر اسماء واشا لوا در کل نوبد زیرا که
قیامت بالنسبه بلید اسلام هزار و دویست [illegible] که در یوم قیامه

وقت است ان شرح است که قبل از ان ظهور سلطان
رسید و چنانچه در ظهور حضرت حجت قبل شجره
که شد بکمال رسید الا اول بعث رسول الله که
اگر رسید و یک چهار دوره هان دوره بوم بعث بعد
که بعث سوم شهور جیش شد نه بعث و هفتم و ایمه
استعداد و انجذاب کرده در بعث و سه سال ظهور
که وحی در بیان بود حکم الله بعث و حکم انچه که
نازل میگشت و بعد از غروب شجره قران کمال ان در هزار و
دویست و هفتاد و سه که اول ظهور ان در دو سال ...
جمادی الاول میبود به تحقیق بعد تربیت ...
حیث شجره مقدسه در طلوع خود تا الحال
میکند و شجره که غروب نموده در ...
و الحال ظهور حیثی ... که بعد از شجره ان ...
چه اول ظهور میکند و از ... که ...
است ان ... نازل ... که ... خلق میشود که تا
ثمره ان که ... است در قیامت بعد که ... شود ...
که اول ... است و از اینجا که ...
... باو ... ان ... و سود ...

که منوط معرفت ظاهر در ظهور و تجلی با شعه ایشان
متوجه کرد و انچه اثار تجلی ذات ظهور شود پس آن باید
ظاهر شود که اگر نشود معلوم است که در آن امر بوده و
ظاهر نشده زیرا که کار چنان این نیست ملاحظه کن سبب
میکنی و کار خلق الله اند و شهید صدیقه هم
هستی میشد و آن حلاوت اوست عرفان مقصود
تغییرات و تجلی در دوم ظهور من یظهره الله انچه که از
با و ایشان اورد و ... ایشان اثار بیان ...
اکر دارای بکرده و اکر ذکر شود در ایشان تجلی ملاحظه
که اگر در ظل کن شد ... اورا الا ...
داده شد و کار را ... حقیقت که ... بیان ...
ایشان را آن ... بیان ... والمحقق ...
که ... امر ... و ... اوراق او را ... کو
... بر ... و اگر ... اعوذ بالله ...
در حق ... که نار ... در ... اسلام خود
میخواند ... چون ... با ... ... که ...
... و ... داده ... از دون ...
... که ... الکل ... میشود ...

اینان ظاهر است و نمود هر ظهوری بناء بنیان بنیاد

و نمود هر ظهوری بنا نهاد و امر الظهور تا نور ظهور اشراق کرد

که او وقت ظهور قبل و او اسرار بناء بنیان ظهور الاول

ظهور بعد و او امر اول و [illegible] اول الظهور ثانی

که اگر بیضه [illegible] نیم [illegible] سر صبر کی [illegible]

اتفق بد کور میکردی چنانچه امروز خود میکردی

از [illegible] و او را اسلام میشوند [illegible] بود [illegible]

حروف و [illegible] در رقابه اگر [illegible] در [illegible] نمود و دوا [illegible]

از قبل او کسا [illegible] بود [illegible] و [illegible] بود [illegible]

و [illegible] **الباب الرابع والعشرون** [illegible] و [illegible] الصفر

[illegible] الله فی حق [illegible] النص [illegible] بابا [illegible] خطوط

دو میان [illegible] شود [illegible] نمود [illegible] داوم [illegible]

خوانده و [illegible] شده هر که حق [illegible]

و [illegible] او [illegible] فرموده در آن حال کند مثل [illegible]

[illegible] او را و یک مثقال ذهب صرف دوان [illegible]

و [illegible] و یک مثقال که در [illegible] و [illegible] صرف نموده

باشند و همین قسم در [illegible] [illegible] نمودن [illegible]

المرکز الله را و آن [illegible] است که [illegible] مشتعل میکردد

Dr. [illegible] 13 [illegible] 55 [illegible]

میکرد و از موج حوادث بحار در حیات خوبارها نیلوفر محمود
چه بقا و سزاوار آنست که اقرار از عمل دو امثال الامر بیابان
و وفق مستعان و دوائی پس هرکس هرچه تواند
از و اعلا وجود دهست چه در عرایس یوم در میان آن ارکان
ملک ملک و بالاعمال شعف در در حیف و اصل الا
خوانین کامل کرده نو دان نفس و هم حیض در وضیات
محبوب کرده بیت شود دلی اعلا این و همچنین در
مادر نیلو و بقا و بیت ثمرات آن راستود و در عملیع اهل
و نفس و الاعمال دا سبق و مجالس قرار دهند که این
از رجب بتقوی حضرت الله اذن داده شرح کرده
بیس دکر قول این آیه و الملائکه و شهد الله انه
لا اله الا هو العزیز الحکیم یا الکرام شعف کرده
ذکر قدر رفت که آن از اول تا این اختصار است
و آن یوم بوم منظر است و همچنین روز از آن
حرور رجب که اشرف الایام همچنین شهر که هر
یکی در احکام ملتی است که
حقش و در نواهر چون ذکر در اسکو
بو طلاق الایوم که هرکه

بعد از هیچ که خواهد ذکر بکند و غیر از آن کسی شناسد
انکه حکم کند و در والحق سوم بعد از بیست یا نوادر و آنکه
درست والحمد لله کلا استطعوا آنرا از نوادر یکی در یوم
من یظهره الله که یوم اول یوم اوست مثلا او مثلا اسنی
در بهار یا وجه اینکه او ... که اکنون مثلا استطعو کرده
که مثلا این یوم گذشت و کیکد این یوم از نوادر او
ظلمی نشد در عزت بود و حالا اکنون این یوم نسبت با و غیره
و هر شیئی در یوم قیامت ظاهر خواهد بود و هیکل انسانی
دقایق و ساعات و لیل و ایام و نهار و شهور و سنین
و فوق آن تا اکنه مطالع آیات الهیه و ظهور آن
مشهود کرده و او نفس اعلا را از آنست که ذکر کرده و خلق
مشهود لم یکن ... الا و هو یا ... کان حالیا و قبل

الباب الخامس العشر من الواحد الاول

فی ان الکثیر من امر الله ... ان ... استطاع
من یظهره الله من ... و الحکم علی اعلام من یحرسه
من فوق الارض ... خداوند عالم
اذن فرموده ... ذکر من یظهره الله
باو ... از مقام ... ذکر کرده

ابتلاء کرد من کان الله و اطلاع کرد من نظر الالهی
در یوم ظهور کسی از خارج در نبود او نکند که کل اعمال
از و او شهادت که آنکه در کل ظهور و وقت
و بحر جمل یک الف غیر از نفس روح مشهود کل ما هر شیء
با آنکه کار او و اوست که اوست با آنکه خود او و اوست
و نکو بینم و جهت نام کند با یاری کردن او و ما
و فی الحق خاضع نکرده از و او قرآن و ساجد نکرده
از و او تنزیل بیان کلام الحق و ما الملائکه کر
که یا حیی نکرده و اگر عکس با شد از سبب آن نزد
خواهند حضو سیکند او را اگر دون حب در ایام
و او شاهد شیء اکبر محب بوده از رضای
خود محفوظ شده و کل وقت در این نمود که ...
خواهید کرد او را نه از و الحاد او این نوع احترام دارد
و علاکند علی از و او سماء این اسم که نکند اظهار
اسم او میکرد بلکه گویند بلند خواهید کرد علی
و از دنیا او دیدن حیات در ظهور رسول الله کل
او بوده علی در حین ظهور شنیدی که با او چه کردند
و حال آنکه اکر او را دو خواهید دید بی آنکه از خود

میکردند و همچنین در ظهور نقطهٔ بیان که کل از والی
اسم او قائم میشدند و از برای ظهور او شب و روز
تضرع و ابتهال مینمودند و اگر چه خود را عبد
او والیان خود را افتخارها مینمودند و لیکن الا اقل
دیوان ثانی و باسم ظاهر شد و حفظ ظهور الله
هیچ است که با عبادات استنباط آیات او و ذرات حق
متربع نشسته و او الآن در این جبل ماکو است
تصرف مراقب نمیشد و ای اهل بیان که آیات ظهور
واقع نگردد که از والی ادراک شب و روز که میکنید و از
والی اسم او قائم کردید و حال که یوم غرایب است که از
قیام باسم سبحانه بودی مستاصلیم و ساکنید انفس محتجب
در خواطر او ربی سلوک میکنید و ظهورش در متول
واقع شد او وارد شد از نظر ربی باو و ملکوت دردی
بودند امروز بیکونید که در دینی بنودند و الا
روز در میان بیکان خود در اعلی درجه فضل و ذی
عالم بودند و کان در تحقق بر خود نمیبودند
اینکه امروز محتجب کل با اعلی درجه فضل در دین خود
عالم اند و خطور دون حق از برای خود نمیکنند

دعواهی شنید انچه و نقطه بیان وارد ابداع را
که قضایای قیامه فرع شده که بنویسید و ثبت
کنید لهذا در مقاله بیان مهتدی شوید که
درک نمودن نقطه که الله را و اکبر را که او هادی
بیان که جمیع نفس شنید بدانچه و نفس خود شنید
و حق را با ظهار جلوه [illegible] و علی که از تجلی
و اگر در ظهور او مستقر که دین در دین با ظهار مکه
لهذا برای او حرفی وارد نمایید و که ظهور [illegible] که از یوم ظهور
نقطه که [illegible] تا او [illegible] با ظهار نکرده [illegible]
نموده که از این [illegible] لهذا که [illegible]
خود چون که [illegible] حرفی وارد [illegible] و [illegible]
بطون او [illegible] ظهور او که [illegible] که [illegible]
خود را [illegible] و کل از خود [illegible] که [illegible]
[illegible] او را [illegible] جمیع [illegible]
از برای کسی که [illegible] او [illegible]
که بیان که او [illegible] و [illegible] او
[illegible] که جمیع [illegible] از آن خلق [illegible]
[illegible] از آنکه [illegible] وصف [illegible] وصف نمود

دیو اگر خلق جنت با مراد او بخود اگر همه خواهی در بیند
نظر کن نظر درین و دیگر اسلام که هر کس داخل نمی شود
داخل در جنت بوده و الا در نار در جهت جنت
منفصل گشته تا اگر یکی از اهل بشر نظر کنی در
هر یک اعمال او اعمال رضوان و جنت بوده
تا اگر [illegible] شد با خوار کرده [illegible] ضعیف گشت
هر کس و مراد که [illegible] و مراد [illegible] در جنت
و هر کس [illegible] در نار تا اگر ظهور اسم
[illegible] خلق جنت را [illegible] و حکم دون جنت [illegible]
[illegible] او عارف [illegible] بدو ذکر کن در
جنت [illegible] و تا ظهور [illegible] کنه [illegible]
از [illegible] شناس در حکمت و نار را [illegible] شهود
ملاحظه کن که این مقصود از آنچه در قرآن نازل
شده از ذکر جنت و نار و [illegible] بوده هر حال [illegible]
از نار دور ایمان که همین سبب در نار آخر میکرد
و همچنین در ایمان که همین سبب رضوان اگر میکرد
در آن خلق شده [illegible] عبد [illegible] داد او [illegible]
خلق شده [illegible] [illegible] [illegible] بان

بان داخلوا اذا بناء بامره اشكان ... شهرا [illegible]

الباب السادس عشر في الكفارات

في ان لا يحمل السفر لاحد الا ان او ... اوجب
بعد استطاعته لو اراد ان يحج او يبطن يوم [illegible]
اذا استطاع الحج والاعمال لو اراد ان يطرح ... في
سبيل الله ويحمل احد على احد في سفر او يبطن [illegible]
[illegible] او بعد ان يخرجه من بيته [illegible] حرم عليه
[illegible] شهرا وان يتعلق عن ذلك الحكم ولم يعلم
[illegible] هذا البيان ان [illegible]
عن ذهب حيث لا امر واذا اراد ان يحمل احد
على من علم او [illegible] ان [illegible] وان علم لم [illegible]
عليه زوجته [illegible] عشر يوما ولم يفطر بعد انقضا الشهر
والقرآن وان [illegible] عشر [illegible] الامر من ذهب
والامر [illegible] وان لم يقدر على [illegible] فليستغفر الله
عشر مرة وان [illegible] يتصدق على [illegible] البيان [illegible]
على من ياذن باعلى صوته ثم على الفقرا والمساكين
اهل الذي في والكفار [illegible] ولا يا [illegible]
سفر الواجب من الحج والحضور بين يدي السلطان [illegible]

الا اذا اراد ان يزور او يحج فلا يبقى بدان يطول
ايام سفره وان اراد ان يطول عليه ان يرضى ما
يتعلق به من كسوته ونفقته عن زوجته ولا يزيد
اكثر من ثمانية وثلاثين شهرا الا ان يقضي الحوائج
اذن على من رضى وشيعه ستة اشهر ولا يمر عليه
ذلك ومن تجاوز من ذلك الى ان يقدر عليه
ان ينفق في وما يبقى من مثقال من ذهب والا الى
وما يبقى مثقالا من فضة طول بنابر اينكه اذن داده
شده سفر جوى ميت ومعين نشده اگر استطاعت
او باشد وزيارت مقاصد حج و مجاورت و نفقه
نفقه اگر خواهد وچون اين اذن داده شده ودر
هر گاه ما ... باشد يا ... واگر
بنوده زياده از دو حول در ... اذن داده شده
الا اگر ... ان قدر ... باشد كه او ... از
... زياده از ان ودر ...
از يك حول اذن داده شده و ...
... تا دو حول و ان واگر ...
اگر ... دو مثقال ذهب والا
فضه وان ... داده كه او ...

حل و دکفته است و غرض ایحکم انکه در دوم ظهور کند
در حق استطاعت سفر کند چون او و مقدر دانند با
در اینجا ذکر شده زیرا که کار این از والی او است
و اینکه الی بسبب اوان ظهور دین قبل او کرده ظهور
شد او اگر محجور شود حکم ایمان نمیکرده و صفت حال
بیت الله را استطاعت و روح و ریحان الله
ظهور روم قائمه که او وقت واجب میکرده اگرچه وقتی
زوال کرد از والی او خلق شده حکومت عنوان از جهت
منقلب شد اگر کسی ناظر باشد بحق وجود خود دو امر
از والی کسیکه حاضر شود بیت خیر اخذ او بالکلیه
بیکقدم او را در سفر خود را حرکت دهد بالکلیه او
از بیت خود حین اخذ او برجهت او در دو حکم خود
تا مه حلول بیت احزان و اگر کسی تعین میکند او
ایحکم و شهادت بیان فرمودست که خزانه
تعین میشود و نیم مثقال ذهب در حوالی حکم
نماید و هر وقتیکه عالم شود حرفی تغیر
برو وست که منع نماید و اگر قنا عادت ذهب
نوزده مثقال ذهب اگر استطاعت دارد دوا

از فضه و اگر نداده بود در مرتبه استغفار که
کرد او وقت حلال میکرده او واقران و سنن از
استطاعت حاجت او است اتفاق جوی
شرطی بیان کرد آنان و اهل احتیاج انفاق
کنند و نفوس خود اگر مکلف داشتی والا از
مؤدیان و اهل احتیاج از مؤمنین در هر
که هست محبوب و ثمره این انفاق در دنیا
و نفعی خیر که در دنیا است که عاید شود
و بر مقصود بوم ظهور از حرف و او در دنیا باشد که
اگر چه از و او او بود حکمی بر هیچ نفس نخشد انجا
بلکه از مجموع او است که در ذره مکلفین
میباشد و الا اگر از احد اهمال است و اگر
بعد از عرض تکلیف قبول امر حضرت را ننماید
و خطا و نیز در حال غنی بوده از خلق خود دور
داشته و میداد که کل را با شیئهای حب در
حبات او تصاعد کردند که هیچ نفس در هیچ
نفسی بقدر نفعی حرفی که در دنیا بود که کل را
بهدایت و امان او باشند الی یوم القیمه که

که ان اول یوم ظهور من یظهره الله است و حق
عالم همه بین راسبو تعرض بوده و هیچ کتابی
نازل نشده بوده مگر از کل امت عهد اذا یاتی
نعید کرفته و الکه از وارد حینی و تعطیل و ملکی
و در سفر بعد منازل ممنوع بوده و حب و هجر
که منازل اقرب و اصلف کو در ضل الله مجوز بکی
و اکه منزلی که توان بکرد رفت دوره و زوج
خداست که مضاعف کرد انند رزق او را و او
در منزلی و مسواتی مشقت شود طلب نقص می
کند از خدا وند تو حالی شود و در هر حال ایاید
شود حق هر حیوانی را که بعد از ورود حالات او
در بیان ظهرا احق از محل او و او وارد شد که از
که نفعیکه از ان بو سیلی رداد و اعاد تمریحی
محمد و در سفر را عادت حال اضعف با بدی
در هر حال و اینه ترتیب کلفت و مشقت است
ممنوع بوده و هست الا سبیل دیبی و در بیان
مقادیری که من قبل الله مقدر شده و مراعات
بیان دکان در هر حال محبوب بوده و هست و

نقص تغیر اجد در سبیل رضای حق بکفند سواد
کند و این حکم در نامه عمل او نوشته میشود کلام
ضلالت است این خطر اکثر میشود و میشود در سبیل
خدا و اکر سفر اهل حرب کنند و رجوع
قطع میکند از قطع رضوان الله فلا حکم شرع
کل بوده که بلا فرطهای نفع خیر تضیع نفس خود
و دیگران وارد میاورند و الا اکر و رجوع
مینوان نوع حکم نشت و استفسار العرا امروز
شاهد است و انکه که قرار شده چنین کردد
در عیسی بحر جهت فرق کنی که کار شواسند زیاده
از بکهین نیح سفر کرد الله معطا یب ما یناجی النیل
بالمنة الا کلا البلاد الکبری در مجاز و علی بطن حفظ
حکم الطارة ما یجیء من الثارة و عدم فرق الفرزعه
و کذلک الحکم فی الحیوان الذی یطیر بالنیل و الذی یسوق
بالنیل لحا نیابر الکرامه سعت بود و کار بوت
از ما یجیء من الثارة او ما یطیر بالنیل حاشا
ذلک انکه با سر یخت و لی از جهت طهارة و قا
نفر زمجوب بوده و هست مانع از طهارت سکردد و

و در هر حال تطهر و تطهر کرده که مجموع انسب تمامی کرده
یوم الطهور من الطهر کنه ذکر دون طهارتی تمامی کر
اعلا از اینست بلکه قول و تطهر است چه مرشان در حکمای
با امر و تطهر بوده و هست وار نوبیکه اول از دو
او شیئا الی امر بیکه اعراز بر اهل و بیت چه بها انما
وار نور کمالات بوده و هست چه هیچ شیئی او را متغیر نکرده
و ابا اول الادم و جمیع ل مهمات او سنوه حقیقی بوده
لکن طهور و طهارت طریقتی بیشتر که یوم القیمة
طهارة من غیره فان ذلک لهو الفضل العظیم

الباب الثانی فی الفرع الواصل الثانی

فی علم اسرار الطریق کاینة اصطلاح القوم ...
بعضهم لبعض و علوا و ضاهم طرق اسرار الکرامات
شده که کوشش طرکش بکار کری در جمیع السیر
وجه سر از جمله کتب علمیه و جمع صاحبه و جمله کتب علوم
بعضی بوده بعضی و الاهم که هر دانی در شانی اوی
یا الحق دهن او را اکرام و حلال میکرد و اوانی
شدّه الا اکمل اهتم فی وصایا و نشده که اکردک
یوم قیامت از ابا طهره مقصود سلوک کرده کرده حصیل

حیا باشد که بعضی می ینا من عباده غافله
انه کان علی الباب الثالث بالعزیز والخلیق وکبار — الارس
فی ان کان نقص فرض ان یحب اطا یکتب الیه ویحلدا
بیل هنه وما شرع علیه طلیق ایشان اکر واجب
در اینطور که اکر کسی بوی کرح بطی نویسد وایشان
او را جواب دهد وضل محبوب بنوده خط خود را
بخط کذا مرکند وهمین قسم اکر کسی سؤال کند و
واجب جواب بالجمله کر جلال کند ابا دردوم
کی اذان مرا علم محرم کرده در حیثی که نا از اعلی
التی بریکم کلام کوئید یلی از و اکر فرق جواب او
شد دولی سرایت میکند تا بنها الیه خود وجود
وحم جان کتب به نسبت کر بوم قیامت کتاب
خواهد شد وکلام کی بواسطه اشعار خود بجز نکرد
او درجواب محبوب خود که بالجمله کیو نیت و حق
ودر دیده اهل ه با اقرار بو ملامت ودر خذ ازد واج
اقرار خیوت و در ذوا الصوی اقرار بولایت ودر
اجابه اقرار یعالیت و زدهر مظهوری بحقیقی ازمه الشیخ
محققا میکردند الا در طور قلب که عیشند شد اکبه

امر ظاهر میشود دیگر در اسلام کسی که دعوی آن کند و اگر بکند اظهار معجزه
و او ستاند و لایت و احکام قرآنیه بلکه مقصود
تلی در ظهور بعد سادقین او دون صادقین اظهار
میکردند و بعد ضرورت که در کلام اول رسم
اجابت خدا نماید که بلا اجابت کامل باشد بالملائکه
حال کرایی او است و از برکات اجابات او تعویل را نمود
شده اند و لیکن آن بیکر حق اکر طلب کرده کند و آن
اجابات او و اولیات او و ما ظاهر میشود و همچنین اگر کسی دانی
حال او طالبی باشد و منتظر بعض الغرم است اجابت او
و همچنین اگر مقامات اظهار اجابت باشد بالظهور منتهی
کرده شود او را ال میکند و ایست اجابات اکر
جمع قصی در حیی موقع سبب غرض شاهد و سایل امر
در یوم قیامت که ابصار ظهور نشناسد محجوب و مقصود
شود و اللّه الحق شاهد کنند و او حق حیث الیه بظهور رفیع او
بیاورند که بکند ما شیت به اللذی مرتفع کرده
خنون ما ینفعه حق اللذی محجوب مانده باشد چنانچه
در هر ظهوری هر که محجوب مانده همین سبب میکرده او
ولکن الله یهدی من یشاء فضله ان الله کان علی کل شیء علیما

الباب الاول من الواحد لامه

فی تعیین الکتب الذی یقتضی علیها التی وما یلی حولها
وهو ما کتب بعد قلم او انقام الی سد لحقی ابیار الکره
هر طور تعلق از دوست میلی در که کل تعلیمه
از الفصنا امرعم بوده که هر حرف دو دو سال یکی
هر نفس با بال خود داز که بحر که کنن با یکدیگر را
عنقریب در دنیا اکبر بعضی عطا کند انها این عید
حرفی شفقت که کره از نظر او داشته باشد لعلها در
یوم قیامه که بجز حقیقه ظاهر شود هر قرا اسید وصور
غیر ظهور لعل در دو ما انهم در نظران غیر ظهور واقع گردد
ز اگر هر حرفی که نوشته میشود صد هزار ملک را
تو کلمه و همچنین جانی هو که حفظ میکنند او را والکا ارو
نظر کند در ارض هر حرفی که کرده از قرآن احقیقه او را نحو
ساقط هستند که اصحاب آن شود و هر حرفی که در صورت
ظهور نوشته شود ملا ائکه دوست میدارند که
او کنند ملا در هر شئی حسب شاهد و کی و همچنین
و عکس وود بیاذن حق شئی ظاهر نکن الا و علومیع
دکال لطرحم قیامت نظر ظهور خود را او امثال ودو

ودون حین‌ها احتیاج به دو خلق بود که نظر کار طراحی کرده نظر
نظر اوست و کم سخن خواهد که در یوم قیامت نبی بخور
الی اکثر که بود از حق شان است آن نبی است که لا
شد و از زوال بر آن که شدنی و طرح خواهد کرد با به آن
خود بجز دو طرف اراقی بوده و نور ظهور بجز و مشغله از هم
ادنی که مشرق کرده که آن در دوام ظهور مشرق شد
شود که با قلاوه دیده شود از زوال آن ظهور و ابتدو
از زوال وصول بآن مقصود و هیچ نفی نیست که بکلیه
او کلام زیبا و آن نوشته آیات با و باطن خط الله اکبر
میکرد از زوال واضح اوست عند الله و مر آن
خطوط مرا شایم و اعدا است ولی خطا نبی دائم
اعلی و باطن بابی در باب ذکر و گویا شاهد میشود در ظهور
که ما میان ادراک که بود نه قرآن شریف نوشته و ظاهر
در یکی بهتر است از قرآن و استکمال حد و طرح کار
از مقربین کرده و شأن بجهود ازل و مقصود لم قول
دال و امر و زدیده میشود که کتاب الله تعالی بود در اسلام
با حرف خط نوشته شده ولی آثاری که نسبت حق تعالی
دون او میکرده که کتب قبل از کرده در نزد بجهود او قلّا و لا

بایمان نکنند قول نکرده از آیات کینونیت آیات در
نکونه حق کمالات نظار سی و جمال آنکه آن اکثر مثر
نفی مسطله و مقصر شده ماند و جمال او نزد اهل
اقدع اعلی از جمال مذکور باسم جمالت و هو رشته
شده که کار قوم اسما ایست و نفس قوم که عقد
وسعت است با استحقاق خود نوشته شده باشد
و جمال اگر از بعد ظهور الامر از جمله کتبها نوشته
شده که چون ایمان باو نیاورند در دوره ظهور
من یظهره الله حیف که مقم کار خواهند بود الا من
شاء الله که کار دقیق بوده که بعد از ظهور نوشته نمو
الله آثار آن شمس حقیقت که نوشتن بیجرد آن
اعظم است نوشتن بیان و آنچه در ظل آن نوشته
شده نظر کن در سنه قرآن که اگر در یوم ظهور رسول الله
کسی بیجرد آیات البنوشت حکم ایمان بر او میشد لکن مومن
باو نبود ولی اگر کل انجیل و آنچه در دین عیسی انتشار
بود در ظل انجیل تحریر می نمود احتجب بود هم اگر
قرآن در ذره نبود خواهی حدود نمود بصیر شو که بحب
عالم که چه شیئی در ظهور مجوز از آن ببیت که الله

اما داود را باعث خط نوح او حاضر کنی بلکه قرین شده
و کلام کرا یعنی از آن سجود و شرف میکرد و کلام توحیدی
بیان داشته باشند ذوا کرام و بیان او و زود
اعلی تجلی کرده در بیان منصور است هرکه توان نام نوح
و در نوح داشت خیمه باشد باید که کلام رسول عند ادای
و حجت و صفت کلام از ملائکه و اولیاء او
و نگرا تا را و اکنه است در یوم ظهور نصرت کرده است
و اکرمنا امروز هستی که هرکس در بیت خود مجتمع
تلف کنه نفسا الا ان بنفسه و المتوکل علی الله ثم و

باب الکلمة الداودیة من الوصل الرابع لوقوف
فی کلمة حیث لا ینبغی ان لا یحل احدا من هذا الاولیاء
لما انه انی لا قوم او اصحاب لله و رب السموات و رب
الارض و رب کلی دیدار و را الارض و رب العالمین
وان بغیر حقه یجری عنه بلفظ بارز اکرم جمع علم
الا انکر لله واقع شود و ابا ای حجة امر شده
کند علی الوجه عالم کو بدان لا علی هذا لله و رب السموات
و رب الارض و رب العالمین و رب العالمین و اکثر
قلب نبود زکنه بعضی ایشان و ولی لله و اقع میکرد عالم

مثل اینکه معروف هم در ساحت شجره حقیقت که ایمان باو تقرب
از آیات او و بآیه او ودر نفس خود از او محتجب گردید در یوم
قیامت چنانچه در قرآن حرکت عالم از برای رسول الله
و در یوم ظهور او بود عالم از برای نقطه بود و محبوب
که کل عمل کنند از برای او الا آنکه نسبت دهند بالله نسبت
اوله از برای نقطه ظهور کذا امر در عبادت که در انجیل امر الله
عمل از برای خدا میکنند از رضی الله اکمل قبل از ظهور رسول الله
بوده ولی بعد ظهور از دین الله نمیشود الا که در ظهور
از برای رسول الله کنند و توقف در آنچه ثابت میکرده و محتجب
عمل او بلکه در بیان عامل از برای خدا و اولیا که آن نفوس
اگر در یوم ظهور من یظهره الله از برای او عمل کردند الله
کرده اند والا باطل میگردد که کل اعمال کرده اند الله
در صورت اسلام و بیت دیگر مانع از این ظهور اتفاق و تغییر
دیناتی که باید الله نسبت داده و آنکه تمام اعمال
شامل بیناتی و قصد میکنی که از برای خدا بیک درجه
الله از شجره که بدل علی الله محتجب هستی که این امر که
در ضمن تواست از آن شجره مشرق گشته و در این باو
میگرده در ظهور اخرای آن و که هست که خود از آن

از آن هیچ میگوید به ولای و در نفس خود میگوید
همین فهم شئون خود را مشاهده کن در دنیا اگر تو
از ولای اوست و از او محض همین شئون
دیده ملاحظه کن تا بیهوده کلمه توحید ختم کرده اگر
در یوم ظهور من یظهره الله از ولای او معارض کرده
کرده چه گفتن لا اله الا الله باشد و چه ادعای خودشان
والا اگر از ولای او نگوید اگر لا اله الا الله بگوید خداوند
میبرد و اگر اسم باشد شراره دون حضرت اثبات شد
او ایشان جوهر بسیط است که قبل از ظهور رسول الله
حکم شد که کل الاله دون الله باطلند اگر چه کل یک الاد
و رسول او در زمان خود مؤمن بوده و الآن هم هستند
که ظاهر است که سر آن اینست که همان شئ از یوم
همان رسول الله است و کل کتب خط بر اثبات که
بر او نازل شد که در حقیقت از ظهور قبل بوده و از
کتاب او چون تلاوت شده که این همان است که در ظهور
بعد ظاهر شده حال هم اگر عمل کند کلمه الله در بیان
نکردند خود را از حروف واحد و کل را آثار ظهور
نگردد از ظهور او ظاهر نشود دلیل الا

عالم بوده ولی حین ظهور من یظهره الله کل از او
ادوار نقطه بیان است که الف و نون که محیثو و زوا
نقطه بیان او نور همان من یظهره الله است نور ذات او
و همچنین حروف حی همان حروف حی او است که بواز
برای ابقاء عالم بوده چگونه میشود و حی که ظاهر شده
عالم مثلی نیست که در قرن هر ظهور خلق کثیر یکجا از کل
بله میکنند غرق میشوند ولی وزن الله میشوند
خلعت میشوند الا من شاء الله ان یعیف به کل
نفوس نظیر احد است کن بصر است از واحد او را
مشرق تا مغرب را مالک شود و همچنین در ادوار قبل
بصر است از کل تا علی الارض زیر اگر بعد اثبت
بعد از موت دولت انتراحت میکرد و علی یا علی الارض
بعد از موت اینها متمول است و لو نازل میباید
کتب اوند دوست سید و دو که کل را احدا
بکل از من یظهره الله ولی نفوس متکبر شود معتقد
میشوند یعنی باسم علم نفس بوده هر نفوسی
میکردد که در خود موت چیزی تفوق بخند او را
دق نموده که از مراتب اعلا از سیف و ادفا از

شعر يعني ابيات حاوي كل معتقدي كثير لطائف
او اول عزة الحزينة جشوديكي ضرلدون تحقيق نور
وخير خشوع وكنه يعني من بنا الى مراوحي

الباب الثالث في الواحد الثاني

في ان اداء الذكر واجب في زمن طلوع انوار الكرم
وادن بوني حضرة الله حضور بوده وجه وجميع
فرض كه امل ست ... وندن زهر ... اكر
ردنبود وحضار دن جانونت وبره ابن حكم
حيق قسم كه ايات تسبيح وتحميد وتوحيد وتكبير وكلمر
شئوني درني مظاهر ربه كه ... حقيقة مظاهر
تعلق ددمعظم الحضور اووردادو واجب اوزكله توحيد كه فيها
فيه اليه شئون تحت بدا اكر كوبچ ... الحضور ردكنه
قرني جود الحضره اوزان منقوص كر ... الاعوانكم
يعنى ازان دردانماق والتفت الحضر نابدبجقن
نفي كه حق تعالى ده تمايد جوه براست حق الله كه جهت
باث نوعن شئوندن دوجهن ردالحضار ايان جوهر
واز ... في دين ومعظم بالن ... بل ... است صحن
اكرمين يقين نظركي وكله تحكم بالحق وانه هو من الفتى

الباب الرابع من الواحد التاسع

فی تحلیل کل شیء بنا را بکه اذن داده شده در حقّ
که هر چه تحلیل آن بنفس خود و اگر بشأن از اولو العلم
والعدل است که عزو در یوم واحد ختم شود و تنقیض
نما هف در او نبوده و نیست در اداء آن اگر بلد
اسم از اسماء الله منتسب شود و در حین انتقال از اسم
دیگر اذن داده شده و حین نیسان با سم حبیب الله
یوم قیامت مبرکت این علی الله با سم ولی تصدیق
و از عدالت او محتجب نکند و گویا ادیع میشود که بحرف
حفیظ ظاهر گردید کل اسماء و امثالت و لی سکا
بحرف تحلیل و تحلیل خود محتجب و اگر آن از واقف سوال کرد
و آن بمعنی محتجب گردیده مثل آنکه خود را القرآن و در تبع
اسلام کل اسلام محتجب گشته حتی که ظاهر بشود باخر
فروع حد و منع آن از وراء معرفت شمس حقیقت
در حین طلوع آن ولی ببین که هر نفسی بیک محتجب شد
چنانچه امروز بحرف هائی از مقصود که در کل است
مانده و کشف نشد و در حین عدم التفات بشر
و کل الله بوده و هست ز اکراه کی تمر نباید بها

کرد یعنی مدعی اسلام شدند مومنان وان تصدیق حقیقی
نبود امکن تصدیق بار اول یعنی الامر بدیع بود عمل میکنند و
دون حق مخبر نمیکنند حجت است که تصحیح میکرد ند
جهت در بیان ظاهر عتبه الاحسان کما فی کردند که
در ظهور شرح حقیقت کفته میشد میکویند مقصود همان
کرد خود نفس حبیب بود و نزد کسی که میکویند معبود که کسی الا از خدا
و بکوید کفتند انیست که ما لطوار دوری بصیرت دو هر شان
کم بوده و اکر چون دوانند یعنی ترجیع نمیشوند دوان اتهام
ایمان میکنند و خدا داناست که ملوی درهم ضرر
و بصیرت دو هم نصف والله یحکم الذین امنوا بالله و ایا
عن ذکره ... الباب التاسع والاربع ... تبیع
یوم ظهور الله التجلیل بعد ذلک ... بدیع الله قد
دان به قبل ظهور ها و اذا استبیع ما ظهر فی امره بانا
وان قبل ان تظهر فلیطلبوا بالطلب فی ... و لکن ... ما ظهر منه
عنه ذکر الذین لا یاخذون به ظهوره بل اکثر ... لحاظ
میکردند معروف ان ظهور ... و محبوب و مکر و ... خداوند
در هر ظهوری او المرئیت که از قبل او سخن الظهور نام
میکرد و نظر کسی از ادم الی الخاتم که موسی بن ظهور قبل او

نظهور بعد مومن مبکشند کم ایمان بر ایمانهم الا
فانی بشده ایجاد از زوال اثبات بود بقلاد حجاب بدر نور ظهور
من ظهوره کلدی ایتاج او المراد [illegible] واکد رضا
منظور ند عز وجل ظاهر بکرده الا [illegible]
ووقف بالعباد از قبل بوده [illegible] دخی شود در امر
شود لطر در یوم قیامت تجلی باقی از [illegible]
ان روز [illegible] ظاهرات [illegible]
فی حین الظهور لا قبل ولا بعد هذا الختم [illegible]
ان الباب کان من الواسع [illegible]
فی عدم جواز [illegible] الا فی حین
او وقت المجاهدة الا انهم یصنعون [illegible]
اسباب [illegible]
الاو روم [illegible]
شوند [illegible]
[illegible]
امر [illegible]
دریوم قیامت کل وهیکل [illegible]
بان باشد [illegible] شاهد [illegible]

مگر بود دون رضای خود را دید اگر سید الی بود ازو هم
و بود جهت خوی و جه با را نیز خوی که باشد هر یک هم
که هیچ مادی از غیر اعتبار او خبر بود و جهت نظر که هم
که غیر از دانیم ذکر کلام او را شوان خصید که ائمه حق
باشند و وصل سالک کند که یک لغت حبت که آن
عربیت میشوا اند اهل آن تکلم نمایند چگونه که بعضی
کرده حق وجهه و بود وجه میشود و حتم ز ذات مفصل حق الهی
که او که خصیص شده فی الدین سفر میکرد و علم کلام
اشدا حق جنس که ایشان اکثر الکلمه در هر زمان
باو موسند و باو متوجه و بعد کلام ازو بوده با مراد
وجود کلام خوی او سبب برا این نوع را آورد شود ولی
نفوس موسنه اعضا سیکنند این حضرت کلام از وای آنها
کلام از وای او خلق شد و حال این نوع را روایت که درینها
سالک کرد و که بلا اعلام او ما شد که او را امین و بند
الانعی شاء الله و از آن جهت است که حرام شد در بیان
اقران نفس بر غیر هیچ خود و حرف که کلام او ظاهر شد
و کلامت طا فطران در حق سلسله خود مکام در سلسله
خود و نجات در سلسله خود و سالک ابرد در حق سلسله خود

تا الکه هیچ نفس عیبدین خبر شو ودا او ز نه کرا لا و ثلث کر
نفس مستغرق دوک تا یدا الله غیر حکم غیر الله مین عیبدین
کامل وا اسند دور شو وکمال استغراق برلا داشته کرد
وا دول خوالعین بود و جوهر حجود وا ایح شود حرکه
و سالت اوغل کو دینت کبیکه ازلان کبونیا
شوق کل سبحان الله مشو وکم او تسبیح و تعذیب حق
کرده مشو چکونه الغیب کرغیر کل دعی تشو وبا الکه
غیر مقصور غیر شاهد و ناید مه ا حیث که ده او ور خشو
و عالم نکردی بلکه سلا اعتیا مه واحم سلا ایه قیامه
کی اکو وا ظاهر ایند انی و لکن ظاهر را شیند یکه بیا
دیا ضت کشیده و ما منی الا دیوار ایت بار ذره از حضار
او عرفان او واسلا کشند هر اسید حیثی تغیر الافق کم
دو شلر عین حیار سالک با شدایی بو تیح للاهرات
اکو نظر بر وا ایح کی کدشته روز غیر او مل کو رحیت
تو ز قود و دحلو نواد تو وا ایح میکنی با و میکنی واز وا ای
و حال ابن عمر محمد بن عیسی علیهما نفعنا الله دیکم اوحی
حق کل ما یعرف به الاولیا ان یا عباد الله کلکم تمیعو

الباب الثالث من الواصلین

۳

يسعى لمن يدرك من يطمع ان ينال من فضائله
شاء ومن عليه فالشرقي مقصده ترا از تغليط حق اينست
انكه همين قسم كه كنون مبانيست كه ظهور شد شيخ
كه تلك شالحمه كي من كلمه را و انكه هيچ شود عند الله
وهذا ولي العلم اخراز شجره حقيقت بجوده و نيست
از اينجا انكه ظاهر ميشود بو صرف د بوسيت و كلام شجرا
چون ببينند و اثمر از براى او ساجد شدند
در يوم قيامت كه هيچ ظهور اوست كه از فضل او طلب
انچه سبب حزن ايشان كه بعد اعمال او ثمره وجود كه لقا
اوست محروم نكردند زيرا كه غير از اين سبيل از
براى كل نيست و نه انست كه نظر با قرآن نكنى زيرا كه هر
ما سوى الله انچه كه از قبل خلق شد انجه و انچه از بعد
داده باين نوع ثمره وجود خود را الحق تعالى هر انيه
معادل نميشود باين نوع ثمره از اول ادا و زيرا كه نيست
كه از اوست چگونه قرآن قرين ذكر شود در ذكر او و اينكه
دون او در همين در كه شئون اين سر حقيقت را باز
تا انكه از مبدا كلام جمع كه در اكو هبا اين آيات از
شيء دي اگر ظاهر شود با قين رتبه كه تواند در دو

چنانچه عبادتیکه باسم او تعلق گیرد عرش را پوشیده
شوانند چگونه بجوئیم بود در خانه او تواند بود
بود این از امر اعانت کرد اکو و غیر الطهور [illegible]
که حد الدر حیح تفعاد از هر وجود خود ... نکرده و کنند
یعنی عل عن یا عن عباده انه کان ذا اعضل علینا

الباب الثامن من ابواب الطلاسم

فرض علی الطالب ان یکتب من مطلع شهر الی شهر آخر
واحد الخواص ما یجب من اسماء الله کما قلنا اکرام
او الجمع و نحوه و قد احبّ ان یحب و او الشهر الحاضر
ان یکتب الآیات حضر و ان ما یحفظ و لازمه ان یکون
در ما قضا علیه من الفرض اینها از اکثر وجه شی
شده در هر شهری یکی از حدود و اضل بر کند او
ان از حیثیت اعتقاد طلسم اوست تا حیثیت قبول
او و الا خود شود بود ادنی و شرع ان اکثر العادت
معمور شجره حقیقت نگر کن مومنان باو را زیرا
کیفیات از اقل حق داست من الله باین سماء
و چنین قسم که ذکر کرده شد سبب حیوه دکند
بوته حس رسد و سبب دخول ان در دولت العدقا

قسمت کرده و در اینکه در شرح آن اینکه اعداد اولیه
اول بکر کرده تا الکه چو سود سوالات دارد و جها
از آنکه در جوع ظهور کار نیست در او واحد الا اینوا چه
منجوا اثر نیز که قدم یکی بر سراط طرح کرد اگر جمع اعداد
سفلی ار در مبعث ظهور واحد قران سیر شد احد و از صراط
محروف نیست کل الیواحد بدهر جانه مزوج شود با
اول کل عالم او واحد ذات کی و مد دهر چه نسب تجی
از درجه فوق قرار دهد تا الکه دسد سکوا احد جهان
واحد اول که کل مکلفند بمعرفت آن و در اولی له
نبعث الا واحد بلا عدد که جز آن اول باشد تا الکه
نفی در مراتبا الاطلاقات سر عدد و انب جوهر توحید
و ستر تجرید کو تا دید میشود که سر واحد جریان
میرساند تا الکه در کار شیء جاری میکرده حتی عدد
قلم در قطرات عدد واحد میشود که مظهر ضلاله دو نقل
بیجا بیکار را دارد و اگر کسی بیجا ریکند و در بیجا واحد
کار او افراد نیست شناخته است و واحد اول داوق
او را در صفح او عطا نکرده مثلا اگر بیجا یکیم تو در
مشغال حصه باشد یا این بیجا جمیعه قلم جمیع شنا

باشد و بعد از او ابعاد کل واحد قرار دهی کل منها
او وحدانیت که وحدت آن هست کل از ذکر هو وری
حتی از تحت کل و در عرض التعرض کل و در حد الواحد انه
حراء کل است اکنه امروز محیطی در اسلام الحجه
مر در دین باسم محیی و مظاهر او و او از حقا
و همچنین در دنیا کل با ایشان مستعد ندانیت که کل عدد
متکثره با بنواحد قائمند و الواحد بواسطه اول کثر
عن داست قائم و او منفرد بالله عز و جل قائم و به
رتبه واحد اول مراتب تا الانهایه حد در واو مرتبه
واحد که حقیقه احدیت متوانی موکه مطلق و مکمل
واحد الاول کیف یشاء بامره انه کان علی کل شیء قدیر

الباب التاسع فی الواحد الذاتی

فرع من کل ذلک سیعث فی ذلک الذی انه حقی
دهنده علی ابواب جبر قبل التعریف و بنا علی ابواب التسع
لطیف بنا بر انکه حرف الطاء که در بیان مرتبع کره
منزل و او است حروف بنا کند باسم محیط و
و محل قرار خود قرار دهد و عدد ابواب اول الذکر
و هیچ تجاوز نشود در تا فلازم تا انکه سر حقیقت

دو دسته جادهم سرایت کرده باشد که تا آن کینونة
او که کاهی ظاهر است تا ثانی کرده که نه است ملک
السموات والارض وما بینهما الطارید در یوم ظهور اگر شهادت
ظهر کند شهادت نمیدهند در حق او و امر او و بیع نماید
ابتهاج از او است شبهه نیست که مومن ظاهر از او
میکند و اگر برایان و نصرت او ورود اسم جزاء او نماید
الی یوم القیمه و حال که شبیه نمیشود در ظهور
حجت صاحب علی مثل خود عالم بوده باشد و الا
مثل بیان و ده شئ و الا از یوم ظهور آدم تا ظهور
ابتهاج صاحب ملک بوده در هر ملت باسم ظاهر در آن
ملت هم نحله کرده ابتهاج کرده بعد در ظهور نبی
مالیه ابتهاج و اسکان عصر او بوده اند که اسماء ایشان
الی یوم القیمه ذکر میشود [illegible] والاخرا
وقت مثل ابتهاج از آدم تا امروز در [illegible] و ظهور نبی که
قیامت مثل [illegible] که ذکر [illegible] میشود والاطراد
ملتی که هستند [illegible] عالم بوده اند
چه ثمر که در یوم ظهور [illegible] حقیقت که [illegible]
اوراقی است [illegible] و [illegible]

حصر ظهور تجرد بیان انقطاع او بجای رسیده
که بهمان اگر حق نزد کوا است تفویض نمود
باو و کیکه تا علی الارض و نفس او با سم او میکند
انچه میکنند ظاهر است که دیدار ها کو ساکن نود
و تمره ایشکه اگر لدوم ظهور تجرد حقیقت مثل ای
بود حتی که شده باشد تا او بیاید و واقع شود
نه اینست در بیت ظهور حجت او بالغ باشد بلکه
که خداوند منتظر میان عطا فرموده تا امروز ویه
احدی از او اینی ظاهر نشده که کسی در کتاب خود
ایات الله را نوجید و فرستند که سلسله این حجت بر اول
علیه بالغ کرده و جواب رضی را که خواهد بلبالا
من صدحته تا اول تا تابید و اکرده ظهور فرمان که
ظهوران قبل بوده تمام بلغ رسول الله نشده و در کتب
انحضرت تا اول تنزیل بوده این ظهور کتاب بلکه اکر در
زبان العلام مصطفی او ما ان بوده و با وجود ظهور
این حجت و تمامیت نعمت چه واقع شده و حال
اگر ای حال کلام حیث که سلسله ایمان تا مومنین
عمل میکنند واگر تا علی الارض عالم سوند لو فی

لاریب بلکه اگر آیات بر ایشان خوانده شود و کلام ما بر ایشان
وقتی نازل میشود و تلاوت کرده آنرا بر حضرت و موحدین
در حد شهود نمیشدند و اطمینان نمیکردند ولیکن
وحال آنکه این حالت که تو از آن احسن القرآن
ذو آیه فاستمعوا منتصتین ما من خشیته قلوب و
وبعد از آنکه میشنوند و مبتهج نمیکنند از
چنانچه آیه شریفه است و اذا سمعوا الایات بگیرالعین
و با وجود این خطور نمودن ایمان در خود نمیکنند و
اگر بشنوند حکم ... خشوع ... با و عشق
وحال آنکه ... که آیات ... الایات
بالانفاس ... الیها ... بیان
استماع ... آیه ... شوند و گویند ...
و تلاوت ایشان نکنند لایفقهون که گویند از ...
و اگر ... آیت که الستم ...
الذین ... و ... و ...
قسم ...
که اگر خشوع در مشرق باشند که کلام ما را ...
... در ... بیان

درجهٔ فقر و تقوی رسیده باشد و کاملان شهود
محقق و او نادر شود منزو الیان که هر او باد مانده
خود اگر بقصد طرف عین صبر کنند زمین خود و تکمیل نظر
خود و لسان خود هذا نی شد که لا ریب فیه اما کتابا
و ایاه موقوف نمی جز دلی عند الله حکم ایمان و او
و از بیانیکه حفظ داشته و عالم وده سر جوی
بخشد و نظر توحید در او شود که کلام محبوب
شناسد که اگر خبر امید بی بود باید از خشیه که
کرده و حال اکرانی حکم در درجه فقر اوست که در قرب
باشد چون است و ابرار آن که او حضرت انبیا
نفس ابعد تر از خیال میشود و خود در وجود عدل
از زوال خود می بیند در تقوی خود که چون اندر حفظ
داشته و حال آنکه تصور میشود که چنین هستی
که کار ما و او اندر حفظ خود با بکار عالم و داین
اصطلاح شد از ذکر شک بکار حق خدا خود را در و دو
داند و از خیال خود را بحضرت بکرید و بکمان خود
ذکر محبوب خود میشود بی محو وقت میکند و لحجابی
باید خاضع که ابیات کجوید او خلق میکرده کانه

بجمیع میشود اهل اعراف آن مراتب خود بوده که مخفی
کل را در یوم قیامت و طالع میشود بغتة و حکم میکند برائه
خواهد دنیای موجود را الکونها اعدل علی میکند و اعلام
و احکام میکند چنانچه در بیان کرد اگر طلعت شود
غیر از او کسی [illegible] دعوانی و انچه و انچه کرد
میشود چنانچه [illegible] رسول الله [illegible]
ولی خود کرد [illegible] کردند و ثابت شد
هم [illegible] امر [illegible] ثابت میکرده [illegible]
امر حجت کرده [illegible] ثابت شد و بعد [illegible] ثابت
[illegible] امر [illegible] [illegible]
[illegible] امر [illegible] والا که [illegible] حکم [illegible]
من [illegible] الباب الثالث [illegible] [illegible]
[illegible] اسم المستعان فی [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] وان [illegible]
[illegible] و [illegible] الله و [illegible]
اول [illegible] و اول [illegible] الله و [illegible] اول [illegible]
و رسول الله و در بیان [illegible]

چه وجود وصف از میان من حیث هو هو کفته العراقی ظهور
مختلف ظاهر شود والاستوى بر العرش که معنی از
من وجه است همان مثبت اوید است که العراقی ورا
متغیر نکند و همه اسمی اعلی هر دا از اسم مستغاث در نظر
رتبه اسماء و وجه دالله که اعلی داعی که جمع الکل دا
هر دا اسم واحد تاخیر شود و اکر با الف ولام ظاهر کی
اسم مستغاث از اعلی داسم ز این سابق در دوم غالب
ان ظاهر شد که من ل بود هو کفته از این جهت
اعرضند که کل از حیث انعقاد نطفه محل ترکیب
انفصال را بهیکلی که هر دا اسم متعالی در آن
زیرا که از مبدء ظهور تا ظهور آخر خلد داناست
که جمله شود لکن زیاده از هر دو متعالی اکر
من انکو اهل هو اهل شد وحد کو در قرآن بلد
ان در اسم اقتصر شد تنقص هر دا اسم هو
حق اجلالت که تا جمع رسد زیرا که هر این معیار
مثبت زیرا که تا مطلع افراد ... بالعدم
زیرا که ... حقیقت در هر حال ... است
هر وقت که مبدا استعداد ظهور را در مرایا علی قدر

افتاده مستحق مشاهده اسمای خود وانکه باذن الله حق
ونظر او را کاه از واسطه حرکتی و سکونی بوده و نیت او را
بالله حق و نظر غیر او نی انکه کل اسما چون حاصل شد
اسم الله و کمال کل اسما بیشتر این اسم است لا جرم کل
خوش حد بیان بیلازم ما یکی پیوستن کرد حقیقی خود
واسته نفس حقیقت را درک نبود و والله محول او کشت
و مراقب باشد که از آن نفس حقیقت او نکند که او بیان
حد در صد نفی حد بیان و شود که ظاهر شد حقیقت
حقیقت و او است رجوع خود او اکرچه بقیق تعالی الله
از آن او بیان باید باین فضل و هیچ فضلی حد بیان حقیقت
از آن بود و هست او که قصر داشت و خود او از آن
ظاهر کند بیان در حضور و در ظاهر و او سالک شود بعد
که ظهور او و صید حق کثیر نیاید تا چه در ذات او هیچ صورت
حد احاد خبر از ظهور او و هیچ کرد هیچ ظاهر او دیگر
نوشته شود کاملیت در حضرت الله آن بای سبیل این ظهور
اسما ... و صفات و شاهد خود الله
و شاهد خود خود ظهور ذات الله کم ... رحکم ثم باسمائه
الحسنى کلها فان الله الملوک الله الاشرفی ... الموا...

والارض وما بينهما لا اله الا هو العزيز المجيد

الباب الحادى والعشرون والمائه

فى عدم جواز الصعود على المنابر والامر بالجلوس على
الكراسى لحمو انبيا لر اكا بنى شرع ازصعود بوشاو
وامر ايتدى اسوار اعرالى يالسر ريا كرسى اذكر
ارشاد وقريرن بوخذ واكعلا اجماع اسى حجى
كرسى كوزدعه كيلر قو اسندا شاع مودكلدا اتصار
وترابى الكر لكرسى لموحتى كيى احضار قلم وز
ان مبد علم متعم كوديه بيا اعظم اسى افيام
دواكر علم اسعر نعى او ثبت ودرا تصوف ددعلركه
ائمه حين عقد حسن غرايدى كلام اوزا اسوا اسكنيه
درك نود حكونه قو اسنى كلاكر قلم لسيار نور بلكه
هر على كرما اتقع عليه اسم شيء اسداد واى كلام
او خلق شنه و قودا او مث الاجوهر وجود واسكاله
هم كيى بيل ابدلو ان مخود درجيع ان يتعدد
والاسمام ذاهر او لبرا استاد ذكر القران بجود
لنى العطر وده امكان خلق حسنه كركى اشاع عامه
اياد او اد بعينه راد او اولم وم درحى كلا القران

ان تکوین و مقاید بالکلام بهر او یکی همین کرکه نیز
او سطور اسم الرحیت و در وی تبیانست و کلام کیو نباشد
کلام او هم سطور الرحیت و در وی هست و کلام اینها اکر
اکوالذی نمیشود متکلم هر اینه میکفت اوفی ما یکفر الا الزایغ
اما او ان ماده و فحظ ان یا کل لحوم الملوک فانشون و
الکر میکوید بدان کی تیمنی خود ایمر کفت و میشود
کلام حق کر اوکا این نمیشود و نیز هر ظهوری کلام کتب ساوی قبل
باین باو نو من کردند و از اینست که رسید این که و امثل
مجتنا و دکلام الطی الاوری و هر ذات الانی بدان اوکه کر
امر و ذی کلام از امت ادم بالسنه بان عرفی کرده میشود بلک
دلسند چنانچه عرفی کرده میشود پر اول موتی بالبیان
و بیان کمه نمیشود که کلام الطی الاورنی عالم زبان از ابیات
با او الکوی المعنی تصدیق شود کر حتی فضل کرده زیر
کما صدق از او بنست بر قول و الکوا لعیاده تامل نمود
تیقن بر کلام خداوند بر او ست که بر ماعلی الاورقی
عربی کند همین قدر که هر چه کلام را دید و مثال الکرکی
نیند باین رجوع کند و نفس تی کند خداوند
بر قول او و از همین اشارع تا الکتب بحجه توسیه

مجاز بوده وانکه کفار میکویند یا اصدق الصادقین
دردعوی ظهور اگر تصدیق فی شجره حقیقت را بوده
ودرمعنی استماع تلاوت آیات ان ما لم درد تصدیق
او نکردند یا اصدق الصادقین کفتند الی و الا
ایشان مکذب قول ایشان است غیر آنکه این اسمی
از اسماء او درخوری از اقرار کردند ل و او سخن
صدق کجا توان داشت او را موصوف باین صفت
ذو الکرا اکر صدق در امکان متصور کشته آید
وحال انکه اعلی صورت بود ندا صغر باین کفار حاضرا
کفار میکویند یا اصدق الصادقین چرا آنان را مردند
او که مالا از لیوددارید نیست که یکی علم بود
عالم میکرد الا من شاء الله وکفار نبود
بکویند که شنیدیم الا و اکر شنیده واکر بکویند
صادقین جز از ابتلاع خبر آن صادق کشته کر چنین
نیست واکر بکویند ابه کفر نیست وکفار
کوکبی که ایشان نموده وخطر وحال انکه
از ان هجوده مارا کرد امنیت که کفار بایان باو
وتصدیق کلام او وی اسمیر اکر خطا بود است

یکی از مظاهر امر خود که اثبات صدق ان میکند
از او منع میکنند که اکثر میشوند هم ظهور تکذیب
کرده میشد در حین ابیت که نظر باسم او ساده منع
او سمی میکنند و التفات نمیکنند مثلا که اکثر بگوید
شمس در مرات صلوات تجلیات نمود در حد خود و لیکن
شمس بما نگوید چه قدر محجوب است مثلا هبا انهم
زمان رسول الله همین حکم است که باتباع دین حق اینها
صلوات میکنند و لاکن شمس حقیقت که ظاهر بیان اسم
او التفات نمیکنند و مهمو استند که از سد ختم
الکونی مهمو دصدیق نکند شمس حمال او را که حقیقت
دون تصدیق رسول الله نجبت شمس الرفیع شد
و همچنین در ظهور من یظهره الله دقت شود که بعد ذلک
اهل بیان تصدیق و تکذیب کرد مثلا انت که در حد
بلکه او را مهو داود ذکر کنی بیت معنی لعرفو الله بالله و هم
اسما کل فرع از الحاد کی و صد تقوا الله بالله و مهمو
بالله واطیعوا الله بالله واتبعوا الله بالله و همچنین کل
اسما و امثال را در او وز مشاهده کن و بیه بین که حه
قدر دقیق است که الحیق ظهور مجرد بیان کل ما علی الارض

مؤمن بودن قرآن ودر بعض آیه اولی کلام تصدیق
میکردن او امر الهیه کلام عندکه کادر بیشتر ند و حاصل
صادق بو معنی امر بعضه لطیفا ستامر ومعنی ابجی
بانشا میکر مبدا علم اوخیم کلمات عبادتنک یاوکا
اوورده تصدیق کی امر البنکی ذاته محمود جهة
ودولیلر سیر کرده و الاولکو شناسی کلام عالم در الاولاولکو
لومیکوتی واکولی کوید بوکوید بولمیکوتی زیرو الامر مالجهر
سبلی فیمدم بانباع قول الوشیع اشیدکه دو وجهی
ظهور جاحل انظهور مطلا انظهو محجوبتوند وحالی
اذ وو الی امر ماالظن کر سبک قول الاعجاز کلام انها فرماده
میکرد ند مراو بانی ظهور سترا کرده وم ظهور تصدیق
احلیا بان تصدیق قبل تکر کلام تصدیق معنا او ایمان در بو
او سبلی تصدیق مرد عنوو سبلی ووه دوران قطر
در قران کدا کر رسول الله سبک کلمه فرمود که ور بو تصدیق
طائفه امر و کلام تصدیق میکرد ند انطافه در اتصدیق
رسول الله و اکر بعکس و مکرچه انها صدق بو دند یا دیک
ان کر مثالها شهاد دربعضه شهاد در خلق و تصدیق
اوست غیر صدق فی خلق بنابهم کلام بو عوو بنا احد کرتصدیق

تصدیق نکردند رسول الله را وقول او را کافر شدند
ومآل انکار دین مال خود شبهه نیست که ملاحده را شبهه
کار دین وجهی مخرج نبودند ولی حضرت الله صادق بودند
که اگر صادق نبودند ایمان رسول الله مبادر خدا بمجرد
در وجود مظهر من یعهد که کار او است انعبادیکه
تصدیق کنند و از آنها اعلای علی الاطلاق شدیدتر
آن روز که تصدیق قتح قول او نیست وکار صادق مکرر
با اتباع باقی وشبهه نیست که در نزد مظهر عقل او بود
امتحان پیغمبر این خلق خود را باطل دیدن شان و باور
وسـ ... غیر آن ... که وجود وکذب تصدیق
بیان الضابطة الباب الثانی فی حزب او واحد ... حق
فلا شیء من بالذکره ان حرفیه شیئا الخوا ...
هر مظهر حقیقی هر که از ... عالم بوده از ...
عالم بوده وهر که از ... عالم بوده از ...
عالم بوده ودر یوم قیامت که مظهر او است وهر ...
... باو اذن داده شده ... از ...
کند و اینکه ... بوده از ذره ...
... شود ... از ... شده ...

ما ینتفع به وجود آن اگرچه او لعل از این بوده و حیث
چنانچه ذات ابن ظهور حقیقت در فرقان نبود ولی این حضرت
عبادات و ثمره وجود ایشان در یوم معاد والله
شهید که نتیجه حقیقت در یوم قیامت قبل از ظهور
او را شناسد که این حکم را او اهل عبادت نبود و لعل از ظهور
اختلاف میکرد بنا بکر بالیسر نبود الا اطلاعی این
الا از برای مدرکین میکرد ظهور او کل ترقی نماید
اختلاف و انس نبود در ایمان او و دون آن کل او قرب
از برای ایشان ثابت میکرد او فوق هم در شئون متصدق
حقیقت و آن انتها نبود از برای یکی احد علم کرده
نسبت الخلق در زمان کل حد بود او والا آن حقیقت
در ظل او هر آن هر آن مظهر بقا و استمداد
آن ولی بود رای مؤمن قسید در این اقوال بود دارای
حضرت بود والله ذو الفضل من یشاء من عباده
كتاب الباب الثالث عشر من الواحد الثانی و ساعاملیها
فیا ... علی کل عبد ان یکون عند هم نسخة من
آیة من یظهره الله فی ایام ظهوره لحظ ابیار الکرم
خبر از ... او لعل از ایات او بوده و ... والکل

و اکر متفرق کرود فقط بتجرد حقیقت که اسم الله و او
ذکر حق و مثل انکه ایات کلمه میکوید در انهم شان
میکوید او قف اعراز هر شی غیر بیت عند الله و عبد
اولی العلم و بلکه فکر نورده اند باشد چنان و علم
اعتبار ایشان فرق شده مثلا او اکر جمیع حرانی دریوم
معاودة ایشان میکند که اکر کسی علم را در ما کار باشد
والشیخ لو جی کند بنا ان زیاده است جهد
وعند اولی العلم ز و آکر ان و ان تجانست من عند
از مرا حال ان نفسی اکر الصادر تاکند دون مثل باشد
ما و اوست تا قیامت دیکر بیا اکه هر در اسطور
بیان دارد شد اعلی فرد وجود ایشان وجود علی در حق
و هر چیز و غیر یوسف ما ازلست جهان مختص عند او
بران او و بان حد او ملک میکرد الا اولات التلقه
ان باشد حیه ما لازان و الا علی هو دیکر در اظهور
قران شود هر ایته ملاحظه اثار اولی بود با حق
در امکان فوق ان شعور نباشد و لطیف منبع
دیکران الذاتی خبر اهل احد بود کر اوکی ذات ابه
او ایات او را توحید بعض است و اینکه بطریان کر

در بیان آن باشد و نویسند زیرا اگر کلام مرتفع میکرد
وآن بیانش تا ظهور دیگر بعد از ظهور اگر بکرید از ظهور
واگر نویسند با ایمان باو نوا بیان اضطراب است از اگر
کلام او نازل شد حقیقه از قبل و اینست در کلام او نازل شده بود
و همچنین هر روح کی از ظهوری تا ظهوری که نازل میشود از
وآن خروج نخواهد بود و در علم خدا چنانچه بود
از واف او شده و گویا دیده میشود که کتب انجیل
حقیقة نازل میکرد و مؤمنین باو و استقبال میکنه
حالا از الفراز استقبال خبری خیر بود واده
میشود از وان وایات ارکان دین و شهداء تعبیر
مثلا اگر از مؤمنین بقرآن در اسطور بحجه
در نزد حضور قرآن قائم میشود و از نهج حقیقه
که منزل اوست محجوب از آنچه چنانچه در ظهر الحقیقه
چنین است بلی بی عار حقیقه از او است که انوار
منزل مرتفع شود و هر عالم نزد اهلان اللطف
که اگر کسی در آن کن ظهور را اینها شئون نشئه
او و منزل نخواهد بود و در آن نخواهد بود کلام خبری
چنانچه اگر ... صدر اسلام شود قسمه ... الله

اوکان عنه بنوشت او کان بنده هر چه از او
افعال و کسب که در ظاهر او ازو ناشی و موجود گردد
حیث ظهور نالفعل نفط حقیقی اسرایان در لها الا
محبت کرمی علمکی خبر نبی خلقه کنه اذا
لکم ثم اذا هو فنکرون و مالکم ابکر از نفاع
و الا که حق تعالی بر نسبت استحقاق عطا او و او وکار
سوال از فضل اوست و ... الا ابهم
مشیة الله تعلق گرفته توتی من تشاء و تمنع من
تشاء و لکن الله توفی الناس کلهم اجمعون اذا انتم
بالله و الا انتم الدکر ایع و ... توقنون
فی عدم جواز التوبة الا عند کنه و سطهر نعمه
ظهوره و الا استغفر الله ... عند انفسکم ظهی
ابتدار اکبر ادنی واحد ... استغفار او دهی
در لیل و در یوم قیام ... من نطفه الله او ... اد
جا او است و الا استغفار باین که ... در
حال باین خود او و اگر ... بانهم در ادکان
ممکن است استغفار کند ... ستحق است
باستحقاق کیونیت خود ... کرد شود

ان رسد نه آنکه استغفار کند از آنکه او را
استغفار میکنی از او بجهت آنکه نه شیء ذو اگر استغفار
از خدا ثابت نشود مگر استغفار از مظاهر
که تجرد حقیقت با نشد و هم چنین هر ذو [illegible]
در میان ظهور ولو و الا بعد دخالت اگر [illegible]
از ذوات تو [illegible] [illegible] دلیل و [illegible] میکنی [illegible]
ظالم هستی و آنکه استغفار نود ازا استغفار
حلاست ذو اگر در امکان [illegible] نیست از ذوات [illegible]
بوی شد الا با او و احد که [illegible] میکند [illegible]
بالاحد که او باشد که نکون [illegible] اصل الانعام
[illegible] و وحدات و همچنین در [illegible] ذو واحد [illegible]
استغفار سیف را سر او ذات الا او [illegible] و همچنین [illegible]
الا استغفار نود سیف و همچنین [illegible]
واحد اول تمام شود که او وقت تکثر از آن شواه
احصا نود از این جهت امر باستغفار منقطع
میکرد الا انا ظهور قائم ولیکن نفس [illegible]
خود و شد اکنون و از [illegible] [illegible] [illegible]
خداوند قبول میفرماید استغفار [illegible]

ظهور واوقت قبول نشود الا نزد ظاهر ظهور و
محو نمی کند احکام والوان را انصورتی در تقدیر داشت
بوم ظهور را اکنون کلا ولان ما ند میکرد در هم مختفی
میکردانند وقیل الاکمل من الرجال [illegible] ونعل
فی وجوب الجمعة عند اربعین نفر یطلق منها المفطر
الا لاربعین اعطاما من تحضر لهم امرهم والعزو الجو
[illegible] بنا بر اکثر از انجا سکر کلا [illegible]
الاعتبار در وسط خلق سه [illegible] در علو [illegible]
و اکرچه حقیقت [illegible] خدا [illegible] کر [illegible]
مجمع جامعه از حضرت ازوان وحال اکثر از او
عمر [illegible] او امر [illegible] خود در [illegible] خود سابق بود
خدا را وغایب بوده او را وشایع بوده ازواح
حقیقت وشایع بوده ازوان نکوبیت وی
در [illegible] ظهور ان کر [illegible] کلا نظر [illegible] سکینه
وازاو مجمع جامعه زوال کثرا و [illegible] خود
بند وحال اکثر [illegible] من الاعراض [illegible]
انهیکل [illegible] وانار الان منها
اوست و [illegible] کلا [illegible] باشد

مثل مراتب که در آن نفس ما ان شود و ضیاء
ان حقیقه هاست است که امر شده که ان از
ان طالع کردد که ساطع شوند و زیاد از آن و بجهت
از سبکه محل ظهور آن کردد مثلا اکر محل ظهور
من یظهره الله میکردد محل ظهور حسین معروف
واجب است بر کل تفوس که در د و در حول در ان
من یظهره در آن ارض ساکن کردند و حین ظهور اسم
قلم مرتفع میکردد و بان ظاهر بعد انقطع و در اول
حکم میشود اکرچه هیچ شیئی نیست مکر آنکه الله وعلانیه
از شجره حقیقت است ولی تو در هر ظهور که ظاهر
او در ظهور قبل او ظاهر میشود نه چنین ظهور مثلا
یوم ظهور من یظهره الله کله خضوع خلق آن دو نقطه
بیان ظاهر میشود چه مبدأ ظهور مقام نقطه ظهور
اکرچه نقطه ظهور بعد اقوا است از طلوع ظهور
قبل ولی چون کل ما شوا ان دل صحا میشود است که این
بیان میشود و الا نظر کن که هیچ تفوت نیست که بیان
اطاعت کرد خالق خود را و همان خضوع او است از
برای شجره حقیقت اکرچه محتجب باشد و طاعه

مثل عصیان شکر در ظهور بعد مثلا اگر کرد
اجزاء عالم بودند خاتم بودند [illegible] اگر
رسول الله در ظهور قبل او کر الظهور قبل تر در ظهور
بعد مقبول نشود و همچنین اگر در قرآن عمل بکنند
و اصل خاتم [illegible] شد از برای نقطه بیان با
بکنند چون نشناسند شمس حقیقت را از آنکه اگر
ایمان باو [illegible] که او [illegible] کل مومن
باو شوند ولی بنا بر کل در ایمان باو [illegible]
فی است از ایمان باو [illegible] مثلا اگر کل
مومن [illegible] ایمان [illegible]
[illegible]
اگر ایمان او [illegible] مومن [illegible]
و الا [illegible] بوده از [illegible] مثلا اگر [illegible]
الی [illegible] مرات و اقعود [illegible]
و حکایت [illegible] از حال [illegible]
[illegible] کرد [illegible] است [illegible] مکان
در ظهور [illegible] بوده که [illegible]
[illegible] بوده [illegible] در ظهور

حضرت و واحد اول منبع گردید و مجاری وانع شود
واحد ثانی بالالا مالانتهایه که است فضل عظیم
که او قد مرد الی و الاعتراف هم دخود را کامل
شود باید که خود از روز سال الی حضرت دهر ازین
و یاد در مثبت کفره سرود که ما در رسول الله شد
و ایران که خود حضرت و وجه تا حضرت سال در جمل
که بود و حال الا که امر الوف از نقل امر است که ان
هم خلق که الان میرود و زر روی امیر شد که
می بودند در ظهور جمیع او که الوف از ظهور قبل او
موقوف بود به امر او و حال الا که مثبت حکم مرد واقع شد
که بامر قبل او بهم بر مدح هستند و ثبت
میگشت حکم ابداء او و حال در جمیع عالم سکون ان شد
و حال که اعتقاد کلی با ایمان باو ثبت و انجه می شود که امر
کل معتقد به ایمان باو در ظهور قبل او و در ظهور بعد او
که ایمان قبل لدی الله بر آن حکم میشود باو مثل یا
چنانچه ایمان مومنین با محل حضرت در ظهور رسول الله
دون ایمان حکم شده و هم چنین بوده هر ظهوری
ظهورات قبل او بالالا نهایه قبل از ان ظاهر میگردد

میکرد و حتی آنکه اورا میکرد الظهور بجمالی در الظهور
ظاهر بوده در الظهور چو هر میگردید اگر [illegible] میگریسته
باشد و همچنین کل [illegible] را شاهده کرد [illegible]
تا آنکه فانی گردید [illegible] وجود ولم یزل [illegible] دوست
جدا و هذا من فضل الله علیکم لعلکم [illegible]
و نه اینکه مثل امر [illegible] یکی [illegible]
[illegible] ممکن است [illegible] المطهره [illegible]
آنکه امر بوده در دین اسلام [illegible] ظهور کرده
از [illegible] سجده نکند در [illegible]
و او هم [illegible] میگردد [illegible]
ظهور کل [illegible] و اگر [illegible] کنند و [illegible]
ظهور [illegible] و التصدیق کنند [illegible]
چون [illegible] بر ایشان بالغ میگردد [illegible]
مانند و کفی [illegible] من [illegible] الی [illegible]

الباب السادس عشر من الواحد الثالث

فی ان [illegible]
ان لا [illegible] لم [illegible]
و کذلک [illegible] علی الناس کلهم اجمعون [illegible]

کلیه منتهیج به الناس کهر و والاعمال الصالح ابکه
و حر سالت هدار و ثابت بوده وجهت عدل
و اینکه تکذا و دردار خود هم من بیان راود
ظهور من ظهره کنه غیر من باو وا امره آن انکه
یوم قیامه نحوه شفقه شاهده نکنند دار که ظاهر
دون مومنین خود را و ددار و جهت نصار روید
و استخراج اهل بیان ارشد و جهت عدم صاد
بوده وجهت و مراقب بوده که در ظهور عن
در مومنین بیان نشود چنانچه در این ظهور در حق
می کنکه با تار قبل ایشان اظهار علم خود را نموده را
دری ایشان نجف ایشان ثابت بوده رای شده با تحد او
دیگران رای شده بیان جهت تعبیر کلام محبت نفوس
و هر وقتی حقد بینا و مراقبا نی که شدند این جهت
در قیع هیچ شیی شود که هیچ شیی بیان ان نهی شده
در یوم قیامه با تباع اصکر نجار یا ای و جهت و لعله
اصل علم خود را با اعمال ثابت که جز شد ارد بیا وری
کرست اسوه در منسک منتهی اهل ارتقیه در خود
ایشان عنت که نعم کی که ایشان منتهی در ارکان اعلا و لها

باسی باستماع ایات او بود ایشان میدانی که امر طرفیا ما
وجه و قسم واحد علت با دون ایشان که امر ... دایکار
میرسانید اذن داده ومرموق که او القرائه وجود حکم
شاو جود ایشان نفع ترتیب شود از او اذ موسین و حکم
ایشان که او قاعدت داده شده والا نوح شده باشد
نفی العذر در دوم یا ایمه ظهور حقیقت نیست در اوقت
ایمان دون مومنین بوجود الا که در ملک ظهور باشد یعنی
بقدر همان دور باو است الاحکام که اذن داده شده
الاحکام در کلیه داشته باشد والا ممنوع ...
اکرم شان عز جزء باشد که مطلق اذن داده شده
فیک الحکم ثم تمشون و اکر معنی نزد یعنی باشد حلال
ومنع و ان ذیرا که حکم ایمان در حق وجود و شرط
الحاد و رد شده دون آن و ... الظهور ایشان الا
حکم

اجمعون **الباب الرابع والعشرون فی الدعاء**

فی قرائة یوم الجمعة هذه الایة فی تلاوة الشی انه الا هو
عند الله علی ... بالایمان ... الحاکم و استغفر
قل شهد الله ... انه لا اله الا هو العزیز الحکیم و ...
خداوند عالم و جمیع ... را خلق فرموده از برای عطا ...

و لطافت و سکون انجم که در ایام سنه متجاوز بوده
هر یکی که در شب و در روز حقیقت کرده میشود و آ
ان شارقات و انوار ایام حقیقت بوده داده میشود و از انجا بیشتر
دروی ان متعلق با اشیا است و شهادت در هر
شهادت و در ان الفت اند از حقیقت امر شده که در وی حقیقت در
شمس و انسان الحد کرده بود و این که منزل است بر حقیقت
مدار او اباء ان منقطع بالمره و الحمد در او ولا انشا
و در یوم قیامت در یک بین تن حقیقت لیکون معانی
و شهادت در حقیقت و حدانیت شناخت دود نمود و از
هر کسی که مستمع او است که الیت مهره ای امرالکه قوانه
دول بود و الاشیه که مبدا ظهور امر هر نفوس در وا
جمعه خواهد کشف لی یوم قیامت محو میکرده و الواکوید
یک بین یک تنه و فرق تو کلمه ادای حین کلمه در یوم
ظهور حین ینطق الله در هر یوم حین هر کس که در و بود
او مامور باشد تا انکه او ان دهد بر او نیز در شاه و آید
دوام ظهور نیز اما ... و حکم ما یوید الاعیان ... ما نجعل
در کل حق حکم الآثار الناس و الشهادت ...
فی ان یرجون نفعا عند الله ان یاتی ... در شناه

مثقالا من الذهب ان استطاع والا من الفضة واو
فليستغفر الله تعالى عشر مرة الا اذا استاذن فاذن له
فلا شيء عليه ويحبس ما يجب عليه ما يجد منه من قبل
حيث ما يحبس ويحط لها وما كان من الوسنين ذ
ويرجع الى ما يحرم عليه فيكون شهر فصح منه الا من
وان ما استعمله يكون الثاني طهوا اعتبار الكرخد واحد
او سمه مضار وجود ومنه كان كرمي نفي تغير المحرو
ضار وداز واله حان يحرم صفة كرلعلوان تخوف
ما يابن ويوم يحلون كركي بيت اسلا واكري باردها
الرعد والهبة براو حين ذكر شيء والكان يجاور نا
كم ايمان براو ما روي بكرده واذن داده شدن دو مقا
الله واز اون مصر تيع كنه وبر ذهب خفه بعده
كم شده اكر محرما ند از مسن الحرم اكر مقصد بباشد
واصل ستغفار كند بعدا وند عالم او طلب نو ما ند
اكر ادرا المحرزن ساحته ذو اكر ظرف تو محار طهور
هست اكر خوف بر او واو دمنزان است كه بر حرم فرحي
وادر امد و اكر و صرو فرحي خرين دار رما ليس منز انار
كر بر شجرة حصمة دار د الله واكر وان واو دار الله منز

انی که بو خدا وند تعالی حلوا ردایه انیشکر هیچ
دیبان اقرار و اوصال ایجب دینفو و بو مؤمنین بو
وهم بیعی اصدا و حرف و انقا اشود ده و بوا و بو اللهی ا
حکم مضاعف ایکرده هم ده ایجب هم ده حرف و
ده هر حال بایدم اخذ باشد که اکر با شیعلج یا
نفسی بر اعوبون هم نکرد اند فقیرا و اکر نفس نقیر اهل
نفس حابل شو و ان حد ده الهید و او دیبابیده و
هیچ علی سکرای شوده تو خدا بند و علیب دریش
نبد و بو حابلا ان حکم ایمان جاری شنده و محی شود و
کوفیر و بل کرده حال اقران او و او دوده حلال اس
و ماد امیکه حابلا است ازاو نفس حکم ثبت بر محل اقرا
بو او جاری شکرده دو کلم عار او هبط میکرده اکر به
دیعه تقوی حابلا باشد و اکر رجوع کند و بالاتو
علیه بو او اتحد ده الهید ده هر شهر عد بو احد او
بو او و او دیبابیه و اکر معتقد شود منفعه جبابی حکم
انقا ده دیبان بو او شود ده کلم بالاعراف بوده که
و دو وار و او عفد سابحه باشد و حابلا شود فقیر
که کلم او ال حبط کرده و ملتفت شوید و الشفق

حق الیقین لعلکم تعقلون و ثمرات اینکه اهل بیان باین
مرتبه شوند لعلکم در یوم ظهور حقیقت بر او شهید
بآیات و ما او وسایل کشند اینست ذرات آن شیء جمع عدد
هر اثر در چه و حدت او است بنفسه و از برای اثار او علائم
وجود دکر ظاهر شود و جمیع بعد او را معرفت کنی بأمر
او حکم ما یلیق کند و مثال انکه حینئذ ظاهر از حجر اعلی بر باشد
و اسباب هدایت از برای او جمیع غیر وفق و روح شود
غیر چیز دو ظهور در ایام اکمدیث و روز از برای اثبات
بالمعرفت بوده و منتظر بوده و الا اولو الحکم قرار داد
خود را بعد از اشارات و ائمه موسی بن جعفر علیهما السلام
تغیر داده بحدث لعلکم و ثمره حقیقت هم یوم ظهور حق
دار بوده و او دیباچه و مثال انکه حقیقت ربنا الله
هر سلطانی حین سلطنت خود که جمیع ثمر او بخشید یوم
قیامه و الکسان بعد از او و اثبته او و لعلکم جمعه
حرفا نفی شده و در حین جزء ها نیکو ذات بنظر
میاید اعظم در مقام خود از ما علی الارض
والقا و اکنون مبنی اولو الحکم بیان ازین
دار درین و شهود حقیقت از حکم تبیین

انوار در دوم ظهور خود شد الیعنو او در درج او را نمی
شود والوجه تر سید از نقش ظهور که کمال محبت
کوشش خود معرفه رود اگر فراد کرد از ی که تغیر او را
نکو انوار نقش خود مجاز زوار ادواو در ده با شیخ او را
ادا یان نجلو بند مجموع بوده باشد ولکن العباد بالله
و شهود حقیقه حرفی وارد اید اعتراض از حرکتی
کرده امکان تمکن باشد دیگران و همچنین شوند دیگر
از درده کرده تا ورده منهی بود اگر کلمه با او شیخ میکرد
و او اجلا از اقران منها ست و سد حرو فی الامر
فالا قرب و نعد از واحد اول واحد ثانی تا السکر الا
با لا منها به منهی شود چه بکلا از اعداد دو واحد موخر باشد
و مقدم میشود بر واحد ثانی مثلا او اگر اوتاد و ظهور را
ظهور ایان او در دو بجا علی میکرده از اعلا میکرد با دیبا
است که در هر ظهور عالی سا قط میشود و سا قط عالی
میکرد و بر عکس مالحها التربیه کرده و سا قط قرار گرفته
حق نکند والله تو یلت با مره من جا رحی عبا ده انه
کان بکل اثار الا شیخ فرحه کرا الحمد له شی علیم
فی الصلوة طفوا اجنا با ربکم اول صلوتیکه دفع شد

شد صلوة ظهر بود که آن بعد واحد و نیز
تا اکثر هر یکی از شق باشد در اطلاق چه که
در آن نیست الا ظاهر در اثر فرا و در کل نیست
الا واحد بلا عدد اما اکثر و اصناف کل این خصوص
و شوهیا است از ولی بن بطرو شد که اگر کسی بطالع
مستکشف شود از ظلمات و لیکن و شده است بود
خدا را با و جمیع حالی بدان از معرفت بعضا از صلوة شهود
و نیز صلوة هر نفس در نفس وجود اوست مثلا
صلوة نقطه بالنسبه صلوة حق مثل نقطه است بالنسبه
بحر و بحر و همچنین صلوة حق بالنسبه بحر و واحد ذات
و همچنین صلوة ثانی بالنسبه بحر و فی التالی اکثر الغیر
وجود حق شود چنانچه قبلا از ظهور تجرد حقیقت او
میکند در و لطف وجود هم بر ابعید و در ظاهر به تا ازلی
فلی صلوة کل نفوس تربیت که کشف صلوة بحر و نیز
اولا ایجاد است و حکم آن که نزد او رسد همچنین در
کل احوال نظر کنی بیابی کل الا الله الا انه که بی نظیر
که بی مقتضی بشود با وجود کل شی چه قبلا و چه بعدا
چه سر او چه جهرا در و اکثر اوست ما شعبه علی الصدد

دیگران توحید میکنند از حروف تهجی و کلام الهی
متکثره از واحد اول باو توحید میکنند اگر دو انجا
تصور کنی نظر کنی در نقطه قرآن که صلوة محمد صلعم
از آن شریف تعلق که امیر المومنین بود تا منتهی شود بامر
بامر او مطلق شد چگونه میتوان متقرب شود با صلوة
او اینست که حرفی چون حول القدیم حرکت میکند
حول میان خود میتواند تجاوز نماید حق صلوة
بامر او صلوة کل شیء متقرب میشود با کلیت صلوة
امیر المومنین هم بین الاقرب فالاقرب الی ان ینتهی الی
واحد الاول و بها کل از دو خود صلوة او هست که اگر
اکر بها اشیاء متکثره را مجرد کنی الی که درست میکند
جواهر کل را داده به مانند ذاتیت محمد بن صلوة
کل صلوة را داده به مانند ملکوتیت محمد بن
شئون نظر کنی و همان صلوتیکه در دین [illegible]
ان اعراب دستان [illegible] امروز بیان کرده نظرا
آن در بین علما چه قدر کلام واقع میشود تا اینکه
در یک مسئله فرعیه متعلقه بان هزار بیت کلیه
انشا نموده ولی از این شئون محمد بن [illegible] مثل اکر

آنکه امر ذکر مومنین قرآن شب و روز هفده
رکعت نماز واجب میکنند که در هر رکعت دو مرتبه از
وای فرض سجده واجب میکنند و طمانینه و ذکر واجب
و ان وارد میاورند تا آنچه میاورند و حال آنکه نوعی
رسول خدا تنبیه نموده او نبود الا احار حضور و بحضور
کرده اعمال که مردم باشند از برای نوم تنبیه نموده از آنکه
که عبادت مقبول نیست الا بتوحید در مقام عبادت
که روان چه وارد شده که در مقام عبادت اولی
متوجه و از ذهن راه حمد در ظاهر صلوة را
و حال آنکه از انها اسکر شنیده در در صلوة
الی الله شده حکم دون حضت چه باره ایمان از دل
شده چگونه صلوة که ملکان از ستون دین است
بدانکه حد وجود هر ظهور شهادتین که ان مبدا دین
طریع سیکرده مثل آنکه در ظهور رسول الله لا اله
الا الله حی و دیع الله الوکی بکفت حکم اسلام
محقق الا آنکه لا اله الا الله کوید که معترف است
محمد رسول الله و محمد در ظهور من بطره کفت لا
اله الا الله مقبول نشود که معترف باشد

در حق او که اول نسیم جان لا اله الا الله حق فقط
با استحیلی او نور نیز از ظهور مقبول میکردید مثلا
اکه در ظهور در زمان مقبول نگشت الا اکه بلا
شد بلسان عربی و اقرار نمود بحقیقت جانشکر در
جوهر حیف این نوع حکم دارد چگونه است حکم شقی
بان و امروز نجی که حر نفس یکی از احوال او ظهر
آن تجلی بلده که اگر کامل بود نفس کل موجود دلیل او
شد وجود هر آینه اقرار ازلی نصرانی مرابط تجارد
می نمودند و در ایشون محجوبان ... از
این شئون هم در عرض نفس محجوبان که اگر فقط
جوی نفوس شئون محیط بیان حکم دون علم
ایمان نخواهند نمود ولی نظر را هینه حیث الله اگر کم
اسیما از اول ... کرده فلا تسحر کن
مید ... اوامر ... که حواهی بلی اکبر امقول میکنید
که مجرد واحد موقوف شود عرض از آدم الرقیة ...
در نفس شیء محجب شود نظر کردن در انتهی
اگر کامل بود حکم امر ... وجود ... صلوه ...
خدا را وحده وحده بملاحظه این نکته که اگر قوم ...

فانه واقع خاضع باشد از برای حضرت حق و الحق
او وقت مصلی بر او اطلاق شود اگر در مقام امتحان
برآمد و صادق شد در دو مقامه و الا در لا یصلح
شود از آن حیثیت که بانی نظر ناظر باشد و با قبل
در مقام صلوة خشیت الاعمی در او نظر نکنا الاخری
خداوند بعزة و جلال اثر بلیه کما اگر در عبادت
با وصفا ادو نظر او درهم میکرد و مقبول شود عبادة
باید قصد کند بل از این سر الحکمة لم یلد و لم یولد
وهست و کلیتی چون او مطلق است و او شناخته
بکنه ذات او و موصوف میگردد تعریف سر کیفیة او و
عبادت و پرستش ذات الاهی اما او ولی دو کلام
شون از او از حد عبد و تنزه که هر دو تکوین
از او او رحمت میگردد که هر دو از عرو و اصلا است
ظهور انها و آن جنت جلال او است که صور حسنه
باشد و آن جنت که در آن حور حسن و دیده در آن از
لباس حریر و اسباب ذهب و لحم طری و شراب طهور
و حور مثل ظرف با نور و صفا میگردد ساقط الفا
دون اینها اصلا است انها از او اصلا او استحق ندهه

که محمد ثانی با ضافه در خود آن واحد اول که ابتدا مراتب
و ظهورات و هنوز بمقام صور حسد وجود نهجو
نیافته و وقتیکه ظاهر شود بعد از آنکه غیر آن
مثلا اگر امروز در منفعتی چهار هزار مصباح طلوع
روشن شود که در هیچ از صفات حق باشد نظر کنیم
با قوم بر او متعین است که هو دانند قلبکه در مصباح
اسرار ویست است که حافظ این حد وجود از تکرار ستمه
آن واحد اول که چه در سیر اسلام بعینه یک او بود
الا یک مصباح و همچنین در تکرار ظهوران شاعره که لعل دریم
قائمه محمد ثانی و اگر چه در تردد او آن واحد او که هم باشد
و معالکه سزاوار است که ایجه در امکان مصباح ممکن
روشن است که بعینه بعد ظهور شریف شود و لی حافظ تکرار
حد وجود او واضح تکرار در موقع او ست نقش ابد
اول و نظر که در ظهور ملک واست الا که و تکرار ظهور
واحد افرق که تا الکه مرئی شود واحد اول که در سول
و حدود و هیچ آن باشد در هر شبه از تکرار آن واحد
که تکرار قائم با وست همچنین صلوة تکرار خلق از حدیث و در نماز
میکرده و تکرار صلوتها نقشها است احدیت از برای صلوة جمع

حرم وعی و کلام او تحرم وعی بشعها ساجد انداز
واو صلوة از نطه واو ساجد است از برای او سجد او ند
وحده وجود شد بعین صلوة در دم تا کبیر یا الرب اکبر
اوز یعنی که ماسه اعمال شد کبیر یا تست اکه صلوة
الفر موجود بعینه شد صلوة اول موجود است علی جمیع
که کبیر یا ت امر موجود شد تا این منکر شد خود اول
وجود الاحد بعینه خود که امر موجود باشد کمالات کل العالا
شاهد کی و دو سه رکعات اول صلوة توحید ذات
و در چهار رکعت بر توحید صفات و در شش رکعت
توحید افعال و در شش رکعت توحید عبادت
در کلا الا الله وحده وحده لا شریک له و اگر
کل واحد منکر و را شد واحد اول بی که اگر نمود در اقی
وجود عبادت باقی از آن در توحید صفات توحید کند
باقی از آن در توحید صفات توحید کند باقی از آن
در توحید ذات توحید کند ... انجه در واحد
کرده شده ... و در ... الا الله محمد رسول
الله و ... الا الله که در کلام را با ... الاحسن
و از حقیقت ... است که او ...

وكل انبياء ميكنند در مرآت خود باو ميكنند و او بالله
عز وعلا و اگر ناظر شوى باين نظر يعنى بعين يقين
كه شيئت كل اشيا بشيئت ظاهر در طلعت است و نيز
اينكه كينونيت شيئت كينونيتها ظاهر شود بلكه
در هر ظهور نبى نيز در امكان مكرر است اين ظهور او تا
ميكرده اينست معنى لكما انتم تعودون اين ظهورا لما تعودون
و همچنين مثل از دم نهرداخى تا ما على امر خود است الا آنكه
كل ازين انبيا الكه خود داعى بنفس و نبوت
مكتبر آن لعله در يوم قيامة قولى لنا تمثيل ما تا الآخرة
كو در ان مكان اهل آن جز اكثار نوشته على كونا لم يوجد
كه شان كبرا بينوحيت و وكجا دارد ميايد واركا
شرقى شده و در طلعة ظهور ستقر ميكرده هرانسه
يوم قيامة شرعى تصب لجانو انبيت كه در قيامت كل عرفانا
اگر شهود شود شرعى تصب والآخر هواى نوادان
نفس مياند و در مقام عبادت توحيد كى الآخر في
غيب ازل كه منتهى سر شئ و عبادتست ولى از ابه
توحيد بان مقترنست باقرار بما لهيجى وفـ والحق بدان
از معرفة و رسالة او داخل شود در طلعة توحيد بلا

اگر غیر او تعالی منظور او گردد نفی و رفع عبادت نظر با اسم کرده
عبادت نکرده خدا را او محجوب شده از مقصود العبادت
و حال آنکه کار اساس اقل است بر اینکه عبادت او عیان
و معبودی سوای او نه و هر کسی که در کرشنه معبود
خلق اوست ولیکن سبب نفی عبادت و پرستش غیر حق
آن و عبادت کسی خدا را چنانکه اگر عارف عبادت فوق
دو ما دیده تغییری در پرستش او را هم نرسیده اگر
در جنت و در دوزخ زیرا که این کسان استحقاق او
مر خدا را دهد و اگر از خوف عبادت کسی لایق بود الطاعت
الهی بوده در جنت و در حکم قوسید بود در حق تو همچنین اگر طمع
در جنت کنی و مرهم آن عبادت کسی مرتب نکرده است حق
خدا را با او لا اخلاق محبود اوست کسب باشد زیرا که
نار و جنت هر دو عاید بند خط او و ساجد بند از هر وی
و الغیر سزاوار است ذات او را عبادت او سبب استغناء
بلا خوف از نار و بی ما در جنت اگر چه بنده از تحقق عبادت
عاید محفوظ از نار و در جنت رضا المطلوب بوده و چنین ولی
سبب نفی عبادت نکرده که آن در مقام خود از صدر
حق و الفی حکمت الهیه مقتضی شده جاری میکرده و صلوة

صلوات است که از روی روح و ریحان شود و تطویل بر محمد
نبود و هر چه مجرد و جوهر نباشد عقل عقله معصوم
و در وصف و غیر از صلوة واحد مرتفع و الحمد لله
امر شده و ذکر تحت کرده روح و ریحان و العفو
که اصل هادی الاولیاء اسمع در جانست و الله که او نیکوکند
علاوه محمد را بالتحیر کالما علی الامر من مفعول جود و عند
و فضل آن زیاده از آن است و الحمد در لوست اعلام
از آنست و کلام که از حق طالقه تحول نظر و دفع کرد
زوال و صلوات آن باشد و بد انکه در اینجا دین عالم
مقابل کون حق که صد وجود در قبضه اوست
شیئی از علم او پوشیده نیست جمیع شواهد الظاهر
و قادر است بر کل اشیاء و عالم است بکل شیء قدیر
این و بیان آن در مواقع ارشد و کلام ایشان عاید بود
حق را عاید باشند هموار و مواقع تا حدیث و ما
ان علتین للمصلین باذن ربکم ثم الیکم یقبضون و الصفة
الاولین و انتم کم الباب الاول من ... بیان ... لموقف
فان مثل علی بن ابیطالب بالنسبة الاحزم کذا النبی
بالنسبة الی الاسم ... مثل علی بن ...

من ظهوره كنه مثل شمس است و مثلا اعمال كما هو اكرچه
و مثالي مثل اباشد مثل كوكب قمر مثل اول من قابل شمس الحقيقة
هر قاتر و ضرات اينكه اكر دو يوم ظهور شمس حقيقه كلا و
شهادت دهند بشي علي مرضاة الله و شهادت او بعينها
مثل شهادت شمس است كه با وجود ان انها كو رشوا
شده تو الان بيا حقيقة قبل هلال دو ميدهم
ثابت سعك اكو در صدر و القران كه ذكر
نظر بحو دا اكر حرف اليه مرتو بحوس معادل
قول اياتوا باقول رسول خدا نبوا كه قول رسول الله
شمس است و انها در لباس كه در نند در دعاوي
اكر كه الحر بالي نظر بودند نظرت يان حين ظهور قول
او امثال شمس حيث بند و مثل ما سواه انوا اكر حي
بود مثل نور كواكب در ليل و حجتي در ظهور من يظهره
الله كل احد ما يان مرحله ظهور او بقول او عمل او
خود را او اعمال الخود را مثل كوكب در شمس ميند بر
خود را المنتهي بوده و الاحكم كوكب هم و انها هو احد
الاوصو ميين بان كمر در هنا در حو صرفند و در ليل ها
نور اثبت مرو انهم الكدا اكر كه احد كه يوم ميا مراكم

علم و عمل چون است اگر کسی موفق شود که او کلام
نظر را لمر بودن در جمیع سبل ظهوری ظاهر شود علم
دون تقاد در حق تو یحیی بود است که کلام را اخود
می پیشد کرد در حد خود فوری داد و نه و لطیف
اگر مبین ضمار دیگر بود نیاز از بوالی ابها بلکه [illegible]
تو و صیا اشمع مشار نور کلام العلم اثبات داد تو کی
اثبات و مشار ضیا اعلی من لحوله داول الراو فرقی
که کلام وجود را تو هم سبیل در در کلام مایا حسب قائم
سکتین و میگوید از دالان محض تو دکه خط اشد عقر و هوا
ای ای که لا اله الا الله او ان الهوی فی خطی قران یا طه
ایلوغ فاضون و حقیقی ثم لعل الله و میگوید که او جنوی
هم در عرفان سید امرات الله بود الان نظر کی در هم
که صد از مسعود شمس حقیقت در ظهور خود مستتر گشته
و چنین که صد از طلوع همان شرح میکرد بود عاید اولی
انها ماند در دو تو در ظهور هم ثم مع الکثیر تا الان
بکان نور هستند و عمل میکنند عطا یزد تو کرده اند
مومن شده میدانی که لا تو بود و از ضیا حقیقت
محفوظ شد نه نه که رسول الله باشند و هم در حد سید
هر ظهور مقصور کی تا آخر از مره وجود خود بود بقا

فيما يوجد بوجود محمود ربانی والتشكيك فيما يظهر من جهة
ثم من مثل ما علمكم الله في الكتاب فستبين لون

الباب الثاني من الرسالة الثانية

يجب على كل مصنوع ومن له ادنى تمييز تعقل اسرار الحق الخفية
اللطيفة ونعمه علينا بما يتفق عليها الناس بإحسانه
وان لا يوجد من غفلته الا به وانه وحده واحد
احد وعلمه لا يتغير فيما نعلمه من نعمة الرحيم الكريم
ظهور اياد اكثر از آنها که مراتب توحيد در صفت
تام ميكرد که چه واثبات باشد از آنچه حكم شده
که ازو مرادات در صفت الحق همچنانچه
دانسته حقيقت توان كه از آن صفت خواند مثل او
ومقادير والعدد وحيد ومتوحد وموحد واحد
از آن شرايط که اين نوع تقدير شده از صدا نوع
نفوس کی او احد نمايند هر او انهم مناسب اند
الا اكثر خدا را خواند بصفت اسم که حكمت خواند
هدية تا نوع که از اسرار آن امراء والعاد طاهر ميكرد
ومقصود آن اکثر حقيقت خود معتقد ميكرد
که جار خود ونمره آن اكثر در هم قائمه كرد كل العالم
من صدقه او که جز حقيقه عمل را بين من آن

که لم و لم نگوید مثلا اگر حق وجود دارد ذکر الاول که
در قرآن منبع است اگر به دلیل ظهور و تقویم چون
آن حق و در حکم فرموده بود آن حکم رسول [illegible]
فرق آنست که او وز که حکم فرموده امروز زمان الا اینها
در ظاهر آن عالم حق را امروز چون و آن تصحیح [illegible]
صفت میکرد در آن الا اگر نظر در مبدا امر کرده [illegible]
حق وجود دارد در قرآن نازل شده معاینه امروز [illegible]
ا حکم و آن نقل است و مال الا اگر در وهم قائمه فالظاهر [illegible]
فرماید تجرد حقیقت خود را امروز فرماید ظهور اول [illegible]
کلام باید [illegible] و مصیر [illegible] باشند که [illegible]
صحن هر دو نقل از تواتر خواص جمیع شرع باشند
بالا [illegible] شده از تواتر به یک در آن [illegible]
تواتر داده شرع [illegible] حقیقت ظاهر شود
و ظاهر باید لا تنظروا الی کلام فی الحق [illegible] کنند درک
تواتر نبوده و الا بالظاهر میکرد در کلام اهال [illegible] تواتر اگر
این تواتر ذکر الاول از تواتر اجمع شده و [illegible]
او بوده در [illegible] و دلیل و آن که [illegible] از قرآن [illegible]
از بعد که [illegible] سوال [illegible] نازل نبوده اگر

و اگر حیثی ظهور نفس یکمر بصیر باشد نظر صید از ترکه
و حیثی میکند و او طالب بوده از نوالی بید السالها
در کار هم میکردند دعا و این هان مراتبست که از او
یکمر او سیع از سماء وارون میکرده و از نوالی اینکه حیثی
لمّا از سیف آنوقاز شعر میکرد الیتکی در سیلاهم
ظهوری اهل بصیر ان الله از کریت اهر یا اهتدی و
اگر تبینت یکی بکرد ظهور خود او آمر الله همه سکنند
چه وانگها یار خو بوده از نوالی و او چون از دوحی
شب در [illegible] ظهور [illegible] جا [illegible]
و سال الکه او الرقا هم ظهور واز نوالی بوده کردند
مطیع حتی باشد الله اکر ظهور و اضعه [illegible]
کند وای [illegible] ظهور و [illegible] مطیع بکار ظهور
میکند ولی [illegible] عصیان است اطاعت [illegible]
با [illegible] از ظهور رسول الله [illegible] مطیع بوده
و در [illegible] و [illegible] بود [illegible]
[illegible] کاهی [illegible] میکردند ولی [illegible] ظهور رسول الله
اما [illegible] ایشان [illegible] بوده ظهور
[illegible] شد و در مقام توحید ایشان لا اله الا الله [illegible]

مقام حبیب روحی الله عنه رسول الله نازل شد
و در ذکر مقام اوصیا او و الائمه علیهم السلام نازل
شد و در ذکر ارکان بیت و ذکر اولیا رضی الله عنه
مانند اصل دین بیت و کرد چون است ظهور
شئون احکام دین او بن الست قول مرحوم شیخ
در وقتی که یکی از ایشان سر الغیوده از آن کلمه کر
حضرت پیغمبر این و سبعین و سیزده نفر کرده ان
دو از انبیای اظهور نمی تجار شوند حضرت صادق
ذکر او در حق ایشان سکن مدار نعمی صیاد که بود
تجار شوند در رتبه وجود که اکثر ظاهر شود
و بگوید که دست از ولایت الوسعی علیه السلام
و دار تو و مدار نفی الظهور ابا و استباح نموده که
ما شاء و کلا و ظاهر است رد اهل حقیقه که کلمه
از دان حضرت او شوند و او چون تجار شد
شد و دوی حقیقت شد و ان الزانها نیست که نظهر
امر یکدیگر و ظهور حضرت اخر الا ظهور رسول الله
می بین و الاکثر ظهور حضرت اشار ظهور رسول الله شد
کفی بالشیئة ظهور حیه تجار میکرد د کلمه کرا

اوسع است از سماء معقولات و از نوع ابطال او دور
چون نظر میکند ادق میگردد از مراتب او از صراط
و امده میگردد از سیف هم اینست که مراد از الحادی
کردستا و ولایت امیر المومنین مراد از واکر
امر هست ممتنع و لم یزل و لا یزال خود ابصر در دو
بوده و هست بلکه مراد این بوده که مراد از الطهر
باسم امیر المومنین بوده در اسلطهور بیان اسم محمد شود
چنانچه بعینه امیر المومنین در زمان رسول خدا ظاهر
و موجود بود در زمان او بعد از خروج او نیز
هر ظهوری اگر نظر کنی ببینی امر صراط اوسع میگردد
از هر شیء او سوی که در امکان است اگر مجموع کرهی
میگردد از هر شیء که در قوای علم تو با او [illegible] بود
و اگر کل مومنین بیان جهیر [illegible] ایشان در صدد
که کل در [illegible] مثلا ذکر [illegible] حقیقت
[illegible] اکر [illegible]
[illegible] حکم
ایمان و ایشان [illegible] الا و حکم ایمان از ایشان رفیع
میگردد چگونه رسد و [illegible] اگر شانی از شئون

دون ایات و بین آنکه انچه کل دارند از عصر شجره
حقیقت نزد دون آن شئ اکر فرموده بود و
مظاهر ارض نزد کبر امیر هستند که بتوانند ثمره (?)
کفت است که کل در نزد او ست که کل محتجب هستند
از او امید وجود که شئ الیه ذکر اثبات و اعطاء
لقاء در یوم ظهور او شرع وجود که ایمان باو
فائز کردند ولی باز حیا نموده در هر ظهوری
محتجب میکردند محتجبین و حال آنکه در قرآن ذکر
شده و ثمره خلق لقاء در ایه شریفه الله الذی
رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی
العرش و سخر الشمس و القمر کل یجری لاجل مسمی
یدبر الامر یفصل الایات لعلکم بلقاء ربکم توقنون
اکر در اسم ظهور کسی یقین که این ظهور همان نقطه
نقطه فرقان است لقاء لقاء رسول الله که لقاء
حق نائز شده باشد و حال آنکه سبب ضعف
هرچه باید بلکه در اسم ظهور [illegible] است قرآن
که در ظهور در بیت [illegible] سال ظاهر شده
ظاهر است که بیان اسرع میکنند و حال آنکه

خلق کلمتی را می‌بینی که را احکام قرآن ها را ولی از
ثمره وجود وجود محمد انکه بعد از یوم ظهور بیان آیات از
آیات بیان کلام موسی قرآن و تبیین بوده
و اینکه این حقیقه بعینه همان حقیقه است که در دو
اسلام و او قرآن نازل شده لعل مراد که در … این
آیه فانی شده بودند و حال انکه ظاهر کلام الله …
تلاوت میکنند و ملتفت نمیشوند مراد الهی و حال
انکه وقت ظهور حقیقت از دو سنت که ذکر شد
ولقاء او در لقاء الله منطبق بدانند اگر کلام موسی
همان دو ظهور من نظهره که … کشته مر اینکه
او بوده نقطه بیان لعل مراد که در بیان فانی
باشند و چون که او در کلام نقطه بیان مرقند از
این جهه ذکر شد … و الا فعالی شانه جل
ظهور اخری را سزاوار نیست که بمثل ظهور دنیا
معروف ذکر شود در الا که چه ظاهر در هر دو واحد
ولی چون ظهور اخری اجل و اعظم است از این جهه
بیان ذکر میکند ولی چون ظهور قبل کلام موقنند
ایان حدیث که ظهور بعد را رد کنند

سبعین از این جهة ذکر میکنند باسم ظهور قبل
نفس ظهور در الملا اکر شیء بنمائی حجم باشد
تو انی شناخت او را اشئل اکه یوم ظهور دسو اکبر
اکر کلما موضع یبی شیعی میکردند کرد دست
مراد الهی در اعضاء رسیده بودند و حال آنکه او
اعلم است از اهل ظهور ولی از و از ایقان اهل ظهور
قبل ذکر سفر باین اسم میشد ظهور قبل از الملا اهل
الظهور و آن مراد کذرید و شجره وجو [illegible]
فائز کردند ولتستقرن فیما انزل الله الیکم ولتحملن
کل اعمالکم حقه دکم لملکم یوم ظهوره بآیاته تو انسو
ذلک یوم من نظهره الله ان تو منن به فانکم انتم
قد آمنتم بالله وما نزل الله فی البیان والا قد
احتجبتم عن لقاء الله وما نزل الله من قبل فی
البیان فلا تصبرن فیه فان صبرکم لم یکن الا فی
النار وانتم یومئذ لا تعلمون وان تعلمون لا
تصبرون ولکن ستعلمون ولا تخلصون [illegible]
انفسکم لا توقنون فالخلص انفسکم لله ربکم لعلکم
تستطیعن ان تخلصون انفسکم لمن یظهره [illegible]

بالحق على العالمين ولم اراه منه ول الظهور الى
تصرف في امرهم ويكون ضده لحق الجبر بل
فان هذا يدل اصلكم ان امر بالقدر والامر
فلم يوقنون بما حضهم الا لذلك وما امرتم بامر الا
بعدما ولا تصفون في لقاء كله الا من قبل
بعد وكتم الآية الثالثة قوله تعالى بآية
في ان يدل الظهور كل شيء هالك الا وجهه قال
فرق بين كل شيء وان يستقر من شجرة الا
لا يغير الا حقيقي لا يمكن له ان
يستقر منه سواء ان يجيبه بكلامه او بعلمه
فيستقر من ذلك بسبب اخر من الخلط
بان ابكر لا بد فانه هو احد شئ
ظاهر الكتب وصاف هو ادعى ان
بيان ذكر كلمة كل شيء هالك الا
الا وجهه لما كل مراقب باشد ودان
رضا
اكرا مكان
اي خلق

نه از روی تصریف بو فرق اگر ظاهر شود
و قاصر او باشد و چنین کلمه که از انداد
هر یا وقت از جواب اهل بیان نازل کند بود
که از جواب نجات عمل میکردند بعد از آنکه عقد
حکم حلال فرماید چه نجابت فرق است باشد
فرق که ماضر شوند بعد از علم بنزول این آیه
و حکم آن و استغفار کنند نزد او رجوع کنند
بوی او تا آنکه مبدل فرماید حلال کرا بیمار که
امینت غره مشغول باعمال شدن که اگر بعد از
استماع آیه کل عمل خیر و اکد بان از جاهلیت
الا و اعمو و پنهان تولی که حلال کرده است
باید و اکثر کی در نظر این کلمه حلال میگوید
که کنوبیان و اعمال صحیحه تمام شرع که اگر
از روز که هو است باین آیه عمل کند مگر
روی ادنی میکند است و اگر موجود که
حلال شد و عند کننده چه از جواب بعد
او و حال آنکه حق تعالی عند الله و بود او
العلم اشد از ثمره است که بیف بکی و لحوق

چون در عالم معنی نتوانی فهمید که از اول
عمر تا آخر عمر از برای مجاز علاج کنی و یکی همه حد
حلال و اضوی و اصلاح آن نشود که از
بند اسرکه اکر بعد از نزول این آیه عمر عالم اکر
عمر کنی و استغفار کنی عمر بجز الا انکه راجع
شوی و یک کلمه از سند اخذ کنی اکر چه یک
کلمه قد اضافت باشد که این تو را مجاز
دلالت همه استغفار تو را مجاز نسبت هست ورا
و تو بعد از استماع از کلام احکام منقطع کردی
ذرا اکر کلام را از برای مجاز ممکن هی بعد از
حکم الهی بر قرآن شد چه مردد راجع شوی و کلمه
مجاز اخذ کنی اکر چه باشاره باشد و اکر کلام تا
علی الاطلاق و ابد همی زمرای جمیع کلام هر
اصح تر از برای تو خواهد بود تا انکه در راه
خدا اتفاق کنی ذرا اکر اتفاق کنی مجاز شد
و روابط او اخذ کنی جمیع کلام مجاز شد همه
تا قوم قیامت دیکر اکر نتوانی باسر الصیح
و آن هم طلب کنی و اخذ کنی که آن اکر از ضعفا

لکن
بلکه صبر کنان همه قبض رنج شوی در هال
خواهی بود و اگر تعجیل کردی و سبب خشک اطر
جاری نبودی اگر قبض رنج شوی لعل از سبب
جاری بکرده کلمه که بعد از بود تو در جنب باشی
و نار تو سد آن نور کرده و این فرق از هر این
که باقبال آن کار اعمال مقبول نبود سد آن بکرده
شنیده بحته اگر جدا ... حب بدی میوه دار آن
و لکن بار نمو من جدید شوی بعد از آن است که
در هالکی بروی و هم امری مثل این از جواهر اهل
بیان فرق نشده زیرا که بجاز ایشان در انیشه
در اعمال بیان وصل در ادر و انکه تو در ایمن تکذیب
از سد مثل انکه با باشد در بیان اعلم از اعمال
و در بیت خود نشسته باشی و هم اصل امر احر بیدع
باشد و تو مغرور گشته باشی که طاعت نشده باشی تا اگر
موقف وصل شده باشد مثل انکه در هالکوکه
عمل ظلم است و انقضاع باشد که ابتها الغیر شید حد
امر حقه و انقصور رکن دو فراود داد در این مثل دو
رسول الله در ارض حکم کرده در قران این ایه که اول

تا نازل شده بود دیگر احکام او مثال در هیچ الکتب والعلم سند
و عند الله و عند رسوله و عند اولی العلم من امتی
که قرآن از او و قرآن نیز بود و احکام که ذکر شده و حکم دین
ایمان بود اما ان شد و حال اکثر با امر دین هر یکی
خود در دین خود عالم نشود نیست که احکام ایمان هم
از ظهور من ظهیره کنند عالم باشند باشد تصوری لی
بعد از نزول این به جهت اعمال بی الواجب عمل میکنند
راه شد طلکه اینهی بجان دادن میشود در راه آن ابلیس
مجاهد باید دل بعد از احکام او صبر امر حکم حلال کت شرع
دیگر جهت آیه متشابه عمل که میکند نزد او و او العلم
شارحان دین هستند که بعد از نزول بیان عالم کرده
بفضل او و قول از آن شارحان دین خواهند بود که امر
در ایجاد عمل میکنند و حال آنکه قرآن نازل شده حکم
او بقایع آن شد ظاهر عمل دروغ بصیر رد عمل بوده باید
در روز قیامت حلال نشود و اگر شود بجا که باید
تا شجره حقیقت طالع است کلام حق حکی و حکم
هر دو رکن دیگر حکی بیت ظهیره شد بلا طرح دیگر
مثلا اگر در ظهور قرآن بعد از نزول آیه کما

و رسول الله طلب نموده بود مجاز بعد از هلاک کرا
نشهد سبب گران مبنی بود تا از لمیغر بود یاد آگاه
قل یا ساکن بعد ما اهلکنا الصلاة من لدنا انا کنا فا
و بیان امروز در مجاز بود تا امروز گرم شد طغیان
و فضل او شد و رسول او و الله هدی را او اوج کرم
تو بینی ما از ترح ملائکه سموات و ارض و ما بینهما
تو در هر شیء و لحال هم گرفتند از فضل شد منصوری
نکنت منتهی یکی از آن نفس محروم مانند و هم چنین دار طهور
من الطهارة که تصور کنی در مراتب باشی دقائق در سلام
قوم قیامه را و محاسبات شئ و تعیین ظهور تا عروج هم
طوری که حصار سلکی مال وجود را تو در دون نمود که مرا
ابغیت که دور را و خود الاتفاق کی در مجاز باین تولکی آن
در حال وحدت وی که کلام او شنوی شود چه غم هاست
در نجات نفس خود در دنیوی اخلاق خود اعظم بداند معتبر
لم یزل که در عین اتفاق صفت در خلق والامر و امثال
این کلام از پیش تو در هر کرد طور و شکوه مجاز در وطن
زوال که نبود که از اول عمر عمل کرد از بوای مجاز در اعلان
شد مجاز مبنی علی زوال شود که محقق الصمد و است که

کرسی صفت الله هست زیرا که هر کرا آیه ثابت بود
که عدد وجه عدد دالسم واحدست و هر کری که در
قران مجید رسول الله و حروف تهجی و منقوش بود از
دون ها الکتب در قران الی الظهور بیان و هر کری که در
حروف واحد یا آن اند از دون ها الکتبست تا الظهور
من نظهره و همچنین بیان هر ظهور بیل بالانتهایه الی
ما لا انتهایه و هم او دیگر واضا در مظاهر حروف وجه قران
بوده اند شبهه نیست که در یوم قیامة تجاوز یا انقد
مرکب حب ابیان و همان سبع حروف واحدست در
بیان و همچنین الی الواقع که در بیان در مظاهر در
ان را اشهود در یوم قیامة تجاوز یا بیع تو اکر در ظهور
تحرف از نقش ظاهر در ظهور و حروف تجله نشود و اکر
شود ملامت ونن شان او بوده در حروف وجه بیان
و همچنین شمرا زمن بیع ظهور تجاوزی بوده تا الی روز وجه
از امر و ما لا انتهایه الی ما لا انتهایه مراقب شوید هر ظهور
را که ظهور شمرا ظهور خلق نیست و محترانه محجوبات
که کرا با ملی الاعلی از آیات بمثل او ها ظاهر شود تا الی
که کور مشرق نایل و بوهر حقیقة مردم قوا متد شاعد

ظهور را نبود که اوقف ضیاء الشمس حقیقة بعضهم
من الشمس بر ظهور او و اوقف ظاهر میکرد و لهذا
بالله نزول اکثر با امروز هر چه ظاهر شد امروز اکثر
محجة بوده نهایت که در حجاب هم اکثر باشد
تا شدن محجب که حجاب زدن ملک کو و ایقین شد
که سبحین ملا اعلی محو وجود را در هر ظهور
منتا است بلکه حجب را با وسیت است نه او را
و در انکه معرفت کنه در مقام اعرفناکه بالله تا
شکر در الا و اعرف الحروف الواحد برا ابنیه که هم
بالنظر من هذه و الحد الاول اذ کل لم یکن الاحد
تکثر و الحد الاول اصلا مستغنون و مراد از تکثر
او سبب او در صنع او معنی او نهایت که هر دو اول
حدوث می شود و حدوث محل او تکثر ه شود که
جعلیت و الحد الاول کل بعد می شوند که اول
وجود را نظر کی بی نی الاعلی اول وجود را مستغنی
در وحدت او میانه ظاهر است دنیا و خلق امر
بدین رسول الله کرامت خلق است
قصد از تکثر کل امداد از حد اول و المتوکل علی

علی الله یوم القیمة لعلکم تعقلون و مراد از این توکل آنست
که ابنا جنس را اعوان یار انگارد و سر بعبادت کردگار کند
غیر او توکل کردم مر ایمان ده و قوت ایمان را اوز
توکل و انابت که مر حقیقت که ظاهر شود ایمان را آنچ
باد و ضعیف کنج باز او که انوف توکل و حسن آگاه
تو و داو متفرش در الاجمع بی عیون فتنه الا الله
امر خود را الهی توکل نموده و شبهه نیست که خداوند
صادق است در وعده الکافی توکل کند بجا رزق کرد
او را از هر شئی که نمیرون ساده او را او ابحه شده
این مطلب خاطره در دو دارد فی حیرت رود نحی ماند
و مال آنکه کار خود را ستوکار علی الله سید استه طور فی
درد ابغ جو دو او شد هر کس بیان خود تمی فی قلر تو
که امر تو کار یاد در کار الله هست با امر رسول الله بر حرج
حق با امر شیعین حرج و لعن ولی بعن که کار رایج تو
ظاهر در ظهور شد الهم امر در همه در اسلام حق
سبب آن از رسول الله هست و مال آنکه الحیاة الاخرة
از برای هر شئی شرف هست و از برای هر تو کل الاتوری
میشوان بیان نمود و لسب کلی الله ما شئت و ابا

الباب الرابع من كواحد الاثني

في ان كل شيئي اعلاه للسفلة او سطه للجرح والحق واو
المطلق طي ابنا را انكار اكمل را ارم خرکست و نظر ابار ورو
اعظیت بحث عند کنه و عند اولو الالباب لطارد و هم عنم
نامد امی شود بعلی ستماع لیشان و ایمان ایشان بجمیع آیت
جوهر کل علم زواکد دون ان اکرها علم لعاد را باسنه
میشود و حکم دون ایمان در تحول میشود و اکرجمیع علم کل
باسند الاصول جوهر کل علم را داشته و نابع خواهد شد
و اکر مثال آن در هر طور و نظاهراست که امحای اولی
میشود و ان احق حق لطا با الاعلى تر و ادخل در قه تر و اکرجمیع
یوم قیامة واولو الالباب نمی شود در عالم تو مبین در سلسله
هر اینه ما انطو وهست در اول ما حقی موجود میتوان
نوشت که در ین سلسله از واحد و ایج شده مثلا اکر
یکتفی بعد از سیصد و سیصت نفر بین طبقه و بنا
اور و او هست اخر و الحد او مع و احد و جمع بین ایت
و تعین کل احد در الدر الذکر و هر شیئ که بعد او مکی
از واحد و الحد اول است و جمیع در جسد جسد نا بکل احد
میشود و اسنت استقلال هر موجودی در سلسله وجود که اکر

توم ظهور دین الظهرة کلا سیصد و شصت و یک قطعه
[illegible] و داو باشد و حروف از دیگری بود و تشتقال درحب
باشد و سیصد و شصت یکی هم دیگری با او ایان او زند
نماید شود بین هر کدام [illegible] بل بطیل اگر خواهد یصا
این اعداد در ایان اعداد حیث فهم بدو بر هان این اعداد تقصا
و هم جنبی دو هر شان [illegible] والعبار [illegible] و تکرار ظاهر
توم قائم سیف کریم با قرار و تصدیق بی درجات [illegible]
و تکرار قول یکی در دو یعنی هر [illegible] ظهور الباب [illegible]
باشی که او برای هر شیء درجت کر [illegible] اگر یکی از [illegible]
بود ادر دو [illegible] کر این یکی وجود بدیع فطرت اول
یا ابهامی که ذکر کند اگر چه [illegible] ذکر کند دو ذکر
آن نکند و لطائف یکی او را در [illegible] کرد رتبه چهار و امر
اما انه نفسه [illegible] اگرچه در رتبه کینونت در [illegible]
و تکرار یکی [illegible] این [illegible] که از وجود در [illegible] وجود
چه فرقی است که [illegible] شود از برای وجود و او [illegible] با سجود
ذره [illegible] منصور [illegible] او است [illegible] آن [illegible]
وقت [illegible] شود از دو [illegible] او [illegible] او [illegible]
و اگر کما [illegible] یکی در ذکر قول لم [illegible] اول [illegible]

شده والا یکون لما انا امرا لیکم وکوده با شوق کی با
بکو امر نه در حق فونا را چنو وجا به علا او دیده عل
نی ضد ابد لا فی حیث قریب اگرچه جمیع است که تحریر
حقیقة میعی کند که حصول نوانند اورا الوجود بالذات
که جهان او را کمال نو آمد تحقیق موجود الی ادر او اوجها
هد فرد مواقع امر را که جهان امر که بیان است دیانه ان
شده جهان امر تمیز فی تفا است الکیه در مقام وجود
واقع باشد اگر تمام امر حتی جلا او جلال امر محیط بر اوضا
انبت که تراقب کار اوا امر الیه از نشود قوی وجود و
ولی شرطیکه از بیان امر محیط که جهت در هر ظهور روح الله
شیخه بیت که در آن ظهور ری که حتی او الران علم
اگر منن فی بدا انحو حقی و الاحو حسیا ان حود
شاهد فی وکفی بنفسک الیوم علیک حسیبا ثم ان
لما درو فیامه جمیع شئ از او امر بی [illegible] کنه محیط
که اگر وکل وجود امرکه امر او امر الله وجه و
وهر کرم وهم کو بیل در امرجد اگفته حیا امر دو کل شی
وجه در قیع قیع فرجه دنیا روکن بعا آن یکشفال
فقد است در آن ظهور و لتعرفن حدود انفسکم ثم [illegible]

يوم القيمة باتفاق الكل كما عرفت لعدم وقوف
فرض على من يقدر ان يلفظ ثلث الاشرعة في الجميع
واربع للاصفهاني وائمه وستة زمرد عدد الا
وستة ياقوت عدد الائمة من ان يلفظ هاو ديلم
وخرج الحق يوم ظهور هم حق ليا ر انكه در موارد خود
شد وذكر صور در بيان است وذكر بيان در دو
اول در عطية اول وار انجائيكه در يوم قائم ذكر
واحد است ودر ذكر كلها حيوان درنظر ميشود ذكر
باشد واز انجائيكه هر شئ در مقع خود تا شاء شود
اين والحصر كما ان انچه در مثال علي ايته نشود از
جهة امر شد وكه در يوم ظهور قائم ظهور ديگر هر شئ
مقتدر باشد بوسه قطعه اللاس وچهار قطعه لعل
وشش قطعه زمرد اخضر وشش قطعه ياقوت احمر
والحد اول عيد وسائف وآكو ا در حدود واحد اول
در او در دو الا در ظهور من يظهره بامر او بر ود در تحليها
كرده شود كه اين موجب است من عنده بر اشوا
واحد اول در اظهور ربها ذكر حد مثل بها ذكر حد
بها والحد اول باين باشد تا مستغنى از امر شيد

عقب نباشد و اگر در اظهور [illegible] متغیر
گردد بواحد متکثر [illegible] واحد [illegible] بالکل [illegible]
و اگر گویند [illegible] باشد [illegible] شود [illegible] حقیقة
ذکر [illegible] از [illegible] جهان [illegible] میکردم
[illegible] و [illegible] است که [illegible] توحید [illegible]
و [illegible] و افعال و [illegible] و خلق [illegible]
و تحمید و توحید و تکبیر [illegible]
[illegible] و [illegible] و نور [illegible] اسم [illegible]
در [illegible] الاسم الاعظم [illegible] از
[illegible] ذکر شد [illegible]
[illegible]
الفضل [illegible] من عباده [illegible]
[illegible] الا [illegible]
فی [illegible] ان [illegible] اربعة ایام [illegible]
[illegible] بالنوره [illegible]
او اربعة عشر ایام و اخذ الافطار و استعمال الطعام [illegible]
وکثرة [illegible] الرحمن و [illegible] اللهم و [illegible]
فی [illegible]

اذن داده شد و سلطنت خلافت اولیاء یکی بود امکان
واگر در جهاد و وجود نظیره اهل اعتقاد و شعرو ما انظار الدار
تا اید محو بوده و مقصد کلمه رهنت و نظیر الله و ظاهر
ان هر چه اقرب محو بود اقرب سلطنه بوده و هر جا
اذن داده شد چه کار تن شد بیت بیوان اگر بعید دور کرد
تمام حق شد رهنت کلمه اللهم در الوالدین واو الرحمن
در الوالقیامه بر احتیاط باسیاران که سفیع شود
محو بوده و اذن داده شده و بوده باد از این کلمه هم
اذن داده شده و بوده اگر عادو باشد خیر ابتعار
حرد جا ذکر شده و بوده فی و جعلنا اگر داد شود
محو شوده از بو او و احد نظر بدن اذن داده
شده زیرا اگر اخذ جمیع شود بعید مکر آنکه هفتاد
نوع بلا از بدن او مرتفع میکردید باعث کنه و
که بعد نظر نماید دوم از و مشاهده شود خلق
و تا اگر شود محو در جود در او بوده حق خود در الا
استغفار کند محو در جود اگر نظر کنو نیاز در ظهر
او لیس باحق بحال الخلق شده و اگر حال هم رساند
از ظهور ان و صورت خلق گویند تحقیق میکردید و اگر

در ایام مرور مهمات سبحان من کتاب الله
ذکر کننده و در دهر شان صد باید و شوق بیار
که اگر ان معنی محو حقیقت ظاهر شود و ان باتباع
واقف شود که هرگاه از شبیه شیئی در نفس خود بیند
امر ایشان شده الا لاجل نوم ظهور الله که از نفی
بین بهم الله واقف در دون شئون الطاف
او می باشد که هر چه خداوند شاهد شود در او
و در بیان معنی شده از هر جهت بالطاف شود
حتی اگر نفس در حسب خود علم منزه مینم رساله
یا در لباس خود عدل حین که مکروه داشته باشد
او را نفس خود محو در غیب که حین بدین زمان
حال تا از خود لعل کلام در بیان مرجع باین ترتیب
شده لکم در توحید و حقیقة مالک در توصیف
خود مشاهده نماید کو در وجه بدیعه و شیئا
شیئا فرق نماید که اگر قیمت بود شد و حرف
کن شد بیان میکند او را حکم که با او ضمیر کند و لی
هنوز تا ان در حد اهل انتظار و نتیجه اسند بیرجوع
اگر جعل السلطنین یار ابدان تلطیف الله هم شود در

در لطافت بود رش خواهد شود و هر روح ما
شود هجو نیز بود و معتقد بحشر و اگر کسی را مکر نشود
حرف او برا او نباشد که بجا اون تلفیظ را
با معطا کرده شود تو ابراق ولی و هر نفوس م
بوده وهت که مراقب بوده باشد که را قصد در
او مکنت در نفوس و الحفاظ تو اگر تیجو حقیقت در
بلون نخود شاهد است خاطر او بشناسد طرز ای
سند او را ولکی او را بشناسد و بعضا و در
بشیک زیرا اگر ان معنی قبل از ظهور او حق
دو کار شی چه باد ربی که هست بعد هیئا
و شهادت ودونه اعلان و شهادت امدی از خلق بشار
رسول الله علیه قبل از بعث و بشارت ظهور خضر
قبل از الطفا ولی علم او محیط بوده و نفوس خود
خلق خدا و بدن که حدود ظل او بشاوند از جمیع خفوا
روح در ان علم را در نفس خود متمانا نام کرم
روح بعرش نیک تعلق کرده و می بیند طرز اگر کار
با سم او میکنند انچه میکنند از اول وجود ما امر
و کار بنیت او کا مند ولی کیف ظاهر شود او

الا ادركه شيئا اسانه اورا انفس خود با يار خود در مشيت الله
الاحيف ظهور خود كه حكم خود آن بر كل شود والا
عز در از مطلع قدس و شرق كردد طوبى لمن
لقاء الله في يوم ظهوره وكان على شان لم يحتجب
على ظاهره دون ما يحب انه كان لطافا لطيفا
قل الله اللطف فوق ذا اللطف لن يقدر ان يمتنع
ظهور لطفه من احد لا في السموات ولا في الارض
ولا ما بينهما انه كان لطافا ملطفا لطيفا

الباب ... من الواحد الثامن

في الجادو الامر ... اسما از اكر اذن داده شده
حاضر در بيان واحد در نظر او اثبات شود و ...
ظهور من يظهره الله كه او وقت اكر ظاهر ... منقضي
شده كه تو امضا باحسن خط كل آنچه ...
كه امر ... من يظهره الله ... مقتضى ... و
فضل او ... واحد داده ... او ...
اذن ... عاذر ... جمع شيء ... كلا
در ... ان ... كه ... مذكور
شود من يظهره الله ... باحسن خط ... اد ...

و آب این مان است که هر خطی که می‌رسد
جا در میان بین مجالی رسیده که بعد هذه
قرآن بیت وهشت نحو و حصه شده اگر به
ملاحظه عدم استطاعت کلام موعظی می‌بود
هر آینه اذن داده نمی‌شد ولکن حال که
کار در فضل و جود حق سبحانی هست باذن او
و ظاهر کسی که قوام کتاب و اتباع خود نمود
بهتر است از مراول ولی تا آنکه مالک کرده شاد
خود او آنکه ذلک فضل الله یختص به من یشاء
من عباده والله ذو الفضل العظیم بدانکه اعراب
قرآن نیست الا باعراب نسبت و الحان الله سبعه
و لا اعلا او و احکم دوان کلام است کلام او و
در قرآن راجع میشود باد و اح حروف معانی و مبانی
مد و اینان هم از آن حروف است ضمایر امر در
اکثر موضع علما هست بقول اهل سنت و ادغام
ادغام است در غیبت صغری که بعد از آن اظهار
اینان و سبع کمی نمود است بصری و شد الاخر
حق و کار هر دو حق را صد سقط فرقان کرد و

باشد و آن والعصمت الحجة شغه و عود او
الحجة هست باید و الحجة زیرا که ایشان
از جمله مکان تجاوز شوانند بود و همچنین در بیان
کلار ادواری علیین او راجع میکردد بیان اول که بعد
بظهور کنند باشد و کلار ادواری دون طبع از او
میکردد باول دون حق که ساید شود از مراتب
و هم چنین کلار کتب سماویه را شاهد کن کلار
کلار نسبت الحجة است لم یزل بعد بوده و هست
باشد از ظهور او قبل مرتفع میشود و مستقر
بظهور او بعد شبهه نیست که اهل کل من حلال
خدا وند بوده ولی بعد ز نزول فرقان ازوا
حقه آن راجع شد بسوی قرآن و آنچه که خدا از
دون ازواج علیین بود که باشد و هم چنین در
آنچه کرده اهل بیان شوند از مومنین بقرآن ایمان
آن در علیین بوده و الا دون آن ذکر میشود همچنین
در بیان آنچه کو من بظهره کنند ایمان او بعد راجع
علیین آن هستند و اکر نقصه بهم رسد که ساید نشود
او شکار دون علیین و لکنهن بما اتم بر نفسه

نقصد ون على احسن خط اتم عليه تقصد ون

الباب الثامن من الواحد الثانی

فی جواز تبعیض الشعر فی الراس للبنات ولتعتبر اللهم
لفوته والصلوة فی اسما لا تدرونه من الجنة فانه لمحبه
طفلی بنات الله اذن داده شده تبعیض شعر در آنی
واحدی ان از وجه لاجل آنچه ذکر شود و صورت ظاهر
واحدی شارب در هر حال امر شده و تحلیل زجاج
عبادی حتی که از امر الهی محتجب نشود و اذن داده
شده صلوة در جائی که ظاهر شود از برای او
دوستی آنکه اقرب بود و قرار داده و وحدت و صلوة در
محو نموده و نیست لا تحلی نظر او که لو ترات اذن
داده شده که این شئونات از وادی که لعله
قائمت شئی چون سنت که ظاهر و باطن در نوزدهم
باشد تا آنکه مستدلین استدلال نماید حالی
بحده عرفی خداوند را و نحو شود دون من ایحکمه
حکم احیا در آنند و الشیوخ او را و امده که عالیه
او کشف تغنیت الله ان یا اولی التقوی فی یوم القیمة
لعلکم **الباب التاسع من الواحد الثانی** تتقون

والکتاب کل نفس اسمه و ما قد عمل من خیر و دون خیر
من اول ظهور الامر الی یوم غروبه و لیحفظنه الله
الی یوم ظهور فی الشجرة ظهور لیشهد ان الکل از صنعه
ظهور و تا ظهور دیگر اذن داده شده که هر نفسی
نویسد در کتاب خود و حفظ شود تا دیگری ابتر در
کتب بوده و همچنین اگر قبل از دخول خود کتب شئی
نبوده تا آنکه در قیامة بعد عاملین در ظهور قبل
جزا داده شوند اگر محتجب از شمس حقیقت نگردند
والا محو میشود که ظاهر میشود و آن مثل قبل علی سبیل
باشد چنانچه هزار و دویست و هفتاد سال آل
که قرآن نازل شده و هنوز اعمال اصحاب عمل میکنند
و هم چنین در نزد هر ظهوری مشاهد کن امر که
و همچنان که یوم قیامة نوشته مثل امروز شمس طالع
میگردد و غارب میگردد و فتیکه قیامة برپا میشود در آن
که برپا میشود خود اهل آن مطلع میشوند چون که
اگر مطلع میشوند تصدیق میکنند از اینجهة برپا میشود
مثل ظهور رسول الله چو نکه تر اخشند مثل شب
مومنین ظهر بودند ظهور فی اسرا و آن یوم ...

بسیار معظم معجزه که لم یزل لحق وانی انا الله لا اله الا انا
انا بوده ظاهر شود در کلام مجید کان میکند که انه
شان خود را بسم موسی کرده طلب و ما الاعجاز بادی
موسی با او دو ظهور قاصد دیده شود او را مع مبراین
چنانچه در ظهور رسول الله اگر ان حضرت را شارکی
از مومنین زمان خود دید انشد چگونه حضرت سال
در جبل عالم اربعین نه نانی او در هم چنین در ظهور نقطه
بیان اگر او اسم مع شکرد نه چگونه میتوانستند در جبل
سال کسند و حال انکه کیونیه ایمان هر المعلومین
است که چون لهم بقدره ندارند بیند و انها که
دارند که نازل و اند در حول مصابیح حقیقه نوابو
تا سود ندارند حجب که روم قیامه اعلی از جهر بیک
شد و الاثر بعینه کلام ایام الا انکه ظهور کنه در اول
ظاهر است و ثمره امرا انها را انکه لعل دو او و در حشر ان تا
کرسند محبوب شود را او در او و قوا ندنو شناخته که
کسب کنند زیرا که ناقابله دیگر حکم بر ان میشود و انچه که
نقطه بیان باید بوجه ذات که انچه قرا اون و دو ایغ
شد جو اولین وحده و نیابه از ارم و انیت انچه اوکه بوده

در قیامة کارهم بر جوهر وجود ایشان کسب کنند توحید
لطف ذکر ایشان یوم قیامة حین یذبح الله ملک کود شود
اکر قیامت امروز دو بار نصیب دا مطلع شوند و الاخت
و روز کوید میکنند و محبوب ایشان ظاهر شود ده بهشتیان
منتظر ان احد موعود الکفار نضارده منتظر
از برای ظهور او میکنند و حال الاظهار و دوست
سال است که از ظهور ان میکنند بیا باشی
خود او و ذکر محبوب ایشان و قیامت ظاهر شود و تعز
ده کرد و حفظ او بند است لطف او اکر شوی و مراد است الصالح
من یظهر به کنه الا قول لی و لنتوکلن علی الله ربکم
ثم بالکتب من خیر و دونه من قیامة الی قیامة تکتبون

الباب الثامن من الواحد الثامن

فی ان الذی ربّ فی الطائفة حلال النظر و النظم سواء
کان ذکر الوانی و ادنی لوح یرید ان یتعلم من الاثار او
من نیع الاجمال علی قدر ما یضربهما وان لا یتصاو ان علی
قدر ثانیة و عشرین کما تخبر لها ظهور انوار الکاد ان دالم
شد هر شی که در طائفه شریف شود مرتفع و نظر
الکر و هیکل اهیکل باشد بالارید و و در وقت تعلم احد

داده شدع تخم مرید امرید نشد بکر کفایت کند و ظهور
ثمر واکر از بیت وحسن ظن تجاوز نمود الفرز بتقوا
واکر مفید نیفتد زیاده اَدق داده شدع ومراد
از طالبه حرفی اوفست حروف ظاهر شد الا کمال خرج
شانه ایلر وایکلفه کوسیدن الفاظهم قابلیة سبعة ایام للتذ
قبول از سید فتوی تحقیق کردد واکر بنحو همت از زیاده
بالاستعالی غرایب بعد از ظهور لهم کشف نمود
حق تعالی الباب الحادی والعشرون والمأتان
في عمل اللبيب از مراتب على ذلك الترتيب الاول
ويقول يا فرد ثم الطلق ويقول يا حي ثم اليمين ويقول
ثم الشمال ويقول يا حكم ثم رجل الايمن ويقول يا عدل ثم
رجل الايسر ويقول يا قدوس او يا ... من كان
و لكنه ... ويجعل الخاتم في يده باهو ...
في الوصال ... السموات والارض وما بينهما
... السموات والارض وما
فيهما وكان ...
واسرار ...
...

و اذن داده شده در مقام فضلیت بکرة والی
والی الثلاثة او الخمسة اذن داده شده ذیر اگر مراد
تحصیل در تجربه ذکر میشود لا اله الا هو و لا اله
انا و لا اله الا الله و لا اله الا انت و لا اله الا الله
و چنین نفی اگر در ظهور میشود و در سنه اول موقف
ظهور تحدید هر الیه لا سنه خمس تسع کتب الحروف
توحید از البیهة که یک ضمولیت کشته و مراتب واقع
کلما احدیة تعارشد اگر محیی بباشد و اذن داده
از راس و بطن و یمین و جنبین و در مقام اشتغال
و حد البحر اگر کوه داور او باقی در حیاة او از هر
متعمق فوده از سر مجمل ایا کر محان تعمق کند بوجها
تو غار داده شود و این فی تقیاد سل رداء و صلوة
فارغ اگر مجبر است بیاه و در دیانی دیگر معطر عالیه
داده شده در کفن به یحی توحید از حریر کرده تا
منتها در جابر منتهی گردد و آن زیاده از نوزده اسم
جا و بعیت نوشته شود هر کر هر چه خواهد نویسند
و تعریف تربیت از قر اول و آخر با او دفن نمودن
سبب میگردد کشف شاهده نماید بعد از موت

از موت و در جنت الی ما لا نهایة جان او بوده هست اشارة
کرده و مرید یعنی او عالم تحقیق و تصوف و ذوق داده شرح
در حال و لله ملك السموات والارض وما بينهما وكان
بكل شيء عليما گو در قرآن و لله ملك السموات والارض
بينهما وكان الله على كل شيء قديرا و تقلب ... از هم
حال بخلاف بوده که حرکت و قرار و سکون در حق او
نکرده زیرا که احترام حبیب تو بی احترام تو موافقت
سنة یا اطلاق اسم الله از اول الاشغال بقلب اللسان
مشغول کرده و بدانکه بود شرایعات اکرت ماله
بالظهور قبض روح شود در جنت الی ما شاء الله دعوا
و در الاحد و تلاوات صراف بوده که هم قیامت شود
قبض روح نفی شود در ... و در و ملتفت شود
از یوم ظهور رسول الله تا امروز هر شخص که در قرآن
باو قبض روح شده در جنت داخل شده و همچنین الی
ظهور بیان هر نفس که در آن قبض روح شود داخل
قاطن ... و ملائکه که موکلند بر او و داخل جنت
مطلق ... در بیان خروج ... کرده باشد الی
در غیر البیان بیان قبض روح شود اگر ... تعلیق ... اتاید

که نفخ بار دیگر نخواهد شد و اگر بعد از موت او نظر خبر داد از
بوی او شود که نفخ بار دیگر نخواهد شد الا آنکه آیا لا اول
نخواهد بود و ابا آن و اطاعت نماید ظهور خود در آیه
در بیان ثالث ظهور بوده لعلا لوقت دو دلک که بر حسب
و در سنت حق تعالی گردد و مراد بیان ظهور من یظهره
که اگر شود ظهور او را او نفس را اینکه بگوئی بلی تا لمیم
نافی در آثار حسینی چه قبض روح شود همه در صاحب
است مراد شد دو تو دهر ظهور از هر نفس مراد بیان
که در صفحه او یوم قیامت چون ان نوری که سطحهای
در ظهور از حق ذات است که و الا در حقیقت دو الاثار مقتصد
که ظاهر میگردد در حق ما الهر ظهور بالا و الاحق است
از صبح ازل میوزد و هیاکل افئده کل موجود از شدا
اگر در ایشان ظهور نظر کنی که ذات شاهد میکنی و زیاد در
موت را در هر عهد دو احد بگو احد وشئون و یکی
اخبار ظاهر ان نوع که خوانی ناخد شد بر او در لوح
یتوفیکم بامره ولیامرن الله الملائکة ان یقبض عباده
و همچنین ختم کرد روح مؤمنین را ملائکه قبض میفرماید
با مرحق اند روح خود مؤمن را هم شبا لحی شبا

شیاطین قبض نماید چنانچه هر کس در زمان
عروج نماید کالقبض روح او ملائکه عالیند و هر کس
در شهر یبان موتراو را رسد باید چون ملائکه نور در
نماشند در خواکه مؤمن سی نیکند او را بکوید ملائکه
واکر کشف خطا شود از چون شیاطین انجام نکند
از شدن زهر از در نار روان الوا اکنون در جهان
قبض روح سکنند و تجربه نار بسیار ند و در وقت
یاف بیند که حاضر بشود و همه چنانچه روح دون
مؤمن در محل خود نموده نظر را و نماید که وآخر
نار کرد او نواکرد تو کار کی بصدا او ند که بو تر تیر
درک نکند واز نوا او شد او ند بکسیار در کر چون
بنوده جدا داده شود یوسف الله فی الحکم عمل
جان محکم البارکات وغیرهم اوائل مشغول ن
فی احکام عمل القرب نحو اسرار لکه هر کس بوده باشد
در آن ادنویا در حول آن نصف و شوخ بیع الاکبر
او هر آن بیست سال و او سه کی دارد شود در آن
در هر سنه یک نیه و نوزده روز در آن روز باشد
نماید شود او در آن عمل نخوهم نماز امر شده و هر کس

استطاعت ندارد در حیات خود حتی عمل بکند مخفی
شده و سلطان غیر این عمل را کرده بود که منتوا
امر شده تحریف کرده بعضی ضلال ضرار و شاهد کی
جلو عمل العدل را ثابت کرده این سیل حیث حاضر بود
و آنوز نکفر بود که مقدم از برای خدا بود را در حتی
قسم در ظهور ... احوال احمد بود که عمل بکند جلی
او نسل امر محمد و کار از برای او شاهد هستند و حاضر
او محمد و اکبر و انصار را تعریف نیلی حد و دانی بکار
جاری نشد حال که محمد ... و کار خلق با او محول
بعد در ... ظهور ...
همت کنید و امان ... اکبر ایمان با وست و اطاعت
که اطاعت خداست و محبت خدا که محبت او ...
و ضلالت و ... ضلالت ... نازل میشود که ...
تا یوم القیمة با ون حکم کرده شوید ...
...
یوم قیامت ... خود باشید که ...
را رد نکرده و خود ...
... از رسول خدا ... و خود ...

قوله ايها لتتقوا الله حق تقاته ان لا
دون ما توسوس لا وضعكم لكم يوم القيمة على الله لا

الباب الثالث والعشرون في الملامية

اولیا کدر ان یکرن على النعمة حمد وشعيب مرحق
والحرمها طور ایبار الکجون تحوه حقیقه مراد الله
وهب و ددلو دیدی عوشود الا الله ار امنجه کدر
اسوا ان دعوتی حودوا امثال ان اردعون او کل
وبج کل تعلیم کنه شود ود دخراج بیج نکسر زیاد
اذن داده ضنع زیرا که حرود حق ارا اواحد
ظاهر یکرده دو کلامرابی اصل دستکرح واحد واحد
ازولیا اول محقق یکرد دلا دروم قیامه درحیف
شجره حقیقه اکو عالم کند بوده دو امرار کلاحق
حق دراشاهده سکونیکه تدبیر ترصیه مرتبه یاریا
کرمد اکرح ابدا مظاهر ام و ذات خود وهم جنب کل
مراتب اعداد وابدا ان سکونی عالم دلا بود
شهود اکو صادق بوده اکو دیدی ظهور من ظهور
ازواول محل کرده عالم بوده و الاصالة

دو علم اوز هر بوسی کم در اوورز بالایمان
ازنوای صدا حکاریکرده او نوای او عالم خواجه
والاعلا اوارد کشته بود که ازنوای اوواسع
خبائر ور ظهور رسول الله اکو نفس عالم بود
ازهره وانجلا ازنوای رسول الله اظهار ایمان
وحرین تن که ننده علامت اینت کمنا الی سوره
وهمین در ظهور بحره بیان اکر عالی ازنوای جیل
نعت کرجلا مکنت باتباع او والاخلاق
که اکوننا الی بیوره لبوده‌ای بهشت طلتی
مطوره الباب الرابع والعشرون والاحد
فی ان تلاحظ ان تتلو الباب الثانی فی کل یوم ولیکن
مائة مرة وان لم تقدر فلیکن سبع مائة مرة
اکر او انهانی که قصید و دحرف دال
اوست سر آن اینکه ... اللهم که
ثالث قصید کنده رتبه خاص ...
داده شده که هرکس ...
ازبیان ...
...

شود بمن یظهره الله او لایق شود که بعد از آن شود موجود
ذاتی یکی از اعداد آن عدد که هر اکو خارج از آن شد
کو در دو نه میند الا واحد بلا عدد دوا مر لعشر که رای
امری باشد سهل از اسهلات از هر شیئی اگر ایمان
ولی چون عظیم بیاورست که ولو اتی با مؤمنین بود در
که مؤمن او نور اعمار حسنات و چون مؤمن او کنم
نار وحیث واسو فرمن یظهره الله شیئی که طاعت او نار
داخل و من لم یحبن فرو رضای او چه در آن یوم بود
بیکی که از اعمال حسنه و مؤمن را حسنی و لکن بحیث
واصل نار سقر نوا است و تو بود میدانی تصور کن ظهور
شار ظهور نقطه فرقان که چه تدبیر از حروف اهل منقطع
او را اولی نبود از ظهور اعمال حسنه بود تا ایجاد الله
امیر المؤمنین و هر که در آن یوم مؤمن بحضرت بود
و کل اعمال او نار بود و کمان میکردند که اعمال
و هم حیاتی در اسطهور شاهده کی که تا امروز
الهیه جوهر لطف حرکت داده تا آنکه سعید
نفر نفسا که فر شد و در ادنی مؤمن که بنظاهر اعظم
و در هر کونه من بهمان لا یحیط احادی حسنه

که با اسم علم و اجتهاد نهند کو رده و مقصود هر کردی
کدام باک او قبض نهایت را ایجو شد این آیت
مر کلام اهل بیت خبر ظهور که میکردند اظهار
خلق اعلای خلق و اعلای خلق اسفل و حین منتهم
در ظهور من یظهره الله چنین اسمها میکردند ظهور
میکنند و ظهور ایشان دون رضای خدا در کل
مشیت ایشان میکنند و هیچ چه با اصل اما
میکردند اگر ایشان با او بیا ورند و عبادتکه
ظهور ایشان در خلق ایشان میکند چه با اثر اما
قبض ولایت از مبدا وجودی پوشند و اگر
قبول او خلق بشود ظاهر در دین خلق میشود از اسم او
ذکر بود کرده تا منتهای آن مثل آنکه در یوم ظهور
رسول الله او وصیا قبول او وصی کنند ممتنع
کسیکه قبض جود ولایت عطا میکند خلق او در حق
او اسم مؤمن کرده داخل خلق او و شعار او
میکنند حتم بدانچه مقدس لم یزل که اگر کل
اهل بیان مؤمن شوند بان شمس حقیقت مثل
آنکه اول مؤمن با او مؤمن شود هر آینه

میپوشانند اورا قیمی اسم خود که در کیونیت او
دید و خود الله او را که اسم اعظم است حکم
میکند و خود را معبود میگردانند و در کتاب نادر
میفرماید الله لا اله الا هو الاعظم الاعظم
یعنی کیکرا نیست معبود او که لا شیء محض از
ساخت ذات باحت خود بی نقالی غیر ماند کرد
کیونیت و او را او دید خود الا اسم او که در
ظاهر شنید او دید خود الاحدیت مظهر او را
خود فیالم یزل و شان لا یزال که هر کس او را
فیض فنا نشد چون بیند ماند است او را وحدت
از او محجوب از مظهر خود او محجوب جانشین
رسول که کل مومنین با پیغام خدا را اخذ میشدند
و مومنند با پیغام او تا از لغز بوده و لا چون پدید
محجوبند از نفس و کرامتی از او حجاب را از حد
خدا دید است از اینجا حکم الله ون محقق کرده
در خاتان و هم چنین در نقطه بیان الی
و هم چنین در ظهور من یظهره الله که اگر کل
در او خود نظر نمیدید و لیکن او جوهر جمیع کنند

یکی از اهل بیان نمی‌ماند که تصدیق نکند او را
مثلا اگر در ظهور نقطهٔ فرقان کل موقن بوده
نفر ان او قبل ظهور اینه یکی نمی‌ماند الا آنکه حین
استماع آیات کتب اقرار لجی نمرات از سراط میکنی
نه آنکه کسی منتهی ما والا اهل بیان با یمان با
بلکه اگر ایمان بیاورید خود را لدی کتبه منتهی
بلکه حجت کرده ایمان آورده که هیئه شوید
از نار بنور مبدل شوید والا او محتجبات
از کل ما سوف مثلا آنکه اگر امروز کل ما علی الارض
ایمان آورند بیان کل از نار نجات میابند
و داخل در جنت قسم شوند که اعظم از هر جنت و
از ذکر کاف نجات نیابند و در ظل ایمان داخل
میشوند والا نقطه حقیقه لم یزل و لا یزال
بوده است ذکر غنی و کل مفتقر بوی او
بوده کینونیت خود که اگر کل ما علی الارض بوده
یوم ظهور رسول الله ایمان آورده و در یوم
از نار نجات یافته قبل نوشت و حالا هم که بنا ورده
در نار محتاط مانده و در هر ظهور خود حجت بوده

نموده که خود را نجات دهید از نار و ظهور قیام قائم
ظاهر و باطن ظهور مستغنی است جمیع شیء الا الله اکبر بکنو
از جوائه او ساجد است لله عز و جل اگر چه خود
محتجب باشد و در یوم ظهور او مومن نگردد که کل
فضل از او شود مومن است از جوائه و چنانچه
قبل او مومن است فی الحرسان نکرده ایمان اهل
قرآن کرده از برای خدا سجده و موسطه آن نیز
نباید که عند الله کند که کل اعمال او دون
میشود و عامل ملتفت نمیشود چنانچه کل علما بعض
محتجب مانده و در نزد ظهور وی لا یعلم که
کل بالقصور مومن شوند در دو الکه کل آن ما
و لتسلون البیان علی الحجر فی آناء اللیل و أطراف
النهار لعلکم بأمر ربکم تحدون ثم لا تصبرون

الباب الخامس عشر من الواحد الخامس

فی ان فرض لکل احد ان یتاهل السعی منها
لو حلتکم دیقا و لا تبذلن یجهدن فیذلک دلک
من احد منها ما یسعها عن الحکم علی کل واحد
بانفسه مومن الی تحبه عند الثمره و لا تجوز الا

لمن لا يدخل في الدين ومن كان متفردا ينبغي
عليه الاقران اذا شاهد منه دون الايمان ما
ولم يطلع عليه او علمها شيء الا اذا وقع في
وقبل ان يوقع الحرمة في يوم من يطهر كله احد
والمؤمنات لعلهم يرجعون على اسباب درد انهم الم
اطلاق قرآن كه خدا وند ميل ايمان او وحده ...
وانچه در بيان ما از قرآن ده داده لحد نهي است
خود كرده از نبوت او اذكر كند بعض امر شده در
باشد الرحق انكه اذن داده شده سبع ... در
شاهد شود اختيار الاقران با ذن ان ... الكه ...
وجود ان ظاهر كردد لعله ورق شود از ورق ...
ايمان اوده من يطهر كله والا ورق ميكرده از
واكر موجود شود اولي است حدم ان از وجود ...
وحلال ميت القرآن الانما ... ايمان اوده ...
در هر ظهور ... والا لعدها اختيار ايمان
اقران اذن داده نشود از علم ... كرده ...
از انكه ايمان ... حقوق ان ... الا
خداوند استغفر ... اذن نداده ... تلك

شیء وانچه وا ایده غیر مومنین می نمود رجوع
که اگر مقصد ری باشد همان اثنا و الوابا [illegible]
مکند الا الله کرا ایان ادو مدعو و ما ملت ایمان
قلادا دقایع محمد که کرده ظهور است اذن و
شده از برای حفظ نفوس مومنه و امتحان اطلاع
داده و شرح بلکه نتوانند و رفع ... [illegible]
کرده زیرا که بیشتر آن مدد ادرحی سر[illegible] و کیونیه
مدد اد آثار و آن را شیء محبت وان ما نسبت
بالذریه و سر او اوراست هر یک از نفوس مشرع در سال که
از برای وجود هر واقع از شود لعل تاییدنا الله که ظهر
هر اسماء ارقا الکرد در تمام الانتهاء و الطراز شود هر دو
هر ظهور را لعل الا انتهاء است که بعد هر دو در دید الکل
لا انتهاء شرع شود هر از دو وقت وحضا الوسا
قبل از ظهور کی که بعد و در الامر الی الوسیلة از نو شیء ظهور
وامر و برین میزان لعصا بود این حکم است که الا
الی ما لا انتهاء ترقی میکند و بلا وقف از برای آن موده
و همچنین مدد ظهور بیان را تا لحوی کی که ما بعد او
هر ظهور بعد مومن بیا موده احدی و کم کم ها

حروف بعد خصوصا با او و تشدید تا الذکر و العبد اول
تمام شد و بعد مشاهده کرد تا المرجع معین کرد
ابو الحمد قسم بدان رحمه من الله لم یولی کرسید ظهور
اسباب ظهور ظاهر شده هو امروز ما علی الا رجعه
موجود بود تا الحقیقة تا الکل حیث که الکلام
سوره در نظر او [illegible] مکرر شد و محدود
و حکم [illegible] از [illegible] معمور کرد در ما الشیء
دو اکر او والی بود و انجه در سموات دارد
و ما بین ما ظاهر شود که حقیقت بطاهر
فرماید یا الذکر یا الذکر باسم او [illegible] در وجه
بدرجه خواهد دید تا الذکر از [illegible] و از تمام
تمام مشاهده [illegible] بعد [illegible]
اذا من ثم فی ایام الله الا ان کادوا من البریه [illegible]
فما کتب علی کل نفس من کل ما [illegible] من مائة مثقال
ذهب من بعد [illegible] عشر [illegible] الله ان کانت
[illegible] الیه لیفضی [illegible] الواحد
مثقال [illegible] الا [illegible]
[illegible] وان کانت [illegible] و یکون [illegible]

الواحد ذریته و ملك اليوم والاخر و هما قصريان
بای ضعیف وان کان نظر العبد لولاة او بتبعه و مثال
الکار نصه لمن ظهره الله او بصره في الجبال و مثله
و بقطه کهنه تربت الى ملبه ظهور انوار انکار بعد
انکه شود سببها صد مثقال ذهب و سید و ما لا آخر
کرد و زنه مثقال بخور و واحد و یک مثقال لا نظر نار الا
ظهور مظهره حقیقت اطاعت امر خدا دید نام او که
لباز طالع شد نه بد نشر یا از ابحر و بر سماء شد کار و الا
ماشد باین مضرت میا زند دو نصر او مثقال ذات
حفظ میماید تا بتی بظهره الله دو شود و ودو و ظهور
منقطع میکرد و حکم از آنه ها لا بد باد الا ایلون او و
ای انکه الا در او و در حکمی فرماید بشار اینکه او و در الکار
میکنند و کوانست که اطاعت شما باید چگونه انسانها
کر اطاعت رسول خدا میا شد در کل احکام حیث حتم
اطاعت بظهوره حقیقت در هر ظهور و اقوی است از در هم
لیل او و ای عار حبیبا و ز و اکران بوم لقاء الله
دیگر کوچه ان دول بعد و تا قیامة دیگر بسر او دارا
که عید بعد از هر صلوة ملك حب و مشعر را نماید

از نوای والدین خود کرد تا مر بعد ... فکر کنند
کر از نوای قوات دو هزار دو یک ضعف از ایشان
از نوای والدین خود طوفی لمن یذکر او ... مذکر
الله لا اله الا الله ... یاد کن
فی ان الفضة والذهب اذا علمنا بالتمر
الف و ... مثقال فاذا احسن ... مثقالا
ولیامن ... و ... الی
من ... کنند ... ایشان ... الکرام ابحا
جمع عرفی ... در طاعت خدا ... چنانچه درهم
ظهوری ... اختیار ... و ... لا
خدا ... دیگر ... توجه
ظهوری ... آنکه حکم ... نمی شود الا ...
این معنی را ... کی از هر ظهوری که ... از اول
... بیاید ... اکر
... باسمان ... اکر
مقرون با ... باشد که ... ره
ظاهر ... باشد و الا ... صدق
از ... و ... وصل ایشان

بعد از آنکه علی در زمین قصد نمود که او حروف در دست
با هر چه نیست شد از وی هیچ نبود که اگر شئ را ام ترک
شود میرسید که او وقت اول حروف اشاره نمود که جا
باشد از این جهت امر شد که بعد از بلوغ اسید و با
حق نمود و بجهت قتال از حروف شد و داشته شود و در
ظهور نقطه جهت اولی وجه دور الحروف باذن او ظاهر شود
ودر ماهیتها بوده نمود از اولوا الطاعه که اذن داده
و هر یکی هر دو قسمت شود و دیگران در مواهب آن
خواهد شد و لیکن تا یوم قیامت خواهند و مومنین
عمل میکنند و از هر چیز آن اظهار بوده و هست برای آنکه
تغییر و تبدیل نخواهد شد تا قیامت و دیگر حال الاطفال که
جو ده شد بیان واضح که اگر بعد از بلوغ عمل او تمام
کرده بود میتوانستیم و هم بگوئیم که اگر مالک مومن بودی و از آن
جهت که اطاعت خدا را می نمودی او فوق شاهد می
بودی که میل حکم حقیقت نموده در حق تو و کار خلق نمایند
زیرا که اگر کار او علی الاعلی مومن شوند و خواهند
داخل جنت شوند با اطلاع امر الهی هر آینه و کل
بعض حقیقت حکم وارد میباشد و حال میان حقیقت موجود و خدا

اینست که هرچه هست از مبدا است و کلام خدا فلا

اگر رسول خدا امر فرموده بود که هر سنه یکرتبه حج

کی با استطاعت یا لا یستطیع مؤمن چنوانست متحیر

شود بلکه تقریر مبحث مرد صدا او نیز با طاقت بود

خلق اغفار میکرد در ظهور طاعت و همچنین کلام الحکام را

مشاهده کی که کار در قصه او هست اگر کسی خواهد

نفی کند نفی میکند تا یوم قیامت نفی میشد و نفحه

هم چنین اگر کسی خواهد سلطان کند سلطان میکند

تا یوم قیامة هم چنین اگر خواهد کسی را عزیز کند عزیز میکند

تا یوم قیامة و دلیل آن اینکه اگر رسول خدا فرموده

بود در زیارت فلان نفس مؤمن و کلام است که او را الحق

کنند که بعضی از ضعف و در دین است امروز بینی چقدر بار

داده بودند که صدق خدا نشود و اگر فرموده بود

که باید سلطان از قبل من فلان مؤمن باشد میتوانستند

محروم تا یوم قیامة از او اهل بالقیامه و اگر بیمر

ذریه این مؤمن باید تا قیامت عزیز باشد امروز بینی که

عزت او چقدر است و حال آنکه نبی که فرموده و لله

علی الناس حج البیت سالی چندان هزار او میروند و لی

وحول طین نمیکرد ندانست عقوامرها و استقلال آن
و ماسوا الصعود وهم حتی اکر و عکس آن احد کیر اظهر شد
ظهر نشود الی یوم القیمه یعنی یکدیکر را نمی پوید ابدا و
حتی تا ز کرده امروز تیرکی در مشرق و مغرب یعنی
که او ست کر ضد دیدا شم [illegible] اکیه در سلسله
حق باشد خفری از این الامر بعو کضد و نکرا
تا مد و همچنین شول دیکر را شاهد کی که از حقیقی
قیامت است تا قیامت مطالعه نکند که نکاه یکدیکر را
خود را در ظل اطاعت بیرون میاورند و حال آنکه اکر
کی در مطالع انها باسم [illegible] است که میکویند از
این مطالع و حال آنکه واقع ضلالت و ضلالوا
له و زنده حکم میشود یعنی بعد خلفا اکر از سیل امر
از قیامت تا قیامت محجوب نکان یکروز لنفرا اکر
له و نکته باشد چکونه جان میدهند این بیت الا
عدم بصر تران وادره الان والاعضو بصر و موسی
دهو چکونه از قیامت تا قیامت میکشاد و که درست
دیکر روز را میکیرد که در تار باشد بعد بکروز
یعنی و تا حدا لخواهد کرا و را از تار معاد حکم

بدانکه مجاز خدا اهل نار ورا از نار دادن است که
میخوانند چون بود اگر مقبل است نه مجاز میباید
در نار مجاست واز اینجا است که دعوت خدا ظالم شود
الا بد بود ظاهر بظهور او هم ... احتجاب خط بوند
ظاهر بشود الا بابات از احتجاب در ظهور ... اهل
ظهور قیامت چونکه اثبات نکند ... الا به ظاهر
در ظهور بعد و مظاهر که میخوانند کلا از ...
واو هستند اخر ... و هر واحد که ...
بود لعل اول از نار مجاز نمیباشد مثلا اگر در وقت
رسول الله نظر با علی الا بر نبایات کرده بود نشد و را
واو امرای را ... از نار مجاز باقیه داخل جنت میشوند
زیرا اگر ... در اخرت حکم میشود از نار و جنت حکم
عالم طائف میکرده واز این جهت در دین اسلام
شده ... اهل نار و ... داخل جنت کشته
شد ... در باطن خود ...
فی ... جنت را بپوشند و اگر ... در بیان ...
تا علی الا ... در بیان کنی که ... از نار مجاز ...
داخل در جنت بود ... در ...

بذات متعدد نمی‌شود الّا که اگر در ظهور من حیث الظهور کثرت الماهیات بینند
او را یکی هم در نشان تمایز الا آنکه کثرت در ظهور دست شود که
کثرت ما فی الارض ظهور شود از قطع رضوان و لطف خدا
و مؤمنین و لوسته محروم مؤمنین که دو لیل الله
تفریح و استهلال و باسم او اظهار دقیق و دنیا تعیین اینکه
ورود از نور او علم کرده است و در تفریح ولی وقت که هر را
هشتاد علیه و که اظهر بنقل است که هر ولی را حق
منصور معتقد اگر او را دین مفروض کند همه و حق
منصور نشانه معرفت او عبادیکه بدان مستور در
نفوس ایشان از ظهور و قرار او نشان علم میکردند مگر حق بزید
و اینجا لاحق نشست تجار هشوند اگر حضور کند و قوم
ایشان در دین حقیقت او اظهار است الا هم مصداق بود
خطوط کثرت احوال را آنکه همه صوفیکه کاملند کرده‌اند
چنانچه در ظهور نقطه فرقان شنیدی که از مؤمنین
با ایشان مشغول بودند احمد موصوف را و شنیدی که او
شمس حقیقت در بیت و به سال ظهور خود وجه کند
حتی انکه فرمود دعا الذی فضله او ذریته الکثر
از زوال ظهور او تفریح و استهلال می‌نمودند که ظهو

عیب در حق او حمل کنند و علی جدا را که در انه دور بود
و لی در ظهور نقطه بیان بود که مومنین [illegible]
منتظر ظهور بعد موعود را زیرا که این حدیث
از رسول الله هست و ظاهر و خاصه و آن متفقند
و شبهه نیست که جوهر ایمان منحصر بود با ثنی عشریه
اسلام حقیقی [illegible] قطع ظاهر است که اهل از خود را الثنی
عشریه میگویند و مظاهر او [illegible] و سر او ادار العلم میگوید
با وجود آنکه [illegible] حقیقت [illegible] اهل را [illegible]
او را و بعد از [illegible] ظاهر است چند سال ایشان که
کلها است در دل ایشان و حال آنکه شیعه [illegible]
میگویند در بیان هم حقیقت خاتم بیین و مفرود [illegible]
میگویند مومن بیان هستیم که این همان کلاست که در
نقطه بیان بود و بعضی در بین نقطه فرقان و حال
نقطه بیان خالق [illegible] که جمیع [illegible] نمیتوانند [illegible]
کند و حال آنکه کلام میکشند و [illegible] دانستند که قرآن
کلام خدا است [illegible] نبوی و ولایت حضرات
او اثبات و کلام احکام دین اسلام بیان بر ما بوده و کلام
[illegible] معجزه رسول الله ذکر نموده و [illegible]

وحقیقت داشتند و مقصود ایشان بود که غیر الله نعوذ
که مثل آن ظاهر کنند و در عرض آنکه از او در بیت مقصود
سال ملت ثابه کی مثل آن بیاورد حقیقت بود که ظاهر
مثل آن محض و مثل بحر بلا تعطیل از بحر وجود نازل
کلام ایشان که الله تحقیق کنند که من عند الله هست
و امکان ندارد که من عند غیر الله باشد معجز آنه
ایمان خود ایشان رفتند و آنکه من دون الله هست
کو دید آنچه کردند او اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن
کردند که کلام باسم او کنند آنچه میکنند و از او محجوب ماند
و اگر محتجب باشد و نفس خود نظر وارد او ورده این جمال
انکه شب و روز از برای او معجزه میکنند او از اول
تا آخر خود احدی از برای رضای او عمل کنند آنچه اهل قرآن
که نتوانند محتجب شده از صغر او که یکی آنچه می بینند
نفی که او را مشاهده این حجب اگر حی ماند او
قرآن او ورده این ظاهر میکرده و رضای بکلام حق انا
لا اله الا انا امنت که کل یکی هم منقطع و متحیر شوند
علو اشراق آن شمس حقیقت و سمو اشراق آن شمس
و اگر نظر از جوهر دلیل کنی آیات حق هست ارید

کفتند
قرار در قرآن کفتند نکو نمیند والفه بعد در بیان
نکو نیند لعلکم ایمان بیاورید و حد لعلکم تکونه است
والحکم ان بالنصوص خود تان کو کهی بر هذا کنید بعض
داد در فهم بدانست [illegible] سی الهی که جا دیکر مرا حکم میکنند
اشتند از نفوسیکه در استطهور بر او حکم کردند الا
چه قدر بعید [illegible] آشنا اسیکه در مقابل [illegible] و سوال [illegible]
وجود خود کردند [illegible] خواهی بود اکر [illegible]
و در [illegible] آشنا اسیکه [illegible] باید و امر و [illegible]
از دوری بصیرت و هم چنین در ظهور [illegible]
با او از دوری بصیرت [illegible] حکم [illegible] آمده [illegible]
در استطهور [illegible] و امر و ذکر از معروفین [illegible]
میکنی [illegible] اسماء [illegible] فهم آشنا اسیکه [illegible]
بالله با استطهور و هم چنین در ظهور [illegible]
بالحجج بانه [illegible] ذکر [illegible] اونی [illegible]
ذکر است مثلا اسمی که در قرآن است [illegible]
و از جوهر دلیل نظر [illegible] اشتباه [illegible] نموده [illegible]
والاحد [illegible] در ظهور [illegible] خود را میکنند لاغیر
بکان [illegible] خدا میکنند و [illegible]

ثم باز دیده الاثر کانی وکزهی او الله توقنون
فی الصوم ولقد کررته فی تسعة عشر یوما مشکل چول
واتم ما ثبوت طهور لیبارا ایکد اول عراد خداوند ابدان
سوم کمثر وان چه چیرات فی ان ایکد در ظهور قران
چیو دی دار رسول خدا سوال چیو دی سبب
او واهر اسه جواز سفر بود ما الحمد کرشود که صوم از
واول بنتکه صائم شود از هرکی لید ون الله حت
در دمان رسول خدا اگر دوست خدا ست هرکی
دوست نان دردو نبود ولا جواب هرکی که از دواول باشد
وصائم هستک تو اد صوم از وای تو عطا ئیند در
عوض در عوض واصف قران بیا او حاری کی ناخنی
بجز امر که متابع ظهور اشت که واحد است که اگر صائم
از دون ان چیو دی هر انید در او و صائم از نوافل
بودی وهم بیش نظر کی در نظر بیان اگر شنید علی
دو قلت عطور کرده دون متعلقات اسلاد دین مرتفع
بکونه صوم وسن که فرجی از مرجع دین قاست ددان
اشغال بحث بو بالغ ود زوا اگر ان کیکد شوکت
بنو اصحاب بود دهیمن تیر که مجهز اند اصحاب ازلیلة

بود در دور رابع ذریه اکه مظاهر باطن بود و ظهور اظهور
یکی از انوار ذکر نموده اینست که در دور رابع در اول ظاهر
بود ذریه اکه در همان دور کلمه اشهد ان لا اله الا الله الا انا
نازل شود که او کسالت ظاهری در امکان باشد و آنکه
شود و معنی شود یا مکمه آخر معنی اول است و ظاهر معنی
در دنیه اول در دنیه ثانی ذریه اکه اسما هر شیر او
تجاوز از حد او نمیکند مثلا نظر کنی در مطلب اول از اول الخ
ذکر نمود تا آخر نمود ولی آن اولی که در اعیاد ذکر نمود
مقابله نمود با اولی که در آخر ذکر نمود و همچنین کل
مراتب اسما و امثال لا اشاهده کنی و حکم کنی و اگر
در اینظهور صائم شده یا و حتی در آخر او ظهور شود که
در کل دیده نمود الاصحاب یکجا و چونکه حکم بود
اول میشود و اعدا و شکسته هر کس از برای این
صائم بدان و هر کس از برای دون آن ثابت حدود
و در وجود ایشان اولیا بحث را مشاهده کنی و وجود
واحد در نظر اولیا انهار که حقیقت حروف صوم از ایشان
مثلا در یوم ظهور امیر المؤمنین کل صائم بودند و حکم
و عبادت میکردند که در حب او بودند و از دون حب او صائم

صائم و در هر طهوری که از اهل الطهور باشد احکام الطهور
عالمند ولی در مثل طهور نماید مرتفع میشود حکم اسلام
چگونه چنین اوست و مثل آنکه ذکر میشود مرتفع میشود
در طهور مثل الطهور ظاهر میشود و الامر لیس که مرتفع
شود و اگر کسی به این طهور در آن امر به شهر شهر رد اما
والاکمل در این انجا بود و که هستند طیبند فی حصه
اگر کل موسیقی شهر آن صائم شده شود و آن امر
و اصحابه فتح بوده و دخل آن در لطف بود و از امر
صائم شده و آنچه شده زیرا اگر اگر و آنچه شده بود شهادت
او و ما صوم به الذین ایشان حکم ارتفاع عیشد و ما
اگر چه چنین دین عالم بوده الله حکم ارتفاع میشود
و در حیف صوم حضت به صائم که مرا این شود و ما
و او لزان محض نکرده کرد اگر در حیف صوم تحریم حقیقة
ما الحق شود و حکم تامل بدون ان فی الحق الطاعة کذا
این که الان میکرد با مراد بوده در طهور قرار و همچنین کل
اعمال را شاهد شود از شرح و الطهارة و قرآن و جهاد در اگر
چه طهارت باشد و طهر اگر چه در قرار گرفته باشد و حکم بهند
صائم شود خصوص و او در حکم ملائکه لحن و فتوی شود که از

بود

بعد ظهور تا اول ظهور دیگر هر کس حکم و تسلیم
جان حکم علی شهر حت که سلطان بوده و هم منصب حق
من ظهوره کنه شهر حیث که کلا اهل بیان صاحب
الحکم و او کسند هرانچه بالفطره بکرد سبدا دین اختیار
حکومت درست حکم شان از شئون ابداع از طریق تا مقام
مراتب باشد و در اسم واحد تا المر و قبل از طلوع علم
هو حکم مرهون و متوقف بوده و بعد از آن الی یوم
و توقف آن سالم متواهد بود نظر کی در هرم خبر از اقرار
او اکر الله که اوکار ما علی الامر فی جمیع ما بسند مثبوا
تبع شیء مرخرانی بحق دون آن حکم کسند و مال ایشان
محبود الا عمرا کحکومت سلاطین کسند در حق عباد
بلا استحقاق ایشان که او بحق استحقاق بود هر ادنیه
در آن بحق که بود نبد بود نبد و مثل دعوت آن فضل
او بود که او خود را افتان اسا میده بود تا قیامت دیگر کلی
ظاهر بود نبد و مخصوص دله دعلم لملکم یوم القیامه یوم
بین شهد

الاثر التاسع و عشرون و اول؟

بعضی و علم
اذا ذکر اسم النبوه صلوا علیها و اذا ذکر هو محمد صلوا
و اذا کر الله محمدا و مظاهر امره فکل لیله جمعة و یوم الف

اتقى وما بين مرتين ثم اذكروا الله فيها اذ هم الف مرة
بالله ظهور ايشان انكه هر وقت ذكر شود من يظهره
صلوات فرستيد واو وهر وقت ذكر شود حروف محامد
بها كنيد و ايشان وردو ابجد ظاهر شده مثل اعظم
جنود ذكر كنيد ودر هر شب جمعه و يوم ان قدر را
كه ان شب و روز جنت كه اعمال در ان مضاعف ميگردد
و ذكر كنيد من يظهره الله و حروف بجا ان را در بيت
و دو مرتبه و بخوانيد حمد او از روى اخلاص و عدد
عشق مرا ثبت كه سجده كنيد و بخوانيد و كه ذكر
ذكر الله هست ذكر الله ذكر اوست و معرفت او معرفت
خدا وند است و معرفت خداوند معرفت او محمد
نظر كن در ظهور رسول الله كه حقيقت اليه
جمعه و ان شمس حقيقة كذشت و مؤمنين بانجيل
كل خدا را ميخوانند ندا ان بود ابا الغرق بشبه
دهم چنين در ظهور نقطه بيان شاهده كن عباد
هستند كه هر شب تابع بند كه خدا اشغولند و
حقيقة قريب تعالى كه در سماء ظهور و هنود
از سر سجاده خود حركت ننموده و اكر ايادى

بوآن خوانده شود میگویند مراد از ذکر خدا یاد کردن او
او محض فی ذکر خدا را یکی دارد کسی که اسید کرد الحظ
در تو بوده چرا محبی اگر قبل از آن الفریبوده بود ذاکر
کجا تو میدانستی کرد ذکر کی و کجا یکی بود مذکر اگر
کی می نظیر الله داا و وقت ذکر کرده و هم اکوا یا ربلا
بشنوی و تصدیق کی او وقت آیا از خدا تو را انتهی مبلی
والاحد نبوده حتی تو از اول عمر تا الفریب سجده کی
دهد را یک کرانه بکشید اول و عرضی انی مظهر ظهور
بینی صحیح یی بخشد تو را ولی اگر شما سجده او عادل
تحول او و بگوید قبول کردم کلام عبور تو را در دو ذکر حق علیه
ذا کر بوده او را استغفار در کرد نموا کرد تو عارف یکی از والله
اکنون خدا قبول کند و قبول خداوند ظاهر میکرده الاسم
قبول ظاهر ظهور مثلا اگر امری را در سول خدا قبول
تو در خدا قبول نبوده والاحد حوا نص ان مالم
والله دانی نکته و هم میشد اگر حمل را مظهر با الحق
شود خدا قبول نموده دوالعمل الیق از و الاطاعات قبول شد
اول بیت لا الا الله اکمل علیه فا از دل نشود از مظهر ظهور شود
واقعه ما عبد یکرده الی مظهر ظهور شود حضرت حق را
کر یکم نفس را دیده شد کرد ذکر تبارک کند و حال الآن هم

اگر از اول حق القرآن عمل میکند با مقتضای جدید اجتهاد
والا از او پرسیدا زیرا که چه میگوید او از والی حکم
خدا قول کند ای عیوان قول خدا ظاهر میشود الا
حجة لان الیالظه داد وان حجت که فرموده باشد قول
ایست که بر لا بغیر عمل میکند و لا از غیره آن
که وجود مانی عالم است که در وجه ظهور من ظهره
از او فی داشته باشد قول او اولا الاغیر که مکو
حل از والعصمة کرده و خدا قول کرده و الاغیر
کل ما علی الارض عمل میکنند بالجمله والحسنه ادر
و ما نظر کنی بان مبدئ که قول خدا و ندانظاهر میکرد و
که کویا در ظهور رسول الله پیدا مستقر میشود که او
طلب کنی خیر عادیر بن او نفس اعمل خود را اگر او سنی
و در قرآن را ازل جهت بطلان وی زیرا که خط
میشود که بطلان خبر باشد که اگر بطلان نحو در سوال
باشد حقیقت او ست نه نفس عمل خود بی سخنی که
شد عمل از آن شرح میکرده در حصار سنور خود و
از والعصمة اعمل میکنند بطف دایحه از داجمه شعور
ایشان و زینه و حال الملکه غیره کل اعمال ایشان لا عیث کمال

قبول کند و قبول خدا ظاهر میکند الا لیبلیان الایات
کنید کار یا سوا او وسایل چنانچه امروز در قرآن محکم
وجود را میرسانند و مال خود بخواهید کار کی بیعون [illegible]
بلبیر که ذکر قبول در حق او شد ان الله لعلم است که در
نیا مرکب میکنید و تمرین نید از اول عمر از و اوقات
عمل میکنند و یکی نیز از و اوقات عظیم کید عمل را جمع
میکردند میکنید کما اکسکردند در روز قیامت ابتغوا
شدند بل بینهم امر جمعی معهم است ذکر صفت محکم
قسم بدلا و نفس بی الفی که کار ذکر کرده اند و عمل از و اوقات
قریب تغیر خود رجعت که از و اوقات عمل میکنیم که
ان و لیل کنند میکند که اکو شد کنید از و اوقات [illegible]
خواهید کردید و اکو او خواهید بود و الا مسکان بازی [illegible]
کرجیع نیدانند نسب در روز الحال الا الله میکوید بتیم
داوود در حق ایشان قصه ای نقل نموده که از سید المرسلین
که کار اعمال دنیاوی شما و خود شما را جمع بدین شما میشود
و کار اعمال دینی شما قبول ان قبول خدا او بد نمود و قبول
خدا او بد ظاهر میشود الا قبول من نظیره شد که دران ایا [illegible]
ادا او ظاهر کرده کما او از دون ان قبول شود و قبول [illegible]
ذو اکبر قبول [illegible] کلام اوفر کار او محقق است [illegible]

وانكه ميگوئى قول او از قول ائمه است و قول
ائمه قول رسول الله است الجاهل اينست كه آن
شجره اينطور قبول كرده و مجنين كه حزن شوق
حزن نفس خود شمرده و سرور او را سرور خود
خواند لاجاهل اينست كه آن اشقيا نازل شود كه
آن بود ثمره نتيجه بوده نظر بهدى امر بوده
كه شئون در ظل او ظاهر ميگردد و آن اشقى بيت
بلكه واحد است واحد آن با عدد حيث بلكه بلا
عدد ذات و آن واحد با عدد حبا امر او و احد
شده كه اگر آن بود حكم جارى ميشد ولوحده
دبكم الوحيد فالصانع ثم يا دعه بالحق يعلمون

الباب الاول من الواحد الرابع

فى ان عز كل اد نى دقه و خود كل مد الى دقه و ان
بوز الى يومئذ بغضب الى الملوك من يصلى فيها
من اولى البيان فلتصد فى بمثقال من حضر
الاوان فيكون حيرما فيغب الى الحروف الواحد
و شهدا و البيان و يكل مقاعد العزه فتعلمون حبها
على عدد الواحد مقام نفس اذا كان الا ربع

واسعته والا الواحد بلا عدد لیکفی التامل
ولابد ان یخفی مکرما اقتض من الشطر فی حد الحرمان
وشی علو الی المقصد بینا من المراد لیذکره
ونصایح فیها المعنی ابنا و اکثر مرهم اد
وراجع میکرد قوم من نظیره کمثله او با اذن حق
قسم مدامن و اکثر که از سلاطین قبل بوده
کی از سلاطین میان نماز کند مراو ستکرده
مثال نفره اتفاق کند تا اکثر سالی خود در انقا
الاشمال و میان و مظاهر واحد و هر مجلس
غرق که منعقد کردد بلا عدل سزاوار است که
مکان عن دو احد را خالی کذارده که اکر احدا
من نظیره باحد دیمی ظاهر کردد کسی متعرض
نکردد بهوا هرق که از میان احد خود دراه
ظهور و اکر علی سبیل فنا شد محل نکبتی بنا او اکرا
کر خالی کذارد من ذیوا اکر دید بی خود کردد
من نظیره که هم استقیم ظاهر است که از مقعد
منع میان او را چونکه عینا استنا و را
او باسم او ولی عینا است کار او مخزن بو عبا

که از مراتب سماوات این جمع اعظام و احترام ملاحظه نمایند
ولی یوم ظهور او از او محتجب مانند با مثال خود و این
ما فیع من النقطه امر شده که در یکی از حروف واقع کرده
و مران حجه از مراتب مرتفع شود که در ان مصلیا
صلوة خود را الی ما یدل تا الکر اما وقتی باشد در نور
خلق و اسکه نقطه بیان حکم بوده مخلوق و مرزوق
و مولود و موروث و الحمد من الله نظم نموده از او
نه از او که کسی غلو نماید از حد عبودیت تجاوز نماید
چه ما یوفی در میان سیر و مرهم ایشان را شوات
اقران را دیده یوفی در قران نجوم رسید با علی الا
ولی کلام این سیارات طالعند حول سیارات بحر
ذوالکلم حق دو امور با ایشان ثابت کرده ند
ایشان و لیتقی کله فیکل ما نزل من عند الله ان کره
فی الولی سلام الا ولی ان یا عباد الله فاتقون

الباب الثانی من الواحد التاسع

من یکون خط لم یکن له ملك فی ایام ظلیکتبن العلیه
بان یوصلنها الی النقطه لیجزینه الله بجنته یوم القیمه

انه کان بکل شیء علیما طمس ابنیا و اینکه اگر در ظهور بیان
صاحب ظهور یوم رسد که علی از ولای و ما اشد در
زمان او از هر نوع خطی که هست از ابهی کرفته تا اعلی
منتهی کردد که مراتب واحد باشد مجبور بوده که هزار
بیت و قرطاسی که آنهم بلا علی باشد نوشته شود
و همچنین شئون آن باید مثل آن باشد در حین تا بد
که در یوم ظهور من یظهره الله نزد آن شجره حقیقت
نمایند تا انکه هر ادحصه را با نچه نزد او است از آثار
خود دلیل کور کرده با این سبب در مجهودی خود اگر نفسی
باشد که استطاعت بر الف نداشته باشد در حین
نوشتن بر شیء ادنی بیان که بها الله اباد و سائل
و اگر مستطیع است که سزاوار است که از او الی اعلی
عمل کند بها الله ادراک دهد در عمل خود و او شئون خمسه
نقطه چه آیات و چه مناجات و چه تفاسیر و چه شئون
علمیه و چه کلمات فارسیه هر چه نزد او مقبول است
بود و غره آن اینکه اگر در یوم ظهور چنین شیء باشد
واسالان قلم نکرد امر لا الله من یظهره الله که

که حرام شده بود ایشان تم کرد اینست مرهر کلام الله
کلمات او لعلکم در او نور و بکنم الله عمل کند که بعقرات
اذا انچه کلام در لیلة نوشته میشود و هیچ حظی در این
ظهور محجوب تر فرد ظاهر بظهور نبوده الا لحظ
شکسته حیوان نه مبنی بود اگر اکثر با تعلم مشغول شدند
ولی نیست نه حیوان حتی آن با حیوان بوده
که مثال آن بالنسبة بظهور نقطه در حیوانات مثل
جوان است یا کاملا هر شیئی در حد خود محبوب مرود
بود خدا ... و لعلکم ... اینجا الطاهر
واسمعها عند کم لعلکم بذالک فی یوم القیصر عند
ربکم البابا کذالک من الواحد کتاب تفتخرون
و ذلک من کل ملک او سلطان بیعث قبل الله
بیت المرات لنفسه بکتب بآثار کلمه وکان بعد
تلک الایة المذکورة فی الذکر طعن ابتدا ... اکثر
کل وجود خلق شده اند از نوالی یوم ظهور که
کر ان دو حروف بیان بقیامة ذکر میشود و اول از
اول ظهور شجره حقیقة تا غروب آن شده در ظهور
نقطه فرقان بیست و سه سال بود حدا ان یوم

که کل از برای او وز خلق شده بودند و مثل آن
ایام مثل شمس است بالنسبه بآثار کان که همچنین
مثل اهل الظهور بالنسبه بظاهر در ظهور مثل
همین است ذات حجت است که در ظهور ما دون
بآن قلم اجریه آن نمیشد و حیا کنند از تضایف
و ما ینبغی اثبات از خود و ظهور از و بوده از خود
زیرا که او در نقطه محیط طالع شود هر آینه دیگری
نور ولی او برای آن شود محجبین که اعلم علمای زمان
من یظهره الله بعد از ظهور آن کلمه اثبات کند بما
مثل همین خواهد بود و همین قسم که نقطه شمس حقیقت
بوده آثار اثیم بالنسبه با آثار شمس آثار است
که آثار خود را که مرآت شوند تا که بود انتها
ظاهر شود از شمس آثار بلاد کتاب سینی هستند از جن
آن ولی مثل انوار آن از آن جاده شده که کل در
او نمی‌توانند عروج بود و اگر کل عالم شوند
نمایند برهان بحرفی از آن نتوانند رسید و ذکر
شده در حق اولو الفطره از بیم و سیف در بیان و
اینکه مقصد مرتفع از مرآت از مرآت نفس خود ظاهر
سازد و در بین عینه او ظهور شود دکری که

که منزل باشد و اینکه اگر بی نظیره همه ظاهر شود
و ایمان آورده و حضرت که اعلای از کار خلق کرده در الله
ادنی للارد ران یوم مراقب خود باشد که بعضی سا
محجوب از لقای محبوب خود شود که از نوالی و از ادل حر
آخر یا ماروده وحشت و غیر بیند هذا فوالله الذی لا اله الا هو علم
کند از والی و در حضرت نباید دیده در آیا نیز رضای
والاخواهد در فی مثل اینجه رفتند و اثوی از ان محو
مانند الا ذکر دون حق و اجهار از محو میک از نوالی او
میکرده اینجه میکرده و باسم او در میان مفرد بوده که
حرفی و بی نظیره که وارد این مقام میکرد حکمت ذکر
کلمه لو اون کرده میشود و اگر حضرت که تعلی کرده حق
کلمه شیء جاری میکرده در حق او نازل میشود و اگر
حضرت او نماید احدی را نمیرسد برای و اگر امروز
این قسم بوده که علما اجمع حکم بوده الا باعانه آن
خدا عالم است که در آن زمان چه نوع باشد نوع
خلق و صف در ایشان واگر عالی در الظهور بیاد در
نماید و دون رضای او سلوک که بعد کار وجود
را منحصر شده باشد و هر یا دیگر از نوالی لدون که

خلق شده از لوازم او میشود و اگر انقطاع کلی از ایشان
داد ایشان را جمع کرده بطالب حرف صورتی که اگر ایشان
در ایمان خود صادق باشند منحرف از حق نخواهند
شد و اگر بو حرفی دارد در این نسبت انحراف ایشان
میشود که کلام حق میداند که ایشان بخشند [illegible]
ایشان از دون الله بوده و هستند [illegible] است
آن تا که [illegible] میرسد اول با ایشان میرسد و بعد
بد [illegible] آن نیکو درجه است [illegible] علم الاعظم [illegible]
و رضای او باشد و الا بعد قریب در جانب علم
و عدل [illegible] که اگر [illegible] منتهی [illegible]
او تا اگر علم بکلی داشته باشد و علم [illegible]
[illegible] داشته باشد که کلی [illegible]
و شد چه [illegible] که [illegible] اگر منفصل شود که بیکله
[illegible] اگر [illegible] شود [illegible] بود [illegible]
والاهر [illegible] که علم او تابع او بوده داخل [illegible]
[illegible] اگر علم او تابع شود و واسطه او داخل [illegible]
میگردد ولی از اینجا [illegible] اتباع نفی [illegible] باعث
آن میشود [illegible] علم از لوازم [illegible]

انفعال است از لوح دل و آنکه خالق را شناسد و مرا
خدا بالکل بعلم خود تواند شناخت بشود در یوم ظهور
آن و سبب نقص ایمان حق آورد در حقی که در بطن
و جمع بود و آد در ایام النجاة حبیبند فی الغور بجعله
و اعراض مکنید و اینکه اینست یا در بین بظهور که
کند که طهور بیان بوده حد را اکمه ما را در یوم قیامت
عالم کرد ایند با او که ثمره وجود خود فائز گردیم و از
لقای الله محتجب نمانیم که از ورای حجاب خلق شده ایم و ادراک
نکردیم الله از ورای حجاب ذلک فضل الله علینا انه هو
الفضال الکریم و بدانکه اگر یقین کنی جمیع ...
چون متنواتی بظهور خود محتجب خود و از انتیت که
بیان در نار و ... که در یوم ظهور آن
غیر از آنکه ایمان با او آوری کار حرکی نمی آید
تو را از نار و اگر ایمان بحق آوری کار خیر از برای
تو ثبت میگردد در کتاب خدا و باقی تا قیام دیگر
در جنت ... خواهی بود و ملتفت باش که
التفات امر بسیار دقیق است در حقی که او نیست
از سموات و ارض و ما بینهما الا آنکه در کار اشیا

بقول عیسی یقین نموده بودند ظهور حضرت رسول الله
را بکلمه محرف میشدند از قول عیسی و همچنین در ظهور
نقطه بیان اگر کل یقین کنند باینکه همان موعود کل
موعود است که رسول خدا خبر داده بکلمه او مؤمن
بقرآن محرف میشوند از قول رسول خدا و همچنین
در ظهور من یظهره الله همین طور مشاهده کن که
اگر کل یقین کنند که این همان من یظهره الله است
که نقطه بیان خبر داده احدی محرف نشود الا اینکه
که حقی باشد بر یقین نکردن ایشان در حق او اگر حق
از برای هیاکل انجاد و علما و فرقان بعد از ظهور
همه از برای ایشان ظاهر خواهد بود بنهجی و رفع
نموده که از وقت خود بحجب ثلوی و بیان او دور
تا اینکه بعرفان او فائز گردی ذکر ایشان از برای
در اوورد کلام از اعجب شوند از اعلی و ادنی علما در
فناء و لعلا ذلتوبند و از دوره لقا محجوب مانند ظهر
ثم ان الباب الرابع من الواحد الثالث
کتب الله علی الناس ذکر الله ...
لحفظ ... ذکر علم علم اطلاق و صفا
که ایشان بان عالم باشند که بواسطه ان علم

خود حرفی شاهده مکنی و بر نفی حرفی و اثبات او دو
اینکه لفظ منفی را ارجع باشئون دیگر شده کلام او
راجع باین میکرد مثلاً اگر نفی مبتلا بفقر شود و قیام
کند بصبر خدا و بر نفس او باقی بماند و محزون شود
و اکر هم او کم مکن در شیئی شاهده میکند وحی اگر
اظهار کند منها حق انیت که سبب از دیگری هم و
کریان دیع کند ایهم با معرفت اوست لی بعد از آنکه
نظر کند بر نفس خود سببی که ظاهر شده معادل شود
با دل نفی کرد این شئ از دوای و هم چنین کلام سعا
و شئون را در هر رتبه ملاحظه کن و اینکه امر شد
ذکر بسیار از دوای است که مراد ذکر الله باشی کرد
همیشه جوان باشد که او محبوب خود و محبت باشی
بلسان ذکر هم آنی و قلب متوجه باشد بطریق
قدس و مطالبی لطلا اگر واضح خود دیدم قائمه مراد
قلبی مقابل باشد شیئی حقیقه را اکر اوشر دیدم
فی الحین تعالی خود بسانند زوال کند او مبد هر چه
راجع میشود کلام را اگر ان ظاهر شود و توجه
در ذکر نفس خود باشی منعقد تو را الا آنکه

مذکر او ذکر کسی او را که اوست ذکر او در آن
ظهور کند الله کریکه سبکی بواسطه امر نقطه
فرقان است و اظهور کینونیت نقطه بیان
در اخری که بالانهایه الی ما لا نهایه اقوال
از ظهور اولی آن که اکچنین ذکر کسی سرا
با ایمان باو قرار او بوده تجربه مضاعف
میکرده و سرجهر بوده ولی در یوم ظهور ذکر کسی
حق اجهرا که ابود افضل است ذکر او جهرا
از بوده تجربه ذکر جهرا است جوهر ذکر در
ذاکر و من کوه اکر توافق دولت بود فلذ ذکر کنیه
سرا با اثم علیه مقتدی دون نه مراقب باش لعلک
قلب بود اکه در بجاز آن بالانهایه بوده و
واکر از اعلا مراقبه بوده میل الی که اهم در شد
سرکه آن مثل جهر بود و با وجود بلا بنا این مرتبه
اکر دولتی شمس حقیقت را نفع میدهد نورا
و اکر دولتی دانی مباشد نفع میدهد نورا
و کرت ذکر بود بنتیجه سرا و جهرا بلکه
اکر بیان ذکر کسی بر درج در بیان افضل است از

از هر اوذکر بلا دریع و دیجان و میاد او اواهر کور دفص
بود سیدانند عرفی ذکر من یطهر کنه است عباد بکر
دو اینظهور بهر سیع کر مدعی احکام مر اقبه بوده
عند الله حکمی بر اینها بوده و بنیت حدود الهی
کرده کار سیان ظاهر است تا ظریان اسماء بلا
مکشته کر همان عبادیکه مدعی بوده دو اینظهو
محجوبند ند بند ایقاتی که ناظر بانی جهاز نبوده
بلکه اسم مراقبه داهم تسبیح با قبال جو دیمانی
فلذا اذن لکم ولذکر الله فی سرکم وجهرکم و
بذکرانه تسکنون ولا تدعون ما لا ینفعکم یوم
عند ربکم وانتم بین یدیه تحضر نفسون ذلک
بین من یظهره الله ان یا اولی الذکر تتقون

الباب الخامس من الواحد کالرابع

و لله علی کل نفس نعمة عشر یوماً تحلیم القطع
و نعمل بادیها الاولادن والاحمل علی صحة کل
ذا العصل عطیها الطفل بینا وانکا انجم لنعط شیئاً
الطلاق یخود من الله بعث بشیة ولی ایجه کر طهر
شیت دو هر حکمی قرار داده او ایاز خود بود

آیه است که قرآن مخبر اوست و العصا ثواب نبود
از این جهت امر شده که هر یوی از قبل این که در نفس
اوست یعنی ید الله باشد با مراد که مخبر کلام
اسلامی او مضمون ظاهر شود تا آنکه در سنه نحو
آن یوم اول از دو اول نقطه و ایام حی از برای ظهور
و از اول یوم قیامه تا الآن حکم و کلام یوم سبعین بیان
هست ذا علی و احدی و از اثبات مرتفع میکرد و الا
آنکه حکم و او تقالیع دهد که او وقف مرتفع میکرد
ولی شبهای ایجد تا یکی در امکانات در یوم ظهور
نموده که مثلا امروز با نسبه میکرد از ... فرمائید
چگونه هست در محل مرتبه آن همان قسم با تحاد قبل
آن از اول نقطه حقیقه امروز سبعین چه قبل در
حرم امیر المومنین زیاده میکنند و لحود امیر
در ظهور رسول الله چگونه بود بالنسبه ما قبل ظهور
آنچه دارا است ذات اوست ز علو حال سبعین و
میتوانی در تو دیدن حضرت حاضر شوی
آنکه حروف و احدی کرد بحی امروز از اعلی الخ
خلق در حول تربت ایشان ... و امر الله ...

خود را امر و غنا مینند مرا ینکه نسبت قربت ایشان
ایشان خوانده شود و مال اکثر کار این عظیم است در
واسطه امر بیت که از سید بوده که قول رسول
باشد حال بیش که و آمد در آن حضور امر شده
اکثر اکثر کار خود میکشند و در آن نصوا ز اول
یا یوم ظهور آن ساجد و در آن برای دل الحی یوم ظهور
و یوم ظهور آن اکثر اسمای او میکرد هر آنچه اوّل
بوجود اصل آن سید از شمس حقیقه چنان کبوتی
کرحلت کار شتی در آن اعمار ذره است و با وجود
این کلمات انوار اطرای بین طلوع و اکنون
سکینت لعذ کار سطح شوند خوف و خاتمی
و دارد او و دارد کار شوق مست او و
محبی او و محبی کلمه اکرم با آن با آن در او در ل
عمل کند از درون یقین تو آن حضور مسرور
نه باستقامت خود دل الا که خود او ساتر شوی و
لا اشرک بالله شیئا با شوق الی و
او یکی ظهور مسرور حکومت وصال اکثر اکثر
که خود با خود حال میکنند او و حال کند هر آنچه

ایشان از ایشان را نفی خواهد و دیانتی می‌نی
او و او فوق مرفوع میکنند در دراه نیتی که نسبت
محو داده ولی یوم ظهور او که بهر تو الاول نظر
او خلق میشود بسبب اکو اعمی نصا عد کرده که تو
او ظاهر است لتنقص الله ثم فی اعمالکم تعلمون
که اگر فرد او ظاهر شود بغیر اقتضای او هر آ
محتجب خواهید از امر او و اگر عرفان او را
خواهی لایق بوده که در باطن او و اظهر شوی
تو را اکر بو کلکه عرش شرف شد صغیر بلکه از این هم
اعظم تر بدان بلکه قول او عرش را عرش میکند او
شئ اللهیت که موصوف شود باین وصف و منعوت
کرده باین کرده حق که دون موقف عرفی
که از آن بظاهر ادنی مشاهده نمی مثلا اگر در
آخر حرف شنید باز قبل ظهور قبل او در نقطه با
در حق حرفی محل الظهور شده تا ذل شده سبحان
من هو الاعلی و لیس نحوه کفوه و سبحان من هو
و لیس دونه مثله چگونه لایق که در حق قبل اعلی
این نوع ظهور الامر ذکر شود استغفار در سبیل معاد

معاد و جواهر توحید است که ذکر نموده ولی در
سبیل حد در ظاهریه اتحاد در اظهور آنست با هویات
در امکان خود ملاکی که او قبول خواهد فرمود اگر از
ظاهر تجاوز کنی ولی اگر نظر از نظر توحید نموده او نظر تو حکم
جواز آن دهی او خواهد کرد و اگر کلام [illegible]
کفی مثلا آنست که در حق خود او گفته [illegible] اگر سبیل ادعوا
او نیست که غیر بر الله شود و اگر کلام نقط بیان ظهور او
اظهر است و اگر کلام ظهور تعدد نفی احسان الظهور الطون
مراتب مقصد که توان ذکر نمود او را و اعلم علوا استعمو
اذن ذکر نمود او است که خلق را داده و الا تقدس [illegible]
مثل از هر ذکری و شرح کرده از هر ثنائی و الی با
علو ظاهر و از صانع و مصنوع جلالت متعالی مکینه بود
وحت فتعالی الله عما یصف الواصفون علوا عظیما

الباب الحادی [illegible]

فما ینبغی للناس ان یعرف من الاسرار النبوی نظر الحقیقة
عن مبدأ الولایة [illegible] اینما [illegible]
[illegible] ان [illegible]
[illegible]

محال ادنی منجر حقیقت میشود و لا اگر ابعد خلق ایمان
آورد او را خلق میکرد چنانچه در حضرت وحی آمده
نظر کنی و اگر قبل ایجاد نظر کنی که ساقط ایمان است علی
آنکه او را قرب میشود او را قرب مثلا آنکه او امیر المومنین در حضرت
واقعه بلکه ساقط او را ایمان قابل است چنانچه در حضرت
واحد شاهد شدی و بدانکه خداوند نظر میفرماید
در حالت خود هر آنی که از آن بهتر باشد لازم برای او
اختیار میفرماید و هم چنین کار شئون دیگر اعلا
که کمال وجود است و آن و آن موجود کار بهان ریشه
و کار بهان نمی خواهند شد اگر اقبال کنند دعا
چه اعلاء و خلق وجه ادنی که رحمت او بکل اشیاء سوا
ولی خداوند تا ظهور که بها و ضیاء خود را بر او
قبل از خلق ایشان و ملوا بر ایشان تا ظهور بوده قبل
خلق سموات و ارض و ما بینهما و آن همان بیان
که از آن مولود در حق ایشان نازل میشود
قرآن زیرا اگر ذات ازل متعالیست از ذکر
اقران و آنچه در امکان ممکن ظهور مشیة اولیه
بظهورها نزد بها و اوست کینونیت

شبت کردد او دیگر معبود الا الله جل ذکره
و معبود از ل اجل و غیر هر کو از برای دوست
از برای خدا است و هر کو از برای او دوست
لله و فی الله بدان و کل موجود آنرا که معبود نظره
از معبود آن دان و درک کی اورا یا بحد
آن جان ده کر در لطف حق کرد که اگر ظهور آن
واضح نشود و الا اگر بقدر ترجیح فیض غیر ترا سعه
شود و بلی تکوین نخواهی بعد از هر تا او داد
بنود و بدانکه طاعت او غیر طاعت الله حب محمد
او غیر محبت الله و در کتب و در کتب کلمات
در هم ظهور آن که کل سبب وصول باو و سبب
آن باشد و کل ما باشد او بوده و کل در مظاهر او
بود و اگر او نباشد و کل ما باشد هیچ شی نبوده
و خواهد بود و فاتحه نصیب آنست معنای
شریفه اگر در معرفت او بنور اشتغال کنی قال الله
یکفی من کل شیء ولا یکفی منه کل شیء
لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما انه کان
علیما قدیرا و از برای هیچ سلب ابدا

تلاوت نمائی بعد از اسم قدیر مکرر آنکه تشاهد
اجابت نمائی از سبب امر خود آنکه خداوند بوده
اقرار از نفس تو شو و قادر بوده بو هر شیئی
عالم بوده و هست بهر شیئی که اسم شیئت بر آن
طلو کرد بعد از آنکه از لسان کینونیت خواندی
او را حروف اول امر در طلعات وجود و هست
میگردد که تا ظاهر نماید اسباب اجابات دو الوقار
او ولی نظر بکن الی الله الحقه که کل ما دون او خلق او
وگفته الباری تعالی من الواحد کتاب فی سبع
فی المقامات من سبع الا تعوزه و ورق الا قوم بلاغه
امل منتهای از حروف فی نحا دالی است دهمین قسم
در ظل او آید در حق داخل میشود و بل آنکه حروف
لمن یظهره الله بناشد لدون گفته هست وهم
از مرایای باشد هست وهم حین در منظر سا
شاهده کنی و قبل قبل از آن در اعمال و نور در هر ظهور
الی الظهور از قبل و اخذ الظهور نکرده در حق نظر
و نهی شده از نما کو و اشباح آن را بعد از شتم
حمل میشود که رایه خطیه دارد و امثال آن بعد

[illegible]

نوع که منقلب گردد اگر خواهی بیند اول و ثانی
حق در این و نظر کن زیرا که این مرتبت تابع وجود
باشد و این مرتبت رابع میشود محمد و علی صلوات
علیهما و اسبابی که تعلق میگیرد با نها نهی
انقیاد و تحل و ند و اخذ و عطا و اسما و امثال
مثل دون هو من شأن حقی است و بدانکه هر شی
که در علم الله بوده و هست در ظاهر انسانیت
من بظهور باشد و دون آن در ظاهر و این
مکون او بوده بعد از ظاهر شاهد کی در ظهور
لما محبت نافی از ظلمت او و سایه شوی او
از نوای او و اقرار کن بانچه حق قال الله ما نازل
جمع کن آثار او را با حق خدا از منبع که این او
قبل او نازل میگردد از کلمات ظهور از حقیقت
که هو هیاکل اقدم ممکنات مشرق میگردد
ظهور را ابکار حد ان ظهور را الفتنه و این
امکان ممکن است غرفه و الطاعت لکل از
و حد اثبات و لکل شوی که اثبت رحمت و اسعه
که هر شی تعلق میگیرد بو هیئت جامعه او که

احاطه نموده قال الله انبت لكم به الزرع و ما ينبت الحق و اولم
وكل شيء الانبات و ما ينبت اليه لعلكم يوم القيمة تشبعو
ثم بامره تفقدون فلا يطلع ساجد دون و نو الكم
حروف نو نعمه ذكر میشود الا بذكر انشا ذكر آكو
شاهد نفرمايد شمه حقيقت در يوم قيامت دون
مومن اذكر اولوا الالباب فرمايد و اينجه ذكر میشود و
انظار ارتفاع الشان نفا ابی ست دون ان نشاو
نعلم اين دو شي كه شده از او حفظ نفع
نفوس آن وهم جنس در كل مراتب وجود شان
كی بهر بود از او انفعال كی بوخط رنك خود در هر
كه او ست الا ركانی من كرامات مهر برو
في حرمة الزناني و المسكرات و الله دا مطلقا طبق
ابنان الذكر كه شئون دون حق از دين خود ده
وهست و كل شئون حق از حق بوده و هست
شده از مسكرات و اينجه كم دواء بوده شود مطلقا
تا الكه مظهر خود را از هر شي كه لا دون حقه بو
ذكر میشود و بدل تا ثانی در مواقع ضرورت بالاجتنبه
و شفاء و علت كه شئون شجره محبت بوده و هست

وحکم آن در کلی مثل جزئیست مثلا انکه اجرا از آن
نفس دون مومن کلی اوست ولی حد او منع
غیر عمل در هر حال ثانی تجلی فرموده که کلام حق
او را اسلحه ند وکلام حق او را عین بطلان او ساخت
وهیچ ذره نیست مگر آنکه بکلمه کینونیت خلق آیات
و [illegible] ولی در استظهور هر شیئی که از شئون حق
تجلی نیست مجعول نبوده وهیچ شیئی که وجود
مجعول نبود وهست ودر ظهور بعضی مسائلی که لا
دارند اهلا آن بعضی از آن اشیا بود الذین داده
شده واین همان تقدیریست که بود هر ظهور
اذن داده شده اهلا آن را اگر با دون مقام
حق مدد را نموده لعل ضرر از وجود ایشان اخذ
با بیان حق زود اگر امکان دو عرش هست اگر خود
منفعل مجتنب شود ولتسئلن عما لایحصیه
بالله ربکم الرحمن ان انتم تحبون الله ان تنظرن

الباب التاسع من ابواب الکتاب

فی حرمة صلوة الجماعة الا صلوة المیت فانکم تحتجبون
ولکن فرادی تنفصلون [illegible] اذا

که در جماعت ثابت است که امام حق اولو العزم باشد
در اینکه از حروف اثبات است و از اینجا است که همه
هر ظهوری که او بود را حیثیت جلوه داده که همه
اثبات شد نه نفی ولی بعد ظهور ظاهر میگردد که از
مظهر نفی بوده از این جهت است که تصدیق
تا آنکه کمال او نرسیده عبادت خداوند نکرده
باشند و امروز اگر کسی ایمان آورده باشد
باشد و الا آیات او و معجزه حقیقت و ظهورات
او قبل از آن در او نفی کرد الان اظهار ایمان کرده
نماز کسی آورده باشد و او فرض است که اعاده
واجب است از احکام و اقضیه قبل الامر زیرا که
آن در او بود و بلد وقت الله بوده که اگر کسی بود بیند
و اگر نماز کرده شده بوده که اگر بشود امروز نمی
نبینند یکی از احکام [illegible] که [illegible]
نه ظاهر که اگر ظاهر بود و اذن داده شده بود
ولی در همان اذن عمل لازم است که [illegible]
شده که در نفی مقتدی بود که [illegible]
شود ولی در صلوة میت اذن داده شده [illegible]

ذو اکر ان از افراد موقف هر دو بر کر کرفته باشد
شود در صلوة او مجوس بوده و حسنه بر عهده آید
ولی کسی که مقدم نایستد کار در مصور بود قاعا تا
کرد است و او نقصد فرادی ولی در صور رجاعه
نظر کی لن صحت اسلام تا ظهور خطر بیان حقیقتا
صلوة جماعت میر باشد که کسی احصا نتوان نمودی
حدیث الکا اکر نکذارد کیر اکر با ظهور قبول و مادام
در ظهور احراز او دکر ان نه [illegible] و انحو دو حال الکم
با اسم او متصل بوده اند و قبول او متصل میان حال
کر با انسیه الجماعت و انتظار فرج بعد از ظهور کسی
موفق نکردد و بل صلوة مثل اکر با ادعای حق
ودر دی عجز منه سکند الکه حکم الهی بر مقصود
مراقب بوده بوم ظهور من ظهره و اکر استقم
کر سبب در دو متناقی ذکراو سر بر [illegible] با احکام
موجود در زمان ظهور او قطع بود و اسانی کیند
نعمت طالع کوددتا اکر بو قوع سد که اذن انقطاع
احکام قبل از عهد که او وقت کار بحریم باید داد
وجه نمودی نفیسکه [illegible] الحجه [illegible] مالی است که او

یکنفس در علم او باشد که و تا نیکند بعهد خدا
در یوم قیامت هر آینه صبر باید تا آنکه انا مهیمن
کند ولی خود کرد و اعتقاد کرد خود در خوابی بعد از آن
و را ابطال کند و خود محتجب شود چنانچه رسول خدا
شد و عباد دیگر در انتظار بوده سد کرده ولی ...
شدند و تا امروز خواب هستند زیرا که او بود که
نفرماید که منم احد موعود و انا ... فرماید ...
که خداوند برای او تا ... بوده بود ... دلخواه ...
که اگر چنین نشود هیچ حق در هیچ ظهور ...
کرده نشد نظر کنی در فرقان که چنین باشد ...
حقیقت ... شد عباد دیگر از رسول خدا
نمودند حتی آنکه گفتند ... الله و ...
که از آن ... زیرا که ایشان نموده که
چنین گفتند زیرا که خداوند منزه بوده از این
وصف ... در خلق ... نموده که در
... چگونه تکون بهم رساند و تا حال
هنوز منتظرید در انتظار مانید چنانچه ...
... شود و هنوز ایشان در انتظار باشند اگر ...

خداوند معبود تعالى فرمايد بمقتضى موضوع آن وضوح
از موضع بيان والافضل كل معبود را در دل جاى
بود اگر اسباب ظهور هر از اين بود هر آينه خداوند
از براى رسول خدا تا ظهور بوده بود بلكه موجود آنكه
كه مظاهر امر او شوند و در فرد شدند غرار التركيه
سبب مثلا انجم من قبل الله بوده ولله على الناس
حج البيت من استطاع اليه سبيلا بوده و در اخلاق ارتفاع
آن ظاهر با طاعت ايشان امر جل و الا حجاز غرکرده
امر شده بوده و هم نيز در تفسير لطيفه چه كار اعمال كنند
چه كنند و لنضلن منه ربكم الاعلى لعلكم تبارکه
يوم القيمة الباب العاشر من الواحد الثامن تو فوق
فى اظهار ارتق النفوس جهل اخبار الله از براى جوهر سعى
در علم خدا و كار ذكر الله ظاهر ميكردند كه موضع بتبين
من ظهره الله و تطهير اوده ميشود الا باعانت جوهره
واردات الاوماع و النفل الاقدس و احاطه
الامثال و كار تطهر در كل مقصد است كه مظاهر
اجابات در اصل از اثار در ملك از ثانو هم جمع
هر شئى شاهده كه ايثار در دون اولياء الله كه توالى

تطهیر شود مثلاً اگر دستمال دست و قطره دره ستر شود
تطهیر آن نشود الا باب دریختن آن مقدر شرع محقون
از دروه وجود الطهوری که هر شی تطهیر کند تا اکنون
نکردی از دوا اجرا و بعد از تطهیر دستان اگر [illegible]
قربانی شو اشعار طاعات بوده و هست مثلاً سمع خود را
طاهر کنی از اینکه ذکر جز ذکر الله شنوی و عیان خود را
که نشنیدی او خود را اگر شنوی لسان خود را اگر نا[illegible]
نکردی و ید خود را اگر نجوبی و طرح خود را اگر لعامه
ندهی و قلب خود را اگر و اخطور از [illegible] و هم [illegible]
شنون خود را نا اکبر در صرخ [illegible] حسب و رشی
کونها در دل لکن [illegible] بالطهارت محبود خود
آن که طاهر باشد از دون [illegible] و [illegible]
نکه اوقت طاهر خواهی بود بطهارتی که [illegible]
نور او [illegible] که هر [illegible] که [illegible] او را شنود بالایمان
و انظار [illegible] شود [illegible] که [illegible] او را [illegible]
او اختیار [illegible] او را [illegible] تصدیق او
[illegible] شود که [illegible] در اخرت [illegible] و هر [illegible]
که نظر کند [illegible] او بالایمان [illegible] او
جنت و هر [illegible] که [illegible] شود [illegible] از آن [illegible]

DR. GARO 1935 MISAKIAN

آن در محبت بوده و خواهد بود نزد خداوند و هم
آنکه تا حق کرده بکمال او با ایمان با و خواهد بود
حقیقت تجلی میشود در آن منقبت لم یزل کرد و آل
و فتاد از تو از ظهور او ذکر او و نهایات تعین او بوده
و نیست و هر بنده که میخواهد کمال او را با ایمان با او
معلوم فرماید خداوند آن بنده را از آنچه محبوب داشت
در دنیا و آخرت و هر صدیقی که کمال او را الخطبا
خداوند معلوم فرماید او را از محبت خود اگر موثر او
باشد و هر قلبی که محبت کمال او بود او داشته باشد
و بود ذکر او علامت بیان در آن ظاهر کرده مثل
قول الله اذا ذکر الله وجلت قلوبهم هر اینه حال
الهی بوده و هست و خواهد ذکر فرموده او احداً و یک
در یوم قیامة با حشر ذکر و مدامیکه ظاهرا و تر نفوس [illegible]
که کمالیکه خداوند ناز لو بوده تلاوت مکنون بر اکثر
اول دین تو مکلیه لا اله الا الله میکرد با ذکر [illegible]
واحد اول و ذکر بیان و حال آنکه دون کمال تمیز
در حرف اول نفوذ است که در زمان ظهور خود را کی
از مظهر عارفی نفوس میداند بلکه مراد از ظهور
نفوس والنت که ایشان ارواح [illegible] هست از آن بعود را

ظاهر کردانی و باید شد هست وجود انسان ظاهر کرد انم
ولی اگر رسد ظهور بیان جنانی کرد نکر ذکر اید
شود اوقت اگر دو نکات از علیین و آنلاو و ذکر
اول داده معنوی و اگر خواهی کرد در کلام وجود
در هر مرتبه و علیین سر نهانی دارد اوسع
زیرا که او کلام وجود بیلد کلمه الله اعظم سر کنند
بر هستند مقصد کران من یظهره الله سر باشد که او
ظاهر ظهور آنی کلمه و بدانکه تو هر ظهوری در
امد و اظهار شود نه در نفس ظهور شد او تو اعتبار
ظاهر شد و تو هر ان در بیان کلمه معرفه و هم
بیان ظاهر شود الا بظهور من یظهره الله کمه کلام او
ملقی اشاشد از تو ابدا و مشتری از هر و
کو علم تجربه این بیان کرا او قبت جمیع کلمات
کر سواستر دار معد ما بعد ما از نقطه او تانیم کرده
در ظهور بیان دیدی و اگر در او در هست خواهی
کر کلمات صبیان بحر بیان بانظار زنده و لی ارا که
و لظهوره انکر علی تعالی انهم علیه مقتدرون

DR. SASA
ISFAHAN
19 35

۷۹۶۷ مورخه ۱۴ [illegible] ۱۳۰۳

[illegible]